



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

پیر کبریٰ گشت



در

پیر کبریٰ زندیه

بسم الله الرحمن الرحیم  
تعلیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ گیتی گشا در تاریخ خاندان زند

نویسنده:

میرزا محمدصادق موسوی نامی اصفهانی

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۳	تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	[مقدمه جواد اقبال]
۱۳	دبیاچه
۱۹	فهرست تاریخ گیتی‌گشا
۲۴	[مقدمه مؤلف]
۲۶	نسب طایفه زند
۲۷	در بیان نسب و حسب خدیو گردون قیب و ذکر شردمه‌ای از حالات آن خسرو نامدار
۲۸	در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدار
۳۰	در بیان شطری از فتوحات حضرة باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و نصره یافتنش
۳۲	در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابو الفتح خان و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار
۳۲	در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان
۳۳	در بیان ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و فرار حاجی بابا خان و حکومت محمد صادق خان
۳۴	در بیان وقایع سال فرخنده فال سیحقان‌ئیل مطابق یکهزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵
۳۴	اشاره
۳۷	در بیان مختصری از احوال دار المرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور
۳۹	در بیان عطف عنان خدیو گیتی‌ستان ببلده طهران و تعمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان و عزیمت بدار السلطنه اصفهان
۴۰	در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه
۴۰	اشاره
۴۱	کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان
۴۳	ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه و کشته شدن اسکندر خان
۴۵	در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبد الله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توأمان

- ۴۵ ..... بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارس‌ئیل مطابق ۱۱۶۷
- ۴۵ ..... اشاره
- ۴۷ ..... ذکر توجه آزاد خان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت
- ۴۸ ..... بیان سال همایون فال توشقان‌ئیل مطابق ۱۱۶۸
- ۴۸ ..... اشاره
- ۴۹ ..... ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت گرمسیری در آن خطه فردوس‌نشان
- ۵۰ ..... وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنگ او با شیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست سپاه نصره‌طراز
- ۵۲ ..... وقایع سال همایون فال لوی‌ئیل مطابق ۱۱۶۹
- ۵۲ ..... اشاره
- ۵۳ ..... ذکر ایلغار محمد حسن خان بجانب گیلان و هزیمت آزاد خان افغان
- ۵۴ ..... ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ و مأمور شدن شیخعلی خان بدار السلطنه اصفهان
- ۵۴ ..... اشاره
- ۵۵ ..... حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر قلعه ارومی و شکست آزاد خان
- ۵۶ ..... سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توأمان
- ۵۶ ..... سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده‌نشان
- ۵۶ ..... اشاره
- ۵۹ ..... ذکر قتل جماعت افغانه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار
- ۶۰ ..... ذکر بقیه احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان
- ۶۱ ..... بیان حرکت موکب جهان‌گشا از شیراز بصوب طهران
- ۶۵ ..... ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت‌نشان بامر خالق انس و جان
- ۶۷ ..... ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار
- ۶۹ ..... ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استرآباد بموجب حکم و مراجعت باردوی نصره‌نشان
- ۷۰ ..... ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲
- ۷۰ ..... ذکر احوال دار الامان کرمان و مأمور شدن خدا مراد خان زند بسرداری آن ملک خلدمانند

- ۷۱ ..... بیان چگونگی تتمه وقایع این سال فرخنده فال و سایر امور ایام توقف در طهران
- ۷۲ ..... ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی‌افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری
- ۷۲ ..... اشاره
- ۷۳ ..... ذکر حرکت موکب جهان‌گشا بجانب خمسه عراق و سایر انفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق
- ۷۴ ..... ذکر وقایع سنوات هزار و صد و هفتاد و چهار و پنج بلطف خالق سرای سپنج
- ۷۴ ..... اشاره
- ۷۵ ..... ذکر مراجعت اردوی نصره توأمان از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن
- ۷۵ ..... ذکر توجه موکب نصره نشان دیگر باره بجانب آذربایجان
- ۷۷ ..... بیان افتتاح ابواب نصره و ظفر بعد از شکست لشکر فتح پرور در قراء خمسه بلطف خالق خیر و شر
- ۷۸ ..... بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه و بقایای احوال فتحعلی خان
- ۸۰ ..... بیان قضیه عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آن زمان
- ۸۱ ..... ذکر حرکت موکب مصور از ارومی و وقایعی که مقارن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند
- ۸۲ ..... بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و هزیمت زکی خان از اصفهان
- ۸۳ ..... ذکر ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان
- ۸۴ ..... بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهرریزی سیماب نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری
- ۸۴ ..... اشاره
- ۸۷ ..... ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان
- ۸۹ ..... ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت‌نشان
- ۹۰ ..... بیان حرکت موکب ظفر کوب از محل سیلاخور بجانب لرستان فیلی و وقایع آن اوان
- ۹۱ ..... وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال
- ۹۱ ..... اشاره
- ۹۴ ..... بیان کیفیت گیرودار دار الامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقتران
- ۹۴ ..... بیان توجه موکب نصره طراز بجانب دار العلم شیراز و ورود بان خطه بهجت‌پرور غم‌پرداز بلطف داور کارساز
- ۹۶ ..... بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دار الامان کرمان و وقایع آن زمان

- ۹۸ ..... ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری
- ۹۸ ..... اشاره
- ۱۰۱ ..... بیان تتمه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان
- ۱۰۲ ..... ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطه غم‌پرداز شیراز و چگونگی آن زمان
- ۱۰۵ ..... ذکر وقایع سال فرخ فال هزار و هشتاد و رسیدن بهار بهجت آثار بامر آفریدگار کون و فساد
- ۱۰۵ ..... اشاره
- ۱۰۶ ..... بیان احوال امیر مهنا و غائی و گزاری کار آن
- ۱۰۹ ..... ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات خالق ارض و سما
- ۱۱۰ ..... ذکر سرکشی ذو الفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان بتقدیر قادر مختار
- ۱۱۱ ..... بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او
- ۱۱۲ ..... تسلط حسینقلی خان دیگر بار بمازندران و چگونگی گزارش و سایر وقایع آن زمان
- ۱۱۳ ..... بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبد الله بنی معین در جزیره هرموز و چگونگی آن
- ۱۱۵ ..... ذکر سرداری علی مراد خان و مأمور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او
- ۱۱۸ ..... بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوبه نیر اعظم بساحت بیت الشرف و انحراف مزاج روشن از عمر پاشای والی بصره و بغداد و مأمور شدن نواب ظهیر
- ۱۱۸ ..... ذکر کیفیت تحریک آیات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله بجانب بصره و ورود بکنار شط العرب
- ۱۱۹ ..... ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور سپاه
- ۱۲۳ ..... ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان سکندرشان روم بخدمت فرمانده این مرزوبوم
- ۱۲۴ ..... بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بیکران باعانت بصریان و گزارش آن
- ۱۲۶ ..... بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون و فساد
- ۱۲۷ ..... ورود بهار گیتی فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر حق عز و علا
- ۱۲۹ ..... بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت غلام
- ۱۳۱ ..... بیان مجادله و محاربه علی محمد خان زند با جماعت اعراب و شهادت آن جوان سعادت‌مند
- ۱۳۳ ..... بیان توجه نواب استظهار الدوله دیگر بار بجانب فیض جوانب ام البلاد بصره
- ۱۳۳ ..... ذکر قضیه غم‌پرور و واقعه محنت اثر ارتجال نواب غفران مآب از جهان فانی سوی عالم جاودانی



- ۱۳۶ ..... ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان
- ۱۳۶ ..... ذکر فرستادن نواب ابو الفتح خان و زکی خان علی مراد خان را بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق
- ۱۳۸ ..... در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او
- ۱۴۰ ..... بیان طغیان ذو الفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیرات مدبر لیل و نهار
- ۱۴۲ ..... ذکر داستان بی‌دخلی نواب ابو الفتح خان در امور جهاننداری و توجه این نور حدقه دولت بجانب اصفهان
- ۱۴۳ ..... ذکر پریشانی اساس دولت علی مراد خان در دار السلطنه اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن
- ۱۴۴ ..... ذکر موکب علی مراد خان از دار السلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز بتقدیر خدای بنده‌نواز
- ۱۴۵ ..... بیان اتفاق این جهانبان کشورستان با علی مراد خان و سایر وقایع آن زمان
- ۱۴۷ ..... ذکر چگونگی سلطنت علی مراد خان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز
- ۱۴۸ ..... بیان بقیه احوال علی مراد خان بعد از نزول او بدار السلطنه اصفهان و کیفیت و گزارش آن
- ۱۴۹ ..... بیان احوال آقا محمد خان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای مازندران و چگونگی آن
- بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان‌آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان‌کامگاری از مشرق شهریاری و بروز رای عرصه‌پیرای ذات معدلت صفات
- ۱۵۷ ..... رسیدن بهار عالم‌افروز سال فرخنده‌فال مطابق سنه یکهزار و صد و نود و هشت هجری
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر منصور
- ۱۶۱ ..... در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دار السلطنه
- ۱۶۲ ..... بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن
- ۱۶۴ ..... ذیل میرزا عبد الکریم
- ۱۶۴ ..... اشاره
- ۱۶۴ ..... سبب تألیف کتاب
- ۱۶۶ ..... بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبده المنشیان میرزا عبد الکریم بن علی رضای منشی رحمه الله
- ۱۶۷ ..... بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی بلده مزبوره و مجادله خسرو خان
- ۱۷۰ ..... بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج علیقلی خان بفارس
- ۱۷۲ ..... ذکر سال فرخنده فال یونت‌ئیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دویست هجری

- ۱۷۲ ..... اشاره
- بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادله خسرو خان و شکست او و مأمور شدن علیقلی خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت الله خان وال.
- ۱۷۴ ..... در بیان حرکت حضرت ظل الهی از دار الملک شیراز بجانب الکای کوه کیلویه
- ۱۷۵ ..... ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عز و شان بجانب کوه کیلویه
- ۱۷۶ ..... وقایع سال فرخنده فال قوی‌ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و یک هجری و کیفیت آن
- ۱۷۶ ..... اشاره
- ۱۷۸ ..... بیان محاربه میر محمد خان با جعفر قلی قاجار در براهان من اعمال دار السلطنه اصفهان و وقایع آن
- ۱۷۸ ..... ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت جهانستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار
- ۱۷۹ ..... سال فرخنده فال پیچی‌ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و دو هجری
- ۱۷۹ ..... اشاره
- ۱۸۱ ..... در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان
- ۱۸۲ ..... در بیان مأمور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مغفور و جلوس صید مراد خان در فارس
- ۱۸۴ ..... ذکر سال فرخنده فال تخاقوی‌ئیل فرخنده دلیل مطابق سنه ۱۲۰۳
- ۱۸۴ ..... اشاره
- ۱۸۷ ..... ذکر مجادله سپاه نصره شعار آقا محمد خان و سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان
- ۱۸۸ ..... ذکر سال فرخنده فال ایت‌ئیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴
- ۱۹۱ ..... در بیان سال میمنت اشمال تنگوزئیل مطابق سنه هزار و دویست و پنج هجری
- ۱۹۱ ..... اشاره
- ۱۹۲ ..... در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا محمد خان و توجه بجانب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیاً
- ۱۹۳ ..... در بیان تسخیر نمودن آقا محمد خان ولایات این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران
- ۱۹۴ ..... در بیان سوانح غم‌فزای محنت پیرای و سایر وقایعی که در آن زمان حادث گردید
- ۱۹۹ ..... مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملک شیراز و رفتن ببندر یک
- ۲۰۰ ..... بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم‌پرداز بتقدیر ملک کارساز
- ۲۰۱ ..... ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمد خان

- بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان ..... ۲۰۳
- در بیان محاربه لشکر نصره شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آن جناب بتوفیق مسبب الاسباب ..... ۲۰۶
- در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف ..... ۲۰۷
- ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ابرج و شیخون زدن لشکر پرخاشگر باردوی وی ..... ۲۱۰
- ذیل آقا محمد رضا ..... ۲۱۴
- ذکر تتمه احوال خیر مال لطفعلی خان زند سعادت‌مند تألیف مرحوم آقا محمد رضای شیرازی ..... ۲۱۴
- بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مال سیچقان‌ئیل مطابق سنه ۱۲۰۷ ..... ۲۱۵
- اشاره ..... ۲۱۵
- بیان توجه موکب جهانبانی از طبس بصوب فارس و وقایع آن سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس ..... ۲۱۶
- بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شب‌دیز عزیمت موکب جهانبانی کره بعد اخیری بصوب طبس ..... ۲۱۷
- بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس و جان ..... ۲۱۸
- وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اودئیل مطابق سنه ۱۲۰۸ ..... ۲۱۹
- اشاره ..... ۲۱۹
- ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمد خان و از دست دادن قلعه و واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را و از دست دادن آنها کره بع ..... ۲۲۱
- بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم ..... ۲۲۱
- ذکر مقدمات قتل و اسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانبان بصوب سیستان ..... ۲۲۱
- بیان عطف عنان حضرت جهانبان از کرمان بصوب بم و سیستان ..... ۲۲۲
- بیان وقایع جانگزی گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه عمای آن حضرت ..... ۲۲۲
- بیان حادثه قتل آن حضت باغوای حاجی مردود بدسرشت ..... ۲۲۳
- خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که باوجود دیدن احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم و رسم و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق خیانت پ ..... ۲۲۵
- [فهرستها] ..... ۲۲۵
- فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها ..... ۲۲۵
- فهرست نامهای جاها ..... ۲۴۳
- فهرست نامهای کتابها ..... ۲۵۷

۲۵۸ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده

## مشخصات کتاب

سرشناسه: نامی اصفهانی، محمد صادق، -۱۲۰۴ق.

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ خاندان زند/تالیف میرزا محمدصادق موسوی‌نامی اصفهانی؛ تحریر و تحشیه عزیزالله بیات.

مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

مشخصات ظاهری: ۱۱۵ ص.

شابک: ۱۵۰ ریال؛ ۵۰۰ ریال (چاپ دوم)

وضعیت فهرست نویسی: برون‌سپاری.

یادداشت: همراه با دو ذیل از میرزا عبدالکریم بن علی‌الرضا و آقا محمدرضای شیرازی.

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۶۸.

موضوع: ایران — تاریخ — زندیان، ۱۱۶۳ - ۱۲۰۹ق.

شناسه افزوده: شهاوری شیرازی، عبدالکریم بن علی‌رضا، قرن ۱۳ق.

شناسه افزوده: محمدرضا شیرازی، قرن ۱۳ق.

شناسه افزوده: بیات، عزیزالله، ۱۳۲۸ -

رده بندی کنگره: DSR۱۲۸۱/ن۲ت۲ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م۶۳-۱۴۷۶

## [مقدمه جواد اقبال]

بسم الله الرحمن الرحيم تاریخ گیتی‌گشا که مشتمل بر سه تالیف درباره خاندان زنده است برای اولین بار در سال ۱۳۱۷ شمسی باهتمام استاد فقید گرانمایه سعید نفیسی توسط کتابخانه اقبال بچاپ رسیده ولی از آنجا که حقایق درباره یکی از خاندانهای حاکم روز در آن درج شده بود توسط رژیم سابق توقیف و جمع‌آوری و از نشر آن جلوگیری بعمل آمد و در نتیجه گوشه‌ای از تاریخ ایران به بوته فراموشی سپرده شد.

نظر باینکه عدم انتشار چنین اثر ارزنده‌ای برای تاریخ ایران و پژوهندگان اینگونه آثار غنی فاحش بشمار می‌آید. درصدد بودم بمجرد برطرف شدن موانع نیت خود را در طبع و انتشار آن بمرحله اجرا درآورم اینک که فرصت موردنظر فراهم آمده است خوشوقتم از اینکه بتوانم این کتاب نفیس را بارباب نظر تقدیم کنم. امید است با انتشار این کتاب گامی در راه روشن شدن حقایق تاریخی سرزمین نیاکان خویش برداشته باشم.

جواد اقبال

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۲

## دیباچه

تاریخ گیتی‌گشای میرزا صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی و ذیل‌های آن در میان سه چهار کتابی که در تاریخ سلسله زند نوشته شده از همه دقیق‌تر و کامل‌تر و معتبرترست. مؤلفان آن خود معاصر با وقایعی بوده‌اند که درین کتاب شرح می‌دهند و در بسیاری از آن وقایع خود حاضر بوده‌اند و بهمین جهت کمتر کتابی در زبان فارسی هست که این درجه از اعتبار و راست‌گوئی را داشته باشد. یگانه عیبی که این کتاب بیشتر و دو ذیل آن کمتر دارند اینست که بروش تاریخ‌نویسان آن زمان با انشائی که کنایات و استعارات و تشبیهات بی‌مورد مخمل و اطناهای فراوان دارد نوشته شده و گاهی خواننده را گمراه می‌کند و پس از مدتی سرگردانی مطلب در ذهن او نقش می‌بندد، بهمین جهت در آغاز کار که بچاپ کردن این سه کتاب عزم کردم دو دل بودم که آیا هم‌چنانکه هست و از زیر قلم نویسندگان آن بیرون آمده است چاپ کنم یا اینکه حاق مطلب را از قشر و لفاف این عبارت- پردازیهای بارد بیرون آورم و بزبان ساده روان که همه کس معنی آنرا دریابد و خواننده را خسته و بیزار نکند همان مطالب را از نو بنویسم.

پس از مدتی درنک دیدم خیانت بامانت روا نیست و کوچک‌ترین اجری که بنویسندگان گذشته می‌توان داد آنست که خواهش طبع و حتی هوی و هوس و بدسلیقگی ایشان را باید محترم شمرد و هرچه نوشته‌اند

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۳

در آن تصرفی نکرد، بهمین جهت با آنکه این سبک نویسندگی از روش من بسیار دورست و شیوه‌ایست که بهیچ‌وجه نمی‌پسندم ناچار پسند خویش را فدای حقیقت‌جوئی و احترام باآثار گذشتگان کردم و این سه کتاب را هم‌چنانکه بود انتشار دادم. این کتاب مجموعه‌ایست از سه تألیف در تاریخ سلسله زند:

نخست تاریخ گیتی‌گشا تألیف میرزا محمد صادق موسوی اصفهانی متخلص بنامی که دبیر و نویسنده معروف و توانای نیمه دوم قرن دوازدهم ایران بوده و از آغاز تاریخ زند تا حوادث بیست و یکم محرم ۱۲۰۰ را پرداخته و می‌خواسته است پایان رساند که عمر بر وی وفا نکرده و در گذشته است. دوم ذیلی است که میرزا عبد‌الکریم بن علی رضا- الشریف شیرازی بر تألیف استاد خود میرزا محمد صادق نامی نوشته و آنرا با واسط پادشاهی لطفعلی خان رسانده و معلوم نیست چه شده است که تمام نکرده. سوم ذیل دیگر است از میرزا محمد رضای شیرازی شامل خاتمه تاریخ لطفعلی خان تا انقراض این سلسله بدست قاجارها و ازین قرار این سه کتاب روی هم رفته شامل یک دوره کامل و دقیق از تاریخ سلسله زندست.

در میان خاندانهائی که در ایران پادشاهی کرده‌اند هیچ خانواده‌ای نیست که مانند سلسله زند مردان آن همه پاک‌دامن و غیرتمند و دادگر و مهربان و دوستدار دیار خویش و بیزار از بیگانه و بیگانه‌پرستی بوده باشند. کریم خان زند یکی از مردان بسیار گرامی تاریخست و گذشته از پادشاهی جای آن دارد که پیشوای اخلاقی آدمی‌زادگان باشد

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۴

جانشینان او اگر هم مانند ابو‌الفتح خان خوش‌گذران و باده‌پیمای بوده‌اند با مردم ایران ستم نکرده و دود از نهادی یا دیاری برنیآورده‌اند.

لطفعلی خان یکی از عزیزترین و دلجوی‌ترین شهدای تاریخ ایرانست. هنوز اگر کسی بر احوال او بنگرد و آن رنجهای جان‌فرسا و دلیریهای شگفت و بزرگواریهای پیدا و پنهان او را بنگرد جای آن دارد که برو اشک ریزد و در اندوه او هم‌زبان شود.

در تاریخ این سلسله چند کتاب بزبان فارسی نوشته شده. ازین کتاب یعنی تاریخ گیتی‌گشا و ذیل‌های آن که بگذریم جامع‌ترین و مفصل‌ترین آنها تاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابو‌الحسن غفاری کاشانیست که در حین تألیف این کتاب در ۱۲۱۰ آنرا تمام کرده و درین کتاب نام آن آمده است ولی آن مغلق‌تر و پراستعاره‌تر و پر کنایه‌تر ازین کتاب و بهمین جهت ناپسندترست و این درجه از دقت و تفصیل را در آن بکار نبرده است. دیگر کتاب مختصریست معروف به «تاریخ زنده» تألیف علی رضا بن عبد‌الکریم شیرازی که در لیدن توسط ارنست بیر مستشرق آلمانی در سال ۱۸۸۸ میلادی چاپ شده و شامل وقایع جانشینان کریم خان است.

همین تاریخ گیتی‌گشا را مرحوم محمد اسمعیل خان و کیل الملک نوری حکمران معروف کرمان که از مردان نامی قرن سیزدهم ایران بوده و در ۱۶ جمادی الاخره ۱۲۸۶ در گذشته است در جوانی خویش پیش از سال ۱۲۷۵ که نایب الایاله کرمان بوده است تهذیب کرده، باین معنی که عبارت پردازیهای آنرا از میان برده و شیره مطلب را در کتاب کوچکی بیرون تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، مقدمه، ص: ۵

کشیده است ولی دو ذیل این کتاب را در نظر نگرفته بهمین جهت آن تألیف و تهذیب مرحوم و کیل الملک ناقص است و تاریخ کامل این خاندان بزرگوار نیست. دیگر منظومه‌ایست بنام دره‌التاج در احوال علی مراد خان که در سال ۱۱۹۴ میرزا عبد الله خان شهاب ترشیزی شاعر معروف قرن دوازدهم متوفی در ۱۲۱۵ نظم کرده است.

میرزا محمد صادق نامی چنانکه پیش ازین گذشت از شاعران نامور نیمه دوم قرن دوازدهم بوده، حاج لطفعلی بیگ آذر بیگدلی که معاصر وی بوده است در تذکره آتشکده که پس از ۱۱۸۰ تألیف کرده در ذکر احوال معاصرین خود (چاپ بمبئی ۱۲۹۹ ص ۴۳۹) در باره وی چنین مینویسد:

«نامی - اسمش میرزا محمد صادق، از اعظام سادات موسوی، اجدادش قریب بیکصد و پنجاه سال می‌شود که بحکم سلاطین صفویه از فارس باصفهان آمده، بطبابت سرکار سلاطین مشغول بوده، خلاصه حضرتش برادرزاده میرزا رحیم حکیم‌باشی و در جوانی مشق انشاء کرده، در نظم و نثر وقوفی حاصل و تاریخی بر وقایع دولت زندیه مینویسد و در فن نظم بمثنوی مایل و مثنوی لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و وامق و عذراء گفته و بعضی دیگر در نظر دارد و این اشعار را در مثنوی خسرو و شیرین گوید، بد نگفته است ...» و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را آورده است. ازین قرار اجداد نامی در حدود سال ۱۰۳۰ از فارس باصفهان رفته‌اند.

عبد الرزاق بن نجفقلی دنبلی متخلص بمفتون مؤلف مشهور نیمه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، مقدمه، ص: ۶

اول قرن سیزدهم در تذکره نگارستان دارا که در سال ۱۲۴۱ تألیف کرده است درباره وی چنین می‌نویسد:

«نامی - اسمش میرزا محمد صادق از قدمای معاصرین و از سادات موسوی و از سلسله میرزا رحیم حکیم‌باشی، وقایع نگار کریم خان زند بود. مثنوی بسیار گفته: درج گهر، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، وامق و عذراء و قصاید و غزل نیز دارد و با مؤلف بسیار آشنا بود، از آن جمله است این دو بیت:

بسینه دل ز جفای تو خون شود چندانم دل از امید وفای تو کاش می‌کندم

بساد گیم نگر کز پی هزار خلاف بوعددهای دروغ تو باز خرسندم در کتاب خسرو و شیرین می‌گوید:

چو شیرین شهره شد در دلربائی غرورش کرد دعوی خدائی

بلی خوبان خدای عاشقانندولی رسم خداوندی ندانند در زمان علی مراد خان بفاقه و تنگدستی مبتلا و برای خرج یومیه خود معطل بود و عادت بخوردن افیون داشت و عمری بتلخ کامی می‌گذاشت، تا در اوایل دولت خاقان مغفور محمد شاه قاجار وداع جهان ناپایدار نمود.»

مرحوم رضا قلی خان هدایت نیز در مجمع الفصحاء (ج ۲ - ص ۵۲۳ - ۵۲۴) ترجمه حالی از او آورده است که عینا از آتشکده برداشته و گوید:

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، مقدمه، ص: ۷

«نامی اصفهانی - نام نامیش میرزا محمد صادق از سادات موسوی متوقف در فارس و اصفهان و از انجاب آن سلسله علیه، گویند اجدادش قریب یکصد و هشتاد سال زیاده است که از شیراز باصفهان آمده‌اند و بطبابت خاصه سلاطین سلسله صفویه

می‌پرداخته‌اند، وی برادرزاده میرزا رحیم حکیم‌باشی بوده و بفنون نظم و نثر رغبت نموده، تاریخی بر وقایع دولت کریم خان وکیل و دیگران نگاشته، منشیانه عبارت‌پردازی کرده و در تمجید آن طایفه اصراری بلیغ نموده که بیش از اندازه ضرورتست و سخنانی نگاشته که بر بعضی مایه کدورت، علی-ای حال در فن نظم بمثنوی سرائی راغب بوده، قصد تتبع خمسه داشته، سه مثنوی که خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و وامق و عذراست منظوم کرده، وامق و عذرا دیده نگردیده، از خسرو و شیرینش این ابیات تحریر یافت «...» و از آن پس بیست بیت از اشعار خسرو و شیرین او را هم‌چنانکه در آتشکده هست نقل کرده است و پیداست اینکه نقل خانواده او را از فارس باصفهان قریب یکصد و هشتاد سال پیش از تألیف خود می‌نویسد خطاست، زیرا که مجمع الفصحاء را در ۱۲۸۸ تألیف کرده است و بنابر آنچه گذشت انتقال این خانواده باصفهان در حدود ۱۰۳۰ و نزدیک ۲۵۸ سال پیش از آن روی داده است.

تاریخ رحلت نامی چنانکه در ذیل شاگرد وی میرزا عبدالکریم (ص ۲۷۶ از چاپ حاضر) صریحا آمده در سال ۱۲۰۴ بوده است. میرزا محمد صادق نامی در میان شاعران قرن دوازدهم بفرآوانی تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۸ آثار ممتاز بوده است. از دیوان قصاید و غزلیات او اثری نیست. ظاهرا پنج مثنوی بتقلید خمسه گفته است که مجموعه آنها را «نامه نامی» نام نهاده و آن عبارت بوده است از درج گهر و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و یوسف و زلیخا و وامق و عذراء. از خسرو و شیرین و وامق و عذرای او هر یک نسخه‌ای نزد من هست. خسرو و شیرین او منظومه‌ایست تقریبا شامل چهار هزار بیت که بیت نخستین آن اینست: بنام آنکه در عنوان نامه بود نامش نخستین نقش خامه در خطبه و دیباچه آن گوید هنگامی که در رکاب کریم خان در شیراز بوده بنظم آن آغاز کرده و در آنجا چنین گوید:

مرا در موبک سالار کشورخدیو طلم‌سوز عدل‌پرور  
وکیل قائم آل محمد که دور دولتش بادا مخلد  
گذار افتاد سوی ملک شیراز چه شیراز آنکه بر جنت کند ناز وامق و عذرای او تقریبا شامل دو هزار بیت و بیت نخستین آن اینست:  
ای ز نامت نامه نامی بنام‌وی بنامت افتتاح هر کلام این مثنوی وامق و عذرا را پس از انجام خسرو و شیرین سروده است چنانکه خود در دیباچه آن گوید:

چون بتائید خدای کارساز بود طبعم نامه نامی طراز  
موج میزد هر زمان دریای من بر کران میریخت گوهرهای من  
آن گهرهای ثمین آبدار بود زینت بخش گوش روزگار  
تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۹ بود آن دریای ژرف بی کران موج خیز و موج او قطره‌فشان  
قطره او همچو باران بهار بود کشت اهل دل را آبیار  
از فسون‌سازی ساحر خامه‌ام گرم بود اندر جهان هنگامه‌ام  
باز بود از شوق دل روز و شبم در سرود نامه نامی لبم  
از مددکاری طبع سحرسنج چونکه پر شد از در و گوهر سه گنج  
بهر چارم گنج بزمی ساختم‌خانه از نامحرمان پرداختم  
حیرتم بر دل بیفزود اضطراب تا چه آئین را در آرم در حساب  
طبع را از نو در آموزم چه فن از کدام افسانه پردازم سخن



ناگهان آمد ندائی از سروش‌وز سروشم این ندا آمد بگوش  
 کای خوش الحان بلبل بستان عشق‌وی ز الحان تو خوش دستان عشق  
 باز اندر عشق دستان ساز کن در حدیث عاشقان لب باز کن  
 باز نام عاشقان را تازه ساز ساز ایشان را بلند آوازه ساز  
 قصه شیرین و خسرو شد کهن باز گو از وامق و عذرا سخن  
 تاکنون این داستانشرا کس نگفت مثقب خامه‌دری ز ایشان نسفت  
 این حدیث آمد ز غییم چون بگوش در اجابت از دلم آمد خروش  
 خاطر م انگشت بر دیده نهاد طبعم آئین سخن را ساز داد

دیگر در یای طبع آمد بجوش در حدیث عشق بگرفتم خروش ازین جا پیدا است که وامق و عذرا منظومه چهارم خمسه اوست و پس از انجام دادن خسرو و شیرین که منظومه سوم بوده است باین مثنوی که آنهم جزو نامه نامی اوست آغاز کرده. اما این که گوید تاکنون این داستان را کس نگفت ظاهراً مقصود او اینست که تاکنون تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۰

کسانی که خمسه سروده‌اند وامق و عذرا را جزو خمسه خود نیاورده‌اند و گرنه پیش از نامی چند تن از شاعران ایران داستان وامق و عذرا را نظم کرده‌اند از آن جمله است ابو القاسم حسن بن احمد عنصری بلخی شاعر معروف قرن پنجم و ملک الشعرا دربار محمود غزنوی متوفی در ۴۳۱ و نسخه آن از میان رفته است ولی در فرهنگها بشاهد لغات ابیاتی چند از آن مانده و از آن جمله است این بیت:

پیشش بغلتید وامق بخاک ز خون رخس خاک همرنک لاک و پس ازو فصیحی گرگانی شاعر ندیم امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس زیاری در همان قرن و اندکی پس از عنصری این داستان را نظم کرده و یگانه بیتی که از آن بدست است اینست:

چه فرخ وجودی که از همتش بمیرد بیای ولینعمتش در همان زمان و در میان شاعران امیر کیکاوس مزبور شاعری دیگر بوده است امیر فرخاری که وی نیز ظاهراً همین داستان را نظم کرده و از آن چیزی بدست نیست. پس از آن در میان شاعران قرن دهم این داستان رواج بسیار داشته و شعیب جوشقانی که از دبیران دربار شاه عباس بزرگ بود و سپس بوزیری هم رسید و مولانا محمد علی قسمتی استرآبادی که از شاعران دربار جلال الدین اکبر در دکن بوده و کمال الدین حسین ضمیری اصفهانی شاعر معروف معاصر شاه طهماسب و شاه محمد خداپسند و نوعی خوششانی شاعر نامی مقیم هندوستان همه این داستان را نظم کرده‌اند و پس از میرزا محمد صادق نامی هم حاج محمد حسین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۱

شیرازی متخلص بحسینی معاصر فتحعلی شاه و متوفی در ۱۲۴۰ همین داستان را نظم کرده است.

دیگر از منظومات نامی مثنوی لیلی و مجنون اوست که در حدود دو هزار بیت دارد و بیت نخستین آن اینست:  
 این نامه بنام آن خداوندگر عشق بنای عالم افکند از دو مثنوی دیگر خمسه نامی یعنی درج گهر و یوسف و زلیخا تاکنون اثری نیافته‌ام و درج گهر وی میبایست تقلیدی از مخزن الاسرار نظامی و بهمان وزن و روش باشد.

اما تاریخ گیتی‌گشا یعنی کتاب حاضر، گویا این نامیست که میرزا عبد‌الکریم نویسنده ذیل نخستین بآن داده است، زیرا که در دیباچه‌ای که میرزا محمد صادق نامی خود بر آن نوشته چنین نامی ذکر نکرده و شاید چون مجال نیافته است آنرا پایان رساند نامی بدان نداده و این نام تنها در دیباچه ذیل میرزا عبد‌الکریم (ص ۲۷۹ از چاپ حاضر) دیده میشود و پیدا است پس از آنکه وی ذیل

خود را بر آن نوشته آنرا بدین نام خوانده است. در هر صورت این کتاب همواره بدین نام معروف بوده است و تمام نسخه‌های خطی آنرا بهمین نام خوانده‌اند و در همه فهرست‌ها بهمین نام وصف کرده‌اند و بهمین جهت در نام آن تغییری ندادم خاورشناس نامی انگلیسی چارلز ریو در فهرست کتابهای خطی فارسی موزه بریتانیا (مجلد اول - ص ۱۹۶) در وصف این کتاب می‌نویسد که ابو الحسن بن ابراهیم قزوینی در کتاب فوائد صفویه که کتابیست در تاریخ عمومی و در سال ۱۲۱۱ تألیف کرده گفته است

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۲

که علی مراد خان (۱۱۹۶-۱۱۹۹) میرزا محمد صادق را بواسطه دروغهائی که در تجلیل خاندان زند درین کتاب گفته بود مواخذہ کرد و این کتاب را بفرمان جعفر خان نوشت (۱۱۹۹-۱۲۰۳) و پانصد تومان پاداش گرفت.

از نویسندہ ذیل نخستین یعنی میرزا عبد الکریم بن علی رضا الشریف آگاهی درستی نیست. ادگار بلوشه خاورشناس فرانسوی در فهرست کتابهای خطی فارسی کتابخانه ملی پاریس (مجلد اول ص ۳۰۳) می‌نویسد پس از مرگ میرزا حسین فراهانی وزیر مامور کرد که این کتاب را تمام کند و پس از مرگ آخرین پادشاه زند لطفعلی خان در ۱۲۰۹ میرزا عبد الکریم بخدمت پادشاهان قاجار پیوست و تاریخی از سلطنت فتحعلی شاه نوشت.

ظاهراً این میرزا عبد الکریم بن علی رضا الشریف همان عبد الکریم بن علی رضا الشریف الشهاورست که فتحعلی شاه مأمور کرده است با میرزا محمد رضی تبریزی منشی معروف قرن سیزدهم ایران کتاب زینت التواریخ را که تاریخ عمومی از آغاز جهان تا سال ۱۲۲۶ است بنویسد و ازین قرار وی تا ۱۲۲۶ زنده بوده است.

چنانکه پیش ازین هم اشارت رفت کتاب کوچکی در تاریخ جانشینان کریم خان بنام تاریخ زنده در لندن بدستگیری ارنست بیر خاورشناس آلمانی چاپ شده است که نام مؤلف در آن علی رضا بن عبد الکریم شیرازی آمده و احتمال بسیار می‌رود که آنهم از همین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۳

نویسندہ ذیل نخستین باشد و کاتب نام او و پدر او را قلب کرده و بجای آنکه عبد الکریم بن علی رضا بنویسد علی رضا بن عبد الکریم نوشته است. مؤلف این ذیل خود در خاتمه آن (ص ۳۷۲ از چاپ حاضر) در ذکر فرار لطفعلی خان از مرو دشت بکرمان می‌نویسد که در آن زمان در سلک ملتزمان آقا محمد خان بوده و در آن شب حضور داشته است. ازین قرار وی پیش از نابود شدن لطفعلی خان بدربار قاجاریان پیوسته است و چون در صحیفه ۳۷۳ از ذیل خود بتاریخ گلشن مراد تألیف میرزا ابو الحسن غفاری کاشانی که در ۱۲۱۰ نوشته است اشاره می‌کند معلوم می‌شود که این ذیل خود را پس از ۱۲۱۰ نوشته است و چنانکه خود در صحیفه ۲۷۹ گوید می‌خواسته است بازمانده وقایع لطفعلی خان را بنویسد و «جلوس ثانی» نام گذارد.

اما از آقا محمد رضای شیرازی نویسنده ذیل دوم بهیچ وجه اطلاعی نیافتم و تنها چیزی که معلومست اینست: چنانکه در پایان صحیفه ۳۹۵ اشاره شده است معلوم میشود که ذیل خود را پس از سال ۱۲۱۹ نوشته است.

نسخه‌های خطی تاریخ گیتی‌گشا یعنی متن میرزا محمد صادق نامی فراوانست و در بسیاری از کتابخانه‌های ایران و اروپا نسخه‌ای از آن هست که بیشتر تنها متن میرزا محمد صادق نامیست و گاهی هم ذیل میرزا عبد الکریم و کمتر ذیل آقا محمد رضا با آن توامست. چون همه این نسخه‌ها تازه است و هیچ نسخه‌ای نیست که اعتبار کامل داشته باشد ضرور نبود که یکی از آنها را اساس قرار دهم ناچار بیک نسخه خطی متعلق بخویشتن بسنده کردم و در ضمن هر جا که این نسخه افتادگی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۴

داشت و آنرا در ته‌بندی و صحافی پریشان کرده بودند بنسخه متعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی که در ۲۲ ربیع الاول ۱۲۸۴ نسخه

برداشته‌اند رجوع کردم. نسخه خطی متعلق بمن که بیشتر اساس این چاپ بر آن نهاده شده نسخه تازه‌ایست که تاریخ ندارد و شاید چنانکه از خط و کاغذ برمی‌آید در اواخر قرق گذشته نوشته شده باشد و نسخه‌ایست بسیار نادرست و پرغلط که بچند خط مختلف بدست‌یاری کسانی که در زبان فارسی بسیار مبتدی و نادان بوده‌اند نوشته شده و چند جای آن افتادگی‌های بسیار دارد. نسخه کتابخانه مجلس هم از حیث نادرستی کم از آن نیست بهمین جهت در بسیاری از موارد بهیچ‌یک ازین دو نسخه اعتماد نکردم و عبارات را بمسئولیت خویش و با سوابقی که ازین گونه انشای مغلق پر کنایه و پر استعاره زشت دارم اصلاح کردم و نامهای کسان و جاها را از روی اسناد و مآخذ دیگر ترتیب دادم و این کتاب چنانکه امروز بدست خوانندگان می‌افتد فراهم شد.

مقصود من از انتشار این کتاب چنانکه پیش ازین هم گفتم این نیست که نمونه‌ای از انشای پسندیده بدست خوانندگان بدهم، زیرا که این گونه انشاء را که درین کتاب بکار رفته مخصوصا در تاریخ نویسی بهیچ‌وجه نمی‌پسندم و خود هنگام نوشتن فرسنگها از آن دورم.

یگانه مقصود این بود که مجموعه‌ای نسبتاً کامل و درست از تاریخ خاندان زند که یکی از جلیل‌ترین و گرامی‌ترین خاندانهای شاهی تاریخ ایرانست بدست خوانندگان بیفتد و نقیصه بزرگی را که بواسطه چاپ نشدن چنین کتابی در ایران هست برطرف کند و این کتاب و دو ذیل آن کاملاً این مقصود را برمی‌آورد.

در درستی مطالبی که درین کتاب نوشته شده است هیچ شک

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۵

نیست و نویسنده متن و دو ذیل آنرا می‌توان تاریخ‌نویسان درست گوی امین دانست. البته پیداست هر کتابی که بفرمان هر کسی و در زمان او نوشته شود از تملق و مزاج گوئی و اغراق و زیاده‌روی در القاب و عناوین تهی نیست و این سیرت‌یست که از آغاز تاریخ‌نویسی در زبان فارسی روا بوده است و هر کتاب تاریخی که در ایران نوشته‌اند همین حال را داشته است ولی صرف‌نظر ازین ظاهرسازی ناگزیر اگر پرده از روی خوش آمد گوئی برداریم می‌بینیم که حقایق همه‌جا آنچنان که می‌توان با اسناد معتبر دیگر قیاس کرد و پی‌بدان برد آشکار میشود و اگر هم عین حقیقت نباشد لااقل انعکاس مسلم و صریح عقاید و آرای عامه ایرانیان در آن زمان بوده است و همه بهمین صورت حوادث و وقایع را می‌دیده و بهمین زبان آنها را تعبیر می‌کرده‌اند. برای نمونه همین بسست ذکر کنم که آنچه درین کتاب از بدرفتاریها و نابکاریهای زکی خان گفته شده در آثار دیگر آن زمان هم دیده میشود و مثلاً طوفان هزار جریبی شاعر معروف همان زمان شمه‌ای از آنرا درین قطعه می‌گوید:

زکی خان چو در غارت اصفهان برانگیخت آتش بر آورد دود

پس از بردن سیم و زر آن‌چنان بفرزند و زن دست یغما گشود

که نه زاده‌ای ماند جز طفل اشک‌نه زاینده‌ای غیر زاینده‌رود در هر صورت مقصود عمده از انتشار این کتاب این بود که راهی از حقیقت‌جوئی در قسمتی از تاریخ ایران گشوده شود و اگر خوانندگان خطائی درین صحائف ببینند بر من منت گذارند و مرا از آن بی‌اگاهانند، زیرا نوشتن و چاپ کردن یگانه وسیله‌ایست که خوانندگان خطاکاری را از خطاهای وی برهانند و در اصلاح آن بکوشند تا حقیقت در نهانگاه اذهان مردم دانا و بینا نماند و بدینوسیله پرده از روی بردارد و بازار آید.

طهران شهریورماه ۱۳۱۷

سعید نفیسی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۱۹

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۲۱

فهرست مندرجات تاریخ گیتی‌گشا صفحه

نسب طایفه زند ۴

در بیان نسب و حسب خدیو گردون قب و ذکر شرمه‌ای از حالات آن خسرو نامدار ۶

در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدا ۸

در بیان شطری از فتوحات حضره باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و نصره یافتنش ۱۲

در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابو الفتح خان و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر اسماعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار

۱۵

در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان ۱۷

در بیان ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و فرار حاجی بابا خان و حکومت محمد صادق خان ۱۹

در بیان وقایع سال فرخنده فال سیچقان‌نیل مطابق یکهزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵ ۲۰

در بیان مختصری از احوال دار المرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و عزیمت خدیو منصور

بصوب مزبور ۲۵

در بیان عطف عنان خدیو گیتی‌ستان ببلده طهران و تعمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان و عزیمت بدار السلطنه اصفهان ۲۹

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۲۲

در بیان سال فرخنده فال اودنیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه ۳۱

کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت‌نشان ۳۳

ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه و کشته شدن اسکندر خان ۳۸

در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبد الله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توأمان ۴۱

بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارس‌نیل مطابق ۱۱۶۷ ۴۲

ذکر توجه آزاد خان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت ۴۴

بیان سال همایون فال توشقان‌نیل مطابق ۱۱۶۸ ۴۶

ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت گرمسیری در آن خطه فردوس‌نشان ۴۹

وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنگ او با شیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست سپاه نصره طراز ۵۱

وقایع سال همایون فال لوی‌نیل مطابق ۱۱۶۹ ۵۴

ذکر ایلغار محمد حسن خان بجانب گیلان و عزیمت آزاد خان افغان ۵۶

ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ و مأمور شدن شیخعلی خان بدار السلطنه اصفهان ۵۷

حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر قلعه ارومی و شکست آزاد خان ۵۹

سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توأمان ۶۱

سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده نشان ۶۲

ذکر قتل جماعت افغانه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار ۶۷

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۲۳

ذکر بقیه احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان ۶۹

- بیان حرکت موکب جهان‌گشا از شیراز بصوب طهران ۷۲
- ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت‌نشان بامر خالق انس و جان ۸۰
- ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار ۸۳
- ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استرآباد بموجب حکم و مراجعت باردوی نصره‌نشان ۸۸
- ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲ ۸۹
- ذکر احوال دارالامان کرمان و مأمور شدن خدا مراد خان زند بسرداری آن ملک خلد مانند ۹۰
- بیان چگونگی تتمه وقایع این سال فرخنده فال و سایر امور ایام توقف در طهران ۹۱
- ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی‌افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری ۱۱۷۳ ۹۲
- ذکر حرکت موکب جهان‌گشا بجانب خمسه عراق و سایر اتفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق ۹۵
- ذکر وقایع سنوات هزار و صد و هفتاد و چهار و پنج ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ بلطف خالق سرای سپنج ۹۶
- ذکر مراجعت اردوی نصره‌توآمان از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن ۹۸
- ذکر توجه موکب نصره‌نشان دیگرباره بجانب آذربایجان ۹۹
- بیان افتتاح ابواب نصره و ظفر بعد از شکست لشکر فتح‌پرور در قراء خمسه بلطف خالق خیر و شر ۱۰۲
- بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه و بقایای احوال فتحعلی خان ۱۰۴
- بیان قضیه عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آن زمان ۱۰۸
- ذکر حرکت موکب منصور از ارومی و وقایعی که مقارن آن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند ۱۱۰
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، مقدمه، ص: ۲۴
- بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و عزیمت زکی خان از اصفهان ۱۱۲
- ذکر ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان ۱۱۵
- بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهرریزی سیماب نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری ۱۱۷۶ ۱۱۶
- ذکر مأمور شدن نظر علی خان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان ۱۲۳
- ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت نشان ۱۲۶
- بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان فیلی و وقایع آن اوان ۱۲۸
- وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت ۱۱۷۷ هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال ۱۳۰
- بیان کیفیت گیر و دار دارالامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقتران ۱۳۶
- بیان توجه موکب نصره طراز بجانب دارالعلم شیراز و ورود بآن خطه بهجت پرور غم‌پرداز بلطف داور کارساز ۱۳۷
- بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دارالامان کرمان و وقایع آن زمان ۱۴۰
- ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ ۱۴۴
- بیان تتمه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان ۱۵۰
- ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطه غم‌پرداز شیراز و چگونگی آن زمان ۱۵۳
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، مقدمه، ص: ۲۵
- ذکر وقایع سال فرخ فال هزار و صد و هشتاد ۱۱۸۰ و رسیدن بهار بهجت آثار بامر آفریدگار کون و فساد ۱۵۸
- بیان احوال امیر مهنا و غائی و گزارش کار آن ۱۶۱

- ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات خالق ارض و سما ۱۶۷
- ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان بتقدیر قادر مختار ۱۶۸
- بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او ۱۷۰
- تسلط حسینقلی خان دیگر بار بمازندران و چگونگی گزارش و سایر وقایع آن زمان ۱۷۳
- بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبد الله بنی معین در جزیره هرموز و چگونگی آن ۱۷۵
- ذکر سرداری علی مراد خان و مأمور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او ۱۷۸
- بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوبه نیر اعظم بساحت بیت الشرف و انحراف مزاج روشن از عمر پاشای والی بصره و بغداد و مأمور شدن نواق ظهیر الدوله بتسخیر ام البلاد ۱۷۹
- ذکر کیفیت تحریک رایات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله بجانب بصره و ورود بکنار شط العرب ۱۸۳
- ذکر ظهور بهار فیض آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور سپاه ۱۸۶
- ذکر ورود محمد وهبی بسفارت از نزد سلطان شکندرشان روم بخدمت فرمانده این مرز و بوم ۱۹۴
- بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بی کران باعانت بصریان و گزارش آن ۱۹۵
- بیان حرکت سپاه بغداد با عنایت و امداد اهل ام البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون و فساد ۲۰۰
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، مقدمه، ص: ۲۶
- ورود بهار گیتی‌فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر خالق عز و علا ۲۰۲
- بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت غلام ۲۰۷
- بیان مجادله و محاربه علی محمد خان زند با جماعت اعراب و شهادت آن جوان سعادت‌مند ۲۱۱
- بیان توجه نواب استظهار الدوله دیگر بار بجانب فیض جوانب ام البلاد بصره ۲۱۴
- ذکر قضیه غم‌پرور و واقعه سخت اثر ارتحال نواب غفران مآب از جهان فانی سوی عالم جاودانی ۲۱۵
- ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان ۲۱۹
- ذکر فرستادن نواب ابو الفتح خان و زکی خان علی مراد خان را بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق ۲۲۱
- در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او ۲۲۴
- بیان طغیان ذوالفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیر مدبر لیل و نهار ۲۲۸
- ذکر داستان بی‌دخلی نواب ابو الفتح خان در امور جهاننداری و توجه این نور حدقه دولت بجانب اصفهان ۲۳۱
- ذکر پیریشانی اساس دولت علی مراد خان در دار السلطنه اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن ۲۳۴
- ذکر حرکت موکب علی مراد خان از دار السلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز بتقدیر خدای بنده‌نواز ۲۳۶
- بیان اتفاق این جهانبان کشورستان با علی مراد خان و سایر وقایع آن زمان ۲۳۸
- ذکر چگونگی سلطنت علی مراد خان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز ۲۴۱
- بیان بقیه احوال علی مراد خان بعد از نزول او بدار السلطنه اصفهان و کیفیت و گزارش آن ۲۴۴
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، مقدمه، ص: ۲۷
- بیان احوال آقا محمد خان قاجار و چگونگی استیلای او بالکای مازندران و چگونگی آن ۲۴۶
- بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان کامگاری از مشرق شهریاری و بروز رای عرصه پیرای
- ذات معدلت صفات آن غره ناصیه نامداری از افق فضل حضرت باری ۲۵۲

- رسیدن بهار عالم افروز سال فرخنده فال مطابق سنه یکهزار و صد و نود و هشت ۱۱۹۸ هجری ۲۶۱
- بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر منصور ۲۶۲
- در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دار السلطنه ۲۶۹
- بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن ۲۷۱
- ذیل میرزا عبد الکریم سبب تألیف کتاب ۲۷۶
- بیان اختتام دولت زندیه من کلام زبده المنشیان میرزا عبد الکریم بن - علی رضای منشی رحمه الله ۲۷۹
- بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی ببلده مزبور و مجادله خسرو خان ۲۸۲
- بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج علیقلی خان بفارس ۲۸۸
- ذکر سال فرخنده فال یونت‌ئیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دویست هجری ۱۲۰۰ ۲۹۱
- بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادله خسرو خان و شکست او و مأمور شدن علیقلی خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت الله خان والی گیلان ۲۹۳
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۲۸
- در بیان حرکت حضرت ظل الهی از دار الملک شیراز بجانب الکای کوه کیلویه ۲۹۶
- ذکر ابتدای زمستان و حرکت موکب عزوشان بجانب کوه کیلویه ۲۹۸
- وقایع سال فرخنده فال قوی‌ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و یک ۱۲۰۱ هجری و کیفیت آن ۲۹۹
- بیان محاربه امیر محمد خان با جعفر قلی خان قاجار در برهان من اعمال دار السلطنه اصفهان و وقایع آن ۳۰۲
- ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت جهانستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار ۳۰۳
- سال فرخنده فال پیچی‌ئیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و دو ۱۲۰۲ هجری ۳۰۴
- در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان ۳۰۹
- در بیان مأمور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وقایع خاقان مغفور و جلوس صید مراد خان در فارس ۳۱۰
- ذکر سال فرخنده فال تخاقوی‌ئیل فرخنده دلیل مطابق سنه ۱۲۰۳. ۳۱۵
- ذکر بیان مجادله سپاه نصره شعار آقا محمد خان و سایر وقایع آنزمان بحکم خداوند جهان ۳۲۱
- ذکر سال فرخنده فال ایت‌ئیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴ ۳۲۴
- در بیان سال میمنت اشتمال تنگوزئیل مطابق سنه هزار و دویست و پنج ۱۲۰۵ هجری ۳۲۹
- در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا محمد خان و توجه بجانب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیاً ۳۳۰
- در بیان تسخیر نمودن آقا محمد خان ولایت این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران ۳۳۲
- در بیان سوانح غم‌فزای محنت‌پیرای و سایر وقایعی که در آنزمان حادث
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۲۹
- گردید ۳۳۵
- مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملک شیراز و رفتن ببندر ریک ۳۴۴
- بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم‌پرداز بتقدیر ملک کارساز ۳۴۶
- ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمد خان ۳۴۹

بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان ۳۵۳

در بیان محاربه لشکر نصره شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آنجناب بتوفیق مسبب الاسباب ۳۵۹

در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف ۳۶۱

ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ایرج و شیخون زدن لشکر پرخاشگر باردوی وی ۳۶۷

ذیل آقا محمد رضا ذکر تتمه احوال خیر مآل لطفعلی خان زند سعادت‌مند تألیف مرحوم آقا محمد رضای شیرازی ۳۷۴

بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مآل سیچقان‌نیل مطابق سنه ۱۰۲۷ ۳۷۶

بیان توجه موکب جهانبانی از طبس بصوب فارس و وقایع آن سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس ۳۷۷

بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبدیز عزیمت موکب جهانبانی کره بعد اخیری بصوب طبس ۳۸۰

بیان توجه موکب جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس و جان ۳۸۱

وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اودئیل مطابق سنه ۱۰۲۸ ۳۸۴

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، مقدمه، ص: ۳۰

ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمد خان و از دست دادن و واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را و از دست دادن آنها کره بعد اخیری ۳۸۶

بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم ۳۸۷

ذکر مقدمات قتل و اسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانبان بصوب سیستان ۳۸۸

بیان عطف عنان حضرت جهانبان از کرمان بصوب بم و سیستان ۳۸۹

بیان وقایع جانگزی گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه عمای آنحضرت ۳۹۰

بیان حادثه قتل آنحضرت باغوی حاجی مردود بدسرشت ۳۹۱

خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که باوجود دیدن احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم و رسم و برتری یافتن در دولت این دودمان طریق خیانت پیموده و باندک زمانی سزای اعمال بر ایشان معین و مشهود گردیده ۳۹۲

فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها ۳۹۶

فهرست نامهای جاها ۴۱۳

فهرست نامهای کتابها ۴۲۶

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱

### [مقدمه مؤلف]

تاریخ گیتی‌گشا بسم الله الرحمن الرحيم طراز کلام مورخان سخن‌پرور و زیور اقلام نگارندگان قصص و سیر حمد و ثنای مالک الملکیست که پادشاهان نامدار و فرماندهان ذوی الاقتدار را دیهیم والای ابهت ازو بر سرست و گردن‌کشان روزگار و سرافرازان تاجدار را خلعت زیبای دولت ازو در بر. در هر عهدی بجهت انتظام امور عالم سایه عاطفت بر سر یکی از سرداران انداخته و ظل ظلیل بر مفارق آسایش‌گزینان هر کشور و مملکت و گوشه‌نشینان هر ولایت ممهّد ساخته، که بندگان حضرتش از تابش آفتاب حوادث در امان و از تصادم تند باد فتن بر کران باشند. در هر عصری بنابر آرامش طبقات امم یکی از سعادت‌مندان را بنظر مرحمت بدر آورده، تارک جلالش را زیب بخش دیهیم و کلاه و قامت عظمتش را رتبت‌افزای مسند و گاه کرده است که صورت‌پذیرفتگان دست‌صنعتش که جمهور عباد و سکان‌بلادند در پناه دولت و حمایت او از آسیب نوائب و تعرض مصائب مصون و محفوظ



گردند. نام نام‌آوران بزبان منہیان لطف او در روزگار سمرست و اسمای سروران بمحض مرحمت و شفقت او طراز کتب اخبار و سیر. اگرچه ملک بی‌زوالش از اعانت و کیل میراست و سلطنت لایزالش از کفایت کافی؟؟؟ معرا، لیکن بجهت انتظام جهان و مصلحت احوال جهانیان مملکت آریان کشور گیر و گیتی‌گشایان صاحب تدبیر را شیرازه بند اوراق روزگار نموده و انتظام امور عالم و نظم مهام بنی‌آدم را برای رای گیتی‌آرای ایشان محول فرموده است که بندگان حضرتش را در تطرق اسباب جور و بیداد نگاهبان و پروردگان دست عنایتش را از تناول اهل فتنه و فساد پاسبان بوده، همگی صغیر و کبیر و قاطبه برنا و پیر در مهد امن و امان غنوده بلوازم بندگی و عبادتش قیام و بمراسم شکر نعمتش اقدام نمایند. نقد کامل عیار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲

ناقدان دکان سخنوری و جوهریان بازار معنی‌پروری از ذکر جلال و تذکار انعام و افضال او سرمایه‌بخش کنوز دفاتر و معهدا زبان زبان‌آوران عبارت پیرا و نطق سخن‌پروران معانی‌آرا در اظهار عظمتش و تکرار مرحمتش قاصرست و درود نامحدود که کاربندان دفتر نکته‌پردازی از احصای آن عاجز آیند و تحیات نامعدود که محفل آریان بزم سخن‌سازی از حصر آن بقصور اعتراف نمایند سزاوار جنا خیر البشر و لایق برگزیده دادار داورست، که جمهور انبیاء و رسل و جمیع هادیان خیر السبل که متون کتب تواریخ و شروح صحف سیر بوصف فضایل و تعریف محاسن خصایل ایشان ناطق و فصول مناقشان ورد زبان و زیور بیان سخنوران سابق و لاحقت ابجدخوانان دبستان و اطفال سبق‌خوان اویند. غرض اصلی و مقصود کلی نقشبند صور مخلوقات و صانع کل مصنوعات از حیوان و معدن و نبات و تخمیر خمیر آدم و تکوین مکونات عالم بروز گوهر وجود و ظهور کوکب مسعود اوست و صلوات زاکیات و تسلیمات وافیات بر اولاد او، که اختران مسعود بروج خلافت و شموع بی‌دود محافل امامت و گل‌های رنگین بساتین کرامت و لئالی ثمین بحار ولایتند بتخصیص جناب حیدر صفر، ولی حضرت داور، ابن عم جناب خیر البشر، کننده در خیر، کشنده عمرو و عنتر، باب شبیر و شبر، غالب کل غالب، مظهر العجایب علی بن ابی طالب، علیه و علیهم صلوات الله الملك الوهاب باد.

اما بعد: بر ضمایر ارباب بصایر و خواطر مآثر مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان رسوم دولت سلاطین کامگار و ایراد قواعد سلطنت خواقین نامدار و ثبت محاسن صفات آن فرقه والا مقدار و نشر مکارم ذات آن طبقه کامگار بر صفحات لیل و نهار واجب و در هر زمانی از زمن یکی از کاربندان عرایس سخن و نام‌آوران صاحب پیشه و فن و شیرازه‌بندان اوراق داستانهای نو و کهن بامر یکی از برگزیدگان واهب ذو المنن باین امر خطیر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳

پرداخته و بدایع وقایع آن عهد را مدون ساخته، نام نامی و القاب گرامی نام‌آوران را در ساحت روزگار بالسنه و افواه انداخته‌اند. درین اوان سعادت‌نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر، سکندر فریدون فرخ‌دیو قضا مطیع، قدر چاکر، دارای جم شکوه، فریدون سیر قهرمان دشمن سوز، دوست پرور، جهانگیر کسری نظیر، کی همسر دلیر، خورشید تیغ، بهرام خنجر، سپهد شهاب، رمح هاله سپر، سپهدار ستاره چشم، انجم لشکر، طرازنده رخسار عرایس فتح و ظفر، معمار معموره ملک و کشور، لایق تاج و سرافراز افسر، برگزیده حضرت داور المؤید بتایید الملك الاکبر، ابو المظفر محمد جعفر خان زند، دوحه سرابستان این سلسله ارجمند و نوگل گلزار این فرقه سربلندست، این حقیر خاکسار و ذره بی‌مقدار، محمد صادق الموسوی متخلص بنامی که دلال متاع قلت بضاعت و تاجر کالای عدم استطاعت و از خدمت- گزاران قدیم این دولت جاوید مدتست، از جانب سعادت جوانب این شهریار کشورگیر و بفرمان واجب الاذعان این ملک‌آرای بی‌نظیر مأمور گردید که لئالی وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی‌مقدار را بتفصیل در سلک تحریر و رشته تنظیم کشیده جمیع کلیات و جزئیات را مدون سازد و واقعات ایام دولت این سرور آفتاب‌رایت، بعد از ایراد احوالات گذشته، پردازد. لهذا حسب فرمان واجب الاذعان اجرای آن

خدمت را انگشت قبول بر دیده نهاده و قدم بر شاهراه اطاعت گشاده، چگونگی و کیفیت امور بدایع را بر صفحه بیان نگاشته و این صحیفه شریفه را در کتابخانه روزگار بودیعت گذاشته، انشاء الله تعالی زمان دولت این شهریار گیتی‌مدار تا زمان ابد پایدار و قصر بی‌قصور شوکتش تا قیام قیامت استوار باد.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴

## نسب طایفه زند

بر ضمایر مشتریان جواهر معانی و بباعان متاع نکته‌دانی مخفی و مستور نماند که سلسله زند و آن فرقه سعادت‌مند از اعظام ایلات عراق و در شیمه کریمه شجاعت مشهور عراق و حجاز و در شیوه حمیده بسالت «۱» پیوسته از اقران ممتاز و فی‌مابین جمیع فرق مباحی و سرافراز و در لوازم مروت و مردی و مردانگی و مراسم دلیری و فرزاندگی بی‌شریک و انباز بوده، در اواخر دولت سلاطین جنت مکین صفویه و اختتام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی که ابواب فتنه و فساد بر روی اهل عراق باز و تند باد شورش و غوغا از مهب احکام قضا در اهتزاز و جماعت افاغنه قلجه و قندهار رایت‌افراز عرصه اقتدار و از سلطان نافذ-القرمان ایران قطع اختیار نموده، بر دار السلطنه اصفهان که محل توقف ایشان بوده است تسلط و اختیار باز و بازوی شوکت و اقتدار بر تخریب بنیان ملک و مال سکان عراق گشوده بودند و جماعت رومیه نیز فرصت کرده، روی بتسخیر بلاد عراق آورده، تا عمال قلمرو علیشکر و توابع و لواحق آن بوم و بر لگدکوب سم ستوران آن طایفه پرشور و شر و محل غوغای آن فرقه بیدادگر گردیده، رایت اقتدار نیز در آن سرزمین بذروه چرخ برین رسانیده، همگی ایلات و اویماقات و اکثری از ممالک ایران گردن بزیر بار افاغنه کشیده متاع فاسد و کالای کاسد حکمرانی آنها را بنقد جان خریده و در معرض فرمان‌برداری آرمیده بودند، طایفه جلیله زند و آن فرقه علیه فیروز‌مند که همواره شیر فلکشان اسیر خم کمندست با آنکه در پری من اعمال ملایر و نواحی قلمرو نشیمن و در میان دوست و دشمن مسکن و از طرفی اتصال بجماعت رومیه و از جانبی قرب جوار بفرقه افاغنه داشتند، آن هر دو فرقه را نابود انگاشته و آن دو طایفه را معدوم پنداشته، بزور بازوی مرد افگن و قوت نیروی دشمن‌شکن راه مرور بر روی مترددین آنها بسته و پیوند تسلط ایشان را از موطن خود گسسته، در مأم‌ن عافیت

### (۱) بسالت بمعنی دلیری و دلاوری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵

نشسته بودند. جماعت افاغنه و گروه رومیه بکرات در مقام انطفای آتش اقتدار و اطفای نوایر گیر و دار این طایفه جلیله برآمده، بهیچوجه علاج نمودند و مدت هفت سال دولت افغان قرین امتداد و قصر تسلط رومی قوی بنیاد بود و مشام آرزوی آن طایفه از جانب این سلسله جلیله بغیر از بوی خون رایحه‌ای نمی‌شنود.

چون دولت افاغنه بانجام رسیده و شوکت آن ملاعنه باختتام انجامیده و زمان دولت سلطان نادر شاه گردیده، گوش هوش نادر شاه آوازه خصم‌افگنی و طنطنه دشمن‌شکنی طایفه جلیله زند را بکرات و مرات شنیده، از تیغ تیز و شمشیر خون‌ریز آن نهنگان لجه ستیز مخوف و حرکت دادن ایشان را از موطن مألوف در خاطرش تصمیم پذیرفته، بنابر احتیاط نخستین بابا خان چابشلو را فرستاده، امر نمود که بتدبیری بر ایشان دست‌یافته و رجال آنها را آنچه مقدور شود قتل عام و تتمه را بالاخره بصوب خراسان حرکت دهند. بابا خان مزبور به حيله و کثم «۱» و اجرای قسم آنها را خاطر جمع نموده و بدام تزویر کشیده، متوجه امضای حکم شاهی گردیده و جمعی کثیر از آن یلان شیر گیر را بی‌خبر بقتل رسانید. بعد از آن حکم شاهی بحرکت دادن ایشان صدور یافته، بقیه رجال و نسوان و اطفال آن فرقه هزبر خصال را روانه خراسان و در محلی موسوم بدره جز که محل ترکتاز جماعت ترکمانست ساکن نمودند

الغرض بعله شهرت رشادت جمعی از تازه نهالان بستان مردانگی در آن قضیه بر خاک هلاک خفتند و بسیاری از نوباوگان گلستان فرزانی در آن واقعه روی بنهان خانه خاک نهفتند و تتمه آواره دیار غربت و ره‌نورد بیابان کربت گشتند.

(۱) کتم بمعنی نزدیکی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۶

### در بیان نسب و حسب خدیو گردون قب و ذکر شردمه‌ای از حالات آن خسرو نامدار

بر شناسندگان جواهر کلام و خریداران کالای پربهای این دفتر فرخنده انجام مخفی نماند که ایناق خان و بوداق خان دو برادر بودند که در میان طایفه زند بر سایر آن قوم فیروزمند شرف سروری و مرتبه برتری داشتند. ایناق خان برادر مهتر را دو پسر بود: جناب محمد کریم خان فرزند ارجمند و محمد صادق خان پسر کهنتر، که دو اختر بودند از برج سعادت و دو گوهر از درج شرافت، آثار عظمت و جلال از ناصیه حالشان ظاهر و انوار دولت و اقبال از روی منیرشان باهر، در مبادی حال آثار انوار آفتاب عدالت و ضعیف‌پروری از افق ضمیرشان طالع و در آغاز دولت پرتو مرحمت و عدالت گستری از چراغ عالم‌افروز خاطر خطیرشان لامع و آتش شمشیر جهانگیرشان دشمن‌سوز و شمع پرنور رحمت دوست‌پذیرشان گیتی‌افروز، اگرچه ابنای سلسله زند همگی صاحب شمشیر و افراد آن فرقه سعادت پیوند جمله پردل و دلیر بودند، لیکن از صدمه تیغ بی‌دریغ جناب محمد کریم خان قرین اندیشه و بیم و همواره بر کمند عدویندشان سر تسلیم داشتند. چون در سال هزار و صد و شصت هجری، بنحوی که در تاریخ نادری مفصلست، نیز دولت نادر شاه بسرحد افول و غروب رسید و چراغ شوکتش از تندباد قضا و قدر منطقی گردید، در الکای خراسان علیشاه اسباب سلطنت فرو چیده، ابنای سلسله جلیله زند در ظل رایت آن دو برادر سعادت‌مند اجتماع کرده روی نیاز بخدمت آن سرور و سرافراز آورده، استدعا نمودند که ایشان را در ظن حمایت و سایه عاطفت جای داده، عنان توجه بجانب الکای عراق گشاده، در موطن پیشین و اماکن دیرین در پناه نخل برومند و ظن دوحه سربلند آن دو برادر ارجمند سایه‌نشین و یک چند بفراف بال و رفاه حال آسایش گزین باشند.

آن دو برادر کامگار نامدار مقید بدولت علیشاه و مشوش از آن همه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۷

لشکر و سپاه نگشته. افراد آن طایفه جلیله را جمع آورده، از اعمای؟؟؟

ایبورد و دره جز حرکت و روی عزیمت بجانب الکای عراق هشته، بر ادهم سعادت و اشهب کرامت برنشسته، علیشاه فوجی کثیر از لشکر شیر غرور پیل‌زور متعاقب آن فرقه منصور مأمور و لشکر مزبور از صدمه سنان و شمشیر و ضرب دست خنجر و تیر آن هژبران دلیر و رزم‌آوران شیرگیر چون روباه از چنگ شیر با تن‌های خسته و سرهای شکسته مراجعت نمودند. طایفه جلیله زند و آن یکه تازان رستم کمان بهمن کمند در موکب نصره پیوند آن دو برادر سعادت‌مند محفوظ از شوایب آسیب و گزند، مراجعت بمواطن و عرصه پیرای اماکن و ساحت‌آرای مساکن گشتند. چون جناب محمد کریم خان برادر مهتر بود محمد صادق خان را بر ایشان مقدم داشته، همگی اعظام سلسله مزبور و افاحم طایفه مذکور و سرداران و سرخیلان آن فرقه منصور و سایر نزدیک و دور گردن بر طوق فرمانش گذاردند. چون پری من اعمال ملایر محل توقف و توطن آن طبقه با اعزاز شده، آواز شهامت محمد کریم خان در اطراف و اکناف منتشر گردید وصیت بسالت آن حضرت بگوش دور و نزدیک رسید. بعضی از ایلات و اویماقات حوالی و حواشی بخدمت آن حضرت شتافتند و بسیاری از مردم آن نواحی سعادت ملازمتش را دریافتند. از آنجا که ابراهیم شاه با برادر خود علیشاه آغاز طغیان و عصیان و در الکای عراق بنیاد فتنه نهاد و ابواب موافقت بر روی وی بسته و درهای مخالفت گشاده و طنطنه شوکت

وصیت جلادت آن حضرت مسموع ابراهیم شاه گردید بخاطرش رسید که خاطر خطیر آن جناب را بطریقی بدست آورده ایشان را بکاری مشغول و از فکر لشکر و خیال ملک و کشور بازدارد و ضمیر منیر آن جناب را باندیشه‌های دیگر باز نگذارد. شرحی بان حضرت قلمی نمود که: بعضی ایالات عراق و برخی از اهل جور و نفاق دست ترکتازی گشاده، پای بطریق عدوان و طغیان نهاده و بانواع تطاول و تطرق «۱» اقدام دارند، تنبیه و تأدیب

(۱) تطرق بمعنی راهزنی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۸

آنها و ترفیه حال رعایا و برابری و امنیت طرق آن و لا محول بر رای آن جنابست و در طی شرح مزبور خلعتی گرانمایه و اقسام جواهر و پیرایه ارسال داشت و بنحو مسطور امور مزبور را مفوض داشت.

### در بیان انقراض دولت طایفه افشار و انتقال بخدیو جهانگیر نامدار

مفصل احوال هدم قصور دولت نادر شاه افشار و کیفیت وقایع آن روزگار در اواخر تاریخ نادری و دره نادره مسطور و مذکور و این ذره محقور بضبط وقایع اوان دولت سلسله علیه زند مامور و ایراد وقایع ما قبل از سیاق این دفتر و خلاف فرموده این خدیو منصور و بهمه جهه متابعت فرمان واجب الاذعان مطلوب و منظورست، لیکن بجهه انتظام سررشته کلام و ارتباط لثالی این درج بانظام مختصری از تطول وقایع آن ایام را زبانه‌زد کلک شیرین کلام و موجزی از مفصل آن آغاز و انجام را بی سیر خامه خوش خرام و باظهار آن بدین نمط قیام و اقدام می‌نماید که: در سال هزار و صد و شصت هجری که شداید ظلم و عدوان نادری بجمیع دور و نزدیک و ترک و تاجیک و اقطار ممالیکی رسید سرخیلان همیشه کشیک در نیم شبی تاریک او را بقتل آورده، بنیان دولتش را منهدم کردند. علیقلی خان برادر زاده آن که در آن اوان بسرداری زابلستان قیام داشت با عم خود آغاز مخالفت گذاشته، رایت طغیان افراشته، با لشکرهای زابل و سیستان و هرات و ایماقات هزاره‌جات عازم پیکار و مستعد کارزار عم گردیده تا بمنازل جام و لنگر رسیده بود که از واقعه عم و کیف و کم آگاه شد. با قدم سرعت در گاه و بیگاه مرحله‌نورد راه و آن راه دراز را بر خود کوتاه ساخته خویشتن را بمشهد مقدس اعلی انداخت و در ارض اقدس بساط دولت و اسباب سلطنت ممهّد گردانیده، خود را بشاهی منصوب و درم و دینار بنام او مضروب و باعث نوایر فتنه و آشوب و بالسنه بد و خوب بعلی شاه منسوب و بسبب فضل بذل اطباع اتباع را مرغوب گشت. نصر الله میرزا و سایر اولاد

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۹

نادر شاه که در قلعه کلات و آن کوه گردون درجات که شرفاتش با محذب فلک اعلی برابری و او جش از اوج چرخ معلی برتری داشت حصار عافیت ساختند. اگرچه تسخیر قلعه کلات از مقوله محالات و صعود بآن کوه گردون درجات از بابت خوارق عادات می‌نمود، لکن چون حکم ازلی بتخریب قصر دولت نادری جاری و طی بساط شوکت آن تقدیر لم یزلی از حضرت باری بود علیشاه سهراب خان غلام خود را با فوجی از لشکریان موکب خویش و سپاهی از حد اندازه بیش با خاطری پرتشویش بعزم تسخیر قلعه کلات روانه نمود. کرا بخاطر می‌رسید و کدام ذی عقل را باور می‌گردید که تسخیر قلعه کلات باوجود کثرت خزاین و غلات و عدت دفاین و خروارهای جواهر و خرمنهای ذخایر و سایر متصرفات نصر الله میرزا ممکن و ظهور سلطنت علیشاه با دست خالی و طبع لا ابالی میسر و مقدور تواند بود؟ از آنجا که مخفیات عالم مستور از دیده بشر و احکام قضا را سروکار دیگرست و ادراک رازهای درون این نه پرده نه حد هر ناقص عقل و کوتاه نظرست سهراب خان مزبور بمجرد ورود بخارج کوه بر قلعه آسمان شکوه جمعی از جماعت بختیاری را برسم جاسوسی امر بصعود کوه نموده، از اتفاقات مستحفظ برجی از بروج حوالی دروازه سرچم

نردبانی بخارج برج نهاده، از چشمه آبی که در کمرکوه و آبرج مزبور قریب بود ببرداشتن آب رجوع می نمودند و برداشتن سلم را فراموش نموده بخواب غفلت غنوده بودند. کوه نوردان بختیاری، که شوامخ جبال در پیش اقدامشان با زمین هموار برابر و قلل تلل در زیر گامشان از سطح زمین هموارترست، بقله آن کوه آسمان پیوند و بنشیب این برج بلند رسیده، نردبان مزبور را دیدند و بی مانعی پای بر پله سلم مقصود نهاده، خود را بر فراز برج کشیدند. در حال سهراب خان را از کیفیت اتفاق و تصرف آن برج فلک رواق مخبر ساخته و رایتی بر فراز برج افزاخته، خان مزبور بقدم تعجیل بر اوج کوه تاخته صدای ولوله درین کاخ و آوازه غلغله در این گنبد فراخ انداختند. نصر الله میرزا جمعیتی بی

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۰

موقع بر فراز کوه دیده، علامت رایت سفیدی در شرفات آن حصن فلک شکوه مشاهد او گردید، بر دخول لشکر بیگانه متیقن و بر احتراق کوب طالع نادری منفطن شده و لاعلاج غلامان و منسوبان خود را جمع آورده، روی بجانب مدافعه کردند. در عرض راه یکی از غلامان میرزا را هدف تیر بلا ساخته، تفنگی بجانب او انداخت. نصر الله میرزا را یقین شد که تیر قدر را هدف و تیغ قضا را سپر و بجز تسلیم او چاره دیگر نیست امامقلی میرزا و برادر او شاهرخ میرزای برادرزاده خود را با خود برداشته روی براه فرار گذاشت و در عرض راه مرو شاه جهان محمد نام افشار غلام قوشچی میرزا که از اعمال جهنه و مهنه عازم خدمت میرزا بود مستقبل برخوردار و حقوق نمک را فراموش کرده، ولی نعمت خود را دستگیر و امامقلی میرزا و شاهرخ میرزا را نیز اسیر و گردن هرسه را طراز سلسله یک زنجیر و بحضور علیشاه رسانید.

نصر الله میرزا و امامقلی میرزا بحکم علیشاه نخستین بنیشت ستم کور و بالاخره ۱ سم در نهانخانه عدم مستور گشته و بر شاهرخ میرزا پنهان و آشکارا از بیگانه و آشنا القا کرده از خون او در گذشته، جمع کنوز از معلوم و مرموز و مجموع خزاین از ظاهر و کامن و در جهای جواهر و صنایع ذخایر و اسباب زرین و اثواب نگارین و اوانی سیمین و فروش رنگین و ظروف سنگین و اقسام تاج و نگین و منسوجات فرنگ و مصنوعات چین و پیرایهای مشحون بیواقیت ثمین، زیاده از حد و حصر و تخمین، از کلات بسرکار علیشاه نقل شد. مدت سلطنت او یازده ماه امتداد یافته بالاخره ابراهیم میرزای برادر او که بتمشیت امور عراق مأمور بود بر برادر عاصی گردید. علیشاه بعزم تأدیب او از خراسان لوای عز و شان نموده و در سلطانیه خمسه تلاقی فریقین شده، شکست بر لشکر علیشاه رسید و بدست ابراهیم شاه اسیر و مردم دیده‌اش از هم آغوشی شاهد بینائی محروم گردید. ابراهیم شاه بتخت سلطنت جلوس و صاحب نای و کوس و آوازه شوکتش گوشزد سکان روم روس و طنطنه جلالش شورش افکن این گنبد آبنوس

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱

شد. امرای خراسان و سرخیلان اویماقات آن کشور وسیع البنیان نیز شاهرخ شاه را از گوشه اختفا که بحکم علیشاه مخفی بود بر آورده، تاج خسروی را زیب افزای تارکش کردند و از خراسان نهضت نموده، روی به پیکار ابراهیم شاه آوردند و در جائی که نواحی استرآباد و ساحل رود گرگان (است) مضرب خیام شاهرخ و بلده سمنان مقرر کوبه ابراهیم شاه شد. عساکر ابراهیم شاه فوج فوج از اردوی او فرار و برهمزن هنگامه اقتدار او گشته، تا بحدی رسید که جمیع توپخانه و زنبورکخانه و کارخانجات و اساسه دولت و اسباب شوکت او دسته دسته بمعسکر شاهرخ پیوسته، مشار الیه با دل خسته و عنان گسسته و سرشکسته فرار و در محلی موسوم به قله بر، من توابع خمسه عراق، ماه دولتش قرین محاق و بدست پناه خان قله بری دستگیر و بقید گرفتار و اسیر و حسب الامر شاهرخ او علیشاه برادرش بخون شاهزادگان دودمان رفیع بنیان نادری مرحله نورد فیافی هلاک و زاویه نشین عزلت خانه خاک و موکب شاهرخ بجانب خراسان مراجعت نمود. بعد از چندی او نیز بصوابدید امرای خراسان از شغل خطیر سلطنت معزول و دیده جهان بینش بکحل عمی محکول و گوشه گیر زوایای خمول و میرزا سید محمد صدر پسر میرزا داود که دخترزاده شاه سلیمان صفوی بود بسعی و صلاح امرای خراسان بامر والای شاهی مشغول و پس از چهل روز از متابعت او نیز نکول و درباره آن جناب

همان عمل کرد معمول و مکفوف البصر، اختر دولتش قرین افول، دگرباره سلطنت شاهرخ شاه را با ظلمت بصر قبول نمودند، جمیع اثاثه دولت و اسباب سلطنت که کلک با فصاحت بایراد کم و کیف آنها جسارت کرد در هنگام این معاملات بیغمای امرای بی‌حیای بی‌پروای خراسان رسید و تاراج ایشان گردید، اظهار احوال اینها بجهت نظم مدعا همین قدر کافی و سلسله سخن را وافیست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲

### در بیان شطری از فتوحات حضرت باری و استمداد علی مردان خان بختیاری و نصره یافتنش

نوروز فیروز بهار عالم‌افروز بمبارکی و فرخندگی در رسید، سپهدار نسیم بهار و لشکر آرای فروردین و آذار عازم تسخیر دار السلطنه چمن و مصمم تصرف دارالملک گلشن گردید. سپاه قوای نامیه بشوق عرصه پیرای باغ، با لشکر نسیم بهار همدستان و سرخیل عشره نفوس نباتی بامید ساحت آرای راغ و با افواج هوا هم‌عنان گشت و غلغله هزاران و ولوله طایران سرودخوان در شهر بند گلستان از ایوان کیوان در گذشت. جور پیشگان برف و باران که بحکم سلطان بهمن حکمران دار السلطنه چمن بودند از صولت باد نوروز و صدمت بهار گیتی‌فروز شکست یافته بنا برین بقلعه عدم شتافتند. سلطان گل بسعی سپهداران مربع‌نشین مسند گلزار و زیب‌افزای سریر شاخسار گردیده، خطیب عندلیب بخطبه سلطنت سنبل و سخنوری بلبل بفاتحه دولت گل بر فراز منابر گلبن آواز برکشید،

بار دگر موسم نوروز شد باد بهاری چمن‌افروز شد

شاهد گل پرده ز رخ برگرفت صحن چمن تازگی از سر گرفت

غالیه سا گشت نسیم بهار نغمه‌سرا شد بگلستان هزار

ابر بهاری گهر تر فشاند بر سر گل خرمن گوهر فشاند

مقدم فرخنده گل در رسیدارایت نصره بفلک برکشید خامه عبارت طراز چگونگی وقایع آن ایام فرخنده فرجام را بدین گونه صفحه پرداز می‌گردد که: حکومت دار السلطنه اصفهان در آن اوان حسب فرمان شاهرخ بابو الفتح خان بختیاری تعلق داشت و علی مردان خان که نیز یکی از سرخیلان آن طایفه بود ازین معنی صور حصد بر صفحه خاطر می‌نگاشت و در کمین وقت بود و همیشه انتظار فرصت می‌نمود تا امور سلطنت بنحو قصه‌پردازی قلم شیرین‌زبان مشوش و پریشان گردید، علی مردان خان را هنگام فرصت در رسید.

لشکری از طوایف بختیاری و تفنگچیان جابلقی و خونساری جمع آورده، روی عزم و رزم بجانب اصفهان و قطع بر استیلای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳

ابو الفتح خان آورد. خان مزبور نیز لشکری در ظل رایت و علم آورده، بمدافعه علی مردان خان مرحله‌نورد کوه و بیابان شده، بعد از تلاقی فریقین و تفاوت فئین و حملات جلادت دلاوران جانبین لشکر ابو الفتح خان قرین فتح در پناه علی مردان خان خط سطح شدند. علی مردان خان از واقعه شکست ارکان کاخ جمعیت مضطر و بجهت چاره بهرطرف پویه‌ور و علاج خود را در آن منحصر دانست که دست توسل بذیل مرحمت خدیو عاجزنواز و سرپنجه تشبث بدامان رافت قهرمان دوست پرور دشمن‌گداز زده و روی نیاز بسوی آستان چرخ انباز داور گردن‌فراز آورد، در غایت عجز و انکسار و نهایت افتادگی و اضطراب و استعانت استدعای اعانت نموده. چون شیمه کریمه عاجز‌پروری از محاسن صفات و شیوه حمیده در ماندگان را یآوری از محامد ذات آن حضرت بود استدعای او را بسمع قبول شنوده و مسئولش را بگوش مرحمت اصغاء فرموده، اعانتش را بقدم عنایت اقبال و متظللان ظلال رایات نصره اشتمال و دنباله‌داران مرکب ظفر اتصال را امر باجماع نمودند. بیکه تازان سلسله جلیله زند و جانبازان طایفه علیه فیروزمند

امضای فرمان مطاع را بر اجرای حکم الاتباعش بر خود لازم و رکاب نصره انتساب آن جناب را از جان ملازم و اعانت علی مردان خان را عازم و سلسله‌جنبان جمیع اوالی اعظم شدند. خان مذکور را التفات آن حضرت موجب مزید آبرو و پرده دریده ناموسش را بسوزن التفات و رشته عنایات آن حضرت رفو و توجه خدیو آفاق باعث استظهار او گردید و موکب نصره کوکب بهیات مجموعی روی بدار السلطنه اصفهان نهادند. چون سلیم خان افشار قنلو از جانب شاه‌خشاہ بسرداری عراق مأمور و در آن اوان وارد اصفهان و حسینعلی خان معیر الممالک نیز بعد از تخریب ارکان کاخ دولت ابراهیم شاه و آن خطه بهشت نشان و جمعی از سر-کردگان معروف و امرای بشیوه شجاعت موصوف نیز در آن حین در سرزمین جنت قرین دار السلطنه صدرنشین و لشکری گران از هر کس و هر جا بحسب اتفاق در آنجا مجتمع و هر کدام از امرای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴

مزبور فی الواقع قوانین نیرو را مخترع بودند، همگی باعانت و استظهار ابو الفتح خان برخاسته، بانواع تجمل و اقسام خواسته و لشکرهای آراسته پای بمیدان جنگ و عنان بعرصه نام و ننگ گشوده، صحرای محلی مشهور بقمیز مجمع البحرین آن دو دیار خونریز و آن ساحت دلاویز موضع تعیین میدان ستیز و مکان سرافشانی تیغ بران و خنجر تیز شد، نای تندر نعره در خروش و آواز خم هفت جوش پرده در گوش، فغان گیر و دار شیران پلنگینه‌پوش آفت عقل و هوش و زهر شمشیر در کام یلان دلیر شیرین تر از نوش گشت و موج خون از فوق چرخ آبگون و طومان دم از اوج این طاق هفت خم در گذشت، پرچم رایات عالی جناب پرده بر روی آفتاب و سرادقات زرین (نقاب) بر رخسار تراب بست و ضرب عمودهای گردان از صدمت گرزهای پردلان ترک فلک و تارک هندوی چرخ را بر شکست،

اندر آن ساعت که از توپ جهان آشوب جنگ‌وندر آن دم کز تفنگ دهرسوز کارزار

زد تتق اندر هوای معرکه نیلی دخان‌شقه بست اندر زمن دشت کین مشکین بخار

گشت از آن پرده نیلی هوا همرنگ قیر گشت از این شقه مشکین زمین همگون قار

زان فروبارید بر میدان کین سوزنده برق‌زین فروپاشید بر دشت وغا سوزان شرار

ریخت آن سوزنده برق اخگر بخاشاک توان‌ریخت این سوزان شرار آتش بکالای قرار

هردم آمد در فغان و هرزمان شد در خروش کوس جنگ از پشت پیلان همچو رعد از کوهسار

داور لشکرشکن دشمن کش جمشید وش بر سمند برق مانند صبا سرعت سوار

تیغ‌زن چون مهر خاور هم ز پیش و هم ز پس حمله‌ور چون شیر نر هم بر یمین و هم بر یسار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۵

دلاوران شهاب سنان زند و هزبران مجره کمان فیروزمند از رکاب ظفر پیوند قهرمان عدوگیر خصم‌بند چون نهنگان دریاکش در آن لجه سرکش و دریای آتش غوطه‌ور و از آتش شمشیر و شعله برق اثیر خرمن-سوز خشک و تر، مانند شیران و هزبران بر آن ثعالب و شان ارانب سیر بصدمات کوه‌فرسا حمله‌ور و آن گروه بی‌پا و سر از صدمات گرز خارا شکن و سنان گذر متکلم بکلمه «این المفر؟» و در وادی هزیمت پی سپر گشته، گروهی انبوه در خاک هلاک بعزلت‌خانه مگاک مسکن و مقرر نمودند.

مختصر سخن: از دستبرد دلیران زند و پایداری آن شیران عدوبند شکستی عظیم بر قوایم لشکر ابو الفتح خان رسید، نام او برعکس نتیجه بخشید و بیای اضطراب و اضطراب عنان‌گشای بیدای فرار و راه‌نورد فیافی ادبار و در نارین قلعه اصفهان مشهور بقلعه تیره متحصن شد.

مواکب نصره کواکب باتفاق علی مردان خان وارد دار السلطنه مزبور و از صدمات خمپاره و آتش‌ریزی توپ دوزخ شراره بیک دو روز نارین قلعه مذکور مفتوح و ابو الفتح خان از قلعه بیرون آمده از جمله متابعان شده.

## در بیان معاهده خدیو خسرو نشان با ابو الفتح خان و علی مردان خان و استقرار سلطنت بر اسمعیل میرزا صفوی و رزم خدیو نامدار

خسرو مشکین تاج سیمین تخت، یعنی قلم فیروزبخت، بدین نسق مربع نشین اورنگ ورق و بطریق صدق و حق بمفتاح فصاحت فاتح ابواب داستانهای مغلق می‌گردد که: بعد از تسخیر و تصرف اصفهان داور شاه نشان با علی مردان خان در بزم کنکاش و محفل سور نشسته، قرار دادند که یکی از دخترزادگان سلطان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی را بر مسند سلطنت نشانیده و خدمت او را بجهت صلاح عباد بر خود لازم گردانند. سه امیر کبیر برسم اخوت طریق سلوک مسلوک داشته، علی مردان خان در موکب شاهی متوجه تمشیت امور رعیت و سپاهی و بوکالت و نیابت شاه انجام مهام نماید

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶

و امور سرداری و کشورگیری و ملک‌گشائی منسوب بحضرت ظل‌اللهی بوده، در تقدیم امور مذکور بازوی مردانگی گشاده و ابو الفتح خان بحراست دار السلطنه اصفهان و تمشیت امورات آن، که در حقیقت تختگاه سلطنت و مقر دولست، اقدام ورزد. پس هر سه، بفرمان امیر صاحب‌فر، پیمان را بایمان مؤکد و مشید ساخته، قسم خوردند که با هم بطریق صداقت و خلوص نیت سلوک کرده، عهد قدیم را مبنی بر لازمه صدق و صفا و مشحون بر مراتب دوستی و ولا بیایان آورده، چنانچه احدی از یاران ثلثه خلاف پیمان و نقض ایمان نمایند دیگران نیز در قصد خلاف مطعون نباشند. پس بعد از تشید عهود و ایمان قرار تعیین سلطان را امضا داشته، و قرعه این امر خطیر را بنام میرزا ابو تراب ولد میرزا مرتضی، که دخترزاده شاه سلطان حسین بود، نگاشتند. در ساعتی مسعود و طالعی محمود او را بر تخت سلطنت و سریر دولت جلوس داده، شاه اسمعیل نام نهادند. روس منابر و وجوه دنانیر بخطبه و سکه پادشاه مزبور زیب و زینت گرفت و اسباب دولت و اساسه جلالت او، از غلام و قورچی و عمله و یساول و حد صاغ و صول و اوانی سیمین و زرین و سایر اسباب جاه و تمکین، مهیا کرده، بمعرض آوردند. بعد از جلوس پادشاه مزبور و انجام و اتمام لوازم سور و سرور و تقسیم خلایع فاخر بارباب معالی و مفاخر، خلعتی گرانمایه مشحون بانواع حلی و پیرایه، با رقم سرداری، حسب‌الاشاره علی مردان خان، از دوان شاهی بحضرت ظل‌اللهی ارسال و آن داور بی‌شریک و همال که انوار تائید ایزد متعال از ناصیه حال و جبهه شوکت و جلالتش آشکار و هویدا و ظاهر و پیدا بود با جانبازان رکاب سعادت انتساب از اصفهان حرکت و بجانب قلمرو عیشگر نهضت آرا و محمد علی خان تکلوا از جانب دولت شاهرخی در قلمرو توقف و خود را سردار می‌دانست و شش هفت هزار لشکر و سپاه و زنبورک و نقاره‌خانه همراه و رایت جلالت بر فراز مهر و ماه داشت، موکب حضرت ظل‌اللهی اردوی او را بقدم خصومت استقبال و اعلائی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷

لواهی استبداد و استقلال نمود. دلیران فیروزمند و بهادران طایفه زند بفرمان خدیو خصم‌گیر عدوبند اعلام فتح و نصره افراخته و تیغهای شوکت و شجاعت آخته و چون شیران نر و پلنگان حمله آور بر آن قوم روباه سیر تاخته، سلک ازدحام ایشان را متفرق ساختند، از زنبورک و نقاره‌خانه و یراق و اسبان مکملل زین زرین رکاب از هر گونه و هر باب بتصرف عساکر نصره‌مآثر درآمد. چون حسینعلی خان کرد از نادانی موکب فیض مبانی را خدمت‌گزاری نکرده، پای براه غرور و نخوت در آورده بود، رایات فتح آیات متوجه ولایت کردستان و بنیان عز و شان او نیز لگدکوب سم ستور گشت. مشار الیه و اتباعش طوعا و کرها در سلک متابعان دولت والا قرار گرفتند.

## در بیان طغیان علی مردان خان و نقض پیمان و ایمان و رفتن او بشیراز و شکست صالح خان



چون علی مردان خان در امور نیابت سلطنت شاه شروع نموده، ب فکر تدمیر صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت افتاده، ارقام شاهی حسب الصلاح علی مردان خان در خصوص هدایت او بطریق فرمان برداری صادر گردیده، صالح خان مزبور که گوش غرورش از پنبه غفلت انباشته بود مضامین ارقام را بگوش رضا نشنود. در جواب فرمان زبان باظهار کلمه عصیان گشود. علی مردان خان را نقض پیمان و خلاف ایمان دامن گیر گشته، ابو الفتح خان را مقتول و حاجی بابا خان عم خود را متصدی امور حکومت و ایالت شاهی، محرک افواج لشکر و سپاه گردید.

خیام دولت را از شهر بیرون و دستگاه جلالیت را بسوی هامون کشید.

صالح خان نیز از کیفیت واقعه آگاهی و با لشکری از حیز احصاء بیرون مرحله‌نورد کوه و هامون گشته، پای بوادی مدافعه نهاده، بعد از تلاقی فرق از جانبین و اعلائی رایت و منجق، از آغاز فلق بانجام شفق مبارزان دو طرف در اضطراب و قلق بودند. بعد از گیر و دار بسیار آثار انکسار در

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸

ناصیه لشکر صالح خان عیان گردید. شکستی فاحش بر قوام تاب و توانشان رسید. صالح خان بعد از هزیمت از میدان ترکناز راه‌نورد شیراز و بمصالحات و متابعت رضا شد. شهر شیراز و سایر امصار فارس در حوزه تسخیر و تصرف علی مردان خان درآمد، از دستبرد و تاراج و اجحاف در تعیین خراج و اعتساف رسوم طمغا و باج اضرار کلی بمستغنی و محتاج رسانید. چون مراتب تلف نمودن علی مردان خان ابو الفتح خان را بعرض خدیو کسری نشان رسید از نقض عهد علی مردان خان غضب قیامت لهب آتش افروز شعله غیرت جهان‌سوز گردید. یقین فرمودند که علی مردان خان مزبور در پیمان‌شکنی دلیر و کام‌جانش از خلاف عهد چاشنی گیر و اعتماد را سزاوار نیست. تخریب بنیان عز و جاه او را عازم گشته، خاطر خطیر که در اجرای حکام جهان مطاع نایب قضا بود بجمعیت لشکر نصره قرین و اجتماع پلنک‌خشان شیر کمین روان گردیده، نقبای لشکر و روسال عسکر از دلیران پرخاش جوی سپاهی فزون از انجم و اختر در ظل رایت ظفرپرور اجتماع نموده، عزیمت اصفهان و خون‌خواهی ابو الفتح خان را تصمیم و پیشنهاد رای مستقیم فرمودند. چون سلیم خان قتلوی افشار، بنحوی که قبل مسطور و در همین صحیفه مذکور شد، در صحرای قهیز از صدمت تیغ خونریز شیران بیشه ستیز راه‌نورد گریز، در قلعه‌ای که در میان ساوجبلاغ ری داشت توقف و هفت هشت هزار لشکر جمع‌آوری نموده بود، از کیفیت اراده حضرت ظل‌اللهی مخبر و مطلع گشت برسل و رسایل دست‌تسبب بدامن جلال خدیو بحر نوال زده، بچاکران دربار گردون وقار متوسل شده، استدعا نمود که در سفر خیر اثر ملازم رکاب ظفر انتساب و در عزیمت تنبیه علی مردان خان از ملتزمان موکب نصره‌نشان و بقدر طاقت و توان یاور باشد. حضرت ظل‌الله مسئول او را بعز اجابت موصول و التماسش را بمحض عنایت قبول و او را بنظر عاطفت مشمول فرموده، مشار الیه نیز دنباله‌دار موکب مسعود گردیده.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹

### در بیان ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و فرار حاجی بابا خان و حکومت محمد صادق خان

فاتح ابواب سیر و مقالید این گنج گوهر، یعنی کلک فصاحت‌پرور بدین گونه گشاینده درهای این داستان مختصر و بدین زبان سراینده این حکایت و خبر می‌گردد که: چون بحر ذخار و دریای خونخوار معسکر نصره‌مدار و سیل بی‌زینهار اردوی ظفر شعار و افواج بحر کردار متهاجم و آن قلمز بی‌زنهار متلاطم و آن قیامت در حوالی اصفهان قائم شد حاجی بابا خان بختیاری که بطریق مسطور حاکم دار السلطنه بود در برابر آن سیل خانه برانداز تاب مقاومت و طاقت مصادمت نیاورده، چون مسرعان دیور و شمال با قدم سرعت و استعجال مرحله‌نورد بوادی نکال و با هزار گونه ملال بیابان گرد فیافی و بال و گرفتار جزای سوء اعمال شد. ساحت اصفهان از اهتزاز باد بهار قدوم بهجت آثار رشک‌افزای گلستان ارم و آن خطه بهشت‌نشان از طرازندگی فیض مقدم سعادت توأم

عبرت‌افزای بیت الصنم گشت. بمعماری لطف و عنایت بتعمیر و مرمت شکستگی‌های اهل اصفهان که بتیشه جور و عدوان روی داده، بمداوا و معالجه خستگی‌های ساکنان آن بلده فردوس‌نشان که اذیت و اضرار مفسدان آنرا ماده بود پرداخته، صغیر و کبیر آن خطه دلپذیر در پناه نخل برومند دولتش از تابش آفتاب حوادث آسوده و برنا و پیر در ظل قصر بی‌قصور عنایتش محفوظ از آسیب نوایب غنوده، خاطرهای پریشان از شوق دیدار همایونش خرسند و شادمان و دل‌های خرم جفاکیشان از بیم شحنه غضب قیامت کربش تفرقه و پریشان گشت.

محمد صادق خان برادر را بیگلریکی دار السلطنه فرموده، ترفیه حال رعایا و تنظیم اوضاع برایا و تأدیب ارباب جور و عنا و تنبیه سالکان طرق عدوان و جفا را حواله بر رأی عقده‌گشای آن حضرت نمودند. بتیغ عدالت آن حضرت ابدان بسیاری از جور کیشان در میدان سیاست طعمه کلاب و اجساد انبوهی از ستم‌اندیشان در معرض هلاکت تحفه ذباب و دعای عمر و دولت آن دو برادر عالی جناب ورد زبان شیخ و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۰

شاب و ذکر اللسان اولو الالباب گردید.

## در بیان وقایع سال فرخنده فال سیحان‌نیل مطابق یک‌هزار و صد و شصت و پنج هجری ۱۱۶۵

### اشاره

هنگام بهار خرم بفیروزی و فرخی در رسید و نوبت گلشن‌آرائی نسیم بهاری و وقت چمن‌پیرائی باد‌آذاری گردید. فراشان بافر و شان قوای نامیه سرادقات رنگارنگ ریاحین و گل‌های آذاری را بجهت قلع مواد افساد فتنه‌جویان دی بوسعت گاه کوه و دشت کشیدند.

کارگزاران طرزندان نقوش زیبا و بساطهای دلکش و فروش منقش اقسام گل‌های رنگین را بغیرت‌افزائی سفله‌خویان بهمن در فضای کشت و چمن گستریدند. لشکر بی‌پا و سر شباط از صولت سپهدار گیتی مدار بهار شکست‌یافته، بجانب کوهسار ادبار شتافتند. سپهدار گل بجهت انتظام دالمرز گلزار از دار السلطنه کمون بیرون و لشکر مسعود بلبل بجهت رونق مازندران گلستان که اشراف اقالیم جهانست بر مسند سعادت پیوند گلبن سوار گردیده، قامت رعناقدان سرو و صنوبر را بحل‌های دیبای حضراء آرایش نمودند و بالایی والایی زیباقامتان شمشاد و عرعر را بحل‌های گران‌بهای اوراق زیب و زینت افزودند. قمری خوش نوا با عندلیب نغمه‌سرا هم‌داستان و صحن چمن از پرند زنگاری و پرنیان گلناری غیرت بزم گلرخان شد.

باز از تازه در رسید بهار کوه شد باغ و دشت شد گلزار

محفل آرای بزم فروردین بزم‌افروز محفل آذار

از نکو عارضان سبزه و گل‌وز سهی‌قامتان سرو و چنار

گشت گلشن نمونه خلج‌شد گلستان نشانه فرخار

باغ شد رشک چرخ مینارنگ‌راغ شد غبن چرخ میناکار محفل نشاط و مجلس انبساط دار السلطنه اصفهان بچابک‌دستی طراحان نگاریند و طرح‌اندازان مشکل‌پسند انتظام یافته، برو دوش سران لشکر و سراپای سروران کشور از حل‌های نگارین زراندود و تیاب رنگین سیم‌دوز نمونه باغ بهار و نشانه گلزار گشته، خزینهای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۱

سیم و زر و خرمنهای لعل و گوهر که محصول صد ساله بحر و کان بود صرف انعام سران سپاه و طراز جیب و کنار بندگان درگاه

گشت. در خلال آن حال خبر رسید و معروض رای عالم‌آرای گردید که: علی مردان خان بعد از وصول کوبک کوه‌کبه عز و شان بیت الشرف اصفهان سراسیمه‌وار مضطر و ناچار از الکاء فارس متحرک و بجانب کوهستانان بختیاری نهضت نموده، پای کوه‌نورد در صعود و هبوط کوه‌های صعب و قله‌های سخت گشوده، این معنی در نظرها غریب و بکلی بعید می‌نمود که عبور لشکر و سپاه و مرور اردوی ائصال دستگاه از طریق مزبور که متملست بر مضایق سنگ و کریوه‌های تنگ و ارتفاع قلال و ارتقاء جبال و اعتلای تلال و معابر مزیقه و شرفات مرتفعه ممکن و مقدور تواند بود. بعد از چندی مشخص گردید و بتحقیق رسید که بهر صعوبت که بوده و بهر سختی که روی نموده اردوی مذکور از شوامخ مزبور عبور و طلیعه ایشان را از افق کوه طالع و صخرات آن راه پرنشیب و فراز را قاطع گردیده، بکنار آب کرن رسیده‌اند. حضرت ظل الله گیتی‌پناه بتدارک لشکر و سپاه امر فرموده، لشکری که محاسبان و هم از تعداد آن عاجز آیند و عساکری که عارضان اندیشه از شمار آن به قصور اعتراف نمایند، در ظل رایت فتح آیت اجتماع نموده، بر انهدام بنیان جمعیت علی مردان خان تصمیم عزم و اراده توجه بسوی میدان رزم فرمودند. امر قضا نمودن بتعین ساعتی میمون بجهت تحریک همایون بعز نفاذ مقرون شد.

منجمین اسطرلاب بین و اخترشناسان حکمت آئین و رصدبندان بطلیموس قرین در نظرات کواکب نظر و ملاحظه اوضاع انجم و اختر کرده، در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از آشوب نحوست پیش‌خانه همایون را بفضای هامون کشیده، خیام والا مقام پرده‌پوش سپهر فیروزه فام و سرادقات فلک احترام بر اوج نه چرخ والا قیام نموده و قبه و بارگاه گردون در گاه سر بذروه‌های مهر و ماه سوده، صبحگاهان که پادشاه دار الملک فلک اخضر یعنی مهر انور پای سعادت برکاب افق نهاده و شقه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۲

زرین رایات اشعات را از هم گشاده، سهی قامتان اعلام نصره‌پرور و زیباقدان رایات ظفر پیکر، چون معشوقان دلبر، در فضای بسیط اغبر جلوه‌گر گردیدند. کوس تندر خروش چو رعد بهاران آفت گوش و خم هفت‌جوش چون ابر کوهساران پرخروش آمد. رایضان برق جولان بر زین بادپایان نشسته و فارسان سبک‌عنان از غلبه و ازدحام راه مرور بر مسرعان صبا و دیور بستند و بسیط زمین از جوش سواران آهن‌پوش متزلزل و گوش و گونه هوا از ارتفاع غبار متبدل گردید و فغان چاوشان موکب منصور باوج مهر و ماه و نوای کرنای و آواز روئین درای بگوش ساکنان سپهر رسید. شیران خونخوار و پلنگان جان‌شکار بشوق کارزار از دشت و کوهسار جوشیدن آغاز و بهادران اژدر ستیز با تیغهای خونریز چون صور رستخیز خروشیدن ساز کردند. چون بجانب کوهسار بختیاری مرحله‌ای چند با قدم ستوران برق‌سان بادپا مانند پیموده و کره زمین از صدمات سهمای آهنین تازیان لاغر میان فربه‌سیرین و اسبان مکمل لگام مرصع زین فرسوده، تا پشت گاو زمین از تک و پوی بیرصولتان شیرکین پلنگ آگین سوده شد، مسموع مسموع مقربان درگاه و نزدیکیان بارگاه حضرت جهان پناه گشت که معسکر علی مردان خان بکنار رود کرن که اقصای چهار محال و ازین جانب آغاز جبالست رسیده، در آنجا موقوف کرده‌اند، موکب نصره‌مرکب نیز بانطرف آهنگ صحرا و کوه را از هجوم لشکر سیل شتاب کوه درنگ بر شیر و پلنگ تنگ کرده و موضع مزبور محل تقارب آن دریای پرشور و اردوی علی مردان خان مزبور مشاهده پیش‌تازان سپاه منصور شد. آن روز لشکر فیروز در آن سرزمین بجهت‌اندوز خوشتر از عیش عید نوروز گذرانیده، چون روز پایان رسید و پرده‌دار شام مشک‌فام پرده ظلام در اطراف جهان برکشید، آن شب بهادران شیرشکار با دیدهای بیدار در انتظار روزگار پیکار ستاره‌شمار و دلیران خونخوار بشوق وقت کار تا صبح در انتظار بودند. سحرگاهان که سپهدار عالم‌مدار مهر در رزمگاه سپهر تیغ

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۳

خونریز خطوط شعاعی از نیام افق برآورد و لشکر از حد و حصر افزون‌تر از انجم و اختر را بیک حمله جهان‌سوز متفرق کرد حضرت گیتی‌ستان جهانبان پای دولت برکاب سعادت نهاده، زین آن سواری سمند دیو مانند را از چرخ ولا رتبه برتری و بر خیل

ستوران شرف سروری داده، جمیع لشکر و سران و سرکردگان کیوان شاه بهرام منظر بآئین شایسته و بایسته در عرصه قول «۱» بمعرض صاغ و صول «۲» چون کوه خارا و ستون پابرجا ایستادند، آواز گاودم تزلزل بخش آسمان و انجم و نعره روئین خم زلزله‌افکن اساس این طارم و خروش نای و نفیر و فغان‌دار و گیر بنیادکن قصر سپهر و از تک و تاز ستوران روئین سم بسیط زمین پرتلاطم شد. علمداران شقه‌های زر تار الویه گردون‌خرام را از هم گشودند و رایات افزان کیوان مکین پرچمهای رایت نصره قرین را چون طره مشک فام دلبران دلارام پریشان نموده، از صفوف سپاه سدهای آهنین در میدان کین بسته و جانهای بی‌سامان و کالبدهای خسته پیوند ارتباط از هم گسسته، مرغ روح از قفس قالب رسته شد. توپچیان شراره‌بار و جزایرچیان آتشکار با فتیله‌های سوزان چون اخترهای فروزان از توپهای رعدآواز و تفنگهای برق‌انداز شررریزی و آتش‌انگیزی آغاز نمودند، از سحاب پرتاب توپ و غمام نیل فام تفنگ در میدان جنگ که مزرع جانها و کشت‌زار روانهاست رعد بلا بغریدن و ژاله عنا بیاریدن آمد، برق توپهای آتشبار بمرتب‌ای رسید و تصاعد گرد و غبار بجائی کشید که روزگار چون شب قیرفام تیره و تار و پرده مشکین و تق غبرین دود گردون گرد گردآلود حجاب دیده‌های بینای اولو الابصار گردید. کمند آدم-ربای اژدها‌آسای چون طره عنبرسای خوبان دلربای بندافکن گردن گردن‌کشان و داس هلال مثل شمال شمشیر کج مبارزان چون تیغ ابروی دلجوی پیوشان دروگر مزرع جان گشت و افغان دلبران میدان جنگ

(۱) قول در لغت ترکی بمعنی ستون و جناح سپاه است.

(۲) صاغ و صول دو لغت ترکی بمعنی راست و چپ و میمنه و مسیره لشکرست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۴

و نعره نایهای رعد آهنگ ازین هفت طاق فیروزه رنگ برگذشت، دامان هامون از خون پردلان گلگون و فضای میدان از جریان سیلاب دم رشک فرات و جیحون شد. دلبران شیرگیر چون پلنگ و شیر در خونخواری دلیر و جان جوان و پیر از هراس آن دار و گیر از قالب عنصری سیر و بسوی امن آباد عدم سرعت پذیر گشت. القصه در آن وحشت‌سرای صحرا هنگامه قیامت برپا و در آن دشت پرغوغا شور رستخیر هویدا گشته، شاه اسمعیل چون علامات ادبار در ناصیه احوال علی مردان خان مشاهده و آثار انکسار در ارکان تاب و توان انصار و اعوان او ملاحظه کرده روی توجه بجانب قول همایون و قدم تشبث بسوی قلب لشکر ظفر نمون آورده، از آن جانب که از سوء سلوک و رفتار و طریق روش ناهنجار علی مردان خان آزرده و از نیش بد سلوکی او زخم کدورت خورده بود با جمعی عمله خود بجانب جناب حضرت ظل‌اللهی جهان پناهی در فتح چنان مباهی و هم‌عنانی و همراهی بندگان ذی‌شان شاهی بجانب دارالسلطنه راهی و بدست کرم درم بخش لشکری و سپاهی گشتند. گلشن‌سرای دلگشای آن خطه وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لازم مواکب جهان‌گشا بتازگی حضرت و نصارت گرفت و فضای روح‌فزای آن بلده جهان‌پیرا از هبوب ریاح راحت‌بخش کوکبه گیتی‌آرا دیگرباره خرمی و طراوت پذیرفت و گلهای مسرت و بهجت از سرا بوستان احوال صغیر و کبیر و ریاحین میمنت و سعادت از گلستان آمال برنا و پیر آن بلده بهشت نظیر شکفت. جمهور مرد و زن و دوست و دشمن از ازدیاد فروغ آن چراغ روشن در سر و علن سجدات شکر قادر ذوالمنن کرده، لوازم جشن و سور و مراسم شادی و سرور بعمل آوردند. سلیم خان افشار قرقلو را که یک چشم او بحکم نادر شاه فرسوده نشتر و در آن هنگام اعور بود چشم دیگر بعلت ظهور عصیان و بروز حرام نمکی و طغیان بگزلک مکافات نابود و در سلک اعمی معدود و درباره سلیم خان قتل و یک دو نفر از اعوان او نیز همین عمل معمول شد. چون یک چند در آن بلده فردوس مانند بتعمیر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۵

احوال جنود ظفر پیوند و تدمیر سایر خصمان نژند و ترفیه هر مسکین و مستمند پرداخته، جمیع مهام ملک و مال و همگی امور ماضی

و حال و لوازم اسباب استعداد و استقلال را منتظم ساختند اوقات مملکت آرائی در رسید و نوبت گیتی‌آرائی گردید، اراده تسخیر الکاء گیلانات و مازندران در خاطر عدالت‌نشان شهریار جهان رسوخ یافت. اکنون بر ضرورت خامه فسانه‌پرداز و کلک ورق‌نگار صفحه‌پرداز بمیدان این داستان عنان تاخته بمضممار تحریر و تقریر داستان وقایع مازندران و گیلان و سوانح آن شتافت.

### در بیان مختصری از احوال دارالمرز و چگونگی استیلای محمد حسن خان قاجار بر الکای مازندران و عزیمت خدیو منصور بصوب مزبور

کلک صحیفه پیرا بر لوح مدعا می‌نگارد که: از مختصری از احوالات الکای دلگشای مازندران و گیلان و سایر اعمال و امصار استرآباد و جرجان ناگزیر و ناچار و بجهت انعقاد عقد گوهرهای مطلب ضرور و در کار و بیان آن واجب بر قلم وقایع نگارست، لهذا سمند تیزگام قلم و کمیت خوش خرام کلک بدایع رقم باین صفت نگارنده حکایت و بدین نمط گزارنده روایت می‌گردد که: قبل ازین مذکور و در این صحیفه حال مسطور شد که امرای خراسان بعد از عزل شاهرخ میرزا سید محمد نواده دختری شاه سلیمان صفوی را بر مسند سلطنت عاریت نشانیده ملقب بشاه سلیمان ثانی گردانیدند. مشار الیه محمد حسن خان قاجار قوانلوی اشاقه‌باش را که بعضی احوالات او و فتحعلی خان والدش در تاریخ نادری مسطور و در حین سلطنت شاهرخ ایشیک آفاسی دیوان بود سرکار الکای دارالمرز و جرجان کرده روانه نمود. مشار الیه بعد از ورود باسترآباد و اختتام سلطنت شاه سلیمان گردن بطوق اطاعت دیگران درنیاورده، آغاز گردن‌کشی و بعضی از رؤسای اشاقه‌باش را که با جنابش سمت ایلی و بعلاوه نسب نسبی هم داشتند بقتل آورده، بر مازندران و استرآباد استیلا و لوای استعدادش بغایت اعتلا یافت و از مازندران با لشکرهای گران از راه ساحل تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶

دریای خزر و آب بجانب بلاد گیلان شتافت. حاجی جمال فومنی که از اعظام گیلان بیه‌پس و در آن هنگام بر جمیع ولایات بیه‌پس و بیه پیش فرمانده بیگانه و خویش و حکمران غنی و درویش و از نفاذ امرش گرگ پاسبان میش بود ابواب بر روی محمد حسن خان بست و با اعوان و انصار خود که جمعی کثیر و فوجی غفیر بودند در سنگر خودداری نشست. بالاخره بعضی از اشرار گیلان بیه‌پس در جزو با محمد حسن خان سازش و آن مهمان نورسیده را در افتتاح ابواب سپه و سنگر نوازش نموده، راه دخول بر لشکر او گشودند. بعلت مخالفت اهل ولایت که دشمن خانه‌اند حاجی جمال عاجز از محافظت و لاعلاج از متابعت و موافقت گردید. محمد حسن خان بعد از اخذ مال و قبض منال و تحصیل اسباب اعزاز و اجلال اراده مراجعت و چون از اعیان ولایت دیگری در نظرش جلوه نمود که قابل محافظت ولایت و لایق قبض و بسط امور سپاهی و رعیت تواند بود حکومت را به حاجی جمال محول و جماعت عمارلو که در ایلات گیلان متوطن بودند و مشهور بشرارت ظاهر و باطن تادیبی مجمل و بجانب دار السلطنه قزوین نهضت و از قزوین نیز بعد از روزی حرکت و از راه طالقان متوجه تنکابن و مازندران مراجعت نمود. حضرت جهان پناهی بعد از تنظیم و تمشیت امور عراق و تدارک و تهیه اسباب و یراق بجهت چاکران آستان عرش رواق و سرانجام و انتظام ادوات یساق «۱» اراده یورش صوب مازندران و گیلان نموده، بکلی تصمیم عزم فرمودند. حکمای مجسطی گشا و سطرلاب سنجان حکمت اقتضا تشخیص سعادت انجم و اختر و تحقیق اوضاع خیر و شر نهاده، ساعتی میمون باسعد نظرات مسعود و مقرون تعیین نمودند. فراشان محکم بازوی ستر پشت و خیامان قوی شکست درشت‌انگشت سرادفات گردون قباب و خیمهای گاه‌کشان طناب را بحمل شتران پشته پشت کوه کوهان و استران شیرزور پیل توان از شهر بند اصفهان بساحت دشت و بیابان کشیدند. روز دیگر که لشکر آرای میدان گردون گردان یعنی مهر درخشان بعزم ایلغار مراحل این نیلی

(۱) یساق لغت ترکی بمعنی قانون و منع و اینجا بمعنی دفاعست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷

بیابان با رخسار تابان و درخشان شتابان شد، بهادران دلاور و شیردلان رزم‌پرور بر پشت آهوان تکاور و غزالان پیل‌پیکر برنشسته، چون شیران از بند رسته و پلنگان سلسله گسسته در کشیک‌خانه‌های والا صف بستند. نوای روئین‌نای پرده در گوش ساکنان چرخ هفتمین و فغان کوس شورش‌بخش ملایک گردون نشین شده جلوداران سبک‌عنان غزالان شیر خصال پویه‌ور و ابرشان طاوس جناح تذرو پر و بال را بساحت کریاس سپهر اساس رسانیدند. عقاب شیر چنگال یعنی ماهیچه لوای نصره اشتمال با مرغ زرین جناح آفتاب انور هم‌آشیان و اوج نهم آسمان مطار شاهبازان بلندپرواز سر طوق اعلام سعادت توأمان گشت.

نعره‌نغیر و خروش تازیان آهوگیر از فراز کره‌اثر و اعالی این طاق اوج‌گیر برگذشت. بند از پیلان زور آزمای و سلسله از شیران زنجیر خای برداشتند. هزبران پولادپوش و ببران سخت‌کوش از کنام شهرستان روی پیکار جوی بوسعت‌گاه بیابان گذاشتند. مرحله‌بمرحله زمین از نعل ستوران سهمگین قله آهنین و هوای کوه و دشت از گرد سوار و ارتفاع غبار پرده عنبرین گشت. چون دار السلطنه (قزوین) مطار همای همایون فال اعلام گیتی (نورد) و ساحت آن سرزمین سیرگاه رعناقامتان طوبی مثال یعنی الویه جهان‌گرد گردید محمد حسن خان از الکاء گیلان متحرک و بعزیمت مازندران انصار و اعوان خود را محرک شد. دارای عالم و زینت‌افزای مسند کسری و جم یعنی حضرت قدسیان چاکر ملایک خدم با یک (عالم) حشر و یک جهان حشم از شوارع پردرخت و مضایق سخت فرساینده قدم در الکای گیلان فرازنده رایت و علم و آرایش‌بخش آن گلزار خرم که فی الحقیقه مانندش در جمیع بلاد کمست گشتند. امور گیلان را باندازه فرصت و اقتضای معدلت فی الجمله صورت و حاجی جمال را مجدداً حکومت داده، محمد حسن خان از مازندران نیز عطف عنان بسوی استرآباد و عنان بریکران داده، حضرت خدیو کسری شان در انتظام مهام مازندران نیز بلوازم عدل و احسان عمل فرموده، محمد حسن

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸

خان را تعاقب و در خارج قلعه استرآباد با سپاه مشار الیه تقارب نمودند.

قلعه مزبور حصاریست محکم و نهایت حصانت و رزانت در آب و گل آن مدغم، اطرافش مشتمل بر ثغور سخت و اکنافش مشحون بجنگل‌های پردرخت، در شوارع خار و خاشاک متراکم و در توابعش وحشی‌صفتان اتراک متهاجم. یک جانبش متصل ببحر ذخار و یکطرفش متحد بشوامخ کهسار، صحرایش مشتمل بر انبوهی بیشه و جنگل و نواحیش مبتنی بر شرفات کوه و کتل و یک سمتش بشش فرسنگ مسافت بدشت قبچاق و وحشی‌سیرتان ترکمان و یموت و اویماق کوکلان در آن پرسهم بیابان نشسته. الغرض معسکر قیامت اثر در ظاهر استرآباد نزول و جماعت قاجار سد ابواب دخول کرده، از طرفین روی بلوازم جدال و رای بمراسم قیل و قال آوردند. از آنجا که بهایم سیرتان بآنجا نزدیک و همواره آن جماعت از غایت خصم ترک و تاجیک و بعلت قرب جوار با طایفه قاجار رفیق و بهر کاری و روزگاری با ایشان شفیق می‌باشند در اطراف اردوی میمون دست بدستبرد و سرقت گشاده و بنا بر قطع طرق نهاده، دواب اردو را که بجهت حمل علیق و آذوقه بهرطرف میرفتند می‌گرفتند و در جائی جمعیت و توقف نداشتند که لشکر بقلع و قمع ایشان تعیین و تدمیر آن وحشی‌صفتان صحرانشین تواند شد. باین علت در اردوی جهان پوی آثار غلا پدید و علامت قحط ظاهر گردید، فقدان آذوقه کار را بر لشکر تنگ و (عدم) وجدان غله عسکر را مانع از درنگ آمده، در روزی که جماعت قاجاریه از قلعه استرآباد بعزم جنگ و اراده کوشش نام و ننگ بیرون از تنگنای شهر بفضای هامون تاخته، بنیاد کار زار و اساس گیر و دار انداختند در حین اشتعال نوایر هیجا و هنگام افروختگی آتش و غا شاه اسمعیل بنا بر عادت دیرین و شیوه پیشین روی بجانب قلعه استرآباد نهاد و این معنی علاوه دلشکستگی سپاه و اضافه سوانح آن‌گاه گشت. شیخعلی خان که یکی از رؤسای سلسله جلیله زند بود و شرف قرابت بخدیو فیروزمند داشت بجستی روی برتافته، بجانب کتل مشهور مغل شکن شتافت. حضرت ظل

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹

نیز صلاح در درنگ و صرفه در جنگ ندیده، عنان از میدان کشیدند.

جماعت یموت از جوانب هجوم آورده، شروع بنهیب و اسر بقیه لشکر نمودند. جمعی کثیر در آن داروگیر بدست ترکمانیه اسیر و فوجی غفیر از برنا و پیر در آن واقعه ناگزیر بقید آن فرقه بهایم نظیر دستگیر گشتند. محمد حسن خان در موکب شاه متوجه اشرف مازندران شد.

### در بیان عطف عنان خدیو گیتی‌ستان بلده طهران و تعمیرات و مرمت خرابی احوال لشکریان و عزیمت بدار السلطنه اصفهان

بر رای مستمعان این حدیث سعادت‌نشان مستور نماناد که بعد از خروج از مضایق استرآباد و رستگی از بیشه و جنگل آن نواحی و بلاد بلده طیبه طهران محل نزول مواکب عز و شان و موضع اجتماع آن جمع پریشان گردیده، دسته‌بسته طایران از بند قفس رسته و فوج فوج آن قوم پریشان خسته بمعسکر سعادت اثر پیوسته، شیرازه‌بندان قضا برشته «تعز من تشاء و تذلل من تشاء» دیگر باره دفتر پریشان را تازه و محکم‌ترین شیرازه برستند. احکام قضا نظام و مناشیر قدر انتظام باحضر لشکرهای پراکنده و اجتماع هرآزاد و بنده از مصدر جلال صادر، بعهدده علمداران ولایت و کارگزاران مملکت مقرر شد که از سلاح و یراق و اسباب یتاق «۱» و آلات یتاق و ثباب زرتار خورشیداشراق و منسوجات فارس و عراق روانه دربار گردون رواق خدیو آفاق نمایند. گزک یراقان «۲» سرکار وسعت‌مدار که حاصل دریا و کان کمترین سرمایه ایشان نیز بود بجهت خلاع آفتاب شعاع اقسام و انواع بهر طرف متلاشی گشته و در اندک زمانی از امتعه زرتار و اقمشه سیم‌دوز بوته‌دار و پرندهای رنگین و پرنیانهای افرنج و چین و اطلسهای نگارین و کمخاهای زرین‌فزون از حد و احصاء و تخمین و انواع اسلحه از تیغ و سپر و زوبین و خنجر و نیزهای خارا گذر و تیرهای ثعبان اثر و تفنگهای دوزخ شرر و اقسام جوشن و

(۱) یتاق لغت ترکی بمعنی خوابگاه و پناه‌گاه.

(۲) گزک یراق بترکی بمعنی سلاح‌دارست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰

مغفر و دواب بی‌حد و مراز اسب و استر و شتران پیل‌پیکر و بختیان دیو منظر و امثال خیمه و چادر در بلده فاخره طهران چندان جمع آور گشتند که محاسبان اوهام از استیفای آن قاصر و عقول اذکیای ایام از حصر آن عاجز بودند. خدیو بی‌همال با طبع دریا مثال و دست بحر نوال شروع ببخشش و آغاز داد و دهش نمود. جمیع آن اسباب بی‌حساب که محاسبه‌اش در هیچ کتاب و شرحش در هیچ نصاب امکان نداشت در میان ملتزمان رکاب ظفر انتساب تقسیم شد. چون مکرر بعرض میرسید و متوالی مسموع مقربان درگاه آسمان جاه می‌گردید که علی‌مردان خان که از بیم شمشیر بهادران ضیغم نشان در شوامخ کوهستان سرگشته و پریشان و در زوایای تواری شوریده و بی‌سر و سامان بود بعلت غیبت خدیو بجم شوکت و وقوع مسافرت داوردارا صولت‌قدم از گوشهای تواری و پای از زوایای جبال بختیاری بیرون نهاده و بازوی دراز دستی گشاده، حضرت ملایک خدم و زیب‌افزای مسند کسری و جم قطع و دفع افساد و قلع مواد جور و بیداد او را اولی‌واهم، با دستگاهی که شهریاران بیشدادی و تاج‌داران کاوسی و قبادی بآئین او رشک آوردند و سپاهی که قیصر و خاقان و لشکری که فغفور و قآن بر تزئین او حسرت برند از شهر بند طهران بیرون و از آن خطه ارم‌نشان بوسعت‌گاه هامون خرامیده، در طی منازل و قطع مراحل اعلام ظفر شمایل انوار مهر و ماه را حمایل و دار السلطنه اصفهان از ورود مواکب نصره اثر بهشت برین را مماثل، چون آفتاب انور وجود سعادت اثر بیت الشرف اصفهان تحویل و زلال زنده‌رود از آمیزش غبار موکب مسعود آبروی کوثر و سلسبیل یافت از فیض بهار قدوم میمنت آثار گل‌های مسرت و شادمانی و ازهار بهجت و کامرانی

از گلبن احوال اقصای و ادانی سر برزد و عروس زیبا و شاهد دلگشا را از وصول کوبک جهان پیرا گل‌های دولت و اقبال سر برزد، کوچک و بزرگ را از مشاهده دیدار همایونش دیده‌ها روشن و تازی و ترک را از سعادت مقدم میمونش خراب‌آباد کاشانها غیرت گلزار و گلشن و چراغ افسرده وضع و شریف تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۳۱

از قباب شمع پرتوافکن دولت فرخنده‌اش فروزان و آفتاب عالم تاب مرحمتش دیگر باره نورافزای روزهای سیاه تیره‌روزان شد.

## در بیان سال فرخنده فال اودئیل مطابق ۱۱۶۶ و استیلای لشکر منصور بر علی مردان خان و انهزام آزاد خان و سایر وقایع غریبه

### اشاره

خسرو اقلیم طارم چهارم و صدرنشین ایوان این بلند طارم بدار الملک حمل خرامیده یساق کشان گل‌های بهاری و سفر کردگان ریاحین آذاری زیبافزای ماوا و مسکن و زینت‌بخش دار السلطنه چمن گردیدند و ساحت‌گزینان سبزه‌های اردی‌بهشت دیگر باره در موطن صحرا و کشت آرمیدند. سلطان مجهول النسب بهمن که بتوابع باغ و گلشن درآمده، با همه دم‌سردی و سودای جهان‌گردی در دماغ داشت از صولت گیتی‌پناه فروردین انهزام نمود و سردار بی‌وقار شباط از شوکت قهرمان کشورستان بهار شکست‌یافته، بسوی کوهسار ناهنجار عدم طریق هزیمت پیموده، افغان زاغ و زغن در عرصه چمن افغان بشور انگیزی برآوردند و یغماگران عنا دل و هزاران در فضای گلستان گل - برگ‌های تر و ورق‌های لاله و عبهر را غارت کرده،

دگر از فیض نوبهاران گشت‌سبزه‌درسبزه دشت‌اندردشت

بچمن بست نوبهار طرازتکیه زد گل بچار بالمش ناز

حله باغ شد ز سبزه پرندشد زمین رشک آسمان بلند

لاله با سبزه داد دست بدست‌لعل و فیروزه شد بهم پیوست مجلس نوروزی بفرخندگی و فیروزی در دار السلطنه اصفهان انتظام پذیرفت، عمارات مبارکات شاهی از محفل آریان صاحب آگاهی زینت‌بخش ماه تا ماهی و جیب و کنار رعیت و سپاهی از فروغ زر و سیم غیرت نور صبح‌گاهی و سران لشکر کماهی از فرط اشفاق ظل‌اللهی مفتخر و مباهی شدند. بعد از انقضای بزم ارم نظم نوروزی بعرض کشورستان خدیو جهان فیروزی رسید که علی مردان خان بختیاری باطمینان عدم حضور حضرت مملکت‌مداری سر از گریبان تواری برآورده لشکری جمع - آوری کرده، بسوی کرمانشاهان شتافته و مردی مجهول النسب خود را

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۳۲

بسلسله‌علیه صفویه نسبت داده، پسر صلبی شاه سلطان حسین نام نهاده، بشاه سلیمان ثانی ملقب و بجعل و تزویر صاحب نسب گشته و مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادر شاه بشراکت میرزا مهدی خان منشی صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید، با دستگاهی که لایق دولت نادر شاه تواند بود، متوجه اسلامبول و بدار السلام بغداد رسیده، نادر شاه تخت و تاج را بدرود و مهدیخان منشی مورخ مراجعت و مصطفی خان در آنجا متوقف گردیده بود، در جزو مقوی دروغ و نوریبخش چراغ بی‌فروغ شاه مجعول گشته و او را از بغداد برداشته، بکرمانشاهان آورده بود، که بلکه بتدبیر جمعی از پدر گسسته و از مادر رسته، برهنه و گرسنه بر سر آن اجتماع و آنشاه مجهول را سرمایه انتفاع سازند.

علی مردان خان نیز بمقتضای «الغریق یتشبه بکل حشیش» شاه مزبور را مایه استظهار خویش و با خاطر فساداندیش قبول خدمت شاه درویش نمود. حضرت ظل‌اللهی با سهمگین سپاهی که شیر فلک از اندیشه شمشیر خونریزشان از قرص آفتاب سپر بر سر کشیده و بهرام خون‌آشام از بیم تیغ انتقامشان پناه پنجم آسمان خزیده، اراده قلع ماده و عزم کوتاه‌دستی علی مردان خان نموده، در



ساعتی قرین سعادت و طالعی مقرون بفرخندگی و میمنت خيام گردون مقام و سراپرده انجم احتشام را بخارج شهر کشیدند. از بوارق سلاح سواران آهنین قبای پولادی کلاه بارقه مهر و اشعه ماه و شیده شد، از علمهای عالیمقام علامات روز قیامت قیام و ماهیچه رایات گردون خرام در منزل ماه مقام نموده، اسبان صبا رفتار و تازیان برق پویه راهوار بتحریک سواران خونخوار هنجار خدمت را بسرعت باد بهار پیمودند، از خيام فلک تزین آسمانها بروی زمین کشیده، طبقات زمین از تردد یکه سواران میدان کین و تک و پوی ستوران گوهرین لگام زرین زین برچیده شد، نقود نامعدود درم و دینار و اسلحه فراوان بی‌شمار و اسبان بادپای برق رفتار بدل سپاه ظفر همراه گشته، عنان اشهب عزم بجانب میدان رزم گشادند. در صحرای کرمانشاهان آن دو بحر سرکش و دو دریای آتش تلاقی یکدیگر و قطراب این بحار پرشر و امواج آن تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۳

لجهای پرخطر موجب شکستگی کالبد بهادران دلاور گشت. هنگام صبحی که سفینه بی‌قرین خورشید بمعلمی فرمان دادار داور در این دریای بی‌منتهای اخضر و این بحر ژرف پهناور بسوی ساحل باختر روان گردید آن دو بحر پرتلاطم بجوش و دو دریای پرتصادم در خروش آمده، امواج بلا-بچرخ والا و طوفان ابتلا بسپهر اعلی رسید، از میدان ناورد هیجان گرد بگردون تیزگرد و از دشت نبرد ارتفاع دود بفلک لاجورد رفت، نهالهای علمهای بلند بالا از باغ بالا باوج ثریا سر برکشیده، بازهار هلاک جانها و اثمار تاراج خانمانها بارور گردیدند، سرافیل پیشگان نای‌رزمی نوا بسان صور نوای مهلک آواز دم دردمیدند و عزرائیل نشان خانه برانداز تیغهای جانستان را از نیام برکشیدند، در آن صحرا و آن عرصه رستخیز که تنهای سروران آغشته خاک و خون و سرهای گردن‌کشان آویزه فتراک بود غوغائی شد که یاد از روز محشر و هنگامه‌ای پدید آمد که خبر از جزع اکبر می‌داد. بعد از حملات کوه فرسای بهادران جانین و توالی لطمات امواج دریاهاى افواج عسکرین دیگر باره بنیان استواری سپاه علی مردان خان از هم ریخت، مجددا شیرازه پایداری لشکر مشار الیه از یکدیگر گسیخت، از صولت یلان انتقام کش و صدمه سواران برق پویه برش شکستی افحش چون شکست خاشاک از معارضه آتش بر آن قوم سفله‌وش افتاده، فرار و دیگر باره قدم فرسای اوراد نشیب و فراز گشتند و از زلزله دوال طبالان گور که نواز ابواب مسرت بر چهره جانبازان باز شد.

### کیفیت محاربه خدیو جم غلام کسری احتشام با آزاد خان افغان و حقیقت وقایع آن ایام مسرت نشان

زاغ تیره شب سیاه زبان کلک غرایب رقم و کلاغ دل‌خراش افغان قلم فصاحت شیم در شاخسار ورق برین گونه و باین نسق در فغان می‌آید و باین حکایت زبان می‌گشاید که: آزاد خان افغان غلیجه یکی از سردستگان افواج افغان و بعد از تخریب ارکان دولت ابراهیم شاه بنواحی شهر زور رفته، در آنجا مسکن و رفته‌رفته بعلت معارضه افشار تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴

با یکدیگر و ظهور نفاق فی‌مابین آنها بر قلعه ارومی مستولی و محل نشیمن خود و سایر خانواری افغان را مأوا و مأمن ساخته، فتحعلی خان افشار ارشلو ابواب دوستی بر روی مشار الیه گشوده و بساط یک جهتی در میان انداخته بود. درحالی که علی مردان خان را بعلت اندک طول مدت مرارت زهر شمشیر جهانگیر خدیو بدشمن شکن دوست‌پذیر از کام جان بیرون رفته، مذاقش حلاوت از چاشنی لشکر کشی پذیرفته، بنحوی که قبل مسطور و مذکور گردید خفاش‌وار از نور آفتاب بیضای ذات کشور آرای گیتی گشا مخفی بود، در شامگاه فرصت از گوشه اختفا ظهور نموده پر و بالی گشود. چون مهرانور ذات سعادت اثر از سفر مغرب مازندران انصراف و بجانب عراق عطف عنان فرموده، اشعات عالم آرایش از افق مشرق اصفهان طالع و عازم تأدیب علی مردان خان گردیدند، مشار الیه از بیم جان و تشویش احوال قرین الخذلان، از آزاد خان افغان استمداد و مشار الیه را استدعا بامداد نموده، آزاد خان مزبور با هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره که در آن هنگام مجتمع ساخته بود بعزم امداد علی مردان خان از

ارومی حرکت و بسوی کرمانشاهان نهضت و یک دو سه مرحله باقی بود که باردوی علیمردان خان وارد و ملحق شود که اردوی خدیو کشورگشا بسر وقت علی مردان خان رسیده، کارش را بر وفق تقاضای مردی و مردانگی دیدند.

آزاد خان افغان بعد از شکست علیمردان خان از آنجا که نزول کرده بود اراده مراجعت بصوب اماکن و اوطان خود نموده خدیو منصور با لشکر پلنگ غرور شیرزور راه مراجعت را برو بسته، در طریق ممانعت نشسته، آزاد خان بوساطت سفرا معروض رای عقده گشا گردانیده که گناه ناکرده و جرم از قوه بفعل نیاورده، گناه این بنده عذرخواه بغیر از اعانت علیمردان خان چیست؟ در شرع مروت گناه ناکرده را مکافاتی نیست. اگر مقرر شود که لشکر ظفرپور از طریق ممانعت برخیزند و بمواخذه جرم ناکرده با مشتی عذرخواه نستیزند از شویب ترک شیوه ستوده مروت پرهیزند و در عرصه آرامش عباد غبار فتنه و فساد نینگیزند و زلال عذب دوستی را بملح اجاج کدورت نیامیزند سزاوار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵

شیوه حمیده مروت و لایق شیمه کریمه فتوت خواهد بود. محمد خان و شیخعلی خان زند که از اعیان سلسله سعادت‌مند و اقرای خدیو خصم‌گیر عدوبند بودند نیز تصدیق سخنان آزاد خان بصلاح اقریست و افتتاح طریق عبور او بهرحال انب و ترک ممانعت و رفع اصوب، زیرا که ملترمان موکب مسعود را بحمد الملک المعبود نصرتی چنین روی داده و جفود سعادت نمود را بعنایت عزیز الودود ابواب این فتح مبین بر چهره مقصود گشاده، ما را با آزاد خان بی‌موجبی چکار و چاکران والا را با جماعت افغان بی‌تقصیری چه بازار؟ خدیو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرموده و استدعای ایشان را بسمع قبول نشنوده، عساکر منصور را امر بمبالغه در تسدید راه نمودند. آزاد خان بضرورت در مقام مدافعه برآمده، از طرفین آتش پیکار شعله‌ور و از جانبین شعله کارزار خرمن سوز چرخ‌احضر کشت. بهادران تندخو چون شیر در صید آهو در تک‌وپو درآمدند. نعره رعد کوهساری، یعنی فغان کوس رزمی، از کوهه بختیان کوه کوهان برخاست و باران بهاری یعنی، پیکانهای آبدار، از تیرهای خارا گزار روی زمین را از گل‌های حمرای خون چون صحرای لاله‌زار بیاراست. کشتی پارهای جان‌ها در غرقاب آب تیغ غرق و بارقه شمشیرهای تابناک کشت‌زار درونهای پاک را آتش برق گشت. از ابر توپ قیامت آشوب برقی پدید آمد که هرتابشش دوزخی شد تابناک و از غمام تفنگ رعد آهنگ ژاله‌ای فروبارید که هردانه‌اش سنگی بآئینه جانهای پاک و از صدمت زلزله نعره کره‌نای کیوان خراش لرزه‌برین بلند منظر و از صولت و لوله فغان روئین درای شکست در خم این طاق اخضر افتاد. چون خدیو جمشیدشان در آن عهد و زمان افواج جزایرچی و تفنگچی را بیشتر از سایر منظور نظر اشفاق نشان فرموده، ازین رهگذر خاطر اعیان زند را بنا بر استیلائی حقد تفرقه، درباره ترک مخاصمت با آزاد خان نیز سخن ایشان را نشنوده بودند، در آن روز در عین ارتفاع نوایر جنگ و شدت قطره‌افشانی سحاب توپ و تفنگ شیخعلی خان که سرخیل افواج یمین و محمد خان که

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶

با فوجی از بهادران سر‌مباشترین لشکر ظفر قرین بودند هردو مرکز خویش را بعمد رها کرده، روی بمرحله‌نوردی بوادی هزیمت آوردند.

از ظهور این کلی فتور سلک انتظام قلب سپاه منظور در شور آمده و آن شورش بر جمیع صفوف جناحین و غیره سرایت کرده، هزیمت بر لشکر افتاد. هرکسی عنان هزیمت بجانب چند گشاده، حضرت ظل‌اللهی در پری قلعه‌ای اساس نهاده بودند که چشم کیوان درین بلند ایوان حصاری برفعت آن ندیده و گوش گردون پیرقلعه‌ای بحصانت و رزانت آن نشنیده بود. بعد از شکست مزبور بقلعه مذکور توجه فرمود.

اساس انتظام و استحکام از هرگونه برپا کرده، شیخعلی خان و محمد خان را با بعضی از هواداران دولت جاویدان بجهت حراست و حفظ قلعه متوقف فرموده، خود و ظهیر الدوله محمد صادق خان برادر با گروهی از بهادران دلاور که ملتزم رکاب فلک‌فرسا

می‌بودند بصوب دار السلطنه اصفهان عنان یکران گشودند. چون در اوایل حال که دار السلطنه اصفهان مفتوح غازیان نصره مأل و موضع تمهید بساط جاه و جلال گشت یک دو سه نفر از اراذل آن خطه ارم مثال مدخلی در امور دیوان و راهی بحضرت سلطان بهم رسانیدند بعلت رذالت و خباثت و اضرار و اذیت بسیاری از ایشان بمسلمانان رسیده شجره خبیثه ذاتشان متفرع بفروع تضييع نفوس و نوامیس اکثری از وضع و شریف گردیده بود عامه خلایق از کوچک و بزرگ و کافه فرق از تازی و ترک ازدحام نموده، چون قصه شکست بندگان ظل الهی منتشر گردید و هرفردی از افراد سکان اصفهان از حقیقت آن واقعه مخبر گردیدند و عامه خلایق از کوچک و بزرگ ازدحام نموده، چهار پنج نفر از آن گونه اشرار نابکار را بهجوم عام مقتول گردانیده، بسزای سوء اعمال رسانیده بودند. در روزی که در ظاهر اصفهان از ظهور طلیعه موکب شوکت و شان خدیو جهان خبر یافته، فوجی از اعیان ولایت که باستقبال موکب منصور شتافته بودند، در خارج شهر بسزای خود بفرمان قضا جریان قتل آمده بودند. موکب سعادت کوکب وارد شهر و چند روز توقف و چون دار السلطنه مزبور مکان جمع‌آوری لشکر و سرانجام حشم و حشر بود بسوی الکای فارس عطف عنان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۷

عزم فرمودند. آزاد خان بعد از وقوع فتح جنان، که بتقدیر قادر مستعان بی‌امیدی او را روی داده، ابواب آن نعمت بی‌کران بدون کلید بر چهره احوال او گشاده، مرحله بمرحله وارد قلمرو انتظام مهام ملک و دولت تازه و نو پرداخته و قلعه پری را محصور ساخته، بعد از آنکه زمان محاصره بامتداد انجامید و اوان خودداری محصورین طول کشیده و علامت نقصان ظاهر گردید، مستحفظین قلعه نظر بصلاح حال بمصالحه راغب گشته، آزاد خان باجرای یمین و انعقاد موثیق متین آن شیران حصاری و نهنگان دریای پایداری را بدام آورده، آن قلعه محکم اساس که سطح مقعر بروجش با محدب فلک مماس و زحل نور از آتش دیدباننش اقتباس نموده بود مفتوح او شد. چندان خزاین سیم و زر و در جهای یواقیب احمر و قطعهای لعل فروزنده‌تر از خورشید خاور و رشتهای ارزنده گوهر و زرینه مکمل باقسام جواهر و انواع نفایس دیگر از حد و حصر و تخمین افزون‌تر بتصرف آزاد خان درآمده، شیخعلی خان و محمد خان و سایر اعیان و اعظام آن سلسله جلیله را با والده ماجده حضرت ظل الله و سایر خانه کوچ که در قلعه مزبور بودند بطریق حبس و بند و قید و اغلال اثقال مستحکم روانه قلعه ارومی و علم خان افغان را با فوجی کثیر و لشکری غفیر از سپاه افغان و غیره مستحفظ ایشان نموده، بانجام مهام قلمرو و سایر ولایات عراق عنان عزیمت بجانب دار السلطنه اصفهان، اساس دولت و اسباب سلطنت و جلالت درچیده، در اردوی او جمعیتی منعقد گردیده که شمارش از قوه عارضان او هام بیرون و تعدادش از اعداد انجم افزون بود. افغانه را بر اهل ولایت و سپاهی و رعیت تسلطی فزون از حد اعتدال بهم رسید. وضع و شریف و قوی و ضعیف لگد کوب سم عناد و پایمال جور و جفاشان گردیدند. بجهت یراق سپاهی و لشکر و زینت و زیور تفنگچی و جزایرچی طلا را بر طل و من و ذرع گرفتند و شورش و فزع پدید آمده، از نوایب جفا در آزار و بشداید بلا گرفتار بودند.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸

### ذکر مراجعت حضرت ظل الله از الکای فارس بجانب عراق و شکست آزاد خان در قمشه و کشته شدن اسکندر خان

فارس مضممار فصاحت و یکه‌تاز میدان بلاغت یعنی خامه فصیحه نگار و کلک گوهر بار نگارنده این افسانه مسرت‌فرسا و گزارنده این حکایت غم‌افزا می‌گردد که: قبل از این معروض رای اصحاب نکته‌دانی گردیده بود و بعرض دانایان دقایق معانی رسیده که جناب ظل الهی بعد از آنکه مستورات احکام قضا از پرده خفا ظهور و در جنگ آزاد خان و رزم افغان شکست بر سپاه خدیو منصور افتاد عنان بصوب نزهت آباد اصفهان تافته و در آن خطه بهشت‌نشان نیز مجال توقف نیافته، بجانب الکای دلگشای فارس شتافتند. صالح خان بیات که علی مردان خان بختیاری بعد از حرکت و خروج از فارس مجدداً او را ایالت و امارت داده، قبض و

بسط الکای مزبور را دیگر باره در کف اختیار او نهاده بود، مشار الیه هاشم خان نام بیات را که یکی از جمله توابعین جزء او بود بنیابت خویش در شیراز گذاشته، رایت جلالت بصوب گرمسیرات افراشته بود. هاشم خان مزبور از متابعت و ملازمت خان تخلف و در حصار خود سری توقف و با لشکر و رعیت آغاز تطف نمود، بازوی خودداری گشوده بود. چون در موکب مسعود آن برگزیده حضرت معبود بجز سواری معدود مهیا و موجود نبود تسخیر و تصرف شیراز در موقف تأخیر و تعطیل ماند. حضرت گیتی‌مدار متوکل بجانب جناب اقدس باری و در نهایت شوق و امیدواری از حضرت دادار داور یاری و از جناب حیدر صفدر مددکاری طلبیده و مهیای جنگ و پیکار و مستعد رزم و کارزار آزاد خان و سپاه کینه‌خواه افغان گردیدند و بعزم مراجعت از فارس رایات کردون آیات را بر فلک اعلی برکشیدند و بیای باد پای آهو خرام مرحله نوردیدند. تا قصبه قمشه که از نواحی اصفهان و نه فرسخی آن خطه فردوس نشانست محل نزول مواکب سعادت مشمول گردید.

اهالی قمشه بنابر رعایت حقوق ولی نعمت دیرین ابواب اخلاص‌مندای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹

گشاده، در معرض فرمان‌برداری ایستادند. آزاد خان لشکری انبوه و سپاهی با شکوه بمقابله ایشان فرستاده، ابواب گیر و دار از طرفین بر روی مبارزان گشاده، شمشیرهای خونریز از غلاف و بهادران ضیغم‌نشان پرستیز بمیدان مصاف درآمدند. دست سنان بگرفتن جان دلیران دراز و عقاب تیز بصید تذران ارواح یلان دلیر از آشیان کمان در پرواز شد.

اسکندر خان برادر امی آن حضرت که آیتی بود از آسمان شجاعت نازل و شیر فلک را از هیبت حمله جهانسوزش هراس در دل، تیغ خمیده‌اش در چرخ جلالت غره شهر نصره را هلال و از افق شمشیرش مستظهران حمایتش را صبح امید روشن، بر اشهب سبک گام صرصر خرام برآمده، بر آن گروه انبوه حمله آور و بهر حمله جمعی را در وادی هلاک بی‌سپر ساخته، بسیاری از لشکر و یکه‌تازان میدان نبرد کین از پشت زین بر روی زمین انداخت. یک جهان لشکر و سپاه از مصافش چون از مصاف شیر، روباه بعزلتگاه انهزام پناه برده، آن یکه‌تاز میدان دلیری با تن تنها آنها را تعاقب نموده، تا موضعی موسوم بارخیلی پنج فرسنگی اصفهان از عقب آن قوم قرین الخذلان تاخت. تا موضع مزبور که مشتمل بر دره تنگ دراز پرنشیب و فراز نامردی از لشکر دشمنان در عقب سنگی پنهان گلوله بجانب آن شهسوار میدان شوکت و شان افکنده و او را از صدر زین بزمین افکنده، چون نونهال بارآور از پای افتاده، از صدمه صرصر بر زمین انداخت و عزلتگاه خاک و خلوت‌خانه مغاک را جایگاه آن سرو نوخیز ساخت و چون حضرت ظل الله را نسبت برادر محبتی مفرط و طبع همایونش از مشاهده دیدار او منبسط بود از وقوع آن قضیه بغایت آزرده خاطر و سنوح آن سانحه جنابش را حیرت‌بخش باطن و ظاهر گشته و خاطر خطیرشان از فرط آزرده‌گی در تدابیر امور جنگ و فکر و کوشش نام و ننگ بر گذشته، شوریدگی خاطر خطیر بر افواج لشکر اثر و پریشانی ضمیر منیر نظم سپاه را از زلف سپاه دلبر پریشان‌تر کرده، پای از میدان نام و ننگ و دست از استعمال آلات جنگ برداشته، روی براه بیابان و سر بدشت بی‌پایان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۰

گذاشته و با معدودی از جان‌سپاران رکاب سعادت متوجه چهار محال و راه‌نورد صحاری و جبال و از آنجا بیعضی از توابع کوه گیلویه مرور نموده، عنان بصوب خرم‌آباد گشودند. خانواری ایلات که بعلت تسلط آزاد خان مرحله‌پیمای کوه و بیابان بودند از توابع کرمانشاهان و پشت کوه تا بادرائی و بادغائی و سد مره و اقصی سرحدات فیلی وجود مسعود آن حضرت را طفیلی گشته، باستظهار مقدم میمون و استبشار موکب همایون از هرکوی و برزن و هر گوشه که مأوی و مسکن نموده بودند در ظل ظلیل رایات ظفر آیات جمع و جملگی پروانه آن فروزنده شمع گشتند و از قضایای نوادر غرایب و وقایع بدایع اعجب العجایب آنکه بنحوی که قبل نگاشته کلک بدایع‌نگار شعبده‌کار گردیده رؤسا و عظمای زند که همگی هفده نفر از خرد و بزرگ آن سلسله سعادت‌مند با جمعی کثیر زنان و نسوان و اطفال بحکم آزاد خان مقید با غلال روانه ارومی و علم خان افغان با هزار سوار از لشکر بجهت

محافظت با ایشان همراه، پیوسته از احوال آنها آگاه بودند. در حین نزول بمنزلی از منازل نسوان آن طایفه مجاهد مقاتل بتدبیری خود را بمردان رسانیده و قیود ایشان را شکسته، بندهای محکم را گسسته و یک قبضه سلاح شکسته بسته را برداشتند و روی جلالت بعلم خان گذاشتند. بعد از زوال آفتاب که آغاز زوال آفتاب عمر علم خان بود آن مخذول مردود از خواب راحت بیدار و از مستی منام هشیار گردیده، از خیمه خویش بیرون خرامیده که آن دو پیک اجل مسرع و مستعجل بسروقت او رسیده، متوجه اتمام کارش گردیدند و سایر نهنگان دریای جلادت بطریق عادت شروع بدار و گیر لشکریان علم خان و قتل جماعت افغان کرده، جمیع آن گروه جمعی مقتول و برخی مخذول بهرطرف پراکنده شد. اموال و اسباب علم خان و سپاه افغان را برداشته، تا خانه کوچ سلسله علیه زند روی براه سلامت گذاشته، در نواحی بروجرد بموکب والا پیوستند.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۱

### در بیان جدال خدیو کشور جلال با عبد الله خان و شکست یافتن او از سپاه ظفر توأمان

بنحوی که شیرین‌زبان مرتب بیان قلم بلاغت توأم در خرم‌آباد ورق خرم و شادان بتقریر قضیه و داستان رطب اللسان گردید موکب سعید بقصبه خرم‌آباد رسید. از استیلای آزاد خان خانواری ایلات که در اقصی جهات بودند بموکب همایون پیوستند و جمهور دهاقین آن ولایت در ظل حمایت و سایه عاطفت آن حضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشه افغان رستند. در آن هنگام موسم سردی دی و بهمن و وقت رنگ زردی گلزار و گلشن بود. دلاوران جویبار را از آب منجمد زرها در برو دلیران شاخسار را از پارهای یخ مغرهای فولاد برسر، تیغ تیز صرصر برد نوجوانان اشجار را در سرافشانی و شمشیر بران باد سرد تازه نهالان شاخسار را بیم زندگانی، کره اثیر مزاج زمهریر گرفته، آتش سوزنده را نام حرارت از یاد رفته، از صولت سرما خونها در عروق ابدان منجمده، از رطوبت هوا رطوبت در شرائین اجساد منعقد، ابر بهمنی بر بساط کوه و بیابان کافور بیز و سحاب شباطی از مجاری سهل و جبل سیلانگیز در موسمی چنان سرد و هنگام اشتداد برف و برد آزاد خان چون از توجه موکب ظفر بنیاد بجانب خرم‌آباد مطلع گردید یکی از سرداران لشکر خود را موسوم بعبد الله خان سردار با لشکری پرکین و سپاهی سهمگین بمقابله حضرت ظل الهی تعیین نمود. لشکر مزبور بنواحی بروجرد رسیده، خدیو منصور از این معنی مطلع گردیده، از قصبه خرم‌آباد رفع الویه شوکت و استعداد، تلاقی عسکرین اتفاق افتاده، مبارزان دو جانب یکدیگر تاختند و دلیران آن دو طرف غلغله در گنبد گردون انداختند. دستها بغارت جانها گشوده و گوی سرها بچوگان شمشیر ر بوده. کالدها در زیر سم اسبها فرسوده شد. زور بازوی مردان مصاف و بلارک تارک شکاف بکار و در باغ میدان نهالشان را میوه اجل ببار آمد.

مردان که میدان نبرد را حجله دامادی و روزهای جنگ را ایام شادی میشمردند کوشش‌های مردانه آغاز نهادند و مجاهدان عرصه جان‌ستانی که بجای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۲

ساغر راح ریحانی با کاسه سرها خون ارعوی می‌خوردند با تن خویش داد باده آشامی دادند. نعره رزمی نای بگوش یلان رزم آزمای خوشتر از نوای نای سور، فغان روئین‌درای بمسامع بهادران آهن خای فرح فزای‌تر از آهنگ سرور شد. عبد الله خان را از صدمات حملات بهادران پای طاقت و توان سست گشته و از بیرون بردن جان و سرکارش درست شد.

### بیان وقایع سال فرخنده فال خجسته بال بارس‌نیل مطابق ۱۱۶۷

نیر اعظم و عطیه‌بخش عالم و صدرنشین عرصه این نیلگون خیم در چمن مکمن نقطه اعتدال خيام اشعات و سرادقات انوار برافراشته و نگارنده صفحات کون مکان و طرازنده انواع باغ و بوستان در ساحت باغ و فضای راغ با کلک قوای ربیع صد هزار نقش بدیع بنگاشت. سپهدار فروردین سرادقات رنگارنگ اقسام ریاحین را در ساحت چمن برکشیده و لشکر آرای بهمن در عرصه چمن اسباب جلالت را که فروچیده بود برچیده، افغان قمری از فراز سرو و چنار و آواز هزار از اوج شاخسار برخاست و مشاطه اردی‌بهشت در خلوت سرای باغ و کشت رخسار شاهدان و چهره دلیران گل‌های مشکین کلاله را بغارت غازه صنعت و گلگونه صفت بیاراست. لشکر بهمن از عرصه چمن بر اشهب صرصر برنشسته، عنان بجانب کوهستان هزیمت گشودند و سپاه شباط بساط انبساط از ساحت جانفزای باغ و بوستان برچیده، مراحل مهاجرت را می‌پیمودند.

محفل عید و بزم جشن سعید در چمن‌های سیلاخور ترتیب و بکاربندی پیشه‌وران صاحب صنعت زیب و زینت یافته، خلایع رنگین و ثیاب نگارین برو دوش سران لشکر را تزیین نمود. آزاد خان ایندقعه لشکری خونخوار و سپاهی افزون از شمار عرض دیده، تدارکات شایسته باهتتام و کلای دیوان بجهت ایشان سرانجام کرده، فتحعلی خان افشار را که در دولت او مدار الیه و مشار الیه بود با جمعی کثیر از سرکردگان و سرداران ازبک و افغان بمقابله و مقاتله حضرت ظل‌اللهی تعیین و روانه نمود و در موضعی موسوم بدو آب من

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۳

توابع سیلاخور آن دو کوه خارا و دو سد پابرجای در برابر یکدیگر ایستاده، چشم براه انتظار وقت گشادند. هنگام صبحی که خسرو فلک اقلیم چهارم بعزم مقابله لشکر اختر و انجم پای برکاب اشقر این گردنده ظارم نهاد و در وسعت این سبز میدان شقه زرین ریات اشعات و پرچم رنگین اعلام انوار را از هم گشاده، دلیران میدان ستیز چون شیر خونریز دندان خونخواری تیز کرده، روی کینه‌جوئی بیک‌دیگر آوردند. علمهای بلندبالا چون بتان و رعناقدان بزبانی آراستند و سنانهای جانستان چون نیکوان آفت جان بعزم فتنه‌جوئی برخاستند.

کمانهای دلیران تندخو چون ابروی دلجوی بتان زیبا روی تیرافکنی آغاز نهادند و کمندهای اژدها‌آسا چون زلف پرچین و جعد مشکین پریر خان بی‌مهر و کین بازوی مردافکنی گشادند. خنجرهای بران چون دشنه مژگان سیاه‌چشمان بسینه مبارزان آغاز کاوش و سیل خون از چشمه‌های چشمهای سوکواران تراوش کرد. تیغ‌های بی‌دریغ یلان رزم‌جوی چون شمشیر غمزه جادوی نازنینان آتش خوی چاک سینها را تا بکمر آورد. عقابان تیرها از آشیانه‌های کمانها سرگرم پرندگی و بمخلب و منقار پیکان تیزبال پرریز تذروان زندگی گشتند و سهام گردون خرام چون تیر دعای مستجاب از آسمان برگذشتند. زبانه آتش دوزخ از دهان توپ زندگانی بهنگام عمر و جوانی بسر آمد.

عرصه جنگ بر یلان جنگ‌جو تنگ و نامهای نام‌آوران مبدل بنگ شد. چون کوچ و حرم حضرت ظل‌اللهی و سایر مقربان درگاه آسمان جاه در همه‌جا بوده، محکمه‌ای نداشتند که محل توقف کوچ و منسوبان صغیر و کبیر و موجب اطمینان ضمیر منیر و تسلی خاطر بهادران دلیر تواند بود. این معنی باعث سستی لشکر و مورث بی‌دست و پائی یلان فرمانبر گردیده، دست از کار کشیدند. حضرت ظل‌الله شکر پناه جزئی حرم و عورات و نسوان سلسله جلیله زند و سایر کوچ یلان فیروزمند را پیش انداختند، خود و معدودی سوار از ملترمان رکاب میمنت انتساب که برجا بودند از عقب با عورات روان و سپری از آهن و فولاد بعقب سر نسوان پیشروی دشمنان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۴

بسته، بجانب کوهسار کوه گیلویه عنان‌گشای یکران شدند. سردار آزاد خان و لشکریان ازبک و افغان آغاز تعاقب، در تعاقب لازمه تعصب نموده، مراحل طریق را گام‌در‌گام اهل هزیمت می‌پیمودند.

حضرت ظل‌اللهی دلیران طایفه علیه زند و سایر بهادران فیروزمند بنحو مسطور عورات از پیش روانه و خود سر راه بر تعاقب کردگان گرفته، راه آنها را چون کوه خارا می‌بستند و سر و دست بگرز و تیغ می‌خستند.

تا عورات و نسوان مسافتی بعید می‌پیمودند، بهادران ستوده باز بجنگ گریز و لازمه شیر و آواز خویشتن را بفرزند و زن می‌رسانیدند. چندین مرحله از شوامخ جبال و مسالکک تلال بدین منوال پایان می‌رسید و فراز و نشیب بسیار بآن هنجار نور دیده می‌گردید، تا خود و متعلقان و عورات و نسوان از اصول بلیات مجموعی از آن بلیه رهائی یافته، از جبال کوه گیلویه عبور و بتواضع فهلیان مرور و از آنجا بکازرون شتافتند.

محمد خان زند در آن سفر از مواکب خدیو فیروزمند تخلف و بجانب نواحی کرمانشاهان توجه و از آنجا بجبال بختیاری و باردوی علی مردان خان رفته، از غرایب وقایع و نوادر قضایا اینکه در حالتی که با تن تنها در بزم علی مردان خان نشسته، و رشته الفت و پیوند صحبت پیوسته بود، خنجر دلیری آخته علی مردان خان را مقتول ساخت و بصحت و سلامت از میان آن ازدحام بیرون رفته، در کرمانشاهان رخت توقف انداخت.

### ذکر توجه آزاد خان بساحت فارس و شکست یافتن از قهرمان جم اساس در نواحی چشت

سرو آزاد قلم فصاحت شیم عرصه آرای چمن صفحه می‌گردد که چون آزاد خان مسموع داشت که رایات ظفر مقرون و اعلام نصره نمون آن برگزیده حضرت بیچون در ساحت بهشت مساحت کازرون سر باوج گردنده گردون کشیده، موکب مسعود وجود سعادت نمود از افق آن ولایت طالع گردیده است، یقین دانست که در اندک زمانی و فرصتی از اقتباس انوار تفضلات قادر مستعان آن اختر فروزان آفتابی خواهد شد نوربخش عوالم امکان و در کمتر زمانی آن هلال غره

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۵

اقبال بدری خواهد گشت از تابش او روشن شبهای تیره امیدواران، در مقام چاره و علاج و کار مختل خود را در تدبیر رواج برآمده، بعزم فارس و اصفهان حرکت و رفع الویه شوکت نموده، قدم جسارت بصوب فارس کشید. حضرت ظل‌اللهی از کازرون بجانب چشت که از توابع گرمسیرات فارسست میل و اهالی آنجا استقبال آن سرور اشیا نموده، هر خشت از انوار التفات آن حضرت آفتابی شد تابنده و هرذره خاک آن صحرا و آن کشت از اشعات آفتاب توجه آن جناب ماهی شد فروزنده.

آزاد خان بنحو تقرقلم دو زبان مراحل راه را پیموده، وارد شیراز و در آن خطه پرتراز تمهید بساط اجلال و اعزاز نموده و از آنجا اراده مقابله لشکر ظفرپرور کرده، عنان جلالت بصوب چشت گشوده، چون شوارع چشت مشتملست بر مضایق صعب سخت و نشیبی پرکوه و کتل و پشته و تل حضرت ظل‌اللهی تفنگچیان دشتسانی را که چهار هزار نفر بمعسکر نصره اثر پیوستند که ذره را در هوا و کوکب را در سما می‌زدند امر فرمود که مضایق طریق و معابر دقیق را گرفته، شیران زند و دلیران فیروزمند نیز چون شیران آشفته بر اسبان اژدهاوش و هیونان چون آتش سوار و آغاز گیر و دار و لشکریان آزاد خان بمعابر مضیقه درآمده، تفنگچیان مزبور مهره بلا انگیخته و از ابر آتش بار دود ژاله عنا ریخته، از صدمات آن قلیل مردم آن قلمز پرتلاطم متفرق و تقدیر الهی بهدم بنیان آن لشکر متعلق شد. آزاد خان با احوال پریشان بصوب شیراز عنان تاخته و در آنجا نیز مجال توقف نیافته، حکومت شیراز را کره بعد اخری بصالح خان بیات گذاشت و خود بان ضعفی که از فساد ماده مستولی بر شخص دولتش عارض شده بود راه بجانب اصفهان برداشت. خدیو منصور از محل مذکور اعلام شوکت و غرور و امور گرمسیرات بقدر وفور فیصل و بهادران فیل توان شیرزور با خاطر قرین مسرت و سرور بعزم قلعه و تسخیر شیراز مرحله پیمای نشیب و فراز شدند. صالح خان ابواب قلعه را بسته، با خاطری خسته و دلی شکسته، در حصار خودداری نشسته و باعتقاد خود از بیم جان رسته، رشته عمر خود را در حقیقت گسسته،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۶

لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جان‌بازان میدان نام و ننگ اطراف قلعه را فروبسته، بهادران منصور جنگ با آتش افشانی توپ قلعه را گرد از بنیاد و اهل قلعه را دود از نهاد بر آوردند. بمحض گیر و دار اول آن قلعه گردون محل بتسخیر شیران بیشه جدل و کار صالح خان بیگ باره مختل و مضطرب، بتعجیل بامید علاجی دلیران منصور را مستقبل و در حوالی شاه میر علی حمزه گرفتار چنگ اجل شیخعلی خان باو رسیده، بضرب چوب‌دستی کارش را باتمام رسانیده، خطه شیراز که الحق شهریست رخسار عروسان ممالک را طراز موقف موکب لازم الاعزاز و ابواب آن قلعه بهجت پرور محنت پرداز بر رخسار بندگان در گاه فلک انباز بمقالید نصره بازو نسایم الطاف خدیو گردن‌فراز بر احوال وضع و شریف در اهتزاز شد. صغیر و کبیر آن ملک دل‌پذیر بشرف عتبه‌بوسی حضرت آسمان نظیر شتافته، هریک در خورد خویش نعمای بیش‌ازپیش یافتند.

## بیان سال همایون فال توشقان‌نیل مطابق ۱۱۶۸

### اشاره

هنگام بهار جهان‌آرا و نوبت نصارت کوه و صحرا در رسید و وقت شکفتگی گلها و طراوت چمنهای خضرا گردید. لشکر آرای هوای بهار و سپهدار نسیم آزار بهجت تمشیت گرمسیرات گلزار از دار الملک کمون بیرون تاخته، خدیو جهان‌گشای فروردین با سپاه رنگین ازهار و ریاحین بجهت انتظام خطه چمن و ضبط امصار باغ و گلشن سرادقات سنجاب سحاب و خیام امر مشکین طناب را در دار العلم شیراز از بطون کمون بر فراز کوه و هامون ظهور و بروز کشید. غلغل بلبل و هزار و نغمه چکاوک و سار از عرصه گلزار و از فراز شاخسار برخاست و بساط با انبساط لاله و گل و جلباب پرنیان و کمخاب سبزه و سنبل دامان پشته و تل و کنار سهل و جبل را بخوش‌ترین وضعی بیاراست.

از گل و سبزه باغ و دشت ستوه‌لاله‌درلاله کوه‌اندرکوه

کوه مینا و دشت مینا رنگ کوه با دشت پرنیان فرنگ

گل چو شنجرف و سبزه چون زنگار لعل و فیروزه رسته از گلزار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۷

بطراحی نگارندگان محفل طراز ترتیب بزمی خوش و بساطی زینت و زیب یافته، صنایق اطلس و خارا و انبارهای زربفت و دیبا بمصرف خلایع سرداران سپاه و چاکران حضرت آسمان جاه خالی و تهی شد. چون خطه لار که از گرمسیرات اوسع و محصولات آن از دیگر ولایات انفع و مردم بلده و بلوکاتش در امور تفنگ‌اندازی سرآمد دهور و در رسوم آتش‌بازی مشهور عصر، نصیر خان لاری در ولایات مزبور استقلال بهم رسانیده و گروهی از تفنگچیان شررانداز و کمانداران آتشبار را مجتمع گردانیده، خودسری آغاز و درهای مخالفت را فراز کرد. چون تأیید کارکنان قضا و تأثیر طالع گیتی‌گشا امور ملک را نظام و مهمام دولت را انتظام آمد، تنظیم مدار خطه لار و جبهه همت چاکران آستان گیتی‌مدار گردیده، بامر والا بهادران معسکر نصره پیرا رخت سفر بصفای صحرا و اسباب ظفر بدشت غبرا کشیدند. شاهدان آیات فتح طره‌های پرپیچ و خم شقه و پرچم را بر باد دادند و عروسان هیونان با روش بوق دست‌زنان و پای‌کوبان رقص نشاط آغاز نهادند.

کوه پاره‌های کوسهای رؤس را بر پشت کوه پیکران قوایم درشت یعنی اشتران پشته پشت بستند. از غریدن رعد کوس از کوهسار پشت ستوران شمس بنیاد طاق سپهر سندروس و ارکان حصار فلک آبنوس شکستند.

کوه و کمر از هجوم حشم و حشر سپاه و روز روشن از گرد و غبار تیره‌تر از شامگاه شد. موکب جهان‌طراز با جلال و اعزاز از شهر بند شیراز بیرون و اهل اردوی گردون نمون و پیروان موکب همایون با اختری سعد و میمون توجه بجانب هامون نمودند. از دار



العلم شیراز تا خطه لار مرحله‌بمرحله صیدافکن و شکارانداز سیر و از سعادت خیر لازم القدم آسمان برین را رشک برین دیرینه دیر آمد. اعزه و اعیان گرمسیرات منزل‌بمنزل استسعاد زیارت آستان فیض شامل را حاصل، منافق و موافق بمراسم خدمت‌گزاری شایق و پیش‌کشیهای لایق می‌کشیدند. چون خطه لار عقابان ظفر جناح رایات فتاح را مطار و ساحت آن بلده بهشت‌مدار اردوی فلک آثار را محل قرار گشت نصیر خان لاری بنابراین بقلعه‌ای که در یک جانب شهر در موضعی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۸

مرتفع واقع و در حین قضایا دخول بیگانه را فی الجمله مانع و صدمت یورش را بقدر امکان دافعت پناه برده، شهر لار را با جمیع سکان فرو گذاشت. اهل شهر اولیای دولت قاهره را بتحت فرمان قضا مظاهره درآمده، ارکان و اعیان بتقییل آستان کروبیان مکان شتافتند و از جبهه‌سائی عتبه علیه شرف سرافرازی و رتبه سربلندی حقیقی و مجازی و فیض مباحات میان فارسی و تازی یافتند. نارین قلعه لار که از ارتفاع جدار ایف سماک و خلیف افلاک بود و بر فرازش آتش دیدبان را از جرم کیوان کس فرق نمی‌توانست نمود اردوی جهان‌گشا را نقطه بسیط و محاط و محیط گشته، دو سه دفعه نوایر جدال فی مابین اشتعال و اسباب فتح و ظفر بچاکران آستان سدره مثال انتقال یافته، نصیر خان که مردی فرزانه و صاحب تدابیر عاقلانه بود چون آثار غلبه از جانب خدیو کشور اقبال و علامت ضعف در ظاهر و باطن احوال خویش ملاحظه نمود در مقام اصلاح و ابواب تدبیر را درصدد افتتاح برآمده، واسطه امنای خویش معروض رای معدلت کیش گردانید که: این بنده دیرینه بعلت اینکه تا بحال از زیارت آستان سدره مثال تقاعد ورزیده و تاکنون در سلک جان‌سپاران سده گردون نمون منخرط نگردیده منفعل و سرافکنده و خجلت‌زده و شرم‌منده است، اگر خدیو کشور گشای اقبال از ترک محاصره برین چاکران اخلاص مآل منت نهند و فدویان جان‌سپار را فرمان مراجعت دهند این اخلاص‌مند از بیم غلط و اندیشه مطمئن و خرسند گردیده، هنجار دربار عرش و قار را بپای امید نور دیده، در هر جا و هر مکان که فرمان واجب-الاذعان شرف صدور یابد بجز بساط بوسی محفل ارم مشاکل مستسعد و بساط خدمت‌گزاری بعنایت الله العزیز الباری ممهد شود. چون در آن زمان هنگام حدت هوا و غایت گرما و نوایب افروختگی کوه و صحرا و فضای گرمسیر چون عرصه کره اثیر سوزنده و هوای آن ولایت چون آه سوزان از تاب هوا فروزنده‌تر بود اهالی اردوی نصره‌پرور را که اکثر پروده هوای سرد و خوکرده برف و برد بودند توطن و توقف در آن زمین پرتف ممکن نمی‌بود و حضرت جم قدر کسری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۹

شان نظر باینکه امور کلیه در پیش و اراده کشورگیری مکنون خطر صلاح اندیش بنصیر خان ایفا و بعهد او اکتفا فرموده، پیشکش‌های مرسوله را قبول و مطالب مشار الیه را قرین انجاح مامول و لوازم لطف و عنایت درباره او معمول فرمودند. اردوی گیتی‌گشا بامر خدیو کشور آرا در طریق مراجعت مرحله‌نورد کوه و صحرا و در مانهج شیراز راه‌پیما شدند. در مبارکترین ساعتی از ساعت اعلام گردون درجات بدان ملک عدیم البدیل انتقال و تحویل یافته، ساحت آن خطه بهشت عدیل از سعادت موکب جلال صاحب مرتبه جلیل و اشفاق خاطر خطیر شامل حال عزیز و ذلیل گشت.

### ذکر ورود موکب مسعود باصفهان و طغیان جماعت گرمسیری در آن خطه فردوس‌نشان

چون آزاد خان را مسموع و اخبار صحیحه از اطراف بجانب او مرفوع شده بود که خدیو رستم نبرد بهمین مصاف از سفر لار انصراف و در آستان ملایک مطاف لشکرهای فراوان از جهات و اطراف اجتماع و سپاه بی‌کران خالی از گزاف در حضرت آسمان شان سایه نشین اکناف و عازم سفر عراق و بر آن عزم جازم، در تدارک یساق می‌باشند و کذلک از جانب دار المرزمازندان درخصوص استعداد محمد حسن خان و عزیمت او بحرکت اخبار صحیحه شنیده و در نزد او بتواتر رسیده بود از آنجا که مشار الیه از جانب قهرمانان عدوبند بهادران زند اندیشمند و ناخرسند بود و کیف که در میان دو بحر سرکش و دو دریای آتش توقف تواند

نمود، صلاح خود را در حرکت بصوب آذربایجان دید و عنان عزیمت بدان صوب منعطف و زمام توجه بدان جانب منصرف گردانید. قهرمان کشور لطف و مرحمت بمقتضای عزیمت خاطر والا- همت از دار العلم شیراز حرکت و رایت فتح آیت بجانب اصفهان و از فیض قدوم با سعادت و مقدم لازم- المسرت ساحت وسیع المساحت اصفهان بهشت‌برین را غیرت و رشک فرمای ارم و جنت گشت. وضع و شریف، نافر و الیف، قوی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۰

و ضعیف در حضرت فلک ردیف و در درگاه جهانیان مطیف اجتماع نموده، از شرایف الطاف و جلالیل اعطاف آن جناب هریک بحظی وافر منجلی شدند. از اهتزاز نسیم مروت و فتوت آن جناب گلهای حصول مرام و ریاحین وصول مراد در سرا بوستان احوال همگی شکافت و تحریک صبای مرحمت و شفقت خس و خار جور و بیداد از گلشن سرای حال جمهور رفت. جهان پیر دیگر بار جوانی یافت و گردون گردنده از شیوه قدیم خویش یعنی آزدن دل‌های ریش رخ برتافت.

از سوانح حیرت‌افزا اینکه در ایام توقف اصفهان چریک گرمسیری و تفنگچیان فراسی که ملازم موکب مسعود و معسکر نصره نمود بودند در محوطه شهر اصفهان آغاز عصیان کرده، رو بوادی طغیان آوردند و همگی در محله‌ای جمعیت نمودند و بام خانها را سنگر و دست بتفنگ اندازی گشودند. حضرت ظل الله گیتی‌پناه افواج سپاه ظفر همراه را دسته‌بدسته همراه، باطراف محلات که محل جمعیت آنها بود تعیین و لشکر فتح آئین نیز بر فراز بلندیها برآمده و اطراف بامها را سنگر کرده، شور نشور در قصور اعتصام آنها پدید و آتش آشوب و غوغا و شعله فتنه و بلا باوج چرخ والا رسید. چندی در شهر این فتنه در کار و در کوی و محله این غوغا گرم و از طرفین گیر و دار در کار بود. تا بالا-خره برهنمونی خرد خرده بین و دلالت عقل صلاح‌گزین برؤسای آن حضرت فلک رفعت توسل و برحمت و رفقت قهرمان قدر قدرت توکل کرده، روی نیاز بدرگاه جهان‌طراز آوردند. در چنین هنگامی که لشکر اینگونه فساد و مملکت را فتور کلی در بنیاد بهم رسیده و قضای جان آشوب حادث گردیده بود خبر رسید که محمد حسن خان با سپاه گران و لشکر بی‌پایان از الکای مازندران حرکت و بجانب عراق نهضت و تصمیم عزیمت نموده است.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۱

### وقایع احوال محمد حسن خان قاجار و جنگ او با شیخعلی خان در سنجان کزاز و شکست سپاه نصره‌طراز

افغان هزار دستان قلم معجز بیان چگونگی داستان را بدین گونه مسموع ارباب نکته‌دانی می‌گرداند: در حالتی که قضیه قتل نادری وقوع یافت و هرفردی از افراد ملتزمان اردوی فتنه‌جوی آن پادشاه تندخو بجائی رسید از آن جمله احمد بیگ افغان که از بزرگ زادگان طایفه ابدالی و لشکر را نسبت بخانواده او نسبت پیر و مریدی بود در آن وقت در سلک یساولان حضرت نادری انسلاک داشت، فوجی از افغان ابدالی را که در آنجا حضور داشتند با خود برداشته، سوی جانب قندهار الی زمین داور و آن زمین و آن نواحی شتافت و در فراه خزانه شاهی را که از وجوه دیوانی ممالک موضوعه هند حمل و نقل بکلات می‌نمودند ملاقات و آن کلی مبلغ بوجهی بلغ بتصرف او درآمده بود و در قندهار فوجی کثیر و بی‌شمار از هرجا و از هر دیار بر سر او جمعیت و نام شاهی را بر او اطلاق کرده، گردن بطوق اطاعتش درآوردند. دو سه سال که در الکای خراسان نوبت سلطنت بعلی شاه رسیده ایشان فرصت تدبیر او نکرده بود و دولتی وافر و قدرتی قاهر حاصل و مناقص و نقایص امور خود را کامل کرده، روی به هندوستان آورده و دارالملک شاهجهان‌آباد را که در آن هنگام بعلت وفات محمد شاه پادشاه هند رو بخرابی نهاده و بی‌صاحب افتاده بود مسخر و از شداید عمل زیر و زبر گردیده، از خزینه و جواهر حظی وافر یافته، براه مراجعت شتافته، در سالی که امرای خراسان میرزا سید محمد ملقب بشاه سلیمان را از شغل خطیر سلطنت معزول کرده و دیگر باره شاه‌رخ شاه که بنیشت محکول بود بقصر سلطنت دخول نمود احمد شاه افغان عزم تسخیر خراسان کرده، روی عزیمت بدان جانب آورده و دارالسلطنه هرات را مسخر ساخت. علم توجه بصوب مشهد

مقدس معلی افراخت و ارض اقدس و بلده مقدس را محصور و آغاز فتنه و فتور

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۲

نمود، لیکن حفظ حضرت امام ثامن ابواب ظفر بر روی امیدش نگشود.

چون هنگام دی گردید و نوبت برودت هوا در رسید، از ابر بهمنی ژاله آغاز بارش و از سحاب شباطی آب منجمد بنیاد تراوش کرد لشکر افغان که اکثر پرورده گرمسیرات شرق و در صحاری مشهد مقدس از پای تا فرق در وحل آب و گل غرق بودند تاب مقاومت لشکر سرما و طاقت مصادمت سپاه برودت هوا نیاورده، بالضرور، راه مراجعت پیمودند، امیر علم خان عرب خزیمه در الکای خراسان رایت تسلط برافراخت، همگی اتراک و اکراد خراسان را طوعا و کراها مطیع و منقاد ساخت، یک چند بساط استیلائی مشار الیه در ملک مزبور ممهّد و ارکان اقتدارش مشید بود. دیگر باره احمد شاه افغان عزیمت خراسان و بعلت کناره‌جوئی امرای الکای مزبور از امیر علم خان بمشار الیه مسلط و بمشهد مقدس نیز بصلح و صلاح و وعده دادن مردم بفوز و فلاح مستولی گردیده و از آنجا رخت عزیمت بسوی نیشابور و سبزوار کشید. بعضی از امرای اتراک و اکراد و بغایری و قلیچی و یموت للوئی و سپاه موفور بسرکردگی ابراهیم خان و تقی خان و عباسقلی خان بغایری و علی خان قلیچی از ترک و عیسی خان و ابو طالب خان از کرد بعلت اندیشه سپاه افغان و صاحب بودن بعضی جواهر و خزینه امیر علم خان که در حال انقلاب احوال امیر مزبور بدست آورده تصرف کرده بودند متوحش و از آن دولت مندهش، با کوچ و خانواری از خراسان متواری و مصوب مازندران فراری شدند. محمد حسن خان وجود آنها را مغتنم و مقدمشان را محترم و وجود آن جماعت را مصدر مواهب معظم شمرده، در مازندران جای توقف و مکان توطن و املاک و اقطاع و اسباب اجری و انتفاع بایشان داده، در مازندران ابواب تطف و تکلف بروی امیدشان گشاده و لشکریان آنها را که چهار هزار نفر مردان مرد و دلیران نبرد بودند با سپاه خود منضم ساخت، علم عزیمت بجانب عراق افراخت و در آن زمان که بطریق تحریر در تقریر سابق جماعت گرمسیری فارس بحضرت سدره اساس طغیان و عصیان بنیاد نهاده، ابواب شورش و غوغا گشاده بودند خبر رسید که مواکب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۳

محمد حسن خان بتوابع فراهان رسیده، لشکری گران بآن حدود کشیده است. حضرت ظل الله کشور پناه شیخعلی خان را بمقابله و محمد خان زند را نیز متعاقب بامداد شیخعلی خان فرستاده، در محلی موسوم بسنجان من توابع کزاز در میان آن دو لشکر جانباز کینه‌گزار مجادله و محاربه آغاز شد. دلیرهای مصاف تیغهای بران را از غلاف برآورده و رجزخوانان از دو جانب بلاف درآمدند. کالبدها از پیکان فولاد شقه و غبار زندگانی بجاورب قضای آسمانی از ساحت دهر فانی رفته و عروسان عمر و جوانی و زوجات حیات و زندگانی را سه طلاق گفته شد. زمین لاله رنگ شده، آسمان قیرگون و هوا مرکز خاک گشت و صحرا دریای خون، کوس روئین در وسک جوانان شیون فرما و نای زرین در ماتم دلیران افغان افزا گشت. بعد از شداید گیر و دار و تکاپوی نهنگان دریای کارزار شکست بر لشکر این طرف افتاد.

محمد خان که شیری بود در بیشه شجاعت و پلنگی در کوهسار بسالت بدست لشکر قاجار گرفتار و او را با قیود مضبوط و اغلال مبسوط روانه مازندران و محمد حسن خان خود در غایت امتنان از بخت کارساز عطف عنان بجانب اصفهان جنت طراز می نمود.

قهرمان کشور دلاوری باوجود بی‌یاوری و فتنه و فساد جماعت گرمسیری در غایت بی‌باکی و دلیری بعزم قتال و اراده جدال محمد حسن خان از دار السلطنه اصفهان رفع الویه شوکت و اجلال و اعلائی اعلام استقلال کرده، روی مردانگی بسوی میدان جنگ آوردند. در قریه مسمی بحلول آباد توابع لوک قهاب چهار فرسنگی اصفهان آن دو دریای تپ و تیغ و آن دو آتش بار میغ بیک دیگر رسیده، حصار از آهن و روی از دو جانب برکشیدند. کوس روئین و گور که آهنین از پشت شتران کوه کوهان پشته سرین چون رعد و ابر کوهساری بغرید و نای زرین در عرصه جنگ و میدان کین از درد آن واقعه سهمگین بنالید و بنیاد زمین و ارکان آسمان

هفتمین از هول آن رستخیز بلرزید. تیغ بی‌دریغ سرافشانی آغاز کرد و تیر عقاب طیر روی بشکار طایران جان دلیران آورد و از توپ بنیاد کوب اساس

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۴

قصور هستی فروریخت و رعد تفنگ کشور آشوب تکرار بلا بر سر پیر و برنا بیخت و از هول آن صاعقه و رعب آن حادثه جان از تنگ نای تن بسوی مأمن عدم گریخت. کار بر دلیران جانبین سخت و بختیاران را هنگام برگشتگی بخت شد. در آن دریای پرشور و در آن گرداب بافتور نخل بالای بهادران معرکه آرا را آب از سرو پدر از یاری پسر گذشت و در آن بحر عمیق قعر بعید غور یعنی لجه پر خون فلک کشور ملک بیک بارگی غرق گشت. نظر بقلب معلول اکثری از تفنگچیان آتشین زور شعبده باز پای ثبات سپاه متزلزل و قوت و ظفر که همیشه لازم آن لشکر بود بضعف و شکست مبدل گردیده، شکست یافتند و روی از وادی و عنان از میدان دلاوری برتافتند و ملتزمان موکب مسعود و جان نثاران رکاب سعادت نمود در خدمت مواکب خدیو گردون عدت بجانب الکاای فارس و صوب قلعه شیراز شتافتند. محمد حسن خان وارد اصفهان و کامجو و کامران توقف نمود.

## وقایع سال همایون فال لوی‌نیل مطابق ۱۱۶۹

### اشاره

دیگر باره آغاز فروردین و هنگام گلشن آرائی ازهار و ریاحین گشته، نقاش ربیع نقشهای بدیع بر صفحه کوه و هامون نگاشت و سردار سپاه کینه‌خواه قوای نامیه رایات خضرای شقه نوباوگان و اعلام گلگون پرچم گل و ارغوان را در دار الملک چمن برافراشت. افغان هزار از آذربایجان گلزار برآمده و ترک تازان لشکر بهمین را نوبت تسلط کشور چمن بسر آمد.

دارای گیتی‌گشای گل دیگر بار در قصر شاخسار چمن چهره بآرایش بزم گلشن برافروخت و آتش برق بهاری رخت خس و خار را که بحکم فرمانفرمای دی در ساحت باغ مههد بود بسوخت. مجلس عید و محفل سعید در دار العلم شیراز نگارفرمائی و بساط آرائی آرایشی که از بدیع پردازت و طراز یافته خلایع بسیار و اقمشه زرنگار سران سپاه و چاکران در گاه را حلیه جیب و کنار شد. محمد حسن خان اراده یورش الکاای فارس کرده، بنه و اقروق را در دار السلطنه اصفهان برجا گذاشته، امیر گونه خان افشار ایرلو را حاکم اصفهان و خود با لشکری جرار بصوب فارس ایلغار نموده و چندی در آنجا بیمین و یسار شتافته و بهیچ

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۵

وجه مدخلی نیافته و کاری پیش نبرده، بس عنان بجانب مراجعت منعطف و زمام عزمش بطرف بازگشت منصرف گردید. بعد از ورود مواکب محمد حسن خان باصفهان خبر رسید که آزاد خان از آذربایجان حرکت و بسمت عراق عزیمت نموده، عنان استقلال بسوی آن ملک ارم تمثال گشوده است. محمد حسن خان بوصول این (خبر) از دار السلطنه اصفهان توجه بجانب بیرون و از بیرون راه‌نورد کوه و هامون گردیده، در خارج دار المؤمنین کاشان رایات جلالتش سر باوج گردون کشیده، چون دو سه روز در کاشان شمع دولتش محفل فروز بود پیشتازان اردوی آزاد خان در بلده المؤمنین قم شورش و تلاطم افکنده، محمد حسن خان با آن مقدار جمعیتی که داشت معارضه و مقابله با لشکر گران آزاد خان را بر خویشتن صلاح و آن مجادله را موجب فوز و فلاح ندیده، از راه سیاه کوه و مرنجاب سبکی بخش عنان و گرانی ده رکاب و باعمال خوار و ورامین رسید، از آنجا راه‌نورد مراحل مازندران گردید. آزاد خان بعد از قطع طریق بدار السلطنه اصفهان دخول و رسم خویش و عادت پیش را معمول و یک چند توقف نموده، بتدارک لشکر و اسباب تهیه سفر مشغول شد. بعد از مرمت احوال و تعمیر ارکان استقلال در غایت اعزاز و اجلال عزیمت تسخیر مازندران را در خیال آورده، از دار السلطنه اصفهان رفع رایات آسمان شان و مرحله بمرحله با نهایت تعجیل هم عنان براه مقصود عنان بر

یکران سپرده، تا ماه رایتش از افق فیروز کوه طالع و برق خاطف شوکتش از نواحی مازندران لامع گشت. محمد حسن خان محمد خان قاجار قوانوی عموزاده خود را که بیگلر بیگی الکای دار المرز بود با گروهی از لشکر بضبط معبر آمل مقرر و بسایر معابر نیز مستحفظ فرستاده و ضبط هر معبری را بفرقه‌ای از اهل ولایت و گروهی از سپاه با جلادت داده، خود با بقیه عساکر در محل علی‌آباد که در سر راه فیروز کو واقعست توقف کرده، چون اوسع و انصب طرق مازندران راه فیروز آوه بود و آن زمینی است سنگلاخ و کوهیست شماخ آزاد خان در دخول آن گستاخ نگریدید، عنان بازپس کشید و از فیروز کوه مراجعت کرده، از راه طالقان روی بقروین آورده، از قزون عزم تصرف گیلان زمین نموده، مسالک مصعب آن حدود را بیای سعی پیموده

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۶

و بر الکای گیلان تسلط یافته، امیر گونه خان افشار که در آزمان از جانب محمد حسن خان مستحفظ گیلان بود فرارا بسوی مازندران شتافت. محمد حسن خان را در آزمان زیاده از هفت هشت هزار نفر لشکر در معسکر نبود، بسوی آمل توجه نمود. یک چند در آمل توقف و اراده ایلغار بسوی گیلان و تدمیر آزاد خان بر خاطر اشرفش ساری گردید.

### ذکر ایلغار محمد حسن خان بجانب گیلان و هزیمت آزاد خان افغان

کیفیت بنحوست که محمد حسن خان از رفتن آزاد خان بالکای گیلان و تصرف بلده رشت مخبر و مطلع گشت، در بلده آمل که بسمت گیلان اقرب بلاد مازندرانست توقف و قشلاق و بکلی متوجه تدارک اسباب یساق گردیده، در آنسال برفی عظیم بارید، شاید سرما و سورت برودت هوا بمرتبہ اعلی رسید. چون یک دو ماه آزاد خان در گیلان و محمد حسن خان در آمل مازندران توقف نمودند محمد حسن خان مهبای قلع ماده مستولی بر مزاج گیلان و از راه کنار دریای خزر که شارع معهود است سلسله جنبان محرک حشم و حشر و بطریق تعجیل بی سپر گشته، بسرعت برق و تندى باد شرق از کنار دریا گذشت و چنان در سرعت مبالغه نمود که احدی از آن لشکر طریق گیلان را نتوانست پیمود، چنانکه خبر توجه محمد حسن خان بهیچوجه بگیلان نرسیده و احدی از پیش خبران سپاه افغان از آن واقعه با خبر نگریدیده، عبد العلی خان عرب عامری که از جانب آزاد خان مأمور بضبط طرق مازندران بود در رودسر که محلیست در چهار فرسنگی لاهیجان سنگری متین و بیشه‌ای حصین بسته.

یک طرف آن بدیاری اعظم و جانب دیگر بیحیره‌ای بلغت گیلان زمین مشهور بمرداب متصل و بجنگل و بیشه صعب پیشه مشتمل و تسلط بیگانه بآنجا غیر محتملست که در کمال اطمینان نشسته بود و کذلک خسرو خان مکرری ایشیک آقاسی دیوان آزاد خان نیز سنگری نهاده، با چهار هزار الی پنج هزار نفر از لشکر بمتانت (پشت) سنگر داده، محارست را آماده بود.

محمد حسن خان که بطریق تحریر خامه دو زبان راه‌نورد طریق تعجیل گردید

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۷

غافل از سنگر عبد العلی خان رسیده، بر سنگر صعب حمله آورده عبد العلی خان و لشکر او که در مهد بی‌خبری آسوده و در بستر غفلت خوابیده و غنوده بودند از قضیه آگاه و متوجه بتنظیم لشکر و سپاه گشته، اندک تک‌وپوی کردند. لشکر محمد حسن خان بر سنگر مستولی و سنگر مزبور را بغلبه بدست آوردند. عساکر عبد العلی خان از معرض مذکور گریخته و اکثری بدریای طرفین ریخته و در پیمودن طریق عدم با مقتولین معرکه رفیق شدند.

معدودی که از آن معرکه پرمهلکه خلاص یافتند بسوی لاهیجان شتافتند و نیز از ورود لشکر شکسته متوحش و روی از محافظت خود برتافتند. فراریان سپاه عبد العلی خان و متواریان لشکر خسرو خان مکرری با عساکر مأمور برشت وارد گشته، آزاد خان را پای ثبات و قرار از جای و قوت و قدرت از دست و پای رفته، امکان خودداری و طاقت پایداری امیر و مأمور نماند.

آزاد خان در روز شیوع این خبر و ورود و شکست لشکر بانه و اغروق و اثاث و اسباب دولت را برجا گذاشته، رایت عزیمت بجانب

دار السلطنه قزوین برافراشت و او را فرصت نشد بعضی از ملتزمان رکاب خویش را که در بلده رشت حضور داشتند با خود بردارد فکیف اکثر لشکریان را که بقراء و اطراف بلوکات نشیب و فراز رفته بودند از قضیه آگاه و با خویشتن همراه تواند نمود؟ محمد حسن خان باستعجال وارد رشت، دو سه روز بجهت آسودگی لشکر و تهیه اسباب سفر مقیم گشت و از آنجا بعزیمت الکای آذربایجان و تسخیر و تصرف قلعه ارومی از الکای گیلان سبک‌عنان برگشت و از راه کنار دریای خزر و باب الابواب و اعمال طولش عبور و در قزل‌ایاغ توقف نمود.

## ذکر وقایع سال خجسته فال سنه ۱۱۷۰ و مأمور شدن شیخعلی خان بدار السلطنه اصفهان

### اشاره

باز نوروز شد و گشت دگر فصل بهارقمری آمد بفرغان نغمه‌سرا گشت هزار گل بیاراست رخ و لاله برافروختچمن سروپا کوب شد و دست‌فشان گشت چنار ریخت از ابر ربیعی بچمن لؤلؤ ترریخت از باد بهاری بدمن مشک تتر بهار عالم‌آرا در فضای کوه و صحرا از برگهای خضرا و گل‌های حمرا سراققات اطلس

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۸

و دیوار ابر افراشت و نقاش صنیع با قلم نامیه بر ورق خاک و صفحه مگاک نقشهای بدیع و صورتهای غریب بنگاشت. افغان زاغ و زغن که در فصل بهمن در عرصه باغ و چمن زلزله‌افکن در برخاستن نغمهای چکاوک و هزار فرونشست و شیرازه لشکرهای دی از صولت تهاجم سپاه بهار و هجوم عسکر گل‌های آزار از هم گسست. حصون حصین باغ و بستان و قلاع متین گلشن و گلستان بضریت خوشگوار بی‌دریغ برق بهاران مفتوح گشت. حضرت ظل الله لشکرپناه در دار العلم شیراز ممهذ بساط سرور و نشاط و ناظم آلایت فرح و انبساط گردیده، از تجرع رحایق گل رنگ ریحانی و تمتع اقداح عقیق گون اغوانی داد بهجت و کامرانی داده، ابواب خزاین و قفال دفاین را بمفتاح جود و کرم و مقلاد لطف و نعم بر روی طبقات امم و اصناف اهل عالم گشادند. جیب و دامان صغیر و کبیر از سیم و زر غیرت معدن و کان و آستین و گریبان برنا و پیر از عقود گوهر و مرجان رشک قلزم و عمان شد.

بعد از انقضای محفل عید سعید شیخعلی خان زند و فوجی از بهادران زند دشمن‌گیر عدوبند را مأمور بدار السلطنه اصفهان و منصوب بتنظیم امور عراق فرموده، روانه نمودند. خود بدولت و اقبال عازم تسخیر کوه گیلویه و تنبیه وحشی‌صفتان بهایم کیش و روباه و شان خدیعت اندیش الوار که اهالی آن دیار و غولات جبال و کوهسارند گردیده، مراحل محل مزبور باقدام برق‌پویگان بادخرام یعنی آهوان دشت‌نورد تیزگام نور دیده، مواکب نصره کواکب بخارج شهر بند بهبهان که اعظم امصار کوه گیلویه است نزول و قلعه مزبور محصور و نقطه‌وار مرکز دایره سپاه منصور شد و باوجود آنکه آن ولایت از جمله گرمسیرات آتشین هوا و غیرت‌افزای کوه در حدت گرماست که در ایام تموز که نسیم صبا چون کانون پرسوز و باد شمال شراره‌ریز آتش افروز بود در اطراف قلعه مذکور منزل و بالاخره لشکر ظفر اثر و شمایل بجدار و دیوار قلعه شامل و آن حصن حصین را که رفعت بروشن اینف سماک و فراز کنگره‌اش حلیف افلاک بود مفتوح ساخته، و کلاهی سرکار معدلت‌مدار امور کوه گیلویه بر وفق عدالت و رعیت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۵۹

پروری و مقتضای رافت و عطوفت گسترگی که شیوه حمیده و شیمه کریمه آن حضرت بود مضبوط و رایت مراجعت بمستقر دولت برافراختند.

## حرکت موکب محمد حسن خان از مغان و تسخیر قلعه ارومی و شکست آزاد خان

چون نوروز فیروز در گذشت و هنگام سرسبزی کوه و بیابان گردید، علوف دواب بحکم خالق خاک و آب از صفحات حجر و تراپ مهیا گشت، محمد حسن خان عزم محاصره قلعه ارومیه که محکمه دولت آزاد خان و مأمّن عورات و نسوان جماعت افغان و یوسف خان هوتکی خازن آن گنج روان بود نموده، از موغان حرکت و کوچ خود را بارومی رسانیده، اطراف قلعه را فرو گرفت. چون یوسف خان را با آن مقدار جمعیت که داشت طاقت مقاومت سپاه محمد حسن خان در جنگ مواجهه نبود در قلعه مزبور محصور و بانتظار مقدم آزاد خان اسباب قلعه‌داری فروچیده، متحصن گردیده، آزاد خان بعد از شکست گیلان در ورود بقزوین توجه شکستگی احوال و افتضاح خود کرده، یک چند در آنجا آرمیده و تدارک اسباب یساق بعزم سایر ولایات عراق نموده، چون توابع فراهان را مضراب خیام عز و شان ساخت و رخت نزول در آن ناحیه انداخت اهالی آن ولایت باستظهار بعضی حصون حصین و جبال رفیع متین بازاد خان عصیان ورزیده، متوجه افروختن شرر و آتش شور گردیدند. آزاد خان مشغول کار آنها و کار اطفای نوایر فتنه و غوغا بود که ورود محمد حسن خان و محاصره قلعه ارومی را مسموع و اخبار موحشه سمع او را مقروع گشت، سراسیمه‌وار بجانب آذربایجان عطف عنان و ادهم عزم را بجانب تبریز جولان نمود و از جانب گروس و نواحی مکرری قدم سرعت بصوب قلعه ارومی گشود. چون قرب مواکب آزاد خان گوشزد محمد حسن خان چهار پنج هزار نفر از لشکریان خویش را در اطراف حصار برقرار و خود بجانب آزاد خان ایلغار، در موضعی که شش فرسنگ مسافت بقلعه فاصله داشت لوای گیر و دار برافراشت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۶۰

رعد کوس بغرید و نای رزم بنالید، از ضرب تیغهای فولاداندام بسیار از روئین تنان چاک و پیکر یلان آتشین‌خوار از آب تیغ بهادران رزم‌جو در رهگذر باد پایان خاک شد. بعد از کر و فر بسیار نخستین بار شکست بر سپاه سواران محمد حسن خان افتاد. افواج کثیری عنان بصوب وادی فرار گشادند. محمد حسن خان با معدودی از سواران اقربا و نزدیکان بر سر افواج پیاده ایستاده، در آن حین شهباز خان دنبلی که از اعظام سرداران آزاد خان بود با افواج توابع خویش راه قلب سپاه محمد حسن خان از پیش گرفته، تا بمشار الیه ملحق و متفق گشت. این معنی موجب شکست ارکان دولت و کسر قوایم صولت آزاد خان گردیده، از میدان جنگ مضممار نام و ننگ رخت سلامت بیرون کشیده، بطریق فرار مرحله‌نورد جوانب اکراد یزیدی و بلباس شد. محمد حسن خان بعد از برگ‌ریزان شجره دولت و خزان بوستان آزاد خان مراجعت بارومی و فتحعلی خان افشار و سایر سرخیلان سپاه آزاد خان مایوس و هبوط کوکب بخت او قرین ندم و افسوس گشت وسایط بجهت مصالحه بمیدان انداخته، نیز بحضور شتافته، سمت ملازمت دریافتند. چون یوسف خان هوتکی از جانب آزاد خان از برای موافقت وسایل ساخته مقالید قلعه را تسلیم و عزیمت طرفداری آن دولت را تصمیم نموده، محمد حسن خان از جماعت افغان فوجی سوار ملتزم موکب خویش و تتمه را با خانه و کوچ و اموال و ائصال بسرکردگی یوسف خان مزبور روانه مازندران و امر بتوطن و توقف نموده و از آنجا متوجه اعمال گنجه و قراباغ گشته و در قلعه شیشه که در تصرف پناه خان جوانشیر بود تاختن آورد. لیکن کاری از پیش نبرده، مراجعت و فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی و بعضی اعیان آذربایجان را مصحوب خود ساخته، رایت عزیمت بصوب عراق و دار السلطنه اصفهان افراخت. چون دار المؤمنین کاشان محل نزول و متوقف خیول او شد شیخعلی خان زند و معدودی از عساکر فیروزمند که بفرمان قهرمان عدوبند در اصفهان توقف داشته نظر بکثرت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۶۱

جنود محمد حسن خان صلاح در توقف ندیده، رخت مراجعت بجانب فارس کشیده، راه شیراز برداشتند.

## سال میمنت منوال ۱۱۷۱ و وقایع آن زمان فرخنده توأمان

چون بطریق مسطور شیخعلی خان بنا بر صلاح وقت مراجعت بشیراز و مواکب محمد حسن خان در اصفهان نزول اعزاز نمود دست بر اخذ ما یعرف سکان و اوطان آن بلده طیبه گشاده. بجهت مختلف غنی و فقیر و صغیر و کبیر را معذب داشت و بر بیچارگان محصلی غلاظ و شداد می گذاشت، بحدی که عهد ستمهای ضحاک تازه شد و رسم جفاهای نادری تازه و تجدید گشت. دیدهای خونبار که بعد از دولت نادر شاه هنوز در ماتم کشتگان خویش از گریه و زاری و اشک افشانی و سوکواری بس نکرده بودند خون حسرت باریدن از سر گرفتند و مشتی ستم دیده که از جفای آن شهریار ستمگار در قید حیات مستعار مانده بودند دل از جان شیرین بر گرفتند. گردون که یک چند بنای مدارا با آنها نهاده بود باز آغاز ستمگری کرد و چرخ بی مروت رسم جفاهای فراموش کرده را بیاد آورد. خانه‌ای نبود که آه و فغان اهالی آن بکره اثر نمی رسید و کاشانه‌ای کس نمی دید که ناله و خروش ساکنان آنرا بمسامع صوامع اعلی نمی شنید. آتش قحط و غلا شعله‌ور شد و شراره تنگ‌دستی و بی‌نوائی برق خرمن هر خشک و تر گشت. گرسنگان بی‌نوا در حسرت نان چشم بر قرص خورشید دوخته بودند، تنگدستان بیچاره از برای پختن خیال خام در تنور گرم سینه از شعله آه آتش افروخته، از شوق گندم سینه‌ها چاک بود و از حسرت نان دیده‌ها نمناک. از خوردنی بغیر از لخت جگر نشانی نبود و از آشامیدنی بجز از خون دل نامی نه. اگرچه ابر رحمت در آن سال رشحه‌ای بر کشت امیدواران نبارید اما از هر چشم صد چشمه خون گشاده بودند و هر چند از سحاب کرم قطره‌ای بر مزرع دل افشانیده از خون جگر سیراب می کردند، برنا و پیر از حسرت میوه نهال تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۶۲

شوق در حدیقه خاطر نشانده و از چشمه چشم آب روی آن افشانده.

باوجود آنکه غلات را که کمیاب و ملاقاتش بخیال و خواب بود خرواری بمبلغ ده تومان داد و ستد می نمودند هرروزه بقدر پانصد خرواری غله و مقدار خطیری روغن گوسفند و برنج و قند و عقاقیر و غیره که محاسبان و هم‌اندیشه از حساب آن عاجز بودند بجهت سیورسات و اخراجات آن سرکار ضرورت داشت و رعایای بیچاره را که از سرانجام قوت عیال خویش عاجز بودند بمهم‌سازی آن مبلغ خطیر که هرگز خیال آن بخاطرشان خطور نمی کرد تکلیف می نمودند و آن بی‌نویان هرروز از صدمه محصلین وداع جان شیرین می کردند و سرانجام بهیچ‌وجه صورت حصول نمی بست. مختصر کلام تا مدت هفت هشت ماه آتش این فتنه شرارافکن خانمانها و شعله این آشوب برق خرمن دودمانها بود، ایام دی سپری گشته، محنت‌زدگان گلشن از بیداد سپهدار بهمن رهائی یافتند. محمد حسن خان زیاده توقف خود را فوق قوت و قدرت اهالی اصفهان یافته، عزم الکای فارس و تصمیم صوب شیراز بر خاطرش خطور کرد.

## سال میمون ۱۱۷۲ و وقایع آن زمان فرخنده نشان

### اشاره

دیگر باره نیر اعظم و عطیه بخش عالم پای‌درپای حصون حصین حمل نهاده، سپاه بهمن که در دار السلطنه چمن قشلاق نموده بودند بار مسافرت بستند و نام‌آوران قوای نامیه بفرخی و فیروزی بقلعه گلشن درآمده، بر مسند حکمرانی نشستند و سرداری که با لشکر گران برف و باران محیط حصین جهان را فرو گرفته بود از شوکت سپهدار بهادر بهار شکست یافته، روی بدار المرز هزیمت نهاده و فرمانفرمای سپاه ربیع سلطان بهار برپا شد و از شمشاد و عرعر الویه اجلال و جهانبان آذر فلک‌فرسا دلاوران و سرهنگان نامیه را بضبط الکای دلگشای باغ و بوستان و کوه و بیابان فرمان داد، سرو و صنوبر جلال از گل - های آذری خودهای زرانود برسر نهاده و دلبران جویبار از حلقهای موج زره داودی دربر کردند. دامن جویبار از جوشن لاله چون



تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۶۳

فضای کارزار گلگون شد و کنار کوهسار از هجوم شقایق مانند کنار دلبران جنگی پر خون. حضرت گیتی‌پناهی در خطه دلنواز شیراز و ساده طراز محفل اجلال و اعزاز گردیده، از بذل خلاع آفتاب نظیر و ثیاب زرتار پرنیان و حریر بر و دوش جمهور اعزه و اعیان کشور و جمیع وضع و شریف لشکر زینت و زیور پذیرفت. بعد از انقضای بزم نوروزی بمسامع والا رسید که محمد حسن خان بفرار خروج از دار السلطنه اصفهان افتاده، در تهیه اسباب و سرانجام آلات محاربه مییابد.

بندگان ظل‌اللهی خبر آمدن او را پیش آمد کار و مقدمه فیروزی و اقبال شمرده، در کمال بی‌ادبی و بی‌التفات زینده مسند عشرت و کامرانی بودند. خان مشار الیه نیز از تدارک یورش فراغت یافته، سلسله جنیان آن گروه انبوه و در باغ سعادت آباد و چند روز هم رایات عدوان در آنجا برپا داشته، بقیه‌السیف ستم‌دیدگان را از تشدد محصلان جفاکار که بجهت سیور سات و سایر ضروریات تعیین کرده، لازمه اذیت و آزار و نهایت ایذا و اضرار رسید. پس حسین خان قاجار دولو را که از جمله دشمنان و بظاهر دوست بود بایالت اصفهان و امارت آن خطه بهشت نشان نصب نمود. رایت حرکت بصوب فارس گشود و از راه آواده که آبادی آن نسبت بسایر شوارع بیشتر و حصول ذخیره و آذوقه در آنجا ممکن و میسر بود طی مسافت نموده و از تل بیضا عطف عنان بصوب فهلیان و کازرون نموده، مختصر کلام بالاخره در چنار راه یک فرسخی شهر شیراز رخت اقامت انداخته، بلوازم گیر و دار و تهیه آلات کار پرداخت. نصیر خان لاری که پا به بخت خویشتن زده، مدتی بود که دم از مخالفت دولت دوران عدت می‌زد و بنهجی که سابقا مذکور شد موکب نصره کوکب در اوایل تسخیر فارس یک دفعه بعزم تنبیه او نهضت فرموده، بعلت مشاغل کلیه که آن حضرت را پیش آمد فرصت نشد که بکلی قلع افساد مواد گردیده، نشد که باو پردازند. ورود محمد حسن خان را موجب ترفیه حال خویش دانسته، با گروهی از تفنگچیان لاری و گرمسیری در خارج از شیراز بمعسکر محمد حسن خان ملحق و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۶۴

بگمان آنکه بظلمت شب و عدت اختر و کوکب راه بر مهر جهان‌افروز می‌توان بست در معاندت آن دولت با محمد حسن خان هم عهد و همدستان شده. مختصر سخن چون ضمیر منیر حضرت گیتی‌پناهی مشرق انوار غیبی بود، بی‌یقین می‌دانستند که جناب خان نظر بسستی رأی و عدم استحکام دولت شیرازه جمعیت او خودبخود از یک‌دیگر خواهد ریخت و استقبال ایشان را بهیچ وجه برنجه شدن غازیان و ریختن خون مسلمانان (حاجت) نیست. او را مانده و وجودش را نابوده انگاشته و در باب مجادله و مدافعه بهیچ قسم معترض مشار الیه نشد.

بفراق بال و رفاه حال در محافل اعزاز و اجلال از وصال شاهد حور لقا و گلرخان ماه سیما کام‌ستان بودند. چون اکثر اهالی اعمال و توابع فارس پیشت گرمی اقبال مصون از زوال داور بحر نوال در قلاع و حصون خود متحصن و هیچگونه مدخلی بجناب خان نداده بودند ابواب ذخیره و آذوقه را بر روی او بسته، بامید انجلای آفتاب دولت دوران عدت که بعلت اینگونه حوادث فی‌الجمله غبار انکساف گرفته بود نشسته بودند. هر روز صبح که دهقان قضا در مزرع سبز فلک پرده از روی خرمن خورشید برمی‌داشت ملتزمان معسکر محمد حسن خان با دواب بسیار جهت تحصیل قوت روی امید باعمال و امصار اطراف و اکناف آورده، هنگام شام که مهر خاوری از ساحت چمن نیل فام با روی زرد و کاسه تهی روی بعزلت خانه مغرب می‌نهاد با کمال خجالت زدگی با دست خالی مراجعت نموده، بغیر از ذخیره حسرت و ناامیدی چیزی با خود نمی‌آوردند و جمیع ملازمان آن سرکار از اعالی و ادانی شب و روز بجز خون دل و لخت جگر لقمه‌ای نمی‌خوردند. دواب اردو از حسرت کاه متصل چشم بر انبار کاهکشان دوخته بودند و از آرزوی جودیم روی امید بر خوشه سنبله و خرمن پروین گشوده، هر گیاهی که سر از نهانخانه خاک برمی‌آورد بمصرف غذای خداوندان دواب رسیده، دواب بیچاره را نصیبی از آن نبوده، هر نباتی که سر از حجاب تراب بیرون می‌کرد صرف قوت آقایان عالی جناب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۶۵

گردیده، مشام امید حیوانات بی‌زبان بوئی از آن نمی‌شنود. دلیران جنگ‌جو را از غایت گرسنگی چنان دست و پا از حرکت افتاده بود که قادر بر تردد نبودند، تا باجرای آلات حرب چه رسد و مبارزان تندخو را از کمال بی‌قوتی چنان بی‌قوتی روی داده بود که قدرت بر حرکت نداشتند، تا از استعمال ادوات طعن و ضرب چه آید؟ القصه کار اردوی خان و سرکردگان پیریشانی و بی‌سر و سامانی رسید، ارکان تاب و توانشان بکلی متزلزل گردید. بس با خود قرار دادند و بنای کار خود در آن نهادند که جمیع دواب اردو را با بعضی از لشکر بصوب بلوک اردکان که حصول آذوقه بآن مکان گمان می‌رفت فرستند، که شاید مشتی قوت که قوتی حاصل شود بچنگ آورده، از بیم هلاک رهائی یابند. بمرتب ده دوازده هزار دواب بارکش تعیین و دو هزار لشکریان را بآنها قرین و روانه نمودند. حضرت گیتی‌پناهی بانهای اخلاص کیشان از حقیقت حال آگاهی یافتند. شیخعلی خان را با بعضی از هزیران معرکه‌آرا و گروهی از شیران بیشه و غا بر سر راه آنها تعیین و مقرر فرمودند که در هر جا بآن جماعت تلاقی نمایند از در مجادله درآمده و میان آن فرقه و مقصود حایل آیند. شیخعلی خان بر حسب فرموده راه مقصود را (پیموده)، نخستین در قریه موسوم بجویم بابو القاسم خان نسقچی باشی محمد حسن خان که با دویست سیصد سوار چند اول بنه مذکور بود برخورد، با سهل و جهی خان مزبور را با اعوان او اسیر و مقید، روانه حضور داور گردون سریر، در محل دیگر مسمی پیل دوزخ با لشکریان مستحفظین دواب ملاقات و از طرفین حمله‌ور گردیده، باندک داروگیری شیخعلی خان و بهادران رستم نشان بر آن گروه پیرشان غالب و قبل از آنکه مطایای آمال ایشان از تحصیل آذوقه گران بار شود بجمیع دواب و اغنام و عساکر و اسب و یراق و اسباب طمطراق و آلات یساق را گرفته، بدرگاه عرش رواق خدیو آفاق ایصال و الحاق نمودند. بندگان کشور پناهی بشکرانه این عطیه که فی الحقیقه از جمله فتوحات عظمی بود جمیع دواب و غنایم را بدلیران ظفر هم عنان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۶۶

بسویت در میان آنها قسمت فرمودند. هرکس را در خور مرتبه و مکان از خزانه عاطفت نیز انعام فرمودند. چون حقایق این خبر باردوی محمد حسن خان در رسید و میان صاحبان دواب و خداوندان آلات و اسباب مشتهر و منتشر گردید، یک‌باره دل از جان و امید از دولت محمد حسن خان برگرفته، بر تخریب اساس آن دولت یقین کلی حاصل کرده، پیوسته رای بتدبیر و چاره کار خود آورده، خلاصی می‌جستند، که بلکه جان بی‌سامان را از ورطه مهلکه خلاصی داده، خود را بعزلت‌گاه اوطان خویش رسانند. مختصر کلام در روزی که جناب خان بهزار حيله اساس جمعیت خود را برپا و مردم را بصد افسون برجا داشت، شب بیست و ششم شهر شوال المکرم نیز اعظم از شجر قلعه گردون دل برگرفته، آهنگ فرار بصوب دیار مغرب نموده، نخست جمعی از جماعت افاغنه که بعد از شکست آزاد خان قلاده متابعت دولت محمد حسن خان را بر گردون نهاده بودند، چون بنای دولت او را در آن هنگام سست و انجامش را بدیده بصیرت از نخست دیدند، از سنگر پای فرار گشاده، روی نیاز بدرگاه عرش انباز خدیو عاجز نواز نهادند. چون خبر فرار افاغنه مزبور در اردوی خان مذکور شایع شد شورشی عظیم حادث گردیده و جمعی از عساکر که بضبط سنگر مأمور بودند مرکز خود را خالی گذارده، هرکس خود را بر اسب‌سواری رسانیده، روی بجانبی می‌نهادند. هر شخصی خویش را بگوشه‌ای کشانیده، عنان بمأمنی می‌دادند. دلیران نامجو خیمه و خرگاه و اساس اسباب را برجا گذاشته، روی بیغوله‌های گمنامی می‌گذاشتند و شیران تندخو دست از امتعه و اقمشه، بل از زن و فرزند برداشته، وجود آنها را نابود انگاشتند. الغرض واقعه غریبی حادث و شورش عظیمی سانح گردیده و محمد حسن خان خویش را از خیمه خاص بیرون افکنده، از جمیع آن گروه انبوه که دشت و کوه از هجومشان ستوه بود بغیر از معدودی چند از خاص اثری ندیده، پس لاعلاج بر اسب تیزگام فرار نشست، از سودای آن خیال خام رست. کیفیت این بشارت بعزم باریافتگان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۶۷

درگاه جلال و سعادت‌اندوزان حریم عز و اقبال رسید. جناب شیخعلی خان را با دسته‌ای از شیران بیشه شجاعت و نهنگان لجه

بسالت متعاقب فراریان مأمور و خود بدولت بضبط اثاثه جلالت و اسباب شوکت محمد حسن خان پرداخته، از نفایس اسباب مبلغهای خطیر که محاسبان اندیشه از حساب آن بقصور اعتراف داشتند و اصل امنای دولت شد.

### ذکر قتل جماعت افغانه در مازندران بدست محمد حسن خان قاجار

چون بنحوی که سبق صورت نگارش یافت محمد حسن خان در حین حرکت از اصفهان حسین خان دولو را بحکومت دار السلطنه اصفهان (تعیین) نموده، عنان عزیمت بجانب مقصود گشوده بود، از آنجا که حسین خان مذکور و سایر ریش سفیدان و سرکردگان قاجاریه یوخاری باش که دم از همسری و هم چشمی محمد حسن خان و سایر جماعت اشاقه باش می‌زدند پیوسته از مکاید محمد حسن خان اندیشه‌مند و از اندیشه او مخوف و ناخرسند و بکلی استقلال او نامرضی خاطرشان بود و از استماع خبر شکست او بغایت مبتهج و مسرور گردیده و حسین خان باراده اینکه قبل از محمد حسن خان خود را بالکای مازندران انداخته، آن ولایت که مأمن و مقر خان مشار الیه متصرف و باین علت موجب استیصال او گردیده، قبل از آنکه احوال محمد حسن خان مشخص و معلوم شود که بعد از فرار از خارج شیراز عزم کدام ناحیه کرده و روی بکدام جانب آورده است از دار السلطنه اصفهان حرکت و معدودی از نزدیکان خود را همراه برداشته، راه مازندران پیمودن گرفته، صفر علی خان قاجار قوانلو این معنی را بمحمد خان بیگلر بیگی مازندران اعلام و او را با خبر از آغاز و انجام نموده بود. چون بنوعی که قبل مذکور شد و مسطور گردید محمد حسن خان بعد از استیلاي ارومی و استیصال آزاد خان خانواری جمهور افغانه را که کوچانیده و روانه مازندران و یوسف خان هوتکی را سرخیل ایشان نموده بود، محمد خان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۶۸

مشار الیه اعظام آنها را در شهر ساری سکنی داده، بحراست احوال ایشان اشتغال داشت. در همان روز که خبر شکست محمد حسن خان و عزیمت حسین خان بجانب مازندران بمحمد خان رسید از جماعت افغان مخوف گردید، صلاح کار و عاقبت روزگار خود را در آن دید که قبل از آنکه خبر مذکور منتشر و مشهور و گوشزد نزدیک و دور گردد دیگر باره باوجود اینکه جمیع اعوان و انصار محمد خان از غلامان و عمله زیاده بر شست هفتاد نفر نبودند اعظام سرکردگان افغان و سرخیلان ایشان را یک‌یک بتدبیری طلب داشته، همگی را دستگیر و مقید کند و زنجیر نموده و سایر نفری و آحاد جماعت مزبور از گرفتاری سران و سرکردگان آگاهی یافته و از هرسه موضع بیکجا شتافته و سنگر و سپه گرداگرد خویش بسته، متوهم و متوحش نشسته و متوجه حراست خویش بوده، احتیاط کلی می‌نمودند.

در شبی که ماه جهان‌آرا منخسف گردید، شبی بغایت هایل خبر رسید که محمد حسین خان دولو بفیروز کوه که آغاز مازندران است رسیده و جماعت افغانه نیز در خبر باو متفق گردیده، در قصد غوغا می‌باشند. محمد خان قاجار آن شب هایل را بتشویش دل، بروز آورده، علی الصباح آن روز که سپهر فتنه‌اندوز سر بریده مهر را بر طشت زرین افق نهاده، محمد خان بیگلر بیگی بفکر سمک و ماه افتاده و محبوسین را نیز چاره کار خود در آن دانست که آن جماعت را بقتل آورده، ظهور این واقعه را موجب یأس محمد حسین خان و ضعف افغانان که اجتماع نموده بودند سازد. نخست یوسف خان هوتکی را که از اعظام سرخیلان آن طایفه بود مقتول و یک‌یک آنها را هنگام شام که دامان چرخ نیل فام از خون شفق گلگون و کنار افق مانند بحر پر خون شد، در مرتبه پنجاه نفر از خوانین و سرکردگان آن جماعت را اندام هستی در خون کشیده، خلعت گل‌رنگ و جامه لاله‌گون پوشیده و جمیع اموال و نساء و اطفال آنها بمعرض نهب و اسر درآمده، بدست اطرافی و رجاله که بطمع غارت جمعیت کرده

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۶۹

بودند درآمد. وقوع این‌گونه قتل و غارت موجب جمعیت گردیده، سه چهار هزار نفر از اهل ایلات و مردم مازندران و استرآباد بر

سر محمد خان جمعیت نمودند. محمد حسین خان بعد از اطلاع بر کیفیت این واقعه و آگاهی از جمعیت محمد خان از دخول مازندران عنان کشیده، از فیروزکوه متوجه هزار جریب و از آنجا باستراباد شتافته و شهر بند استراباد را متصرف و شروع بافساد بطریق مختلف کرد. محمد خان از حرکت حسین خان بصوب استراباد قطع نظر نموده، از مازندران اطمینان حاصل و قلع افغانه سنگر را پیشنهاد دل ساخت. پس اعوان خود را جمع آوری، عزم سنگر افغانان کرده، از آغاز آنروز تا بانجام هر چند مجادله نمود در امیدی بر روی خاطرش نگشود. روز دیگر که لشکر کش مهر انور بر حصن حصین افق مسلط گردید محمد خان مجددا یورش کرده و روی بسنگر آورده، افغانان بقدر حال در مدافعه کوشیده و بالاخره مغلوب گردیدند. افواج و اعیان و اعوان محمد خان بسنگر ریخته، بآن جماعت درآویخته، جمعی کثیر از آنها بقتل آمده، اموال و جهات و نسوان و احمال و اثقال و منسوبان و اطفان در عرصه یغما درآمدند.

### ذکر بقیه احوال محمد حسن خان قاجار و بیان سوانح و وقایع آن زمان

کمیت تیزگام قلم در شاهراه ورق باین قانون و این نسق پای رفتار می گشاید که: محمد حسن خان پس از فرار از خارج شیراز با معدودی از متابین که با او موافقت نموده، راه خدمتگزاری و طریق یاری پیموده بودند وارد باغ قوشخانه خارج دار السلطنه اصفهان و مرکز حسین خان دولو را خالی دیده، سبقت حرکت او بیشتر موجب تفرقه خاطرش گردیده. زیاده یک دو ساعت در باغ مزبور توقف نموده، روی براه مازندران گذاشت. بعد از ورود ببلده طهران فتحعلی خان افشار و شهباز خان دنبلی که تا آنجا شرایط موافقت را مرعی داشته، گام درگام او گذاشته بودند، ترک موافقت کرده، با وصول رخصت روی تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۷۰

تعجیل بجانب آذربایجان آوردند. ابراهیم خان بغیری و طایفه او که کوچ و بنه ایشان در دامغان متوطن و مدتی بود که در آنمکان متمکن بودند نیز آستین بر متابعت، عنان بسوی دامغان گردانیده. محمد خان با محمد قلی خان دولو را با دوازده نفر دیگر از آقایان قاجار و غلامان که مجموع چهارده نفر بودند وارد علی آباد شدند که مازندران باشد و محمد خان بیگلر بیگی مازندران بنحویکه سابق نگارش یافت و جواد خامه بمیدان تحریر آن شتافت بعلت تاخت و تاراج اموال افغانه در مرتبه سه چهار هزار نفر از ایلات و مردم ولایات و غیره جمع آورده، از اثاثه منهوبه تدارکی کرده بود محمد حسن خان را در علی آباد استقبال و جمعیت مزبور مشار الیه را موجب استقلال گردیده، وارد ساری و چند روزی توقف و بمردم اطراف آغاز تطف کرد، باز گروهی لشکر جمع آورده، در خلال آنحال خبر رسید که حسین خان دولو بمجرد استماع خبر ورود محمد حسن خان بالکای مازندران فرزند و زن و جمیع مایعرف خویش را برجا گذاشته، برادران را با خود مصحوب و راه بسوی دامغان برداشته، باتفاق ابراهیم خان بغیری رایت مخالفت افزاشته.

محمد حسن خان بعد از تحقیق این خبر جمعیت خود را منظم و روانه استراباد و امور آنجا را فیصل داده، متوجه دامغان و ارباب طغیان را محصور نمود. در آن هنگام خبر رسید که جناب شیخ علی خان وارد فیروزکوه و از ازدحام لشکر با شکوه صحرا و کوه بستوه آمده، محمد حسن خان باندیشه آنکه شیخ علی خان متوجه مازندران و آن ولایت را تصرف و محمد خان قوانلو نظر بعدم استعداد از مجادله تخلف نماید ترک محاصره دامغان کرده، روی بجانب مازندران آورده، با خود قرار داد که در الکای مزبور که بجنگل و بیشه و معابر سخت و مضایق پر درخت مشتمل و زمینی بغایت خوفناک و هایل و دخول لشکر بیگانه باسانی در آن غیر محتملست توقف و بارام خاطر توطن نموده، بالضروره شیخ علی خان صلاح خویش را در تعاقب ندیده، از عزیمت مازندران متقاعد گردیده بود، در فولاد محله هزار جریب در طی مسافت اندک بی وقوفی کرده، از فولاد محله تا بلده ساری را که مسافت زیاده بر دو منزلست در یک

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۷۱

سواری بی‌توقف پایان آوردند. چون دشمن نزدیک بود لشکریان اینگونه تعجیل را بر علامت فرار تأویل نموده بود. در ساری هریک پائی بطرفی. گشودند. ترکمانیه يموت که پیوسته آرزومند چنین اوقات و مشتاق چنین اتفاق بودند و میباشند آهنگ تاخت‌وتاز و دست بر یغماگری دراز کردند و از هرطرفی روی غارتگری بنشیب و فراز آوردند.

محمد حسن خان هر قدر کوشش نمود که آن شورش فرونشیند، عنانهای گسسته پیوند تدبیر بسته و از اختلال آن غوغا رسته گردد مفید نیفتاد.

بکلی لشکر متفرق و آثار ضعف متحقق شد. لاجرم با بعضی از اعیان قاجار اشاقه باش و فوجی از غلامان که برجا مانده بودند، آستین بر خدمتش نیفشانده بودند شاه اسمعیل را که بتابان وقت در ساری متوقف و با وضعی از اسباب آسایش قرین آسودگی و آرامش بود برداشته، رایت عزیمت بصوب استرآباد افراشت و مازندران را باهل غوغا باز گذاشت.

چون بحقیقت رفتن مشار الیه بسوی استرآباد مفهوم شیخعلی خان و مسموع مبارزان نصره هم‌عنان شد علم عزیمت بجانب مازندران افروخته و مضایق بیشه و جنگل را کنام شیران بیشه شجاعت و شوامخ کوه و کتل را مقام پلنگان کوهسار جلادت ساخته، در بلده ساری متوکل بحضرت باری رخت اقامت و رحل استقامت انداخته، ابراهیم خان بغابری و محمد حسین خان قاجار دولو نیز از دامغان متحرک و در سلک ملتزمان رکاب جناب شیخ علی خان منسلک و طریق خدمتگزاری را سالک شدند.

اما محمد نام مشهور بداد سواد کوهی که سواد کوه ولایت آن بلوکست و در سر کوه فیروز کوه واقع و بلده ساری من جمع توابع و مومی الیه در دولت محمد حسن خان از کدخدایان جزو بچوبک‌داری قیام داشت در آنوقت چهل پنجاه نفر از طبریان جنگل گردو وحشی صفتان بیشه‌نورد را که تا بآنروز کشاورزان شلتوک کار و تبر بدوشان دهره‌دار و در هنگام ترقی عوامل نشین و گاوسوار بودند جمع آورده، چون میمونهای بزسوار بر یابوهای جنگلی گراز گردن گاوسم سگ‌دم شیرسر هزبر تن فیل گوش خرخروش موش تن خرس موی ستبرساق ضعیف‌زانوی گوک‌چشم و گوسفندپشم برنشانده، بجانب اردوی شیخ علی خان شتافت. در فیروز کوه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۷۲

سعادت حضور دریافت. چون مومی الیه اول کسی بود که از مازندران باردوی جناب شیخعلی خان رسیده و از جمله سایر طبریان پیشتر سالک طریق خدمت گردیده، بجهت تألیف قلوب سایر طبریان و امیدواری جمهور اهل مازندران او را لقب خانی داده و محمد خان نام نهاده.

در آن اوقات که مواکب جناب خان در عرصه پیدای مازندران توقف نمودند محمد داد و بنابر خیانت باطن و شرارت کامن شروع بغمازی کرده، هرروز یکی از بازماندگان دولت قاجار را از زوایای اختفا پیدا کرده، بمعرض تعریض و تعذیب درمی‌آوردند و ما يعرف آن بیچارگان را قدری بوکلای سرکار شیخ علی خان داده و تتمه را خود تصرف میکرد و باین علت صاحب وضع بزرگانه گردیده، بالاخره بحکومت مازندران رسیده، مفصل آن در موقع مناسب نگاشته میشود.

### بیان حرکت موکب جهان‌گشا از شیراز بصوب طهران

لوای گیتی‌گشای قلم بدایع رقم و رایت کشورآرای خامه سحر توأم در فضای صفحه و ورق بدین گونه شقه سخنوری می‌گشاید که:

چون حضرت ظل‌اللهی مملکت پناهی از انتظام مهام فارس کماهی فراغت حاصل نموده، جیب و کنار جمهور و سران و سروران لشکر منصور و قاطبه افراد و همگی آحاد سپاه افزون از ملخ و مور را گرانبار زر و سیم و اثاثه دولت برجامانده محمد حسن خان را که مساوی خراج هفت اقلیم و موازی نعمای جنت رحمت و نعیم بود بسویت تقسیم فرمودند جمیع اعیان عراق و اهالی اطراف آفاق

که در مدت محاق ماه منیر دولت آفتاب اشراق بمحمد حسن خان التجا و انفاق نموده، قدم در راه خدمت‌گزاری او گشوده بودند در آن هنگام که کوکب مسعود سعادت نمود از افق نصره طالع و آفتاب تابان آندولت مجدداً از مشرق عاطفت حضرت احدیت تابنده و لامع گردیده، دیگر باره همگی روی نیاز بدرگاه عرش انباز داور عاجز نواز آورده، جرایم خویش و گناه بیش‌ازپیش را شفیع کرده، روی شرمساری بر راه عفو و اغماض

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۷۳

شهریاری گشادند. حضرت کسری معدلت درباره هریک انواع لطف و عنایت معمول و هر کدام را باقسام رأفت و مرحمت مشمول فرمودند، جرایم همگی را بعفو بی‌نهایت مقرون و قاطبه را بانواع کرم و اقسام نعم ممنون فرمودند و تقصیرات سابقه را و جرمهای سالفه را بر روی احدی نیاوردند و هیچ‌یک را مؤاخذه و باخواست نکردند و بلکه جستجوئی نفرمودند که در آن مدت از اعیان ولایت کدام سالک طریق خدمت محمد حسن خان بوده و کدام در زاویه انزوا غنوده، در گوشه عافیت متقلد بوده‌اند. بلی در نظر عقل دوراندیش قاعده سلطنت چنین و راه و رسم خرد خرده بین همین می‌باشد، زیرا که بر اولو الابصار معلومست که ضعف و قوت سلاطین صاحب تمکین که در حقیقت سایه خدا و بیشتر از دیگران منظور نظر لطف خالق ارض و سماءند بنا بر مصلحت‌های نهانی و حکمت‌های بالغه جناب یزدانست و از ضعف و قوت ایشان خلقی عظیم قوی و ضعیف و از شکست و نصره آنها گروهی انبوه وضع و شریف می‌کردند. بس غالبیت و مغلوبیت سلاطین بهمه جهت در کلیات مصالح نظام کل و تدبیر و تصرف آن در دست مخلوق نیست. در صورتیکه مشیت ازلی بر ضعف و نفوس نحیف آنها چه برمی‌آید؟ از اعانت و یاری (و یا) از اهانت و بیزاری ایشان چه می‌گشاید؟ درین صورت بعد از این که قصر منهدم گردیده و دولت صاحب‌دلی مجدداً بمعمارای لطف حضرت باری مرمت پذیرد و چراغ افسرده شوکت صاحب سعادت بنور شفقت جناب احدیت بار دیگر روشنائی گیرد لازم می‌آید که آنچه روی داده گناه مشتی مخلوق عاجز ناتوان نشمارند و اقبال و ادبار را بمشیت ازلی منسوب دارند و بشکرانه این عطیه که لطف الهی دیگر باره شامل حال فرخنده مالشان گردیده و علم سرنگون گشته در دولشان مجدداً سر باوج گردون کشیده گناه گناهکاران را بر روی ایشان نیارند و جرم داران را بمؤاخذه تقصیرات گذشته نیازارند، تا این معنی موجب ازدیاد امید امیدواران و باعث مزید خجالت و انفعال شرمساران

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۷۴

و سرمایه رفع بیم و هراس ارباب عصیان گردد، همگی بدل و جان قدم در شاهراه بندگی گذارند و جمهور بجان روی باستان عبودیت آرند و از تشویش جرمی که بخود گمان می‌برند بگوشهای دفع الوقت بگریزند و چون روبهان بتنگنائی افتاده، از بیم جان با شیر ژیان نستیزند. در تواریخ مبسوط مسطورست که در هنگامی که خاقان چین و فرمانده آن سرزمین بقصد ملک بهرام گور با لشکر افزون از ملخ و مور محرک سلسله کین و طمع کار کشور ایران زمین گردیده، بنواحی آن مملکت رسید، چون بهرام پادشاهی عاقل و فرزانه و خداوند تدبیر عاقلانه بود چون باطراف کار و آثار روزگار بدیده بصیرت نگریست یقین نمود که آغاز ضعف دولت او و قوت شوکت خصم کینه‌جوست، لا-جرم بهیچ تدبیری نپرداخته و بان حادثه هیچگونه چاره‌ای نساخته، چون بهرام پادشاهی عشرت دوست بود بعیش و کامرانی نشست و درهای کاخ دولت را بر روی دشمن و دوست (بست)، تا خاقان بدار الملک قریب و کار از صبر و شکیب بر گذشت. سیصد سوار نامدار نیزه‌زن خنجر گزار از افراد لشکر و آحاد برداشته، رو براه آذربایجان گذاشته، خاقان چین اینگونه حرکت را بانهزام بهرام محمول و باطمینان خاطر خویشتن را بطرب مشغول و اعیان لشکر و رؤس کشور در بزم مینا و ساغر همدم مغنی و خنیاگر نشستند. امرای بهرام از اطراف روی باستان خاقان آورده، باو پیوستند. چون بهرام دشمن را غافل و از امارات لایحه حکم تقدیر را بر ارتقای بنای دولت خود مایل و از علامات خارجه لطف الهی را بر احوال خود شامل دیده، بیقین فهمید که روز بدبختی بسر و دولت رفته در بر رسیده، با سیصد سوار نامدار جرار بجانب اردوی خاقان ایلغار و

برسم پیشروان ثابت و سیار شبها را پیموده و روزها در بیغولهای جبال و صحاری غنوده، چنانکه اعدا از نهضت او باخبر نگردیده، شبی بسر وقت مردم خاقان رسیده، با همان قلیل مردم بر سرادقات خاص او حمله آوردند.

خاقان در آن غوغای عام و فتنه بی‌هنگام بتیغ اعوان بهرام مقتول و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۷۵

جمع لشکر او پراکنده بگوشهای خمول گشتند. بهرام علی الصباح آن شب را بر سریر خاقان نشسته، با امرای بی‌وفا در سخن پیوسته، هریک را در مرتبه امکان نوازش و هر کدام را برسم غمخواران پرسش نمود. در آن (زمان) مفرشی از مراسلات اعیان ملک ایران را که بخاقان نوشته بودند بنظر بهرام رسانیدند. در ساعت حکم فرمود که آتشی بلند برافروزند و جمیع آن مکاتیب را در آن آتش بسوزند.

چون وزرا آمدند و از سبب آن تفحص نمودند در جواب فرمود که:

تا بر من محقق نشود که صاحبان آن نوشتجات چه اشخاص بوده و کدام فرقه از ملازمان من باستدعای مقدم خاقان سبقت نموده‌اند، تا من از آنها ملول نشوم و ایشان از من مخوف نگردند. مختصر سخن:

جهانبان لشکرشکن نواب اعتضاد الدوله محمد صادق خان برادر والا گهر را بیگلر بیگی جمیع ممالک فارس که تختگاه ممالک فارس که تختگاه فرماندهان ملک عجم و دارالملک کسری و جم بود باضافه گرمسیرات و بنادر و کوه گیلویه فرموده، انتظام مهام و رتق و فتق ممالک مزبور را از آغاز و انجام در عهده اختیار برادر والا مقام نمودند و خود بدولت عازم یساق الکای فارس و عراق و چاکران دربار گردون مأمور بخروج و مشغول بکوچ گشتند. پس در ساعتی میمون و طالعی همایون از خطه دلنواز شیراز رفع ریات گردون طراز و باغ دلگشا را که در جنب شهر واقع است مخیم خیام اجلال و اعزاز فرمودند. چون ایام محرم-الحرام در رسیده بود تا روز عاشور بنا بر احترام حضرت سید الشهداء در باغ مزبور منزل و مأوا و بمراسم سوکواری و شرایط تعزیه‌داری قیام و اقدام و علی الصباح یازدهم شهر مزبور اعلائی زرین پرچم و تحریک اردوی کواکب حشم و بصوب دارالعباد یزد نهضت و بدولت روی بآن جانب و قرارداد خاطر فیض مظاهر دادند که بلده طهران که وسط الکای عراق و آذربایجان و دارالمرز و خراسان واقعست نظر بقرب مازندران بجهت اتمام کار محمد حسن خان انسب، محل نزول معسکر قیامت اثر سازند. چون تقی خان بافقی حاکم یزد مردیست افسونگر پرفن، با دوست و دشمن بسر وعلن برفتار تقالب در کار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۷۶

خدیعت و از خباثت باطن با سایر و ساکن در کمین حیلت، با دشمنان در ظاهر یار و از دوستان در باطن بیزار، صلاحی دارند سراسر فساد و عدل اظهار می‌نمایند و تمام جور و بیداد و از غایت رزاقی غلیانرا حرام می‌دانند و مال مردم را حلال، شب بادای نوافل قیام دارند و روز مضیع جان و مال، بمغرض اغراض فاسد جمعی از مسلمانان را بدون جرمی بنیشت جفا کور و بشرانگیزی خیالات مفسده بی‌تقصیر گروهی از مسلمانان را بتیغ از زندگانی مهجور و با این فساد باطن در ظاهر خویشتن را بصلاح مشهور نموده، دکان شیادی گشوده‌اند، در مدت تردد آزاد خان و محمد حسن خان و اوان اقتدار ایشان نسبت باین دولت قوی ارکان نیز بعادت خویش و برسم نفس حیلت‌اندیش روباه‌بازی و خدعه‌سازی پیش گرفته بود. چون دارالعباد یزد مخیم خیام فلک احتشام و مضرب سرادقات عرش احترام شد تقی خان مزبور را وخامت رفتار و شئامت کردار عاید روزگار گردیده و برحسب فرمان کارکنان دولت جاوید کارش بمؤاخذه و مصادره رسید و امرش بحبس و قید انجامید. در چند روز توقف موکب ظفر کوکب دوازده هزار تومان نقد از اموال او بخزانة عامره تحویل و جنابش ضعیف و ذلیل، بهمراهی موکب سعادت دلیل بسفر مأمور و انگشت‌نمای نزدیک و دور گشت. بعد از چند گاه باز رنگ و نیرنگ و طرح شعبده‌بازی ریخته و شفعا برانگیخته، مجددا بحکومت یزد منصوب و تا حال تحریر که قریب سی سال می‌باشد بکار فتنه پردازی و روباه‌بازی و دوبرهم‌اندازی مشغول و عادت دیرینه یعنی کید و کینه را معمول

دارد و از اعجاب عجایب آنکه در زمانی از ازمینه توقف حضرت در ظل الله در دار العلم شیراز اهالی یزد از بیداد خان مزبور بجان و از سوء رفتار بفرغان و بحضور داور کسری نشان آمده، از جور او فریاد و باو هزار گونه بیداد اسناد نمودند. حسب الامر خدیو منصور خان مزبور بجهت مرافعه بحضور مأمور شد. اهالی یزد بمشار الیه ادعای چهل هزار تومان می‌کردند که برسمی که خوی و تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۷۷

خلق قدیم و طریقه و آئین و خیم اوست عجاله زیادتی نموده و اضافه بر متوجهات حسابی برسم بی حساب بدون حجت و کتاب از شیخ و شاب در آن ملک ویران خراب بازیافت فرموده. خان مشار الیه این معنی را منکر و مرافعه بمحکمه شرع انور محول و مخیر گشت مدعیان مبلغ پانزده هزار تومان را باقامه شهود و ابراء از حجج موجود اثبات و لازم بر خان عالی درجات آوردند. مساوی مبلغ بیست و چهار هزار تومان را خان شب زنده‌دار نوافل گزار انکار و مدعیان عجز از اثبات و اقرار کردند. حکام شرع مبین درخصوص مبلغ مزبور رجوع بیمین، محصلین خان صاحب تمکین و دین را تکلیف بانقیاد حکم جناب سید المرسلین و چون دعاوی مبلغ مزبور رجوع و دعاوی مختلف و ارباب ادعا بصفات متباین متصف بودند، حسب الشرع هشت هزار قسم بجناب خان و اجرای آن بریشان متحتم شده بود. محصلین که بجهت اتمام این مهم و تدبیر این بلائی مبرم مقرر بودند خان مزبور را باستانه شاه چراغ که تربت یکی از اخلاف امام موسی کاظم و ملاذ اصاغر و اعظامست برده، جناب خان عالی شان سه روز و سه شب در ازای غذای چاشت و شام قسم میل فرمودند و در ظرف آن مدت از آغاز فلق تا بانجام شفق بجای هر نوع از کلام تلفظ باسماء جلاله می‌نمودند. هشت هزار قسم و بیست و چهار هزار تومان دینار و درم را بیک‌جا نوش جان و این امر اعجاب اعظم را حیرت‌افزای اهل جهان و عبرت‌بخش پیر و جوان فرمودند و این واقعه یک جزوی ستم بود که بر یزدیان بی‌نوا می‌پوشان کردند. مختصر کلام: در همه ازمینه و اوان یزدیان ناکام ناتوان از جفای خان ضحاک نشان گیر و مسلمان گمگشته بوادی حرمان و در اقطار جهان متحیر و سرگردان، بدر یوزه‌گری و دربدری میگذرانیدند. عجایب احوال و غرایب افعال که ایراد آن از نوادر حکایات و بدایع روایاتست در طریق معاملات و رسوم و عادات خان علی درجات زیاده از آنستکه الترام ایراد آن توان نمود، هرگز همگی زبان توان گشود و راقم حروف را بهیچ‌وجه سابقه با جناب خان نمی‌دارد و هیچگونه کدورتی از او پیرامون خاطر نمی‌آرد و لیکن چون اطوار و اوضاع او از جمله غرایب و آثار و افعالش از مقوله اعجاب العجایبست و در حقیقت ایراد و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۷۸

اظهار مختصری از مفصل آن بسیاق تواریخ لایق و تحریر و تسطیرش بجهت عبرت و حیرت مؤالف و مخالف موافق بود، لاجرم بتحریر این مختصر پرداخت و ایراد این مجمل را زینت بخش این صفحه شریف ساخت سخن کوتاه، بعد از معامله تقی خان دیگری را از اهل دار العباد یزد بحکومت منصوب فرموده، فقرا و مساکین و جمهور سکنه و متوطنین را مورد اشفاق و الطاف نموده، انوار عاطفت آنحضرت بر وجنات احوال کافه آن دیار تافت و هرکس درخور مرتبه و مکان لازمه انعام و احسان یافته و از آنجا اعلای لوای شوکت و شان، (شهر کاشان) مضرب خیام مجره طناب و مقر سرادقات زرین قباب شد. حکام ساعی باطراف و اکناف بلاد و امصار عراق تعیین و از آنجا ببلدهء المؤمنین قم نزول و بلوازم زیارت آستانه بضعة البتول مشغول و مبلغهای خطیر ندور از سرکار فیض مدار بخدمت آستانه مشرفه و سایر ارباب استحقاق وصول یافت. پس موکب نصره کوب بجناب بلده طیبه طهران متحرک و امر اقدس آن جهان حشر دنیای لشکر را محرک شد، در ساعتی میمون و زمانی بفرخندگی مشحون بلده طهران محل نزول موکب سعادت نشان گشت. از وقایع حیرت‌افزا و سوانح محنت‌زا که درین سال از پرده غیب ظهور نمود شهادت محمد رفیع خان زندست. مفصل این مجمل آنکه: محمد رفیع خان خلف بوداق خان عم‌زاده جناب معدلت انتساب ظل الهی جوانی بود خوبروی و اخلاق حمیده نیکوئی و آثار بزرگی و بزرگ‌زادگی از ناصیه حالش ظاهر و هویدا و انوار اخلاق حمیده و اطوار پسندیده در ذات فرخنده صفاتش پنهان و درحالی که موکب نصره کوب خدیو گردون افراز از دار العلم شیراز در جناح حرکت و عازم نهضت بودند



حکومت دار السلطنه اصفهان و ایالت آن خطه بهشت‌نشان را بخان مشار الیه تفویض داشته، اعیان دار السلطنه اصفهان را که جناب شیخعلی خان در هنگام آوازه ورود محمد حسن خان کوچانیده، روانه شیراز و در آن مدت در ظل حمایت عاجز نواز آسایش گزین و بفرغ بال گوشه‌نشین رفاه حال بودند مرخص و هریک را بمنصبی و خدمتی از مناصب در دار السلطنه تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۷۹

مزبور تعیین و باتفاق خان مشار الیه روانه موطن اصلی نمودند. چون اندک روزی از ورود حاکم و عمال منقضی شد سبز علی خان زند که همشیره‌زاده خدیو فیروزمند و برادرزاده شیخعلی خان و بحکومت الکای قلمرو و سرحدات خرم‌آباد و نظم و نسق امور فیلی و لرستان مأمور و مقرر بود بطریق عبودیت عبور و از دار السلطنه اصفهان در حالتی که بعزم توجه محال ایالت خود حرکت می‌نمود از رنود جهال و اشرار رجال که در سلک حواشی و خدمت خان مشار الیه منسلک و نظر بعادت جهال و سوء اعمال سالک بودند در یکی از اسواق بفردی از اهل حرفه دست‌انداز و شلتاق نموده، دست زیادتی گشوده بودند.

این معنی معروض محمد رفیع خان گردیده و بگوش ایشان رسیده، چون مشار الیه مردی بود در غایت متابعت احکام شریعت محتاط و نظر بصفاى طینت و حسن سیرت از بی‌اعتدالی بنهایت احتیاط، آتش حمیت در کانون خاطرش شعله‌ور و شعله غیرت در ضمیرش سوزنده خشک و تر و فروزنده خیر و شر گردیده، در نهایت تغیر خود را بمرکوب یکی از عمله که حاضر و مهیا بود رسانیده، بدون اطلاع و اخبار اعوان و انصار متوجه تعاقب سبز علی خان شده، بمحض رسیدن بخان مزبور حمله و مشار الیه نیز نظر باینکه از نشانه باده از خویش بی‌خبر، با سنانی که در دست داشت پیش آمده، رمح مزبور را بر پهلوى خان مذکور محاذی و زخم کاری باو رسیده، در ساعت عالم فانی را بدرود کرده، بنزهدت گاه باقی خرامید. سبز علی خان که قصدش افنای محمد رفیع خان نبود از کرده خویش نادم و پشیمان و از عمل فساد اندیش قرین ندامت و خسران گشته، از اندیشه مکافات و همی عظیم پیرامون خاطرش گشته، بسرعت برق و تعجیل باد سوی محل ایالت روی نهاد، بلرستان فیلی و سرحدات اعراب شوشر و هویزه رفته و از خجالت حرکت بتقدیم خدمات کلیه قیام کرده، حضرت جهانبان کشورستان بنابر رعایت شیخعلی خان در مقام مؤاخذه درنیامده و بمرحمت و رأفت گذرانیدند. بقیه احوال سبز علی خان مزبور و آنچه بحکم قضا و فرمان ارض و سما ظهور نمود در موقع خود نگاشته خواهد شد.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۸۰

### ذکر بقیه احوال محمد حسن خان و چگونگی اوضاع آن زمان و سایر وقایع آن اوان مسرت‌نشان بامر خالق انس و جان

بطریقی که خامه ورق نگار صفحه طراز و کلک فرخ انجام فرخنده آغاز بذکر ورود و دخول جناب شیخعلی خان رسید در خلال آن حال خبر رسید که محمد حسن خان با لشکری گران از استرآباد حرکت و در بلده اشرف اعلامی لوای جلالت نموده، در خارج این سوی اشرف روی بسمت ساری سنگری متین بسته، در کمال جلادت نشسته است. جناب شیخعلی خان بعزم مقابله و مقاتله از ساری تحریک لوای دشمن شکاری کرد، روی بجانب اشرف آورده و در مقابل سنگر محمد حسن خان سنگری محکم بسته و بهادران طرفین در رهگذر تیر و گلوله نشسته، پیوند علاقه جان و تن را از یک‌دیگر گسسته، آتش کارزار مشتعل و چرخ جفاکار در بی‌آزرمی قوی دل گشته، منادی نای رزمی ندای «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» بگوش رزم آوران می‌رسانید و ساقی اجل از آب شمشیر فتنه‌جویان را شربت «کل نفس ذائقة الموت» می‌چشانید. مختصر کلام: هرچند شیران دشت نام و ننگ و هزبران کینه‌جوی خون‌آشام اهتمام نمودند که کار مجادله از تردد تیر و گلوله گذشته، محمد حسن خان از سنگری که حصار عافیت خود ساخته بود پای جلادت بیرون نهاده، در میدان دلیری بازوی شجاعت گشاید مفید نیفتاده بود، جنود محمد حسن خان در پناه سنگر و دلیران رزم‌آور در خارج برجی و گلوله‌های پرشرر بسر رسانیده، هنگام شام که جنود مسعود ثوابت و سیار با دیدهای بیدار

اطراف سنگر استوار سپهر دوار را فرو گرفته، بحراست مشغول شدند، دلاوران معرکه‌آرا و نهنگان لجه هیجا اقطار سنگر محمد حسن خان را احاطه نموده، از شوق روز جنگ و تحصیل نام و ننگ تا روز ستاره میشمردند و هنگام سحر که سپهدار مهر انور بکین خواهی سپاه انجم و اختر پای سعادت برکاب چرخ اخضر نهاده، لشکر ظلمت شب و سپاه اختر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۸۱

و کوکب با هزار تاب و تب پای فرار بصوب دیار مغرب گشاده، جناب شیخعلی خان با قاطبه دلیران رستم کمند آرش کمان پیکر بدرع و مغفر دلیری و دلاوری آراسته و بعزیمت کینه‌جوئی برخاسته، بر پشت تکاوران بادپا نشستند و در مجاری سنگر صفوف الوف بستند، که شاید محمد حسن خان از حضيض خودداری بیرون خرامد و در میدان نبرد مواجهه شیران بیشه گرد آن جماعت سررشته حزم و طریقه آن قسم رزم را از کف داده ولی پای جلادت بخارج سنگر نگشادند. شیخعلی خان چنین صلاح دید که از آنجا حرکت و بسوی استرآباد نهضت نموده، این معنی را محرک سلسله غیرت آن جماعت سازد و مراتب جنگ را بمکان دیگر اندازد. پس آوازه این اراده را بالسنه و افواه انداخته و رایت این عزیمت را برافروخته، توجه بصوب استرآباد را وجه همت ساخته و از راه کنار دریا و ساحل بحر طبرستان که راهی غیر معهودست مرحله نورد طریق مقصود گردیدند. چون محمد حسن خان آن بحر ذخار و تلاطم آن دریای خون‌خوار را خبردار و از مستی غرور هشیار گردیده زیاده توقف در نسگر اشرف را صواب ندیده و باستصواب محمد ولی خان چنین قرار کردند که از راه خیابان که شارع متعارف و راه عبور و مرور جمهورست (عنان) بصوب استرآباد کشیده و در آنجا بچاره کارش پردازند و با جماعت ترکمان با سهل وجه کارش را بسازند. پس مقارن حرکت اردوی جناب شیخعلی خان محمد حسن خان نیز طبل رحیل فرو کوفته، افواج بحر موج در کنار دریا رسیده، محمد حسن خان از راه خیابان عنان گشای صوب مقصود و راه پیمای طریق مطلوب گردیده، هر دو لشکر در آن روز هریک در هنجاز خویش چهار فرسنگ درنوردیدند. اردوی محمد حسن خان وارد کلباد و معسکر شیخعلی خان در کنار در موضعی که بین العسکرین عرض از فرسنگی کمتر بود نزول نموده، افراد هریک از آن دو لشکر و آحاد هریک از آن دو عسکر بجهت تعیین جا و مکان و تحصیل آب و نان باطراف بیشه و جنگل متفرق و متلاشی شدند. چون بنحو مسطور منزلین عسکرین را چندان فاصله نبود در

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۸۲

مکانی از جنگل فرقه‌ای از دلیران طرفین و مبارزان جانین را با هم تلاقی افتاده، چون اتحاد اضداد و اجتماع شمع و باد از جمله محاللات و مقوله خوارق عاداتست فی‌مابین ایشان کار بمجادله کشید و امر بمحاربه انجامید و آواز رعد انباز تفنگ و جوش و خروش دلیران میدان جنگ که غفله بیک‌دیگر ریخته، باهم در آویخته بودند بگوش بهادران جنگ‌جو و پلنگان تندخو رسیده، جمعی که روز جنگ را شب دامادی و اندوه و شربت جان را عیش و شادی و آب تیغ را شربت نبات و شربت مرگ را آب حیات می‌پنداشتند از هریک از آن دو لشکر گروهی بامداد یاران و از هر کدام از آن دو عسکر فوجی باعانت هواداران خویش برخاستند و در میان جنگل و کنار دریا دو سپاه بتموج درآمده، لطمات آن زورق حیات بسیاری از مبارزان را بگرداب نیستی انداخت. اسبان تازی مانند بط در بحر خون شناور شدند و دلیران غازی از برق شمشیر آتش‌فکن خشک و تر گشتند. زورق تاب و توان اعوان محمد حسن خان از تندباد حادثه درهم شکسته، از آنجا بسرعت باد دبور و نسیم صبا بجانب استرآباد عنان هزیمت گشاد. شیخعلی خان نظر بصلاح و رأفت در تعاقب تقاعد ورزیده، چون محل کلباد پایان مازندران و آغاز استرآباد بوفور آذوقه و علف مشحون و نظر تعرب استرآباد توقف در آنجا بصلاح و صواب مقرون بود شیران بیشه جلادت و نهنگان دریای بسالت را امر بتوقف محل مزبور و آن مکان را مقر اردوی منصور نمودند.

محمد حسین خان دول قاجار که مجملی از احوال او سابق نگاشته کلک اظهار شد در آن اوان ملتزم رکاب جناب شیخعلی خان و نظر باینکه با محمد حسن خان اظهار عناد و باین دولت جاویدان ادعای اتحاد میکرد و باعتقاد خود در ترضیع احوال محمد حسن

خان کوششها نموده و در سلوک طریق خدمت جم مرتبت پای ترددات گشوده بود در خیال با خود قرار داد که در امر سرداری با جناب شیخعلی خان شریک و سهم و مدار علیه جمهور ترک و تاجیک باشد.

چون از جانب خان مشار الیه کار خود را بر وفق مدعا ندید و مشام

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۸۳

امیدش بوئی از گلهای توقعات نمی‌شنید زیاده بر آن توقف خود را در اردوی شیخعلی خان موجب تفصیل عزیت و کمال مذلت دانسته، محرم کعبه حضور فیض گنجور خدیو منصور شد، روی نیاز بدرگاه بنده‌نواز آورید. در طهران بشرف تقبیل بساط گردون قماط رسیده، وکلای سرکار وسعت مدار مقدم او را بقدر حال گرمی داشتند و از تفویض خلعت و انعام سر مباحات را باوج سپهر والا- مقام برافراشته، جنابش را بیگلر بیگی استرآباد نام گذاشتند. چون آغاز زمستان و اول نزول برف و باران در رسیده، سپهدار بهمین دار المرز این طرفه گلشن بار نزول گشاد، سردار سپاه شتا با لشکر گران برف و سرما از نهانخانه مکنون پای بیرون نهاده، کوس رعد و طنطنه صولت سپهدار دی بگوش ابنای گلستان رسانیده و تیغ برق از غلاف ابر برآمده، نوباوگان گلستان را در حزن خزان نشانید.

از شدت نزول امطار و کثرت رطوبت آن دیار و صولت برودت هوا و شدت سمیت سرما و اینکه توابع کلباد را بنائی نبود که مانع نزول آب و حایل تابش آفتاب تواند شد شیخعلی خان زیاده توقف کلباد را موجب تصدیع سپاه ظفر انتساب و مورث تضييع دواب دیده، رخت مراجعت بجانب بلده طیبه اشرف کشید.

### ذکر سرانجام کار و پایان روزگار محمد حسن خان قاجار

سپهدار گیتی‌مدار نظم سپاه کینه‌خواه الفاظ و معانی را برین نمط در میدان صفحه و مضمار ورق بجلوه‌گری درمی‌آورد که: محمد حسن خان بعد از شکست کلباد و نهضت بصوب استرآباد کس روانه نزد ولی خان و نجف خان کرد شادلو و ایشان را باعانت و امداد خویش دعوت نموده، بمواعید دل‌فریب زبان گشود. خوانین مذکور دعوت ایشان را بسمع قبول تلقی نموده، با لشکری موفور و سپاه پیل توان شیرزور که بده هزار نفر می‌رسیدند رایت عزیمت بجانب استرآباد کشیدند و کذلک شیر علی خان قاجار شامبیاتی که محمد ولی خان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۸۴

دولو قاتل والد مشار الیه و او بعلت تقرب محمد ولی خان بخدمت محمد حسن خان از آن دولت روی گردان گردیده و در دشت قبیحاق در میان طایفه عاق که یکی از عشایر یموب می‌باشند می‌زیست باسترآباد طلب داشته، او را مورد کمال اشفاق و اعطاف ساخته، سر جلالتش را در مقابل محمد ولی خان باوج گردون افراخته و از تفنگچیان استرآباد و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفشگیری و کتول و سایر فرق و خیول در مرتبه شش هفت هزار نفر دیگر که با اکراد خراسان هفده هجده هزار نفر بودند در معسکر مشار الیه اجتماع نمودند. چون محمد ولی خان و برادران او و بنی اعمام حسین خان بطریقی که نگاشته کلک بلاغت ترجمان گردیده در باطن بدولت محمد حسن خان دشمن و نمی‌خواستند که دولت او با علی مراتب ارتقاء و اسنی مدارج اعتلا رسد، زیرا که چنان می‌دانستند که اگر در کار خود مستقل گردد و دولت بیکباره باو منتقل شود و رفع احتیاج از وجود آنها روی نماید بافناى طایفه یوخاری باش عازم و ابقای ایشان مزاجش ناملایم خواهد بود. پس باین اندیشه پیوسته در کار آن دولت اختلال و همواره بقدر خود در حال او آخرین اضتلال می‌نمودند. محمد حسن خان نیز از کید آنها باخبر و در کمین آن طایفه فتنه‌گر می‌بود. درین حین که حرکت چنین از حسین خان صادر و بدی باطنش ظاهر شد در مقام قلع هوی و افساد جماعت یوخاری باش برآمده و برخلاف دریافت آنها که در هنگام قوت ازو مخوف بودند در هنگام خود در مقام قمع ایشان برآمده، شیر علی خان

شامبیاتی که محمد ولی خان را قاتل والد خویش (و سبب) آوارگی خویش می‌دانست بر قتل محمد ولی خان تحریر و جمعی غلامان بجهت اعانت او تشخیص نمودند. در هنگام صبحی که گردون بی‌مهر سر بریده مهر را بر سر نیزه خطوط شعاعی کرده، از خلوت سرای باختر بعرضه فضای خاور آورد و دامان افق را در خون شفق گلگون کرد، شیر علی خان مزبور و غلامان مأمور را که در پس پرده جفا مخفی و در بستر اختفا مستور داشته، در حالی که محمد ولی خان و برادران و جمعی از اعیان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۸۵

قاجاران یوخاری‌باش بحکم محمد حسن خان در مجمع کنکاش مجتمع بودند، نظر بر علامتی که از برای وقت کار قرار داده شده بود، محمد حسن خان بیهانه‌ای از محفل برخاسته، جماعت مذکور که در کمین نشسته، دل بر ظهور علامت بسته بودند با تیغهای آخته از کمین بیرون تاخته، محمد ولی خان و سه نفر برادر او را با جمعی از آقایان یوخاری‌باش که حاضر بودند بقتل رسانید. ابنای طایفه یوخاری‌باش بزویای تواری پناه برده، محمد حسن خان جاسوسان پنهان گرد و پیک-های راه‌نورد بجستجوی آنها تعیین نموده، که بسان جواسیس اندیشه دانشوران حکمت پیشه بکنج کاوی درآمده و یک‌یک را از گوشه‌های خمول بیرون آورده، برخی را مقتول و بعضی را محبوس و محصلان شدید بر بازماندگان مقتولین و متعلقان محبوسین گماشته و ایشان را بانواع شداید معذب داشته، اموال و اسباب هر یک را بحیطه ضبط درآورده، بر جماعت اکراد و سایر فرق که اعانت نموده بودند سویت میکرد، تا آنکه مبلغهای خطیر از نقود و جواهر و امتعه و اقمشه حاصل و بآنها واصل گردیده، منایای آمال همگی آن طوایف گرانبار انواع نفایس شد. بعد از فراغ از تمشیت آن مهمام بفکر خروج از استرآباد و مقابله شیخعلی خان، با کثرت انبوه و لشکر کوه شکوه از استرآباد حرکت و اعلائی لوای مناعت نموده، در نیم فرسنگی شهر بار نزول گشوده، روز دیگر مسافت فرسنگی را پیموده، القصه در غایت همواری و نهایت بردباری بجانب مقصود در حرکت آمده، اشهب عزمش بحدی آهسته بود که از ساحت استرآباد تا صفحه اشرف را که شانزده فرسنگ مساحتست در مدت پانزده روز پپای عزیمت طی نمود، که گویا مقصود ایشان آن بود که جناب شیخعلی خان از آوازه شوکت و طنطنه کثرت جمعیت اندیشه‌مند گردیده، از الکای مازندران کرانه گیرد. لیکن باد این تدبیر آتش مهات بهادران را بیشتر از بیشتر تیز و ایشانرا بیشتر در کار ستیزه کرده، در بلده اشرف پای جلادت افشوده، تا آنکه محمد حسن خان باراضی قورق که

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۸۶

در نیم فرسنگی شهر واقعت رسیده، بساط منازعت گزید. روز دیگر که لشکر مهر انور از چمن باختر آهنگ کوچ کرده، در ساحت خاور که اشرف بلاد چرخ اخضرست رایت جلالت برافروخته، محمد حسن خان با آن لشکر گران از چمن مذکور متحرک گردیده، تا ظاهر شهر اشرف در هیچ‌جا عنان نکشیده، شیخعلی خان دلیران فیروزی توان را بنظمی خوش و یاسائی دلکش صفها آراسته و از جوانب نوای نای جنگ و افغان توپ و تفنگ برخاسته، در جوارح کوچه بندهای اشرف صفوف قتال برکشیده، از طرفین رایات عالی جناب باوج ماه و آفتاب رسیده، نوعروسان اسبان تازی بجلوه‌گری درآمدند و دلیران ترک‌تاز بسان بتان طنناز بتاراج دلها و یغمای جانها آغاز نهادند.

کمانهای جنگجویان چون کمان سپه‌توز ابروی خوب رویان بدلجوئی رزم‌آوران آغوش دلیری گشادند. سهام جانستان مانند تیر دلدوز مژگان کاو جگر دادند. کمنند پریچ‌وخم بکردار جعد مشکین هزاران جان نازنین مقید ساخت و علم زرین پرچم برفتار دلارای قد سهی قامتان قامت بفتنه‌سازی برافراخت. دوران روزگار چون چشم فتان یار فتنه‌انگیزی آغاز و سپهر ستمگار درهای جفا را بر روی روزگار باز کرد. صرصر اجل وزیدن گرفت و ابر بلا بباریدن آمد. نوای نای یاد از صور قیامت می‌داد و مقالید تیغهای دلیری دلیران رزم‌آزمای درهای اجل می‌گشاد. بازار جان‌فروشی گرم شد و چرخ جفایبیشه در ریختن خون مبارزان بی‌آزم، اسبان تازی در غایت جولان‌گری در تک‌وپو ایستاده و دلیران غازی از شدت اجتهاد بیشت افتادند.

جماعت اکراد که از خراسان بمعاونت محمد حسن خان آمده، مبلغهای خطیر در ازاء آن از آن سرکار گرفته بودند نخست شکست یافته، روی از معسکر برتافتند و بسرعت برق و تعجیل باد بجانب اوطان خود شتافتند. فوجی از مبارزان جناب شیخعلی خان اکراد هزیمت کرده را تعاقب نموده، محمد حسن خان بر سر پیادگان سپاه خویش و سواران متفرقه که کم‌وبیش برجا مانده بودند ایستادگی و در آن معرکه نهایت مردانگی و مدتی دیگر در چنان عرصه پرخطر توقف و تصابر تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۸۷

نموده، بالاخره دید که کار از دست رفته و بخت را از پای افتاده دید، سر بیابان هزیمت نهاده، بجانب استرآباد روان گردید، چون شوارع مازندران راهیست (مانند) اندیشه کم همتان باریک و تنگ و طریق خیابان وصل گاهیست مانند راه دراز امل پرگل و سنگ و جانبین او متصل بهم، بیشه و جنگل و طرفین پیوسته بیکدیگر جلاب و وحل، تراکم اشجار بحدیست که راه عبور تنگ‌نظر و محل دخول نور بصر نیست. در چنین گذرگاهی در موضعی پلی بر جلاب بسته و پل مذکور از کثرت عبور و مرور شکسته، هزیمت کردگان و تعاقب نمودگان اهل هزیمت که پیشتر رفته بودند در راه باریک و تنگ و پرگل و سنگ ازدحام کرده، مخصوص در سر پل شکسته راه را از غایت هجوم بسته بودند. در یک جانب پل مزبور قابل وسعت گاهی بنظر می‌رسید و اندک فضائی مشهود می‌گردید که نظر بموضع دیگر آن بوم شجر در آن کمتر و سطحش اندک خالی از حجر و مدور بود. محمد حسن خان از آن راه تنگ بآن قلیل وسعت گاه میل و آهنگ نمود، که بلکه خویش را از انبوهی سر پل پیش افکنده، در آن هنگام اسب‌سواری ایشان که با برق خویشی و از باد پیشی داشت بجلاب پا درنهاده، در وحل افتاده و در آن حال سبز علی نام کرد که از اکراد قدیمی آن ولایت و از جمله ملازمان قدیم محمد حسن خان و در آن هنگام بعلت ضعف آن دولت در نزد شیخعلی خان اختیار ملازمت نموده بود باده سوار کرد و محمد علی آقای دولو برادر حسین خان دولو چون بالای ناگهان از قفا رسید. محمد حسن خان را بآن حالت دیده، دیده را از حقوق دیرینه پوشیده، دست بشمشیر و سنان و بزخم نیزه از پایش درآورده، سری را که سالهای دراز بسر گردن‌کشان سرافراز و سرور بود بر سر نیزه کرده، نزد جناب شیخعلی خان بردند، معظم الیه در ساعت سر را با بعضی تحف دیگر بر طبق اخلاص نهاده، بدربار عرش وقار فرستاده، در بلده طهران بنظر انور رسید. حضرت ظل الله حکم کردند آنرا بگلاب شسته و بمشک ناب معطر کرده، بمحفل بهشت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۸۸

شمایل آورده، اظهار نهایت اندوه و غم و افسوس و ندم فرموده، پس امر شد که سر را باسترآباد ارسال و با جسد اتصال داده، در موضعی مرغوب مدفون سازند.

### ذکر دخول جناب شیخعلی خان بشهر استرآباد بموجب حکم و مراجعت باردوی نصره نشان

چون محمد حسن خان بعد از خروج استرآباد محمد خان قاجار قوانلو را بیگلر بیگی کرده، قبض و بسط مهام آنجا را بقبضه تصرف او درآورده بود در همان شب که خیر قضیه محمد حسن خان رسید تاب توقف و تحمل وقت پایداری و توکل نیاورده، در همان شب با آقا محمد خان و سایر اولاد محمد حسن خان روی بجانب اویماقات ترکمانیه یموت که پیوسته در حالت اضطرار مفر و مأمن جماعت قاجار می‌باشد کرد. جناب شیخعلی خان دیگر وارد خارج استرآباد و چون شهر را تهی و قلعه را خالی دید رخت عزیمت بدرون کشیده، عامل اعمال اخذ اسباب و اموال و مصادره نسوان و رجال گردیده، از دربار فلک اقتدار نیز امینی بجهت ضبط اموال تعیین یافته، خان معظم الیه مدت ده روز در قلعه استرآباد توقف و اموال و اشیاء متعلقه دیوان را تصرف و حسب امر داور دارا شأن بمراجعت مازندران و استرآباد را بحکم خدیو منصور بمحمد حسین خان قاجار سپرده، روی بجانب مازندران آورده، در خلال آن حال نادر خان زند از آستان سدره مانند فرمان واجب الادعان (آورد) که لشکر ظفرپرور را سرکرده و سردار ربوده، جناب شیخعلی

خان حضور فیض گنجور را پبای سرعت پیموده، در بلده طهران شرفیاب تقبیل عتبه آسمان‌شان گردیده، اشراف و اعیان و ارکان و اعظم مازندران را نیز بحضور معدلت دستور طلبیده و شیخعلی خان دلیل طریق و هم عنان و رفیق ایشان گردیده، در بلده مینو نشان طهران شرفیاب سده بوسی آستان کروبیان پاسبان گردید.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۸۹

### ذکر وقایع سال فرخنده فال مطابق ۱۱۷۲

بفرمان قادر لم یزل بار دیگر این تابنده مشعل نوربخش بزم حمل و بحکم خدای عز و جل خسرو انجم و اختر بساحت بیت الشرف منزل و محل گزید. خدیو بهار و قهرمان آذار در ساحت گلزار و در ساحت و عرصه روزگار از سرو و چنار رایت اقتدار بر فلک دوار برکشید. مهام دار المرز چمن که از ید تصرف یاغیان بهمن انتزاع شده بود بحکم سلطان نافذ فرمان ربیع انتظام پذیرفت و امور دار الامان گلستانکه از تمالک متغلبه دی بتسخیر دارای ملک آرای فروردین درآمده بود نظم و رونق گرفت. بالایی رعناى عشیره نباتی یعنی نوباوگان باغ و گلستان را که با جنود زمستان همداستان گردیده بودند بامر قهرمان بهار از شکفتن گل‌های لعلگون در خون کشیدند و جمهور سکنه گلشن و گلزار در سایه مرحمت خدیو آذار بفرخی و خرمی آرمیدند. بزم عید و محفل نوروز سعید در بلده مینو نشان (طهران) انعقاد یافته، برودش اعیان سپاه و کنار و جیب قرب یافتگان درگاه از بذل خلاع زرتار و بخشش درم و دینار عبرت گلشن و گلزار شد. چون جماعت افاغنه از آغاز افول دولت نیر سلسله علیه صفویه تا باین هنگام مصدر انواع شوروش و باعث اقسام نقصان و ضرر بوده، در هر عصری ابواب هزارگونه خیانت و جنایت گشوده، خدمت هیچ مخدومی را باتمام و کار هیچ صاحب کاری را بانجام نرسانیده، بغیر از شرارت و فساد و لجاجت و عناد امری از ایشان بظهور و ثمره شجره ملازمتشان بجز از میوه فتنه و شر و شور نبوده، در آنوقت جمع کثیری از طایفه مزبور در اردوی کیوان بوی اقدس جمع آمده، ازدحام کرده و گروهی نیز در مازندران بعد از مقابله محمد خان قاجار از گوشه‌های جنگل و بیشه و زوایای بیغوله و کریوه برآمده، اجتماع کرده بودند. آثار شر از چهره احوالشان ظاهر و علامات ضرر از ناصیه اطوارشان باهر و حضرت ظل الهی گیتی‌پناهی که خاطر خطیرشان محل ظهور تجلیات غیب و ضمیر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۹۰

میزشان از ضمیر هر کس خواننده خطوط هنر و عیب بود بر وجود آن طایفه نفعی مترتب ندیده، چیزی مشاهده مشاهدان نگریده، در صبح نوروز فیروز حکم بر قتل آنها فرموده و جمعی کثیر از خوانین و عظماء و رؤسای ایشان با فوجی فزون از قوه تحریر از قواد و ابطال ایشان درحال مقتول گردیده، خلعت گلگون ممات پوشیدند. علی خان شاهسون را بقتل گروهی که در مازندران اجتماع داشتند تعیین و آنها نیز همان شربت شیرین را چشیدند. از آنجا که شیمه کریمه حضرت ظل الله این بود که حکومت هرولایت و ریاست هر مملکت را بیکی از اهالی آن ولایت عنایت و او را منظور نظر تربیت فرموده، بر اهل بلد از نیک و بدگیری را مسلط نمی‌نمودند محمد خان دادوی سوادکوهی را که باعتقاد خود خدمت کرده و پیشتر از جمله اهل آن ولایت روی به آستان عبودیت آورده و در حقیقت تربیت یافته آن دولت بود بحکومت تعیین و با اعزه و اعیان و عمال و ارکان آنجا که در رکاب فلک‌فرسا باستان آسمان اعتلا جبهه‌سا بودند روانه الکای خود فرمودند.

### ذکر احوال دار الامان کرمان و مأمور شدن خدا مراد خان زند بسرمداری آن ملک خلدمانند

ناحیت کرمان ولایتیست بهشت‌نمون، بانواع نعمای الهی مشحون و در اراضی و صحاری و حدایق و بساتین آن اقسام تکلفات گوناگون، شست فرسنگ در شست فرسنگ توابع و بلوکات و امصار و قصبات کرمانست، جمعی از افشاریه از ایام دولت صفویه تا

باین زمان در آن ولایت توطن کرده‌اند. شاه‌رخ خان نام سرکرده آنها در اوآن دولت شاه‌رخ شاه بمشهد مقدس معلی رخ آورده، رقم حکومت کرمان را باسم خود صادر کرده، بعلت گیرودار محمد حسن خان و آزاد خان و این معنی که ولایت کرمان در کناری واقع و حدوث فتنه را مانعست کسی بفکر او نیفتاده، تا بآن هنگامه خود سر تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۹۱

میزیست. در این ایام حضرت (ظل الله) خدا مراد خان را که ایشیک آقاسی دیوان معدلت ارکان بود بسرداری کرمان و تنبیه شاه‌رخ خان مأمور فرموده، از اتفاقات حسنه که بروز بخت بلند و تأیید طالع ارجمند روی نمود آنکه چون اهالی کرمان که از شداید شاه‌رخ خان بجان و از مکاره او در افغان بوده، قرب مواکب خدا مراد خان استماع، آن موهبت را سرمایه انتفاع و از خدمت شاه‌رخ خان مزبور امتناع کردند.

از آن جمله اهالی بهاباد که محلی از محال کرمانست گردن از متابعت شاه‌رخ خان پیچیده و دامن از دست خدمتش کشیده و شاه‌رخ خان که هنوز بتقریب نرسیدن خدا مراد خان پنبه غفلتش در گوش و دیک طمعش در جوش بود جمعیت خور را برداشته، با توپ و خمپاره و زنبورک و نقاره بجانب بهاباد حرکت و بتأدیب بهابادیان عزیمت و در خارج قلعه نزول و باوج تکیه برجی که قریب بقلعه بود عروج نمود. از حکم قضا و قوت طالع جان‌گشا گلوله‌ای بر جدار برج آمده، برخلاف عادت گلوله تفنگ از خاک و سنگ در گذشته و با خان مزبور قرین گشته، از پایش درآورد و در خلال آن احوال خدا مراد خان نیز در رسید. مملکت کرمان علاوه ممالک مملوک داور کشورستان گردیده، سایر وقایع کرمان بعنایت الله العزیز المتعال در محل و مکان نگاشته قلم سحر توأمان خواهد شد.

### بیان چگونگی تنمه وقایع این سال فرخنده فال و سایر امور ایام توقف در طهران

چون هوای بلده طهران بحرارت و عفونت مایل و سمیات و بائی در آن ولایت متعدد و ملتزمان موکب خدیو آفاق اکثر پروردگان هوای بیلاق و مردم بیشه ولایت عراق، سرحد نشین و معیشت ایشان در این سرزمین شاق بود، بلوکیست موسوم به شمیران، متصل ببلده طیه طهران و چون در دامن کوه واقع و چشمه‌های آب خوشگوار از کوه بقراء و امصار آن جاری و مراتعش بغایت بسیاری و هوایش بسلامت اقرب و توقف موکب ظفر کوکب درین سرزمین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۹۲

اولی و انصب بود، الویه کشورگشائی و اعلام ملک‌آرائی بجانب بلوک مزبور در حرکت، از سرادقات زرکش طناب و شادروانهای مخمل و کمخواب ساحت تراب عنبرین آن نیلگون قباب و خیام فلک اسباب عارج معارج ماه و آفتاب و ایام حرارت هوا و هنگام بودن گرما بر ملتزمان اردوی معلی بخوشی و خوشوقتی گذشت. از آنجا که امور عراق و مهام همگی اطراف آفاق بعلت تسلط و تردد لشکر بیگانه اختلال و اغتشاش پذیرفته، جمیع آن بوم و بر خرابی و ویرانی و کل آن ملک و کشور تفرقگی و پریشانی گرفته و رونق و رواج آنها منظور نظر خیریت‌پرور و رتق و فتق مهامشان مقصود خاطر معدلت گستر و توقف طهران بعلت این گونه مشاغل ناگزیر و توطن درین عرصه خلد نشان موجب سهولت این شغل خطیر بود، چون ایام تموز بانجام و هنگام مدت هوای آتش امروز باختتام رسید، ابر مشکین و سحاب عنبرین خیام سنجابی بفضای کوه و شجر کشید، اردوی گردون شکوه از ساحت دشت و کوه بعزم شهرستان مراجعت بسواد طهران نموده، در عمارات مبارکات که بمعمارای سعی و اهتمام این خدیو کیوان مقام صورت انجام یافته بود مشغولی بلوازم عیش و نشاط و اقدام بمراسم بجهت و انبساط فرمودند،

خوش آن نیک بختیکه در نوبهار عزیمت نماید سوی مرغزار

خرامان شود جانب دوستان نشیند پهای گل و ارغوان

ز گلشن چو گل خیمه بیرون زندخزان بر بهارن شیخون زند  
 فرو ریزد از ابر بهمن تگرگ برافشاند از سرو و گل باد برک  
 برآید ز باغ و درآید بکاخ بکاخ چو ایوان گیتی فراخ  
 ز عشرت نکوشد بکار دگر صبوری کند تا بهار دگر

## ذکر رسیدن بهار و نوروز گیتی‌افروز سال هزار و صد و هفتاد و سه هجری

### اشاره

بار دگر فصل بهاران رسیدنوبت سرسبزی بستان رسید  
 غالیه سا گشت نسیم بهار ریخت هوا سوده مشک تثار  
 چهره برافروخت گل از مهد شاخ همچو خور از مشرق و لیلی بکاخ  
 تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۹۳

ساحت آرای این عرصه وسیع کشور و سپهدار لشکر انجم و اختر، یعنی مهر انور در ساعتی میمت اثر بجانب سلطانیه حمل روی  
 نموده و بزم والای بیت الشرف را زینت کردند. فراش قوت نامیه سرادقات گل و ریحان و خیام لاله و ارغوان بفضای چمن و ساحت  
 گلشن کشید. گل آذری از کاخ شاخ رخسار دلبری برافروخت و گل برگ طری از غالیه بیزی هوای بهار و نافه‌انگیزی نسیم آذار  
 خرمنهای توده عنبر و خروارهای مشک تر بیندوخت. سلطان گل بجانب سلطانیه چمن عنان سعادت گشاده و ناظم کشور گلشن،  
 یعنی نسیم اعتدال بحکم قهرمان بهار بسوی کوهسار باغ و بوستان روی نهاد.

جهان رشک فردوس برین و هوا غنبر بیز و عبیر آگین گشت. فصل دی سپری شد و موسم افسردگی درگذشت. محفل نشاط و  
 سرور و مجلس عیش و سور برنگ آمیزی طراحان صاحب‌اندیشه و نگاربندی شگرف کاران صناعت پیشه آرایش‌پذیر گشت. از نعم  
 گوناگون و حلاوت از حد افزون چندان بمحفل حضور و بزم سرور آورده که بیشتر از قوت مقرر جمیع مخلوق و زیاده از رزق  
 مقدر کل مرزوق بود. رؤسای پیاده و شرفای درگاه در حواشی بارگاه فلک اشتباه صفهاسته، مغنیان نغمه‌پرداز و زخمه‌وران  
 قانون‌نواز نغمات خوش و سرودهای دلکش در پیوستند. بعد از انقضای بزم ارم نظم کارکنان آستان کروپیان پاسبان بمراسم عادت،  
 یعنی انتظام مهام مملکت و تمشیت امور سپاه و رعیت مباشرت و مبادرت نموده، چون هیبت الله خان ولد مسیح خان با بوی باشت  
 کوه گیلویه مدتی بود که ملازم رکاب ظفر انتساب و بجهت قبض و بسط امور کوه گیلویه شاخصی مشخص نگردید، ضبط و ربط  
 امور ولایت مزبور بانضباط کلی نرسیده بود، در آغاز این سال همایون فال قبسی از قبسات انوار عاطفت بر ساحت احوال مشار الیه  
 منجلی گردیده و قطره‌ای از قطرات بحار رحمت بمزرع آمال او چکیده، مومی الیه را بیگلر بیگی الکای کوه گیلویه و اشهب  
 عزمش بآن صوب سبک گام خرام پوئیده.

ایلات کوه گیلویه از اشرار الوار و پروردگان قتل کوهسار، همگی آن طوایف بصف شرات متصف و گروهی مختلف می‌باشند و  
 هیبت الله

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۹۴

خان مزبور جوانی جاهل و این معنی را در نزد خود متحمل که بقلت سن و جهالت امور آن ولایت را بکلی کفالت نتواند نمود.  
 میرزا طاهر نام چهار محالی الاصل اصفهانی را که میرزائی بود سپاهی‌وش، صاحب قلمدان و ترکش، جامع تیغ و قلم و در موب  
 اقدس از جمله قدیمیان خدم، و کالت کوه گیلویه داده، بآن نواحی فرستادند، که چون مردی بود خداوند تجربه و خرد و شناسای



عیار نیک و بد، بولایت مزبور رفته، در قبض و بسط امور با هیبت الله خان مذکور اتفاق و سعی خود را باهتمام او الحاق و ترتیب در باب وفاق و عقوبت اصحاب نفاق بنماید، چون میرزای مشار الیه وارد ولایت کوه گیلویه گردید و بحوالی دار لایاله رسید، بعضی از اهالی ولایت که بنحو مسطور دوستدار فتنه و شور و از شررانگیزی مشعوف و مسرور و از صلاح‌اندیشی فرسنگها دور، میرزای مشار الیه را استقبال و لوازم استکمال و خود را بمومی الیه جزو استقلال نموده و ابواب فساد را گشوده، فی‌مابین مشار الیه و هیبت الله خان و آن دو عامل را بر یکدیگر بد هشت انداختند و دوستی ظاهر را بدشمنی باطن متبدل ساختند. روزی هیبت الله خان بدیدن یا بازدید میرزای عالی شان و منزل و مکان او رفته، در حین محاورات و هنگام مکالمات برادر میرزای مذکور حسب المعود او طپانچه از کمین جیب برآورده، بگلوله طپانچه خان بیچاره را از پای درآورده، پس بالانفراد او در امور حکومت دخیل و مهام رعیت و سپاهی را کفیل و این معنی معروض کار گزاران حضرت و کیل گردید.

موجب اشتعال نوایر غضب قیامت لهب و میرزا طاهر را بحضور مقدس طلب و جمعی را باحضر او مقرر فرمودند. مأمورین بعد از ورود بکوه گیلویه میرزای مشار الیه را برداشته و روی براه مراجعت گذاشتند.

تدبیری که میرزای مزبور بکار خویش کرد و عاجی که بخاطر آورد آن بود که محصلین را مواعید فریفته و باعیان سرخ و سفید شیفته گردانید. استدعا نمود که او را از راه دار العلم شیراز بگذرانند و از آن جانب عنانش را بطرف مقصود کشانند. غرضش از آن اندیشه این بود که خود را بحصن قوی بنیاد و قلعه آهن و فولاد حضرت اعتضاد الدوله

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۹۵

محمد صادق خان رسانیده، در پناه سایه مرحمت و جوار حصن امن حمایت آن حضرت از آسیب آنحادثه خلاص یابد. سرپنجه نیرویش دست چرخ بلند ساید. پس بنحویکه قرارداد نموده بود بظل حمایت و سایه رأفت آن حضرت را برده، خویش را بعروء الوثقای لطف و کرم آن جناب سپرده، بمحض این تدبیر و حیل و یمن آن واسطه و وسیله از بلای آن قضیه دامن جان سلامت برد.

### ذکر حرکت موکب جهان‌گشا بجانب خمسه عراق و سایر انفاق بتقدیر خالق انفس و آفاق

چون موسم اعتدال هوا در گذشت و فصل اشتداد حدت و امتداد حرارت گشت توابع خمسه و نواحی ابهر و سلطانیه بجهت قشلاق اردوی همایون تشخیص یافته، کار گزاران دربار ایران مدار پیش خانه مبارکه را از راه راست بجانب پنجگاه خمسه عراق کشیده، مؤالف و مخالف در ظل همایون اوج منصوری یعنی ریایات فتح آیات بجانب حجاز مقصد شتافتند. ساربانان جدی‌خوان اشتران کوه کوهان را که حامل اضعاف درم و دینار و متحمل بار گران و امتعه گران مقدار بوده، بنوای حدی بجانب محل مزبور گرم رفتار نموده، چون ساحت سلطانیه مضرب سرادقات سلطانی و مقر خیام قآنی گردید محمد آقا نام سلام آقاسی از جانب والی والاشان بغداد و بصره و عراق عرب پیشگاه حضور داور کسری لقب خاقان حسب رسیده و بشرف تقبیل عنبه جاه و جلال و فیض زیارت ارکان آستان سده مثال مشرف و مستفیض گردیده، نامه عبودیت ختامه و ذریعه اخلاص ترجمه بنظر منشیان عطار د نشان و دبیران برجیس رای فضیلت توأمان رسانیده، پیشکشهای لایق سزاوار و سوقات درخور بسیار بساحت دربار فلک مقدار کشیده، سلیمان پاشا پشای کردستان بابان نیز از در عبودیت درآمده و اظهار خلوصیت و چاکری و شعار ارادت و فرمان‌بری کرده، خلاصه سرداران اطراف و گردن‌کشان اکناف سربندگی بر آستان و گردن سرافکنندگی بر طوق امتحان نهادند. چون اوان سوز خزیران

پایان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۹۶

و حدت هوای تابستان بانتهای زمان رسید دیگر ره بجهت رایت باوج مهر و مه‌افروخته و عقاب شیر علم در شاخ سدره آشیان ساخته، از صدمات سمهای آهنین آهو تکان هزبر قرین پشت گاو زمین فرسوده و راه مراجعت پیموده شد. در حالتی که خیام عز و

شان در سلطانیه و زنجان سرکوب برجیس و کیوان بود حکم مقدس جاری و فرمان اقدس بر مزاج ملک ساری شد که عمارتی بجهت خاصه سرکار در بلده طهران پردازند. کارگزاران دیوان عدالت ارکان شروع بسرانجام کار و تدارک اسباب بسیار کرده، معماران اقلیدس گشاو بنیان کارآزما و نجاران بدایع‌نگار و نقاشان هیکل‌نگار از هر گوشه و کنار جمع آورده، شروع باساس این بنای زیبا کرده، در اندک روزی این عمارت بهشت رونق سرکوب سپهر مطلق و فیرت چرخ معلق و رشک طاق کسری و ایوان خوراق گشته، در دیوان خلد و حرم و مکانهای کشیک‌چی و خدم بنائی چون باغ ارم آراسته و خانه‌ای چون بیت الصنم باتمام رسید.

## ذکر وقایع سنوات هزار و صد و هفتاد و چهار و پنج بلطف خالق سرای سپنج

### اشاره

یکبار دگر موسم نوروز رسیده‌نگام بهار عالم‌افروز رسید

قمری سوی باغ نغمه‌پرداز آمد بلبل بچمن زمزمه‌آموز رسید بهار خرم آرایشگر عرصه عالم و زینت‌بخش بسیط غبرا و زینت‌افزای کوه و صحرا گردیده، سلطان ذیشان قوت نامیه لشکر بجهت پروریدن سبزه طری و گل آذری بجانب آذربایجان چمن و دار السلطنه گلشن، ترکتازان جنود دی و بهمن که از قلعه تنگنای کمون پای جلادت بیرون نهاده، بتک‌وپوی کوه و صحرا عنان گشاده بودند، از بیم سپهدار گیتی‌مدار بهار دیگر بار در قلعه بطون و حصار کمون نشسته، در بروی خویشان بسته و نام‌آوران قوام ربیعی بر غم متواریان خریفی بساحت ظهور و عرصه بروز درآمده سראدقات گل‌های رنگین و خیام بنفشه و نسرین و سراپرده‌های لاله

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۹۷

و یاسمین را بیک‌دیگر پیوستند. دامان کوه و کمر از جوشن سبزه-های تر رشک سپهر اخضر و فضای بسیط اغبر از هجوم گل‌های عنبر احمر افق خاور شد. هزاران هزاران دستان‌سرا در صحن گلستان بنوهای دلستان سرودخوان شدند و قمریان خوش الحان در ساحت روز رخشان بناله و افغان نواسنج و نغمه‌سرا آمدند. در عمارات عالیات طهران محافل بهشت مشاکل و مجلس مینو شمایل برسمی که سزاوار و آئینی که شایسته آن خدیو صاحب اقتدار بود صورت انجام گرفته، خلعت‌های زیبا و کسوت‌های دیبا طراز سراپا و زینت قامت و پای چاکران کریاس سدره اساس و بندگان درگاه قلک مماس گشت. قبل از این نگاه‌گشته قلم بدایع‌نگار شد که فتحعلی خان افشار در ورود بطهران در رفاقت محمد حسن خان گرفت و بجانب آذربایجان رفته و در قلعه ارومی طوایف افشار و مردمان اطراف و اقطار را جمع آورده، اساس خودسری و دستگاه مهتری برپا کرده، در آنمدت که موکب ظفر نشان داور کسری نشان در طهران انتظام بخش امور پریشان ولایات عراق و توابع آن بود فرصت نموده، بمرور پای جرات بنواحی بلده تبریز و مراغه و غیره گشوده بود. درین سال همایون فال تدمیر و گوشمال او و وجه همت دریا وسعت کارگزاران دولت ابدی الاتصال گردیده، دریای لشکر بجوی و قلزم خطر بخروش و موجه لجه تیغ و خنجر باوج سپهر جوشن‌پوش، اخترشناسان حکمت‌پیشه و زیج‌دانان صائب‌اندیشه بجهت تحقیق ساعت میمون و تدقیق در طالع همایون اسطرلاب‌های جهان‌نما برکف، در ساحت کریاس گردون اساس صف گرفته، چون ساعت معین در رسید ریاضان ریاضت کار و کمیتان برق پویه باد رفتار را پیشگاه حضور کشیدند. پای دولت رکاب‌فرسا و کلاه کوشه جلالت فلک‌سا گشت. دنباله‌داران موکب منصور، از ندیم تا دستور، از نزدیک و دور در حرکت آمده، در خارج شهر طهران نقل مکان، اردوی کیهان‌پوی واقع و ظللال خیام مرتفع شد، نور

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۹۸

اجرام ساطع سحاب را مانع و ارتفاع گرد راه عبور پیک نظر را قاطع گشت. روز دیگر که لشکر انجم و اختر در منزلگاه باختر نهان

از دیده اهل نظر و پنهان از چشم ارباب بصر گردید. نوبت ظهور اختران سلاحهای مصقول و تابش انجم درع و مغفر بهادران خیول نصره شمول و از انوار آن ستارگان پرنور و ضیای ماه و هور از نظرها مخفی و مستور گشت و صدای رعد زنبورک و نقاره جلو از طباق چرخ تیزرو گذشت.

دلیران فتح آئین نصره کیش آذربایجان را در پیش و بهادران خالی از هراس و تشویش راه بجانب حجله‌سرای خویش یعنی میدان جنگ و عرصه نام و ننگ گرفتند.

### ذکر مراجعت اردوی نصره توأمان از سفر اول آذربایجان و چگونگی آن

لشکر آرای کلک بلاغت روش سپاه الفاظ را بدین گونه در فضای صفحه پرورش می‌نماید که چون الکای آذربایجان محل عسکر ظفر توأمان و بلده مراغه مفتوح غازیان نصره هم‌عنان گشت امور بلده مزبور را فیصل و انجام داده، بعرض باریافتگان حضور ساطع رسید که فتحعلی خان خود را بدار السلطنه تبریز کشیده، باعانت تبریزیان مستظهر و در قلعه تبریز محرک سلسله فتنه و شر گردیده است. حضرت ظل الله لشکرپناه چون عقابان کبوتر شکار و شیران آهوخوار بر پشت تکاوران رهوار نشستند، راه بسوی تبریز در پیوستند. چون طایفه شقاقی و شاهسون از وادی ترک خدمت کناره کرد و در طریق خودسری مرحله نورد و بی‌خبر از دستبرد مردان مرد بوده، نخست جمعی از شیران بیشه شجاعت برسم چپاول بر سر آن طایفه مخدول فرستاده، چندان اموال و اسباب و اغنام و دواب و سلاح و یراق بی‌حساب بتصرف بهادران ظفر انتساب و بحیطه ضبط و اکتساب درآمد که محاسبان اوام در محاسبه آن عاجز و عارضان اذهان از نصاب آن قاصر بودند.

چون ظاهر دار السلطنه تبریز محل تموج آن دریای خون‌ریز و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۹۹

جلوه‌گاه نهنگان بحر ستیز گشت فتحعلی خان در پناه شهر گریخته و ابواب قلعه را خاک بی‌غیرتی ریخته، هرچند آن مجاهدان رزم‌ساز میدانهای اطراف شهر را محل ترکتاز و مشار الیه را بتکلیف ظهور و بروز صلا داده و درهای کوشش باز کردند گمان او بیشتر و استحکام ابواب سلامت جوئی و عافیت‌طلبی بیشتر از پیشتر گردید، از مشار الیه بهیچوجه نشانی و از هستی او بغیر از ظن و گمانی نیافتند. مدتی خارج تبریز لگدکوب سم ستور و ظاهر آن ملک دلاویز مکان ترکتاز غلامان منصور و بلاد نزدیک و دور که طلب کاران شروشور بوده بغارت اهل جلادت رفته، ایام زمستان قریب و هنگام نزول برف و باران نزدیک رسید، حضرت جهانبان گیتی‌ستان اتمام امور آذربایجان را بسال دیگر گذاشته و بزمان تقدیر حواله داشتند. رایت عزم مراجعت برافراشتند، منزل بمنزل طی مراحل و رحمت بی‌کران خالق انس و جان یعنی موکب عز و شان ببلده طهران نازل شد و اوان دی بحضور معشوق و می‌گذشت. در قصر دولت و کاخ جلادت از وصل کواغب اتراب و نغمات جنگ و رباب و کیفیت شراب و نشانه باده ناب فیض جو و کامیاب گشتند و در آن مدت کارکنان دربار فلک رفعت بتدارک اسباب یورش و تهیه آلات شورش آذربایجان و سرانجام ارادت تسخیر آن کشور وسیع البیان کوشیده و مهیای یورش کلی گردیده، بانتظار موسم چشم بر وصول بهار خرم و منتظر ورود نیر اعظم بنقطه اعتدال آرمیدند.

### ذکر توجه موکب نصره نشان دیگر باره بجانب آذربایجان

چون روزگار فرارسید و هنگام سرسبزی کوه و صحرا و نزهت بسیط غربا و جلوه‌گری گلها و موسم گل‌گشت و تماشا گردید، آب و علف در کوه و دشت وافر و نوبت سهولت امر سایر رسید یورش آذربایجان مجدداً پیشنهاد خاطر و اتمام کار فتحعلی خان وجهه خاطر فیض مظاهر گشت. اسبابی بجهت این یورش مهیا و اساسی بجهت این سفر برپا شده بود که دستگاه خاقان و قیصر بر باد و

اساس دارا و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۰۰

اسکندر از یاد رفت. رصدبندان تقویم‌شناس و مسطربندان حکمت اساس احکام اجرام را اقتباس و در رفتار افلاک ملاحظه اوضاع و از گردش انجم تحقیق ضرر و انتفاع کرده، نظرات کواکب را بنظر تدقیق درآورده، ساعتی قرین انواع سعادت و طالعی دور از شوایب فسادات بجهت تحریک الویه جاه و جلال و استعلای اعلام نصره و اقبال مشخص نمودند. پس در وقت مختار صرصر عاد و سیل قمع بلاد یعنی طوفان حادثه‌زای و فزع نیستی گرای مهیای راه و مرکب کوه برانداز زمین فرسای از جای جنبید و آشوب فزع اکبر و غوغای روز محشر در رهگذر لشکر قیامت اثر هویدا گردید. نوای نای ساکنان صوامع ملاء اعلی را کر کرد و نعره روئین درای بنیان قصور سپهر والا- را از بن برآورد و رایات شوکت و شان فلک‌سا و ماهیچه اعلام ظفر توأمان از افق شهر طهران، پیش خانه‌کشان همایون از خیام فلک نمون بر زیر ربع مسکون گردونه‌های دیگرگون کشیدند و پیش‌خیزان موکب سعادت مقرون از صنایع امتعه و سفارش اقمشه و بستهای یراق و دستهای سلاح و یساق بر زیر همدیگر چیدند. القصه اردوی همایون از شهر بیرون و معسکر کیهان گرد ناحیه فرسای هامون شد. پس در هرمنزلی جهان تازه برپا و در هرمرحله‌ای کشوری نو آشکارا می‌گردید، تا اراضی و الکای آذربایجان از فرقدوم بجهت لزوم حسرت خلد برین و صحاری آن کشور فسحت بنیان از میمنت قدوم سعادت توأمان غیرت نگارخانه چین گشت و مشخص گردید که فتحعلی خان افشار این بار از بیم سحاب حادثه‌بار اردوی ظفر شعار با لشکرهای خونخوار و افواج سپاهی افزون از حد تذکار موکب منصور را استقبال و از تبریز گذشته، در موضعی قریب بقرا چمن بنه همایون و اغروق سپاه ظفر مقرون را در پشته رفیع و قله منبع که کوه الوند سنگ‌ریزه دامان و جبل دماوند سنگرهای استوار و اساسهای پایدار مستحکم داشته، نادر خان زند و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۰۱

فوجی از دلیران فیروزمند را مستحفظ بنه و حارس خادمان حرم محترم و اسباب و ائقال جمهور حشم فرمودند. اکثر لشکر ظفر اثر را پیاده کرده، با کمال شوق و اعتماد بلطف خالق عباد، با افواج بیرون از تعداد بسوی میدان فتنه و فساد روی نهادند و سپاه ظفر همراه را دسته‌بدسته و فرقه‌بفرقه بامرای نامدار و سالاران عالی مقدار سپرده، تعیین قرقچی و قراول و تسویه قلب و جناح و سان و سول و دست راست تیپ قیامت نهیب را بجناب شیخ علی خان که شیری بود از بیشه شجاعت و پلنگی از کوهسار جلادت داده، زکی خان زند را که عم زاده آنحضرت بود نگهبان صفوف دست‌چپ، قول همایون و قلب لشکر ظفر نمون بوجود فیض مشحون زیب و زینت گرفت و از آن جانب نیز فتحعلی خان تسویه صفوف و تصفیه الوف کرده و پای جلادت فشرده، روی دلیری برزم بهادران معرکه شیرگیری آورد. نای رعد نوای فغان جان‌فرسای برکشیده و از صدمه نعره کوس سقف سپهر آبنوس از هم بدرید، از تردد سوار و ازدحام سم ستوران باد رفتار کره خاک از پشت گاو زمین بر نشیب‌گاه افلاک، از هول آن حادثه پردلان را رنگ از رخ پیرید و از هراس آن سانحه سخت جانان را جان از قالب رهید. کارها سخت شد و پای‌ها سست، دلها شکسته گشت و تنها نادرست. توپهای رعد‌آواز و تفنگهای برق‌انداز از دهان شراره‌فشان آتشی افشاندن گرفتند که عنصر هوا مزاج کره اثر گرفت. از غبار میدان جنگ و دخان توپ و تفنگ سحابی مظلم در هوا متراکم شد که بجای باران قطرات امطار گلوله بیاریدن آمد. از سنانهای دلیران در فضای میدان نخلستانی پدید شد که گل حسرت و میوه هلاک بار آورد و سهام جان‌ستان هژیران عقاب اجل شکار فرخنده چنان از میان کمان بروز نمود که جانهای شاد را از این مگاک پیوند ارتباط گسسته شد و چندان مرغ روح از قفس تن رهائی یافته، بجانب نزهت سرای فردوس پرواز آمد که راه آمد و شد بر خیل ملایک بسته شد. خاک گرسنه از خوردن خون دلیران سیر گشت و چرخ را

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۰۲

از فتنه‌انگیزی دلگیر هنگامه‌ای برپا شد که خفتگان خاک بگمان قیامت سر از نهان‌خانه قبور برآوردند و غوغائی پدید آمد که جمع کروبیان بتماشا سر از دریچه افلاک بیرون کردند. صفوف دست چپ فتحعلی خان و لشکرهای دست راست سپاه نصره نشان که ضبط و نظم آن در عهده جناب شیخعلی خان بود هجوم کرده، تاختن آوردند. پای ثبات و قرار ایشان سست و عهدشان با هزیمت درست آمده، روی از میدان جنگ و عنان از مضمار نام و ننگ برتافته و لشکرهای دست راست شکست یافته، دست چپ فتحعلی خان از عقب هزیمت کردگان روان و ارتفاع گرد باوج گردون گردان و هیجان غبار بر فراز هفتم آسمان شد. چون میدان هیجا و مکان آن غوغا با سنگر و بنه شش فرسنگ مسافت داشت و هجوم گردوغبار روی بجانب سنگر نهاد نادر خان زند در محافظت بنه لشکر فیروزمند ارتفاع غبار و نزدیک شدن گرد را بر شکست لشکر و هزیمت خدیو کشور ظفر محمول داشته و در ساعت خدام حرم محترم و سواره بنه انجم حشم را برداشته، روی بجانب عراق گذاشتند، سایر اهل اردوی همایون و سایر ماندگان سپاه سعادت رهنمون نیز احوال و اثقال را برجا نهاده، هر فرد پای هزیمت بجانبی گشادند و هردسته عنان فرار بصوبی دادند و در طرفه العینی جمع آن جمع کلی در روی هم شکسته، شیرازه اتفاقشان گسسته گشت. بعضی افواج فتحعلی خان که از عقب گریختگان شتافته بودند بر بنه و اموال و اسباب باقیمانده در آویخته، گرد از بنیاد بنه و دود از نهاد بقیه مردم برجا مانده برانگیختند. نادر خان با خادمان حریم عز و شان تا همدان و بعضی متواریان هزیمت تا اصفهان رسیده، متفرق گردیدند.

### بیان افتتاح ابواب نصره و ظفر بعد از شکست لشکر فتح پرور در قراء خمسه بلطف خالق خیر و شر

سالار سپاه نامه یعنی خامه عنبرین شمامه در صفحات این کتاب مستطاب ابواب فیروزی را بدینگونه بر چهره ارباب دانش می‌گشاید که: چون بنحوی که صورت نگارش گرفت شیخعلی خان که سالار دست

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۰۳

راست بود با لشکرهای خود شکست یافته، روی از میدان دلیری برتافتند، آن واقعه حیرت‌افزا و آن قضیه حادثه‌زا که در حقیقت امری خطیر و بالضروره سرمایه پریشانی سپاه نصره پذیر بود باعث تزلزل ارکان جلادت و موجب انهدام بنیان شوکت و شهامت خدیو آفتاب رایت نگردید. شیخعلی خان چون سپاه خود را منهزم و رایات نصره نمود را فلک‌سا و لشکر قول و صفوف سول را برجا دید، دست غیرت بر دامن و سرپنجه صمیمیت عنان توسن او را گرفته، تن تنها خود را در ظل رایت فتح آیت رسانید. زکی خان از جانب دست چپ چون کار را چنان و حال را بدان‌سان دید خود را در میان جزایرچی جزو حوش بی‌هراس و تشویش انداخته، پای غیرت‌مندی در رکاب خرسندی فشرده و چون نهنگان لجه‌پیما در بحر و غا و دریای هیجا غوطه خورده، از قول همایون و قلب صفوف ظفر نمودن نیز جناب شیخعلی خان با لشکرهای قول هزبران نعره شیران پیشه‌ور و بامر آن گزیده حضرت داور حمله‌آور گردیده، سپاه دست راست فتحعلی خان را از جای برکنده و بساط صفوف دشمن را درهم شکسته، سپاه فتحعلی خان پریشان، نظم صفوفش بی‌سامان و یکباره از ساحت میدان عنان گردان گشت و شکستی فاحش بر آن فوج موحش روی داده، رایات اجلال و اعلام اقبالشان بر خاک ذلت و حضيض مسکنت افتاده، در آن هنگامه و آن هنگام خیر شکست بنه سعادت پرور و تفرقه بازماندگان لشکر ظفر اثر مسموع داور اسکندر فر و در میان سپاه مشهور و منتشر گردیده، خدیو کشور فیروزی سپاه نصره پناه را در همانجا فرود آورده و پرستاری آنها را بجانب شیخعلی خان محول نموده، بنفس نفیس با سه چهار نفر جلودار روی بجانب بنه آوردند، که از اسباب و اساس و احوال و اثقال خاصه و عامه آنچه برجا مانده محافظت و آن حادثه ناگزیر و آنواقعه دامنگیر را تدبیر فرمایند. در آنحال روز بآخر رسیده و سپهدار لشکر انجم و اختر از میدان چرخ اخضر منصرف گردیده بود.

آنحضرت رمح دلیری در دست، در عرض راه در بیگاه نیز سپاه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۰۴

فتحعلی خان را که از اموال بنه گرانبار و بی‌خبر از شکست فتحعلی خان در راه مراجعت گرم رفتار بودند ملاقات کرده، بهرکس که برمی‌خوردند از نخل زندگانی و نهال عمر و جوانی بیزار و بهریک که روی می‌آوردند بسوی ملک عدم روی می‌آوردند و جمعی کثیر از آن طایفه در عرض راه بر خاک و جمعی غفیر از آن فرقه را از پشت زین بر زمین هلاک انداخته، زاویه‌نشین خلوتگاه خاک ساختند و آنشب در مکاتبه در سنگر بسر آورده و چاپاران مسرع بطلب نادر خان و سایر هزیمت‌کردگان روان کرده، مراجعت باردوی همایون و عطف عنان بجانب معسکر ظفر مقرون فرمودند. الحق این واقعه‌ایست که گوش هیچ شنونده مثل آنرا نشنیده و این قسم حکایت را هیچ بیننده در تواریخ سلف ندیده و در صورتی که شکستی چنان در عرصه میدان و اعظام بنیان صفوف لشکریان روی نماید و بنحو ذلک خبر تفرقه لشکر و تلاشی جمیع بنه و سنگر در چنین هنگامی می‌آید ثبات و پایداری شهریار از جمله خوارق عادات و استحکام و استواری صاحب کار از مقوله ممتنعات و این معنی فوق حوصله بشر و فزون از قوه مخلوقات خالق خیر و شر می‌نماید.

### بیان چگونگی محاصره قلعه ارومیه و بقایای احوال فتحعلی خان

فاتح ابواب قلاع صفحات و اوراق، یعنی کلک فصاحت سیاق، فسانه‌پرداز این حکایت می‌گردد که: فتحعلی خان بعد از انهزام از میدان جنگ و انصراف زمام ادهم برق آهنگ از عرصه نام و ننگ روی بقلعه ارومی آورده، در پناه نسج العنکبوت دیوار و حصار خزیده و قلعه‌نشین و عاقبت‌گزین گردیده. حضرت ظل الله فلک دستگاه امور مراغه و خوی و سلماس و تبریز و سایر بلاد و امصار را تمشیت کلی داد و حکام لایق بولایات مفتوحه فرستاده، جمیع امور از نزدیک و دور بر وفق معدلت و اقتضای مروت و مرحمت صورت انجام پذیرفت. پس عزم توجه بجانب ارومیه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۰۵

و تصمیم تادیب فرقه شومیه فرموده، جمهور و امرا و رؤسای ملک آذربایجان، مثل کاظم خان قراجه داغی که از اعیان امرای آن ولایت و ملاذ سپاهی و رعیت بود و شهباز خان دنبلی و احمد بیگ برادر او و پناه خان جوانشیر و قاطبه صغیر و کبیر شرف‌پذیر خدمت داور جم نظیر و پناه خان مزبور نیز از جمله اعظام الکای مذکوره و ایلات توابع او از جوانشیر و قزاق و برچلو، زیاده از بیست هزار خانوار و قلعه داور مشهوره بقلعه شیشه و آن کوهیست مرتفع و متین و قلعه خدا آفرین، فرازش با افلاک محاذی و اوجش با سماک موازی، مشار الیه در آن حدود از گردنکشان احدی را خدمت نکرده و گردن بطوق اطاعت احدی درنیاورده، از آنجا که این دولت را سزاوار خدمت و آنحضرت را در خور طاعت دیده، راه نورد بوادی عبودیت گردیده. مختصر سخن: خدیو لشکرشکن و موکب دشمن‌فکن بخارج ارومیه رسیده، آن فضای بهجت‌افزا مطار عقابان رایت فلک‌سای گردون فرسای گردید. ارومیه قلعه‌ایست متین و مستحکم و حصاریست استوار و منتظم، توابع آن متصل بولایات بسیاری فزون از آنکه بسرانگشت تصور تعداد آحاد آنها توان نمود وعده حضرات مزبور زیاده بر آنکه بکار مات و شمار الوف بتوان زبان گشود. بی‌تکلف حشراتی‌اند مخلوقات صحرا و کوه و بهایمی‌اند مشتمل بر چندین گروه، آنها را مذاهب مختلفه می‌باشد، ارباب ادراکشان طریقه سنت و جماعت دارند و از مذاهب سایر تفحص کنندگان عقول و اذهان سر بدر نمی‌آرند. در مذهب و در قتال و قطع طرق و نهب اموال و طریقه انقیاد و اسر نساء و قتل رجال جماعت افشاریه بعلت قرب جوار با آنجماعت سازگار و بتقریب همسایگی و هم‌خانگی با یک‌دیگر یار می‌باشند. خدیو کشورستان چون ظاهر ارومیه را جلوه‌گاه شیران بیشه هیجا و مقر دلیران قلعه‌گشای فرمودند کره بعد اولی و مره بعد اخری سپاهی از حد تخمین بیرون و لشکری از ریک هامون بیش و افزون برسم چپاول بر سر آن طایفه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۰۶

فرستاده و رخصت نهب و غارت داده، جماعت مزبور از بیم شمشیر غازیان منصور ترک اماکن و خیر باد مساکن نموده، پای بوادی

فرار و عنان بصرای ادبار گشودند و بولایت فراری و در زوایای مرزوبوم متواری شدند. مختصر سخن: حضرت ظل الله اطراف قلعه ارومیه را و اقطار اوطان طایفه شومیه را بنظر دقت دیده و بچشم خریداری ناظر گردیده، لشکر پرخاشگر و سپاه بی‌حدومر را باطراف اربعه قلعه تقسیم نمود و حکم اقدس نافذ و امر مقدس جاری شد که بهادران نبرد و شرزه شیران دشمن شکار، یعنی مردان مرد، جانب خود محافظت و خیر خویش را حراست، از زیر و زبر نوع بشر و اصناف مرغان تیزپر را راه عبور و جاسوس خیال و پیک نسیم شمال را مجال مرور ندهند. از چهار جانب توپهای قلعه کوب و خمپاره‌های شهر آشوب بر قلعه بسته و در و دیوار را درهم شکسته، از آغاز فلق تا انجام شفق رعدآواز توپ زلزله‌افکن بنیان قلعه گردون و از وقت بام تا هنگام شام صاعقه خمپاره شراره ریز چرخ بوقلمون و زمین از صدمات زلزله عظیم بی‌سکون بود. از آنجا که شهر و نواحی ارومی از جمله بیلاقات بسیار سرد و هفت هشت ماه از سال مقتضی برف و برد، فتحعلی خان امیدی که داشت بیرودت هوا و خیالی که بر لوحه خاطر مینگاشت وصول شدت سرما بود. مکرر مذکور میکرد و این عبارت بر زبان می‌آورد که: ما را ریش سفیدی هست که درین اوقات خواهد رسید و باهتتمام او حصول نجات و قطع و فصل این معاملات خواهد گردید تا آنکه هنگام دی در رسید و موسم ترکناز سپاه بهمن گردید. چرخ گرمرو بنای سردی نهاد و مزاج زمهریر لشکر فسرده دم برف و سرما را بیغماگری طاقت و توان فرستاد و برودت هوا بمرتب‌ای رسید که آتش‌پاره کار یخ‌ریزه می‌کرد و شدت سرما بجائی انجامید که آتش از بیم افسردگی از درون سنگ و آهن سر بیرون نمی‌آورد و دستها از کار افتاده و پایها از رفتار، خونها در عروق افسرده و نفسها در سینها سرما زده. هوا کافوریز شد و سحاب گوهریز شد. بیت:

شمر نمود ببر باز آهنین جوشن شجر نهاد بسر باز آهنین مغفر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۰۷

بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند عمارتی قوی پایه مشحون بانواع زینت و پیرایه بجهت خاصه سرکار طرح انداخته، امر و مقرر ساختند که سران سپاه و مقربان درگاه و جمهور آحاد لشکر ظفر پناه عمارات خوب و منازل مرغوب از نی و چوب اساس نهاده، بزودی سرعت انجام داده، رفع اضرار سرما و دفع اذیت برودت هوا نمایند. مأمورین بر وفق حکم مطرئ عمل نموده و هریک درخور پایه و مقدار مایه اساسی و بنائی بانجام آوردند، که اندک روزی در پیرامون شهر ارومی شهرستانی وسیع برپا و قصور بی‌قصور رفیع منبع هویدا و بالمره علاج برودت هوا و چاره اذیت و اضرار سرما شد. چون امتداد اوان محاصره قلعه و طول زمان قلعه‌داری افشاریه سه ماه رسید، در دو روی قلعه قضیه قحط و نقص آذوقه حادث گردید. کار قلعه‌گیان بی‌نوائی و رسوائی انجامید. مردم شهر از بی‌قوتی و بی‌قوتی ازپا افتادند. اهل حصار از بی‌نوائی تن بهلاکت دادند. شریف و وضع از گرسنگی می‌مردند و مرضعه و رضیع از الم جوع جان نمی‌بردند. کار بر ایشان تنگ شد و پاسداران قلعه عاجز از درنگ. از غرایب سوانحی که در آن حین از پرده خفا رخ نمود و عجایب عوارضی که در آن ایام از حجاب قضا چهره گشود این واقعه بود که: ابراهیم خان نوبری در سر و خفا با فتحعلی خان همدستان و با بعضی حرام‌زادگان لشکر نصره توأمان نیز هم‌عهد و پیمان گردیده، از راه برگشته بختی این خیال محال بخاطر رسید که معاذ الله بذات بی‌ظنیر زیان و بخدیو کشور اذیت جان رساند. چند روز این معامله در میان و این اراده منظور نظر ایشان و پیکهای آن بی‌حیا نزد فتحعلی خان و منزلهای هم‌عهدان تردد نموده، قرار داده بودند که شهباز خان نککی که یکی از سرکردگان و تفنگچیان کوه مره فارس بود و در فن تفنگ‌اندازی بی‌ظنیر و در پیشه کمانداری مشهور صغیر و کبیر تفنگی بجانب آن جناب انداخته، ذات معدلت صفات را هدف تیر بلا ساخته، معامله معهوده خویش بانجام رسانند. یکی از نمکشناسان دولت خواه که از اسرار ایشان آگاه بود حقیقت را بعرض محرمان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۰۸

حریم دولت رسانیده، بر رای ملک‌آرا معروض گردانید. حضرت ظل الهی بعد از اطلاع و آگاهی از حقایق احوال کماهی و

تشخیص و تحقیق آن‌گونه روسیاهی خلاصه این گروه شوم و اصل هم‌عهدان آن فعل مذموم بر حکم مقید و بعد از مکالمات و تحقیق حقایق حالات و اقرار ایشان بر تقصیر و ثبوت آن جرم عقوبت‌پذیر ابراهیم خان نوبری و مطلب خان کرمانی و شهباز خان مککی و چهار نفر دیگر را بر خویشتن غالب دید بساط بزرگی را درنوردیده، اساس فروچیده را برچیده و روزی بناامیدی و نابرداری از درون شهر قدم‌فرسای وادی و خود را باصطبل سرکار وسعت‌مدار رسانیده، بست‌نشین و متشبث بحبل‌المتین کمند سعادت سرمد گردید. حضرت ظل‌الله گردون دستگاه از غایت مروت جبللی و نهایت رأفت و مرحمت ذاتی جان و ناموس او را امان، کارگزاران درگاه فلک‌اشباه اموال او را بخزانه عامره سرکار فرستادند. چون ابواب این فتح عظیم بر رخساره امنای دولت ابد مدت باز و نسایم رحمت خالق بنده‌نواز بر روضات احوال اهل ارومی در اهتزاز شده، مواکب نصره کواکب در طالعی مسعود و زمانی محمود بشهرستان ارومی ورود فرموده، چون جان در غالب بشری و چون روح در کالبد عنصری قرار گرفتند و غبار نوایب و فتن و گرد مصایب زمن را بزالال لطف و احسان و جاروب اکرام و انعام از خاطر رفتند.

### بیان قضیه عمای شیخعلی خان و چگونگی وقایع آن زمان

بر خاطر اولو‌الابصار والالباب و ضمائر ناظران این کتاب مستطاب مستور و پوشیده نماند که بمصداق «الملک عقیم» سلاطین صاحب تمکین و کشور خدایان زمین را برادر و فرزند و خویش و پویند و سزاوار نیست، زیرا که اقوام و عشایر نسبت بلازم باید ملازم و چاکر و بنده و فرمان‌بر باشند. اگر اقربای سلاطین خواهند که بمقتضای قرابت عمل نمایند و بهنجار اقربا رفتار آرند نظام ملک بالضروره خلل

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۰۹

می‌یابد و طبع غیور سلاطین کامگار بر نمی‌تابد. شیخعلی خان را در آن اوان مرض غرور بر مزاج عارض و مستی نخوت با عقل او معارض گردیده، پا را از حد خویش فراتر کشیده، اساسی افزون از مقدار چیده بود.

بعرض اقدس رسید که چیزی از قلیل و کثیر بمهر و برات خود بعضی از ولایات مفتوحه حواله داشته و بجهت ایصال آن محصل گماشته. این معنی موجب اشتغال نوایر غضب قیامت لهب و احتراق اسباب عزت و آبروی او را باعث و سبب گردید. پس شبی مشارالیه را بخلوتگاه حاضر و بمحفل سرای اختصاصی طلبیده، میل بر چشم جهان‌بخش کشیدند. چون برادر مشارالیه چندی قبل ازین واقعه بحکومت الکای گیلان در حقیقت موروثی و مکتوسی او بود در سلک ملازمان رکاب ظفر انتساب منصوب و از جمله ملتزمان موکب سعادت کوکب محسوب بود در همان شب حسب الامر خدیو کسری حسب بحضور معدلت دستور جلب و مجدداً بحکومت گیلانات مفتخر و بحبس و قید نظر علی خان مأمور و مقرر و بچاپاری روانه فرمود و مشارالیه در استعجال نوند از ریخ عاصف و جلوه از برق خاطف عاریت نموده، پای سرعت بصوب مقصود گشود و بورود رشت نظر علی خان از بیم همدستی برادر اندیشه‌مند و از سخط طبع غیور خدیو منصور ناخرسند بود، لیکن چون خدیو عدلساز جورسوز شیخعلی خان را بعد از دو سه روز که در حبس و قید داشت اطلاق و مورد الطاف و اشفاق و تیولات و مقرری او مزیدی الحاق فرموده، از راه مرحمت و مروت که سرشته آب و گل و مخمر دل رأفت مایل بود لازمه عنایت و نوازش درباره او معمول داشتند. نظر علی خانرا نیز بعد از استبعاد بتقبیل عتبه سپهر استعداد مرخص و از حبس و قید مستخلص و بطریق سابق مستظهر بخدمات لایق ساختند. سبز علی خان زند که کیفیت احوال او نگاشته کلک گهر پیوند و بطریق اظهار و بروز مأمور بایالت سرحدات فیلی و عربستان بود، در آن اوان که خبر بیلفی داور جمشیدشان نسبت بجانب شیخعلی خان منتشر گردیده، باعراب و غیره رسیده بود، در روزی که سبز علی خان مشارالیه باعراب کثیر در پیوسته، صفوف حرب و ضرب بسته بود، شیخ علوان که یکی از مشایخ اعراب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۰



کثیرست حربه باو افکنده. دوحه حیاتش را از حدیقه جوانی برکند و صرصر مرگ غبار وجود آن تازه جوان را افنا فنای عالم نابکار افکند.

### ذکر حرکت موکب مصور از ارومی و وقایعی که مقارن اتفاق افتاد و گزارش زکی خان زند

کلک شیرین گفتار فسانه‌پرداز و خامه ورق‌نگار صفحه طراز بدین گونه نگارنده این خبر و گزارنده این سمر می‌گردد: رود ارس که از مشاهیر رودهای کبیرست در وسط آذربایجان جاری و متصل بدریای خزر و باب‌الابواب و بلاد و الکای مذکور آنچه در ماورای رود مزبور واقع گردیده است مشهور است بولایت آن طرف آب، که غرض از آن شیروانات و سالیان و بادکوبه و قبه و شاپوران و دربند باب‌الابواب، چون بمرمت بانی عدل جهان‌آرا و تعمیر معمار لطف مملکت پیرای خدیو کشورگشای ولایات اینطرف آب رونق و انتظام گرفته، حکام نیکوکار تعیین و برقرار فرموده، رای ملک‌آرا بانتظام مهام ولایات آن طرف واقع و رایات فتح آیات از ارومی متحرک و بیش‌خانه همایون در طریق خروج از شهر سالک شدند. از فغان گور که و نعره کوس و خروش ستوران حرون و سهیل اسبان شمس و لوله در طاق سپهر آبنوس و زلزله در کاخ چرخ سندروس افتاده، مواکب سعادت کواکب منزل بمنزل طی مراحل فرموده و دارالارشاد اردبیل مقر کوبه عساکر نصره دلیل و آفتاب عالم تاب ذات معدلت صفات ببرج دولت تحویل یافت. در آن هنگام چاپاران مسرع از الکای عراق رسیده، واقعه زکی خان رسانیدند.

مفصل این مجمل آنکه: زکی خان از قراریکه سابق نگاهشته قلم بدایع رقم شد، عمزاده حضرت ظل الله و آن حضرت را شفقتی مفرط نسبت بخان مشار الیه و او نیز در مقام اخلاصمندی ثابت قدم و سلسله ارادتش بغایت متین و محکم و همواره سالاری کشیک و حراست نفس نفیس و ضبط و نسق درب دولت‌خانه متعلق بخان مشار الیه بود. در قضیه حال فتحعلی خان بنحو تقریر کلک دو زبان مصدر خدمت نمایان و محامدات شایان گردیده، و لیکن در همان اوان بتضریب جزوی از و کلای سرکار عصمت مدار رنجیده، چون اعتماد کلی بالطاف و اشفاق

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۱

خاطر خورشید اشراق خدیو آفاق داشت، نازشی بخاطر رسانیده، تا با معدودی از ملازمان جریده‌وار روی بجانب دارالسلطنه اصفهان گذاشت و در آن نزهت‌سرا بفرغت حال بتفرج و تماشا قیام می‌کرد و برفق و آرامش و آسایش روزی بشب می‌آورد. از آنجا که بنحو مسطور ضمیر مرحمت مفطور خدیو منصور و توجهات خاطر موفور برعایت جانب او مقصود بود، حضرت ظل‌اللهی آقا حسین میرپنجه که از اعیان دولت ابد مدت و از امنای حضرت فلک رفعت بود باتفاق نادر خان زند بجهت استرضای خاطر زکی خان و عنان‌کشی او بجانب اردوی فلک‌شان بدارالسلطنه اصفهان گسیل فرمود. زکی خان از نصایح و مواعظ مشار الیها منقذ و متنبه از وعظ و اعظ نشده، از مراجعت امتناع و و از علایق دنیوی اظهار انقطاع نمود. چون مأمورین بحضرت سپهر مرتبت معاودت و معاکفان سده آسمان رفعت عرض حقیقت نمودند، حضرت ظل‌الله بندگان پناه مجدداً بجهت تهذیب قلب زکی خان او را بسرمداری الکای قیمت‌فزای عراق بین الاقران مرفه و طاق و اظهار لطف و وفاق نسبت بمشار الیه فرمودند. بعد از وصول ارقام مطاعه زکی خان از اصفهان حرکت و بجانب توابع و امصار عراق نهضت کرده، رخ بآن نواحی آورد. اگرچه بعلت نهایت شفقت که در حضرت ظل‌اللهی نسبت بخود گمان داشت، بتضریب جزوی در ظاهر نازی کرده بود، لیکن در باطن از جمله فدویان آن دولت رفیع شان و بهیچ‌وجه مخالفت واقعی و معاندت حقیقی پیرامون خاطرش نمی‌گردید و چگونه چنین نباشد؟ زیرا که در آن دولت مشار الیه را بر بعضی امثال و اقران شرف تفوق و خاطر خطیر اقدس رعایت جانب او را در غایت تعلق بود. چون مواکب خان مشار الیه از اصفهان بیرون و جواد خوش خرام عزمش مرحله نورد هامون شد، بعضی از عقاربت انس و شیاطین بشر، از بختیاری و فرق دیگر بخدمت مشار الیه هجوم آورده، بجهت ارتکاب شر که با آب و گلشان مخمر بود آغاز فسونگری و بنیاد ساحری کرده،

بوسوسه و دمدمه خان مشار الیه را فریب داده، ابواب فتنه و فساد گشاده و پای براه طغیان نهادند. چون علی محمد

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۲

خان ولد محمد خان همشیره‌زاده خدیو فیروزمند، که در میدان دلیری شیرینی بود شرزه و سنان جان‌ستانش هنگام جان‌ستانی ماری بود گرز، در آن اوان بحکومت بروجرد قیام داشت رقم لباسی مکتوب و بخاتم جعلی مختوم و در رقم مزوری مزبور حکم بزکی خان نمودند که علی محمد خان را دستگیر و جهان‌بینش را از لباس بینائی عاری سازد و رقم مذکور را بنظر علی محمد خان رسانیده، باین حیل و این وسیله جنابش را با خود متفق و سرکشی و طغیان برزکی خان محقق شد.

پس میر عبدی نام بختیاری را با معدودی سوار بطرف اصفهان گسیل نمودند. میر عبدی قبل از آن روز و انتشار خبر سرکشی زکی خان باصفهان رسیده، حاج محمد آقا نام آغاز زرگر و انجام تاجر که از اهالی دهات ماریین اصفهان بود غفله گرفته، مقید و محبوس نمود، چنانکه کسی نمیدانست حبس و قید حاجی مزبور بحکم کیست و سبب ضبط و بیداد چیست؟ بعد از سه چهار روز طلعه زکی خان از افق اصفهان ظاهر و مراتب عصیان و طغیان او منتشر گشت. پس خان مشار الیه ابواب گیرودار گشوده، از نقد و جنس مالی که بحوصله ظنون نگنجد و خزاین قارون باعتبار آن نسنجد فراهم نمود و لشکری بی حد جمع آورد و خزاین بی حد بر آنها قسمت کرد، وجوه قواد و روس افراد در رکابش جمع و جمعی صغیر و کبیر پروانه آن شمع گشته و بالمره چشم از حقوق ولی نعمت بسته، بر در نمک‌بحرامی و حق ناشناسی نشسته، در آن حین توجه موکب منصور ظل‌اللهی بصوب عراق مشهور آفاق و متعاقب هم‌اطراف و اکناف مسموع آن سرا باتفاق گردید.

### بیان انصراف موکب شوکت و شان از الکای آذربایجان و هزیمت زکی خان از اصفهان

بر واقفان رموز دانائی مخفی نماند که: زکی خان را ظن آن نبود و سایر مردم احدی گمان نمی‌نمودند که انصراف موکب مسعود از آذربایجان در آن زودی میشود و توجه بجانب عراق در

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۳

آن نزدیکی مقدور باشد. چون بطریقی که قلم اعجاز شیم بشرح آن پرداخت زکی خان وارد اصفهان و باطمینان خاطر قبض و بسط امور را وجه همت ساخته، هنوز آشیان را گرم و دل مردم را بمتابعت خود نرم نکرده بود که خبر رسید موکب ظفر آثار، چون سیلی بی‌زنهار، روی باین دیار آورده است. مفصل این مجمل آنکه:

در حالتیکه جهان حشر و دریای تیغ و خنجر، یعنی معسکر ظفر اثر، بدار الارشاد اردبیل ورود و تحویل و چون صحت در جسم علیل قرار فرمودند و توجه بجانب بلاد آن طرف آب را پیشنهاد خاطر خطیر نمودند. آن معامله کیفیت عصیان و طغیان زکی خان و تسلط او باصفهان و قید و حبس آن خطه فردوس نشان معروض مقیمان آستان کروییان پاسبان گردیده، در ساعت جمیع سران و سرکردگان موکب سعادت مبانی از عراق و آذربایجان بحضور فیض گنجور طلب داشته، بدست صدق پرده از روی مستورات حکایت برداشته و عزیمت حرکت صوب شیروانات و غیره را بتوجه جانب عراق تبدیل و مقرر فرمودند که فتحعلی خان افشار و غیره و امرا و اعیان آذربایجان با کوچ و بنه و اولاد و احفاد ملتزم رکاب سعادت بنیاد بوده، حکم عالم مطیع را متابعت نمایند. پس محصلین جهت تحریک کوچ و بنه مذکوره باطراف بلاد الکای مزبور رفته، در اندک زمانی همگی در موکب خدیو کشور فیروزی مجتمع و جمیع امرا و اعیان و اعظام الکا نیز رکاب نصره‌انگیز را ملتزم و درخصوص رسانیدن مژده توجه خدیو آفاق بعراق سایر و بهرسو رسانیدند. از جمله امرای عظیم الشان الکای آذربایجان که الحق هریک صاحب کشوری و هر کدام خداوند لشکری دنباله‌داران رایات ظفر پرچم و سعادت اندوزان ملازمان رکاب فتح توأم. اولاً آزاد خان افغان بود که بعد از شکستن نخل بلند دولتش از تیشه نیروی محمد حسن خان برسم هزیمت بمیان اکراد حکاری و بلباس رفته، بعد از چندی از آنجا متوجه جانب بغداد

بود. مدتی نیز در آنجا توقف کرده، از بغداد عازم سمت گرجستان و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۴

و کارتیل و بالاخره بخت مسعود مشار الیه را دلیل و روی نیازمندی بحضرت وکیل آورد و آنحضرت از آنجا که پیوسته دستگیری از پا افتادگان مخمر خاطر خطیر و یاری تنها ماندگان شیمه ضمیر منیرشان می‌بود مقدم او را گرامی داشته و سربسنگ حوادث آمده‌اش را باوج سپهر افزاشته، خود و عیال و اطفال او مدۀ العمر ممنون نوال احسان آن حضرت بودند، چنانکه بعنایت الله تعالی در موضع و موقع خود رقم‌زده کلک مشکین رقم خواهد گشت. دیگر فتحعلی خان افشار و کاظم خان قراجه‌داغی و پناه خان جوانشیر و نجفقلی خان و شهباز خان دنبلی و کوچ و خانوار احمد خان برادر مشار الیه، که او خود بجهت ضبط و نسق خوی و سلماس از الکای فلک اساس مرخص و مأمور بتوقف بود و حاجی علی محمد خان مراغه‌ای و حاجی خان کنگر لوی نخجوانی و برادرزادگان حسینعلی خان ایروانی بیگلر بیگی چخور سعد و رضا قلیخان گنجه‌ای برادر شاهوردی خان قاجار زیاد اوغلی بیگلر بیگی قراباغ و امیر کونه خان افشار ایرلوی طارمی و سایر ریش‌سفیدان و سرخیلان ایلات و الوسات افشار ارومی و شقاقی و شاهسون و دیگر وجوه قواد و رؤس افراد، که خالی از تکلفات منشیانه و بیرون از اغراقات دلیرانه، چنین اجتماعی از گردنکشان الکای مزبور در کمتر عهدی دست داده، اتفاق افتاده بود. مختصر سخن: رایات فلک همسر و اعلام ظفرپرور باشوکت وافر مرحله‌نورد سفر خیریت اثر و چون خورشید انور ذات معدلت گستر عرصه‌طرزان بوم و بر و از تفضلات حضرت داور ساحت آن خجسته کشور از فیض قدوم آن طرازنده ملک و افسر زیب و زیور گرفت. زکی خان از آن خبر وحشت اثر متحیر و مبهوت گشته، چون توقف را ورای قدرت خود دید و صورت مقاومت نقش‌پذیر خاطرش نگرید شروع بجمع آوری کوچ و بنه ملتزمان معسکر قیامت اثر و زنان و فرزندان اهل بلده و بلوکات اصفهان و هرکس که او را بخاطر و گمان می‌گذشت کرده، روی بتقدیم و تمشیت این مهم عظیم و خیم بی‌حاصل آورده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۵

از زنان و اطفال و اهل و عیال خرد و بزرگ و دیلم و ترک چندان مجتمع کرد و آن‌قدر گرد آورد که فضای هامون از ازدحامشان تنگ و زمین با سکون با ترددشان بی‌درنگ بود و آن کوچ سنگین و بنه رنگین را روانه کوهسار بختیاری و خود نیز متعاقب متحرک گردیده، رخت عزیمت بآن صوب کشید. زنان و اطفال و نسوان و رجال، بعضی سواره و برخی پیاده، بکوهسار شماخ و زمینهای سنگلاخ، افتان و خیزان قدم‌فرسای راه بی‌پایان گشته و از کوهسار زرده کوه گذشته، از راه مال امیر متوجه توابع شوشر و در صحرائی موسوم بسرشدت بار نزول افکندند. الحق این تدبیر و خیم و این فکر نامستقیم و حمل و نقل آنهمه زن و فرزند انبوه در پست و بلند صحرا و کوه موجب تزلزل دولت استوار و باعث تضییع کار و مورث تشویش روزگارش و باو رسید آنچه رسید.

### ذکر ورود موکب مسعود بدار السلطنه اصفهان و گزارش آن اوان مسرت نشان

جواد خوش خرام خامه و ابرش سبک کامه کلک بلاغت ختامه در شاهراه بیان باین حکایت و در منهاج شرح افسانه فرخنده بدایت چنین رفتار می‌نماید که: مواکب مسعود و کوبه سعادت ورود در طی طریق مقصود همسر برق خاطف و همگام ریح عاصف گردید و سلسله آن هژیران قوی چنگ و عنان آن دلیران فیروز جنگ را بطرف اصفهان کشیده، در ساعتی بفرخندگی میمون و روزی بمبارکی مشحون اردوی نصره مقرون وارد دار السلطنه اصفهان و عمارات مبارکات شاهی را از قدوم مسرت لزوم غیرت بخش باغ جنان نمودند. پس نظر علی خان زند و فوجی از بهادران نصره پیوند را بتعاقب زکی خان تعیین و روانه نمودند. مأمورین چون بمنزل توقف زکی خان رسیده، باردوی او برابر گردیدند محمد علی خان کرد که از قدیمیان خدیو رستم دست بود و زکی خان مشار الیه را همراه برده با خوانین او داخل خود کرده بود، برعایت حق نمک بحبل‌المتین دولت ابد مدت متمسک و طریق

اردی نظر علی خان را سالک شد.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۶

این معنی موجب جرأت دیگران گردیده، اکثری این شیوه را معمول و از خدمت زکی خان نکول نموده، چون مشار الیه کار را چنان و لشکر را بدان‌سان دید و آن کثرت عیال و اطفال و غوغای زنان و طفل و هنگامه نسوان و رجال بطریق مذکور کلک بلاغت منوال موجب شوریدگی حال او گردید، مخدرات حریم جلالت را که از اصفهان همراه برده بود و جمیع این کوچ و خانواده و عدت زن و مرد بسیار را برجا گذاشته، کوچ و بنه متعلقان خود را همراه برداشته، با جمعی از غلامان و نزدیکان فرار و روی بولایت عربستان نهاد. نظر علی خان مستوران ستر دولت را با سایر کوچ و بنه اهالی لشکر و مردم ولایت و اموال و اسباب از هرگونه و هرباب با خود برگرفته، مراجعت باصفهان و تشریف بحضور خدیو جمشید سان رسید، از وقایعی که در اصفهان روی داد قضیه قتل تراب خان بود. مفصل آن واقعه چنانست که: تراب خان چکنی مردی بود عاقل فرزانه، خداوند رفتار عاقلانه، از جمله فدویان دولت و در سلک مقربان حضرت بود. بعد از مراتب حرکت زکی خان شغل خطیر کشیک و حراست نفس نفیس متعلق بمشار الیه و در دولت علیه مدار الیه، روزی مورد قهر و غضب قیامت لهب گردیده، بحکم حضرت ظل الله بقتل رسید. میرزا عقیل اصفهانی، که از جمله مستوفیان عظام و در سلک مقربان و دبیران عطارد مقام منسلک بود، با دو سه نفر دیگر در آنروز همان شربت را چشیدند، گناه حقیقی و تقصیر واقعی ایشان بر اخلاص کیشان مشخص نشد. معلومست که ضمیر منیر سلاطین آئینه‌ای از حقیقت و گنجینه اسرار احکام قضا و محل اشراق انوار هداست.

امری که از ایشان صدور نماید خالی از سبب و جهت و عاری از کلیه علت نخواهد بود. اگر حقیقت بر دیگران مستور ماند و کسی ادراک موجبات لطف و غضب ایشان را عالم نمی‌تواند بود، زیرا که رازهای سلاطین از ملزومات امور جهاندار است.

### بیان ظهور نوروز سلطانی و گوهرریزی سیماب نیسانی در سال هزار و صد و هفتاد و شش هجری

#### اشاره

خسرو سیارگان و عطیه‌بخش عوالم امکان از دار الملک حوت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۱۷

بیرون خرامید. سرادقات حمل را مظهر انوار جلال ساخت. فراشان باد بهاری خیمهای رنگارنگ گلهای رنگین را بفضای هامون کشیدند و کارگزاران قوه نامیه بفرمان سعادت قرین فروردین از دیبای اخضر سبزه‌های فرشهای زمردی در ساحت دشت اغبر و فضای کوه و کمر گسترده. سرادقات ریاحین و ازهار بجهت نزول اجلال سلطان بهار در ساحت گلزار برپا شد و از پرند نیلگون ابر آذاری شادروان ولی والاشان دار السلام گلشن، که از ترکنازی نرادان عشیره دی بجان آمده بود، از عندلیبان خوش الحان ایلچیان سخن‌دان بجهت استدعای توجه سلطان بهار ارسال و سرور فریدون فروردین بجهت تنبیه طاغیان بهمن و تصرف خوزستان چمن از سرو آزاد و عرعر و شمشاد رایت جلالت برافراشت، بحکم خاقان با عز و شان بهار سرداران نسیم اعتدال و باد شمال روانه دار الامان گلزار و گلشن و مأمور بنوردیدن بساط انبساط سفله و شان شباط شدند. طایفه بختیاری برد و برف که یک چند تخت حب وطن بکوهسار گلستان و قلل جبال در جنان کشیده و قطع طرق و انواع تطاول و تطرق مینمودند بیک حمله کوه‌فرسای یکه‌تازان قوای ربیعی شیرازه جمعیتشان از هم گسیخته و اوراق اتفاقشان از یکدیگر ریخته، غارت‌زده جنود مسعود اردیبهشت گشتند. محفل نشاط و مجلس انبساط در دار السلطنه اصفهان بطراحی و طرح‌اندازی طراحان هنرمند تمهید یافته، شعشه خلاع گیتی‌فروز و با ورقه ثیاب زردوز که زیب برو دوش امرای لشکر فیروز بود برق خرمن مهر جهان‌افروز گشت. بعد از فراغ از لوازم سور و سرور فکر

تنظیم امور دارالامان کرمان در ضمیر فیصل تخمیر رسوخ نمود. قضایای کرمان بنحویست که قبل از این نگاشته کلک بدایع سلک گشت که: خدا مراد خان حسب الامر خدیو فیروزمند بجهت تمشیت امور کرمان مأمور و بر در دارالامان مذکور مسلط و منصور شده، در بلده مزبور متوقف و بتمشیت امور دلیران متوجه و بتنظیم و تنسیق ولایت و فیصل و بسط مهام سپاه و رعیت مشغولی می نمودند. بعد از چندی تقی نام که از اهالی کوهستان کرمان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۱۸

و مردم قریه مسمی بدران بود، گروهی از بهایم سیرتان کوهستان و بعضی از ارادل رجال کرمان و برخی سفله و شان که پیوسته در طلب شورش و همواره در تمنای غوغا می‌باشند همداستان گردیده، در نیم شبی از بعضی بروج عروج و درحالی که خدا مراد خان و سرکردگان لشکر بی‌کران در مساکن خود در خواب گران و بیخبر از کید روباه و شان بودند در بامهای بلند آغاز تفنگ‌اندازی و بنیاد شرریزی و آتشباری نمودند. صبحگاهان که شیر و خورشید رخشان در بام بلند افق از آتش جانسوز انوار تنق برکشید و شراره دل سوزنده و بوارق آن شعله سرکش برق‌افکن خرمن ثوابت و سیار گردید خدا مراد خان و سایر لشکریان از کید آن ثعالب با خبر و بجهت اطفای نوایر شوروشر از خانهای خود بکوچه و بازار شهر برآمده، از جانین شورش و فتنه در گرفته بود. چون جماعت مزور خود را در بامها و بلندیها کشیده، انداختن تفنگ ورمی کلوخ و سنگ پیش گرفته بودند، لاجرم از بام چهار سوق شهر گلوله‌ای بخدا مراد خان رسیده، از اسب درغلتید و بساط هستی را درنوردید. چون بهادران شجاعت کیش سردار خویش را کشته و بخون و خاک آغشته دیدند، روی بوادی هزیمت و معاونین تقی رخ بجمع آوردن غنیمت کردند. تقی مزبور شهر کرمان را ضبط و اسباب خود سری و بساط سروری گسترده. در حالتی که همای ظفر جناح رایت فتح آیت از دار السلطنه اصفهان عازم حرکت و متوجه سفر فرخنده اثر بودند تنبیه تقی درانی و طاغیان کرمانی مذکور منظور نظر و خاطر فیض مبانی گردید. محمد امین خان گروسی و امیر کونه خان افشار را سرکردگی و سروری تعیین و فوجی از بهادران نصره قرین و گروهی از دلیران رزم آئین را مأمور متابعت ایشان و مواجب و انعام سپاه ظفر پناه را از خزانه عاطفت و دار الضرب مکرمت مرحمت فرمودند و توپ‌های قلعه کوب و خمپاره و زنبورک و نقاره سرکردگان مذکور عنایت و با تدارک شایسته روانه فرمودند. از آنجا که جماعت بختیاری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۱۹

از جمله الوسات عراق و بکثرت و عدت مشهور آفاق و در جبال غربی اصفهان توطن دارند و موقف آنها کوهیست در رفعت مساوی طول سما و مواری قد جوزا و جبل مذکور تا بنواحی شوشتر پیوسته، مشتمل است بر دره و کوتل و پشته و تل و بلندیهای شماخ و پستی‌های سنگلاخ، پیوسته این جماعت بقطع طرق و انواع تطاول و تطرق اشتغال داشته، هیچیک از فرمان‌رویان ماضی را میسر نشده بود که دست جمهور آن کره انبوه را از دامن کوه فلک شکوه و آن جماعت وحشی صفت کوه نورد و آن فرقه بهایم طینت کنار گرد را با اختیار یا باکراه سپر راه نمایند. از قراری که کلک قصه‌پرداز در ضمن شرح احوال زکی خان بتحریر آنها پرداخت نظر به بعضی حرکات ناهنجار که در آن روزگار از آن اشرار غدار ظهور یافته بود پشت گرمی صعوبت منازل و سختی موافق خویش و اطمینان عدت و کثرت بیش‌ازپیش و سستی رای کوتاه‌اندیش از سعادت خدمت خدیو معدلت کیش تقاعد ورزیده و خود را بشوامخ جبال صعب المسالک کشیده، در حصون خودداری آرمیده بودند، تنبیه آن جماعت و انتظام مهام بعضی از ولایات عراق منظور نظر خورشید اشراق و نظم و نسق لرستان فیلی وجهه همت امور جمهور عراق و مرکوز کارکنان در گاه عرش رواق بود، در ساعتی فرخنده آغاز مبارک انجام بحکم دارای دارا غلام علمداران اردوی انجم احتشام اعلائی اعلام نصره فرجام و رفع رایات گردون خرام و خارج دار السلطنه اصفهان مقر اردوی ظفر مقام و جلوه‌گاه ستوران زرین لگام گردیده جنود مسعود از دار السلطنه اصفهان تا ناحیه چهار محال را در مدت شش روز درنوردیدند. چون ساحت چهار محال مطار عقابان زرین بال الویه نصرت اشتمال شد جنود ظفر ورود و ملتزمان موکب مسعود، که در حین توقف قشلاق اصفهان مرخص باوطن خود گردیده، در

مساکن خویش آرمیده بودند، بفرمان داور دار الشکوه گروه گروه بمعسکر نصرهٔ پژوه پیوستند. خدیو کشور کرم، بنحوی که شیمه کریمه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۲۰

آن حضرت بود و هر سال بتجدید قواعد آن خصلت قدیم می‌کوشید، شروع ببذل خلاع خورشید شعاع نموده، جمیع سرداران و سرکردگان سپاه فیروزی پناه را برودوش افتخار و سرپای اعتدال از بذل خلاع زردوز مزید غیرت گلشن و رشک گلزار کردند. هیچیک از سلاطین اورنگ‌نشین و خداوندان معموره زمین را کرم خسروانه این افضا نکرده بود که چندین طاقه رنگین و ثیاب نگارین بذل چاکران دربار عرش آئین نمایند، مگر این خدیو جم قدر کسری فروداور دارا دربان سکندر چاکر، که هزار خاقان و قیصر او را بندگان فرمان برند، یعنی جناب معدلت انتساب جعفر خان در سال هزار و صد و نود و نه هجری، در دار السلطنه اصفهان از خلاع نقره بافت طلادوز و ثیاب گوهرنگار زراندوز، طاقهای نگارین و جامهای رنگین، همه چینی و رومی و خطائی، در غایت دلربائی و شالهای کشمیری بانواع مختلف و الوان متباین، چندان زیب‌دوش و بر و زینت کلاه و کمربندگان آستان و چاکران درگاه عز و شان فرمودند، که ذخایر بحر و کان و نقود صنادق هفت آسمان وفا بعشر عشر اخراجات نمی‌کرد. انشاء الله العزیز المنان تفصیل آن در موقع خود نگاشته کلک دو زبان خواهد گشت. لیک بنابر مناسبت مکان مختصری بر زبان گذشت. سخن کوتاه: در اعمال چهار محال نوبت تنبیه جماعت بختیاری و تأدیب آن فرقه از خرد عاری گردیده، جمعی از سرکردگان کاردان و گروهی از مبارزان ظفر هم عنان را دسته‌بدسته و جوقه‌بجوقه فرمودند. هر دسته را مأمور ساحت طایفه‌ای از شعب بختیاری فرموده، هرفرقه‌ای بجانبی از جوانب منزل آنها تعیین نمودند و مقرر شد که باستیصال ایشان پرداخته، اموال و اسبابشان را عرضه یغما ساخته و درخصوص قتل متعرض رجال و در باب اسرا مزاحم نسوان و اطفال نگردند و جمیع شعبهای هفت لنک و چهار لنک را از شوامخ جبال و مضایق طلال کوچانیده، بوسعت گاه هامون کشیده، دست نشست آن گروه را از گریبان دامان کوه بریده، اشهب عزم را صبا رفتار و ادهم سیر را هم عنان باد بهار و هرفرقه‌ای از لشکر نصرهٔ پژوه بمیان طایفه‌ای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۲۱

از آن گروه ریخته و از بنیاد سامان ایشان گرد برانگیخته، جمیع خزاین و دفاین و آلات و اسباب و اغنام و دواب و مجموع ما یعرف آنها را بحیطه اکتساب در آورده، مراجعت برکاب ظفر انتساب کردند و قاطبه آن طایفه را از آن کوه که هرقله‌اش برتر از رفعت افلاک و هرشقه‌اش بر زیر اوج سماک بود کوچانیده، جماعت هفت لنک را در توابع دار المؤمنین قم و طایفه چهار لنک را در بلوک فسا توابع فارس مسکن و موطن دادند و احکام مطاعه عز صدور یافت که در الکای فارس و توابع قم جای زراعت و مکان فلاحت و مراتع و مزارع بایشان داده، جوانان توانا و مردان کارآزمای آن طایفه را در سلک ملازمان رکاب منسلک و منتظم و یراق حرب و آلات ضرب مرحمت و ملاحظه‌شان فرمودند و سه هزار نفر از آن طایفه بشرف ملازمت مستسعد گردیدند.

درین سفر مبارک اثر برادرزاده والاگهر، یعنی این شهریار فریدون‌فر را، که در آغاز ابتسام بهار جوانی و اول حضرت ریاض فیاض کامرانی و در طی نخستین مراحل زندگانی بودند، بجهت ملاقات طلب داشته، این وراثت ملک کسری و جم و نور چشم شهریاران معموره عالم بملاقات عم رسیده، آنحضرت سرداری لشکر کشیک و سالاری خدم و ممالیک و حراست نفس نفیس را باین دوحه سرابستان عصمت و نوباوه حدیقه جلالت رجوع نموده، خود بدولت فارغ البال در مهد اطمینان خاطر آسودند. الغرض: چون همگی امور آن حدود حسب المرام دولت خواهان صورت انجام و سمت اتمام گرفت از زمینه دهکرد چهار محال رفع رایات شوکت و جلالت و اعلائی اعلام دولت و اقبال فرموده، سلسله جنبان حشر و چون چمن مرخ ناحیه دیگر جلوه‌گاه لوای ظفرپرور گردیده، بعرض رسید که: علی محمد خان زند که قبل از آن در موسم عصیان با زکی خان اتفاق داشت دست از مهر و پیوند و دل از عهد و سوگند او برداشته و مشار الیه را بخود گذاشته، روی امید بدولت جاوید آورده، از اندیشه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲۲

مؤاخذه در آستانه متبرکه که معصومه قم مقیم و آنحضرت را شفیع گناهان خود ساخته، بامید عفو خدیوانه رحل اقامت در آستانه مقدسه انداخته است. دیگر از صادرات قضا که در چمن مرخ رخ نمود قضیه قتل فتحعلی خان افشارست. تفصیل این اجمال و مفصل این مقال آنکه:

از همت خدیوانه و عفو و اغماض خسروانه سوء اعمال خان مذکور را که در هر عصر و زمان ازو نسبت بکارکنان این دولت سمت ظهور یافته بعفو و اغماض گذرانیده، در حین تسخیر ارومی جان بخشی نموده، جان و ناموسش را در حفظ مروت محفوظ و در مدت ملازمت رکاب از گوهرپاشی دست همت خود و متعلقانش بانواع نعم و اقسام کرم بهره‌مند و محظوظ و دیگر باره او را بمدارج عزت دولت ارتقاء و بمعارج شوکت و شهامت اعتلاء داده و در کشیک خانه علیه بجز آزاد خان بر همگی امرای نامدار و امنای دربار عرش مدار رتبه تقدم و شرف تفاخرش دادند و در آنمدت که خان کافر نعمت در ظل تربیت و سایه عاطفت آنسرور کشور مروت آرمیده بود باز در جزو مصدر بعضی حرکات ناقابل و سخنان لاپطایل گردیده، خبث درون خود را بکرات بظهور آورده، حقیقت اقوال و افعال او پیوسته در خلوت خانه جلالت باخبار و انهای کار آگاهان بروز کرده، معهدا از فرط وسعت حوصله خدیو جهان فتوت مأمون می‌زیست. امرای الکای آذربایجان، که از شرم رفتار ناهنجار او پیوسته سرافکننده و از خجالت اطوار و افعال او همواره شرمنده و نظر باهلیت و قرابت از خصایص ذات او آگاه و از بیم فساد کلی از وجودش در غایت اکراه بودند، بهیئت مجموعی مستدعی افنا و اعدام او گردیده، سخنان مناسب وقت بعرض رسانیدند. پس مزاج اقدس و طبع مقدس را براهین مدلول و احتجاج معقول شیوه ماماشات نکول داده، مختصر مضمون:

در افنای او فرمان بنفاد مشحون و حکم بقضا مقرون و در شاه رضای قمشه مدفون شد. پس الویه نصره طراز بعزم توجه جاپلق در اهتزاز آمده، سیورسات و علوفه سپاه و دواب که حسب الامر خدیو کامیاب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲۳

در آنجا جمع آورده بودند پیروانه لشکرنویسان معدلت ارکان بر غازیان جلادت‌نشان تقسیم و مهام آنجا را نیز قرین تنظیم نمود. همایان همایون زرین بال بجانب سیلاخور بال پرواز گشودند. سانحه‌ای حیرت‌افزا که در آنجا وقوع یافت عارضه انحراف مزاج مقدس و سانحه استیلای ناخوشی بر وجود اقدس بود. در حالتی که محل سیلاخور مذکور مضرب خیام انجم احتشام شد بیماری صعب عارض ذات شریف گردیده، مزاج میمنت امتزاج از اعتدال تجاوز ورزیده و نقاهت کلی بر وجود مسعود، از صعوبت این واقعه حیرت‌انگیز اضطرابی باحوال اخلاص کیشان ره یافته، هرروز از وقت صبح تا دم شام یا رب یا رب نیازمندان باوج افلاک و هرشب از زمان شام تا هنگام صبح فغان و نفیر دعاگویان بقیه سماک می‌رسید. حکمای صایب اندیشه و اطبای حدائق پیشه در استعلاج مزاج و هاج کوشیده، در انواع معالجت ید بیضا می‌نمودند، تا اینکه سهام دعوات بهدف اجابت رسیده و دعاها نیازمندان قرین اجابت گردیده، حکیم علی الاطلاق از دار الشفای محافظت نعمت صحت کرامت فرمود و شفای عاجل حاصل شد. تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده متن ۱۲۳ ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان ..... ص: ۱۲۳

### ذکر مأمور شدن نظر علیخان زند برزم زکی خان و شکست یافتن لشکر زکی خان بحکم آفریدگار جهان

تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه: بعرض اقدس رسید که زکی خان بعد از مراجعت نظر علی خان و سایر سرکردگان سپاه نصره توأمان و تلاقی که او را با مولی مطلب والی عربستان روی داد و گرفتاری و حبس و قید و بالاخره بقتل رسانیدن، بمنازل اعراب آل کثیر که در نواحی دزفول خوزستان سکنی دارند رفته، مشایخ طایفه مذکوره اینگونه ورود را بدخالت حمل نموده، بقدر

وسع و امکان بخدمتش قیام و در شرایط میزبانی بازوی اهتمام گشودند.

چون یک چند قلعه ایشان موقف ملتزمان رکاب زکی خان گردیده، نظر باینکه در آن سال بعلت تردد لشکر و عسکر و عبور و مرور

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲۴

غازیان ظفر همسر و وقوع انواع شورش در توابع دزفول و شوشتر امور زراعت و فلاحت معوق مانده و غلات و حیوانات باقصی الغایه نقصان پذیرفته بود و گروهی که در موکب زکی خان باقی مانده بودند باز هرروزه مخارج مقدار خطیری آذوقه و در آن حدود گندم و جو بجز در خرمن پروین و مزرع سنبله نبود. گرسنگان بجای کرده نان با قرص خورشید و ماه عشق‌بازی می‌کردند و تنگ‌دستان در عوض مأكولات و مشروبات لخت جگر و خون دل می‌خوردند. چون فقد و نقص آذوقه بحد افراط رسید و کار بر میهمان و میزبان تنگ گردید، زکی خان لاعلاج و ناچار با معدودی سوار که با او باقی مانده، رسم وفاداری و شرط حق‌گزاری را بتقدیم رسانیده بودند، از راه جبال و اراضی ولایات فیلی بعزم توجه خرم‌آباد عنان سرعت و تعجیل گشاد.

غرض اصلی و مقصود کلی مشار الیه این بود که در قانون اخلاص کیشی دست از خارج المسلکی بازداشته و پای از بوادی مخالفت بر کران گذاشته، ترک عصیان و از محال عربستان از راه راست روانه عراق و روی اشتیاق بچاکری دستگاه دولت خدیو آفاق آورده، در میان بزرگ و کوچک سرافرازی حاصل و خدمت آستان ملایک پاسبان را بر خود فرض تر از فریضه پنج‌گانه ساخته، بتوسط این عطیه عظمی در میان مؤالف و مخالف پیوسته رایت منصوری برافراخته، خواه در هرات و غور و خواه در اصفهان و نیشابور از ملازمت حضور مرحمت گنجور دور نگردد. نهایت چون بعضی از شیاطین انس و عفاریت هم‌جنس، که در موکب خان مشار الیه بودند، هریک مصدر انواع شورش گردیده، دقیقه‌ای از دقایق خیانت را فرو-نگذاشته، رایت حرام نمکی بر اوج حرامزادگی افراشته بودند و همگی قواعد اخلاص و ارادت که از زکی خان در آن اوان ظهور نموده و می‌نمود حاصل شجره خبیثه افساد ایشان بود نظر بتقصیرات کلیه و جرایم مختلفه که در آن قضیه از هریک سرزده، مجموع از غضب قیامت لهب اندیشمند و از هراس شر و بیم ضرر ناخرسند بوده، بقدر وسع و طاقت در وسوسه ضمیر زکی خان سعی نموده، مشار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲۵

الیه را در امضای آن عزیمت باز می‌داشتند و از القای سخنان هراس انگیز رسوخ آن اراده را پیرامون خاطرش نمی‌گذاشتند، والا بر رای دوربین ارباب عقل و تمیز پوشیده نخواهد بود که صدور این گونه حرکات از خان عالی مقام از آغاز تا انجام نه از راه طلب و جاه ریاست و تقاضای شوکت و شهامت بود، بلکه بوسواس همان عقیدت غولان راه ابواب فتنه را گشودند، زیرا که از دولت خدیو کشور مروت اسباب دولت خان مزبور همواره مهیا و ادوات شوکت و شهامتش پیوسته پابرجا و مشار الیه نیز در شیوه اخلاص و ارادت عارج معارج اعلی بود و در هرصورت بعد از تحقیق و تشخیص ورود زکی خان بتوابع فیلی حضرت گیتی‌پناهی نظر علی خان زند را و فوجی از بهادران فیروزمند بتعاقب او تعیین و روانه فرمود. چون نظر علی خان زند و سپاه فیروزی نشان متوجه جانب او و بجهت تنبیه و تأدیب مشار الیه رزم طلب و جنگجو شدند، ارباب وسوسه و دیو سیرتان افسونگر، که همیشه غول راه و اصل شجره تقصیر و گناه او بودند، راه سخن و فرصت افسون و فن جسته، او را از غضب قهاری مخوف و رای او را از توسل و تشبث تخویف و بعزم توجه جانب پشت کوه اعمال فیلی جنابش را تحریک و او را تا اقصای پشت کوه و آغاز سامان روم برده. نظر علی خان نیز در تعاقب لازمه سرعت نموده، با خان مشار الیه تلاقی و از طرفین صفوف مقاتله بسته و بهادران جانبین دسته بدسته در مواقع خود قرار گرفته، آتش گیرودار شعله کشید و شعله کارزار بچرخ اثیر رسید. دلیران دست باستعمال آلات حرب بردند و بهادران پای مردی مردانگی در میدان افشردند. خم روئین در خروش و خونها از آتش غیرت بجوش آمد. در بین وزیدن تندباد عنا و در حین هیجان آتش هیجا عساکر جناب زکی خان عنان خودداری از کف داده، یساقچیان دست از محافظت پشت کوه کوتاه



کرده، سلک جمعیت لشکر زکی خان پراکنده و صفوف سپاه او از جا کنده، سرکردگان او که بنحو مسطور مصدر انواع شر و شور بودند دستگیر و گرفتار و بحضور داور جم‌اقتدار رسیده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۲۶

حسب فرمان قضا جریان ساحت هستی از لوث وجود ایشان پاک و مصفی شد. زکی خان چون چنان دید خود را بکناری کشیده، مورد اضلال آن شیاطین را مندفع و غبار وجود آن عفاریت را مرتفع دید از نظر علی خان خواهشمند گردید که از راه مخالفت برخاسته، گذارند که روی نیاز بدرگاه خدیو عاجز نواز آورد. نظر علی خان مسئول خان مشار الیه را قبول و بنحو خواهش خاطر معمول داشت.

مشار الیه روی توسل و تشبث بدرگاه گیتی‌پناه که پناه هر گناهکار و بی‌گناهست آورده و باصطبل خاصه پناه برده، یک‌چند در سر کمند سعادت پیوند دست امید بحبل‌المتین کرمهای بی‌منتهای حضرت گیتی‌پناهی زده، بالاخره نظر بلوازم مروت و کمال فتوت که مخمر آب و گل و سرشته دل مرحمت مایل آن حضرتست آن همه جرایم را بعفو و اغماض گذرانیده، از آن گونه جان‌بخشی تازه او را بانواع ندامت مقرون گردانیدند. بعد ازین قضیه تا آخر ایام حیات بلوازم خدمت آن دولت اقدام داشت.

### ذکر ورود ایلچی عمر پاشا والی بغداد و سایر وقایع آن زمان مسرت‌نشان

بر دانایان لغات فارسی و تازی مستور نماند که: شیخ سلیمان بنی کعب از جمله اعراب بادیه‌نشین بوادی مسالک روم و باج گزار فرماندهان آن مرزوبوم می‌بود. بعد انهدام بنیاد دولت نادر شاه بعلتی از والی بغداد و بصره رنجیده، از وکلای دولت عثمانی کوفته خاطر گردیده، عشیره بنی کعب را که در مرتبه دو هزار خانوار می‌باشند مصحوب خود گردانیده، از موطن و مسکن خویش مهاجرت و از شط العرب عبور نموده، در خطه دورق که از جمله بلاد خوزستان و در جنب شط العرب واقع و در آن وقت بتقریب حدوث انقلاب قتل نادر شاه صاحبان آن مکان متفرق و بی‌صاحب افتاده بود، توطن گزید.

سرانجام بر مترددین بحر عمان و متوقفین خور و لنگرگاه دست تطاول می‌گشود. مردم بصره و اهل توابع را این راه بانواع مختلف تعذیب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۲۷

می‌نمود. بندگان ظل‌اللهی قبل از آن نیز از قراری که قبل از ورود فرستاده عمر پاشا یک دو بار بر زبان الهام بیان گذرانیده، عزیمت تأدیب آن طایفه فرموده، لیکن چون شیخ سلیمان مزبور حد خود را نگاه داشته، هرگز بتعرض احدی از اهل امصار آن حوالی منسوب بمملکت ایران نمی‌گشت و دست تسلطش در بحر و بربر دامن ایرانی نمی‌رسید، حضرت گیتی‌پناهی را درخصوص تنبیه او چندان مبالغه نبود و رای مملکت‌آرا در تادیب او تعجیل نمی‌نمود. چون محل سیلاخور مکان تموج دریای خون‌خوار و موضع نزول سیل بی‌زینهار یعنی موقف اردوی نصره‌مدار گردیده بود، محمد آقای سلام آقاسی از جانب عمر پاشای والی بغداد وارد و ذریعه ضراعت آمیز والی را بنظر عاکفان سده جلال و مقربان آستان عز و اقبال رسانیده، مشروح بر آنکه: شیخ سلیمان بنی کعب که از جمله اعراب بادیه‌نشین مرزوبوم روم و مدتیست رخت عافیت بمأمن محال دورق کشیده، در ظل حمایت دولت ابد مدت آرمیده است پیوسته مرحله نورد بوادی عصیان و راه نورد فیافی طغیان و پای عبودیت بجاده فرمان‌بری هیچ‌یک از دولتین علیتین نمی‌گذارد و دست تاراج بر مترددین بحر و ساکنین بصره و توابع گشوده، عباد الله را بانواع طرق و اقسام تطاول و تطرق معذب می‌دارد، اگر رایات فتح آیات بعزم تنبیه او در اهتزاز آید و همای زرین بال علم ظفر پرچم بهوای تأدیب او بال نصره‌گشاید، زهی شفقت و مرحمت و لطف و عنایت. در صورت قبول این مسئول سیورسات غازیان نصره‌هم عنان را که در هنگام توقف دورق ضرور و در کار می‌شود این اخلاص کیش در حوزه شهر بصره بتعیین مسیر و بحمل سفاین و اصل سیورسات‌کشان

معسکر قیامت اثر نموده و کلاکل هرچه ضرور شود و احتیاج افتد نیز موجود و مهیا کرده، شرایط خدمت و لوازم عبودیت بتقدیم خواهد رسید. چون مضامین معروضه بعرض باریافتگان محافل دولت و شوکت رسید و چگونگی معروض رای فلک‌آرا گردید، نظر باینکه شیوه دستگیری از صفات کریمه آن حضرت و طریقه عاجز نوازی از خصایص ذات حمیده آن صاحب دولت بود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲۸

مسئول عمر پاشا را بسمع قبل تلقی نمود و دست رد بر سینه ملتمس او ننهادند. مثال قضا تمثال درخصوص قبول این مسئول از مصدر جاه و جلال شرف صدور یافت. رسول مذکور مقتضی آنمرحوم بمراجعت مأمور شد و چند روز هم بجهت تمشیت امور آن سرحدات در ولایت مزبور توقف افتاده، حاکم و عمال دار السلطنه اصفهان و اعزه و اعیان بعضی از ولایات عراق در رکاب نصره‌یاب داور مرحمت اکتساب کسب سعادت، رخصت انصراف یافته، هریک بجانب ولایت خود شتافتند.

### بیان حرکت موکب ظفر کوکب از محل سیلاخور بجانب لرستان فیلی و وقایع آن اوان

چون زمانه بنای دم‌سردی نهاد، سپهدار دی از کریاس برف خیمه بر اطراف کوه و هامون برده، لشکر برودت هوا باقطار دشت و صحرا هجوم آورده و انتظام امور توابع لرستان فیلی که مشتملست بر گرمسیرات نیز منظور نظر فیض‌پرور بود، اردوی کیهان پوی چون بحر متلاطم و دریای متموج در حرکت آمده، منزل موسوم بهر رود مضرب سرادقات نصره نمود گشت. آن شب چرخ سفله آغاز سرد مهری کرده، سردی هوا بغایت و سورت سرما بنهایت رسید.

زمین صفحه فولاد شد و هوا قطعه سنجاب. هوا کافورتیز گشت و زمین سیماب خیز. باوجود آنکه قاطر خانه سرکار وسعت‌مدار همیزم بسیار جمع آورده، در اکناف سراپرده علیه خرمن کرده بودند، دو سه نفر از اهل کشیک بر جای خود افسرده، از شدت برد و سمیت باد سرد مردند. الغرض در منزل مذکور آن شب بصد هزار رنج و تعب پیاپی رسید و سحرگاهان که مهر جهانتاب بر ساحت احوال افسردگان تابید و فروغ خورشید خاور موجب گرمی هنگامه جهان گردید، افسردگان را جانی بر تن و روانی بدن باز آمده، معسکر نصره اثر روی توجه بمنزلی دیگر آورده، ماه سر علم همسر آفتاب و آفتاب سر طوق رایت زرین پرچم همدوش مهر جهانتاب گشت. روز دیگر در قصبه خرم‌آباد سرادقات فتح آیات قبه بر قبه سماوات افراشت. اسمعیل خان فیلی، که از راه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۲۹

گردن‌کشی گردن بطوق فرمان درنیاورده بود، در آن مدت در زوایای لرستان پریشان و بی‌سامان می‌زیست، از خبر وصول کوکبه عز و شان ترک موطن و مسکن و قطع نظر از فرزندان و زن نمود.

شوریده‌وار و پریشان حال پای فرار بجانب پشت کوه، که انجام محال لرستان و آغاز بلاد رومست، گشود و بوادی عزلت و فیافی ندامت را بقدم حسرت می‌پیمود. حضرت ظل‌اللهی فوجی از بهادران رستم نبرد هامون نورد بجستجوی او مأمور بتک‌وپوی فرموده، مأمورین بنه و اسباب و حتی اسبان جنیبت او را بدست آورده، مشار الیه خود جریده‌وار از چنگک دلیران فیروز جنگ و نهنگان دریای نام و ننگ خلاص یافته، بسوی دیار روم شتافته بود. یکی از بنی اعمام او به شرف حکومت الوس فیلی ولایت لرستان مرتبه سرافرازی یافت و بهر شعبه از طایفه مزبور ریش‌سفیدان کاردان گماشته، سایر امور آن صفحه را از فیض‌بخشی رای ملک‌آرا نظام و انتظام داده، سیرکنان و شکارافکنان بجانب دزفول عنان شوکت گشادند. چون بلده دزفول مقر خیول نصره شمول شد، بعرض حجاب بارگاه جلال و ابواب خرگاه شوکت رسید که اعراب بنی لام که نیز از بادیه‌نشینان بوادی بغداد می‌باشند رخت تجاوز از حدود موقف خویش باین نواحی کشیده، بعضی اوقات آزار و اضرار ایشان بمردم توابع دزفول و مترددین آن حدود میرسیده است. چون این خبر معروض خدیو جهان‌پرور گردید، نظر علی‌خان زند و فوجی از بهادران پیروزمند و دلیران شهاب‌تیر مجره‌کمند را برسم چپاول بتاخت الوس آنها تعیین فرمودند. مأمورین مسافت بسیار را در زمان کم نوردیدند. چون بمکانهای توقف ایشان

رسیدند مشخص شد که جماعت مزبور را خبر وصول موبک منصور متوحش کرده و بتعجیل از مکان توقف کوچیده و از شط عماره که در آن حدود سامان ایران و رومست گذشته، رخت عافیت از معرض تلف بیرون و خویشتن را بمأمن دشت و هامون کشیده‌اند. مأمورین را از فقدان آنها یأس حاصل گردیده و عنان بجانب رجعت منعطف گردانیدند. در عرض راه با اعراب آل کثیر که در هنگام طغیان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۰

زکی خان، بنحوی که رقم زد کلک بیان شده، با او اتفاق ورزیده از بیم مؤاخذة قهرمان گیتی‌ستان از خدمت تربیت‌یافتگان آستان عرش ارکان متقاعد گردیده بودند ملاقات و دست یغما بر غارت اموال و اسباب و جهات و دواب ایشان گشودند. غنیمتی بسیار بحیثه اکتساب درآوردند و مراجعت کردند. سرادقات فتح آیات دو روز عرصه پیرای بلده دزفول و یکی از اهل بلده مزبوره را رتبه حکومت داده، اعیان دزفول و شوشتر و سایر توابع خوزستان جبهه‌سای آستان عرش ارکان و شرف زیارت درگاه فلک بنیان رسیده، هریک فراخور حال مورد الطاف و افضال خدیو بحر نوال و مبلغ بیست هزار تومان از دزفول و شوشتر برسم پیشکش واصل صاحب جمعان خزانه عامره شد بعد از خروج از دزفول و تعیین حکام و عمال بجمع بلاد خوزستان و عربستان و انتظام مهام آنجا چون ماه مبارک در میان و نوروز فیروز نزدیک بود، چمن‌های حوالی شوشتر مضرب سرادقات مجره طناب گردیده، بجهت گذرانیدن بزم نوروزی و انتظام سایر ولایات مفتوحه در آنجا متوقف شدند.

### وقایع سال فرخنده فال هزار و صد و هفتاد و هفت هجری و چگونگی آن سال سعادت منوال

#### اشاره

در وسط عشر وسط شهر رمضان المبارک نیر اعظم و عطیه‌بخش عالم بدار الملک حمل خرامیده، تازی نژادان بهمن و اسفندار، که در ساحت گلزار ساحل شط و جویبار را نشیمن ساخته بودند، از بیم طنطنه ورود سلطان بهار زورق فرار در آب افکنده، در جزیر های گمنامی متواری گردیدند و بادیه‌نشینان تلوج و امطار که در سواحل باغ و بستان رخت اقامت انداخته بودند، از آوازه فرمان فرمای جهان آرا رخت مهاجرت باطراف و اقطار ناکامی کشیدند.

سد سدید بهمن از صولت سپهدار ربیع شکسته شد. گردن‌کشان ابنای عشیره دی از بیم سطوت سلطان بهار بریاح فرمانبری گردن نهادند و کارگزاران قوای نامیه بفرمان فرمائی اردیبهشت ساحت گلستان و صحن بستان را رونق بهشت دادند. سرکشان خیل خریف و طاغیان طایفه خزان که یک چند در قلل جبال باغ و بستان و شاخسار درختان را محل قرار خود نموده، دست تطاول بر غارت برک و بار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۱

تازه نهالان گشوده بودند، از هجوم سرداران قوای ربیعی شکست یافته، پایمال جنود بهاری و نسیم آذاری گشته. دامان کوهسار از جوشن شقایق گلگون شد و کنار جویبار از عبیه لاله پر خون. بزم نوروزی بفرخی و فیروزی در همان مرغزارهای شوشتر اساس خلد برین و رونق نگارستان چین گرفته، امرای لشکر و رؤسای کشور در حواشی بساط گردون قماط صفوف خدمت بسته، حاصل دریاوکان از سرکار فیض بنیان بجیب و کنار ایشان ریخته شد. بعد از انقضای عید سعید و تمشیت امور جزوی و کلی مراتب عزیمت تنبیه شیخ سلیمان و سایر طوایف بنی کعب بر خاطر خطیر امضا یافته، تذرو زرین بر رایت ظفر پیکر بصوب مقصود بال پرواز گشاد. از تموج آن بحر ذاخر و تلاطم آن دریای خونخوار بر سفینه ثابت و سیار اضطراب افتاد. کوه و هامون در زیر سم ستوران کوه نورد و تازیان هامون گرد پنهان و شرار نعل تکاوران بادپا برق خرمن گردون دون شد.

معسکر نصره‌پرور منزل بمنزل زلزله‌افکن کوه و کمر گردید. چون ساحت آن ولایت مشتملست بر شط‌های دریاوار و هریک در حقیقت دریائست خونخوار و عبور اردوی منصور و توپخانه مبارکه و بنه و ائقال سپاه و اغروق دستگاه فلک انتباه او انهار مذکوره بغایت صعب بود، امر اقدس همدست فرمان قضا گردیده، مقرر شد که شناوران نهنگ‌وش و آب‌بازان دریاکش خود را بشط‌های ذخار ریخته و گرد از بنیاد آب برانگیخته، بر هر شطی که عبور اردوی منصور از آن لازم و ضرور بود پلهای مجره شکوه از نی و چوب و قوایم عظیمه و اوتاد قویه، مانند مضطرات این ژرف بحر اخضر می‌بستند و اردوی همایون او هر شطی که نمونه جیحون بود می‌گذشت، تا آنکه محل موسوم بفلاحیه که در کنار شط کرن واقعست محل سیل بی‌زنهار اردوی نصره‌مدار گردید. قراولان بهرام نظیر قمر مسیر بساحت کریاس گردون اساس رسیده، بعرض حجاب بارگاه فلک مماس رسانیدند که شیخ سلیمان مذکور از آوازه کوبه منصور و طنطنه وصول موبک قیامت فتور فلاحیه را خالی کرده، با جمیع طایفه و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۲

عشیره و اموال و اسباب و عیال و احمال و ائقال بقلعه حصار که مجمع البحرین شط کرن و شط العرب واقعست روی آورده، چون سه روز عساکر فیروز در منزل مزبور متوقف بودند مجدداً بعرض قرب یافتگان محفل خلد مشاکل رسید که از شدت وحشت و کثرت دهشت که بر شیخ مذکور استیلا یافته، نیز عنان برتافته و در برابر لطمات بحر خونخوار و مقابل صدمات دریای بی‌مقر و کنار اردوی نصره‌مدار مجال، توقف نیافته خود و اعوان و انصار و جهات و اموال را بحمل چند فرد کلیط و سفینه که در تصرف داشت بجزیره محرری کشیده و در آنجا متوقف گردیده است. حضرت ظل الله محرک سلسله لشکر قیامت اثر گردیده و از فلاحیه حرکت و در حفار و کیان نهضت سرادقات اقامت فرمودند. مکان توقف اردوی کیهان پوتا کنار بحر اعظم عمان شش فرسنگ و تا کنار شط العرب یک فرسنگ بود. سفاین بصری از شط العرب داخل شط کرن و در کنار اردو بازار لنگرافکن و قرار می‌کردند. بعد مسافت اردو تا بصره اینقدر بود که اردو بازار بجهت رفع و رجوع بحمل سفاین هنگام صبحی که عزم بصره می‌نمودند وقت ظهر که زورق مهر در ژرف سپهر منور بحد زوال نرسیده بود مراجعت باردوی انجم عدت می‌کردند. مختصر سخن: چون شیخ سلیمان بدریا گریخته، بجهت قلع ماده او وجود سفاین بسیار ضرور و در کار بود و بنحوی که رقم زد کلک حقایق نگار شد عمر پاشا در هنگام استدعای موبک معلی تعهد نموده بود که هر قدر سفینه و زورق که در توابع دورق بجهت تأدیب شیخ سلیمان و تنبیه عربان ضرور شود مشار الیه در شط العرب مهیا کرده، رفع احتیاج نماید، فرمان واجب الاذعان بسرافرازی متسلم بصره که جزو عمر پاشا بود شرف اصدار یافته، محصلی مسرع حسب الامر اقدس بجانب او شتافته، طلب‌گار امضای تعهدات عمر پاشا و مهم‌سازی سیورسات و سفاین و جهازات شدند. متسلم مزبور قدری خرما حمل دو فروند جهاز ارسال در گاه فلک اعزاز و زورق مذهب ملمع مشحون بانواع زینت و زیور بجهت سواری خاص آن حضرت که بعضی اوقات

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۳

بجهت تماشای دریا و شکار ماهی ضرور شود نیز ایفاد و درخصوص مهم‌سازی برنج و غله و سایر آذوقه بعضی معاذیر بعرض رسانیده، اظهار قحط و غلا و عدم غلات نموده، بر صدق عرض خود ایمان مغلظه مرقوم ساخته، در باب ارسال و ایفاد سفاین نیز ملاحظه و مسامحه کرده، بمعاذیر ناموجه متمسک شده بود. سپاه ظفر همراه و ملتزمان در گاه فلک دستگاه و آحاد لشکر نصره‌پناه در منزل سیلاخور برداشتن آذوقه و ذخیره مأمور گردیدند. همگی خرد و بزرگ و جملگی تاجیک و ترک زیاد از مقدار احتیاج انواع ضروریات بار کرده، همراه آورده بودند. از آنهم گذشته قوانین متعدده مطاعه صادر گشت، غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر ماکولات از الکای فارس و کوه کیلویه و خوزستان حمل و نقل، باردوی کیوان بو واصل سیورسات چیان گردیده، هر روز در میان لشکر فیروزی اثر سویت می‌شد و هیچ‌گونه احتیاجی بسیورسات متسلم بصره نبود. مترددین اردو، بعضی از افراد سپاه جنگجو که بجهت سرانجام مایحتاج بصره متردد بودند رجوع می‌نمودند و مکرر بعرض اقدس می‌رسانیدند که: متسلم بصره از قرب موبک

منصور بغایت متوحش و جمیع اعیان آنجا بنهایت متزلزل و وحشتی در میان جمهور اهل آنجا حادث گردیده و این اندیشه بخاطرشان رسیده که: مبادا خاطر دریا مقاطر تقاضای ضبط بصره فرموده و کار پریشان دشوار نموده، امری واقع شود و قضیه‌ای حادث گردد که چاره آن از حیز امکان بیرون باشد. مسامحه در ارسال جهازات نیز محمول بر همان اندیشه است، نهایت آن جماعت اشتباه کرده و این اندیشه از قوه واهمه باندیشه آورده بودند، زیرا که رای ملک‌آرا در آن وقت که ضبط بصره تقاضا می‌نمود احتیاجی به سفینه و زورق بصریان نبود. ارقام مطاعه بضابطان بنادر ابوشهر و عباسی و کنگان و سایر بنادر فارس ارسال مقرر میشد که چندان سفینه و سنکار در دریای اعظم بحور بصره که عبارت از شط العربست آورده، در جنب اردوی معلی حاضر و مهیا می‌کردند که جمیع باغ و کشت و مجموع گل و خشت بصره ممکن الحمل و سهل النقل بوده

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۴

مختصر سخن: بعرض خدیو لشکرشکن رسیده بود که: شیخ سلیمان و سایر ابنای عشیره بنی کعب بعد از عزیمت هزیمت از حفار و کیان بجزیره محرری رفته، توقف نموده‌اند. حضرت جهانبان گیتی‌ستان از شط کرن عبور نموده و مسافت مابین شط العرب و کرن را پیموده، فوجی از جزایر چیان آتش فشانرا بسرکردگی زکی خان زند بحمل چند فروند کشتی سنگین که از جزیره آورده، از شط جزیره داخل شط العرب کرده بودند بر سر محرری فرستادند. سفاین مأمورین مسافت شط العرب را پیموده، در هنگامی که زورقهای انجم و اختران ازین ژرف دریای پهناور گذشته، نزدیک بساحل باختر گردیده بودند، مأمورین محاذات محرری رسیده، مشخص شد که شیخ مزبور و سایر جماعت مذکور از اراده ضمیر پرنور مطلع و مخبر، از بیم شمشیر خونریز نهنگان بحرستیز خود را بکلیطهای مذکور کشیده، راه-نورد جانب قبه دریای اعظم گردیده‌اند. چون پایمردی سفاین صغار که ببصل اشتهار دارد دخول دریا و تعاقب آن غوک و شان آب‌پیما میسر نبود مأمورین مراجعت بحضور فیض گنجور و چگونگی را معروض رای آفتاب نور کردند. چون شیخ سلیمان قبل از آنکه حکم بر بصریان نموده، باعانت آنها سدی مستحکم و بندی محکم بر شط کرن بسته، انهار بسیار در آن رود بحر کردار بر اراضی و صحاری یمین و یسار جاری و مراتع و مزارع بی‌شمار و نخلستان بر تخریب سد مزبور شرف صدور یافت. عمله کلنگ‌دار هجوم آورده، آن سد سدید را که نمونه سد اسکندر بود و بنیاد قلعه حفار را که همسر سپهر اخضر بود بر سر یکدیگر ریخته، گرد از اساس استوار آنها برانگیخته، در اثنای آن حال رسولی وارد، نزد میرزا محمد علیخان صدر الممالک و از جانب شیخ مومی الیه دست توسل بذیل توسط صدر مشار الیه زده، او را درخصوص استدعای عفو جرایم و تقصیرات خویش در خدمت خدیو معدلت کیش واسطه نموده و ذریعت فزاعت آمیز مبنی بر استدعای مزبور و اظهار اندیشه‌مندی و ناخرسندی از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۵

بطس شدید قهاری و غضب قیامت لهب حضرت گیتی‌مداری نگاشته قلم تخضع و رقم زدخامه تخشع نموده بود که اگر موکب نصره کوکب صرف زمام اشهب گردون حرام و عطف عنان ادهم تیزگام فرمایند این کمترین بندگان در گاه عالمیان پناه باج فرمان‌برداری بر گردن نهاده، هر ساله مبلغی خطیر نقد مهم‌سازی و کلاهی سرکار و ارشد اولاد خود را ملازم آستان ملایک پاسبان ساخته و از آن دولت سر مباحات بر اوج سماوات افراشته، مادام الحیات باج‌گزار و خدمتکار سرکار وسعت مدار باشد. از آنجا که شیخ سلیمان و طایفه بنی سعد از بادیه‌نشینان روم و عرب این مرزوبوم و برخلاف سایر اعراب بادیه مذهب حذیف اثنی عشری و ملت شریف اقرار ولایت جناب حیدری داشتند و رعایت ایشان بجهات مذکور همین مقدار ضرور بود، وحدت هوا و سمیت گرما بنوعی اشتداد پذیرفته بود که پیکر حوت در تابه فلک برشته میشد. ماهیان را هر فلسی داغی بود بر تن و در جوی آب روان هریکی اختری بود فروزان و روشن. فضای صحرا چون سینه سوزان عشاق بی‌نوا تفتیده و جوهر هوا چون آه دل دردناک مظلومان سوزنده بود، باوجود ضراعت و استکانت شیخ سلیمان و حدت هوا و غلبه گرما زیاده توقف را صلاح ندیده، بصدر الممالک مقرر شد که

بشیراز مشار الیه اعلام نماید که: مسئول بجز اجابت اقترا ن یافت و رای ملک آرا از تدمیر و ترضیع او عنان برتافت، اگر بنهجی که تعهد کرده، خود مستدعی گشته پا بجاده فرمان برداری و گردن بقلاده خراج گزاری نهد فهو المطلوب والا غازیان دلیر و شیران آهوگیر در موقف اضرار ایستاده و تیغهای جلادت را بترضیع او آب داده‌اند.

شیخ مومی الیه از قبول شرایط خدمت گزاری منت بجان خود نهاده، بخاکپای رهروان طریق اخلاص عرض نمود که: اگر مروت جبلی و مرحمت ذاتی عنان جواد عزم اقدس را بجانب مراجعت معطوف دارد این بنده فرمان بردار نیز مراجعت از راه فرار و انصراف از وادی ادبار تواند نمود و باطمینان خاطر متوجه تدارک اسباب سفر و سرانجام

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۶

پیشکش محقر تواند نمود. از مراحم خدیوانه بعید نمی‌نماید. پس حسب المسئول او رایات عالم طراز در اهتزاز آمده، از راه حلف آباد مراجعت و عزیمت الکای کوه کیلویه فرمودند و انتظام آنحدود را وجهه خاطر نمودند.

### بیان کیفیت گرودار دار الامان کرمان و قضایای آن مملکت سعادت اقترا ن

چون بطریقی که قبل ازین مفتاح کلک بدایع سلک قفل از گنجینه حکایت گشود محمد امین خان گروسی و امیر گونه خان افشار طارمی باتفاق یکدیگر مأمور تسخیر دار الامان کرمان و تنبیه مردمی که رایت ضلالت برافراشته وارد اعمال و بلوکات کرمان شدند، هر یک از دو نفر آغاز گردن‌فرازی و ادعای بلندپروازی نموده، تمشیت امور جمهور و امر و نهی سپاه منصور را بنفسه خواهشمند، هیچ‌یک از آن دو سرکش پای براه فروتنی نمی‌نهادند و قرار زیر دستی را بخود راه نمی‌دادند. اگر یکی از سرکردگان جزوی برای تمشیت امری رجوع بیکی از آن دو نفر می‌کرد آن دیگر با آن بیچاره بنیاد عداوت کرده، دمار از جانش برمی‌آورد، چنانکه یکی از رعایای پای ملخی بیکی از آن دو بزرگ می‌سپرد، آن پای ملخ را خاتم سلیمان شمرده، آن بیچاره صدمت متوالی می‌خورد.

رفته‌رفته کار ایشان بمجادله کشید و غبار نثار در میانه مرتفع گردیده، محمد امین خان با جماعت گروس و امیر گونه خان با افشاران طارم بر روی یک‌دیگر ایستاده، ابواب جدال گشودند. پس هر کدام از آن دو سردار و هر یک از سرکردگان سپاه ظفر شعار درخصوص این گرو دار بخاکپای اقدس عرضه داشت و بندگان ظل الله لازمه تحقیق و تفتیش را فرموده، ارباب اطلاع تقصیر را منسوب بامیر گونه خان نمودند. رقم قضاشیم درخصوص احضار او از مصدر جلال صادر و مقرر شد و جمیع اثاثه و دستگاه و جمهور سپاه فیروزمندی اشباه را بمحمد امین خان سپرده، خود عزیمت عتبه‌بوسی نماید. امیر گونه خان بنهج فرموده، عمل نموده، چون از مؤاخذه رای ملک آرا

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۷

اندیشه‌مند و از اندیشه بازخواست ناخرسند بود، در حین مراجعت از سر حرمان و حسرت‌مندی خاطر پریشان خود را بشیراز رسانیده، دست توسل و سرپنجه تشبث بدامن لطف و کرم حضرت اعتضاد الدوله و رکن رکن نصر و شوکت محمد صادق خان زده، جناب خان والاشان مشار الیه را در شیراز در سایه مرحمت و ظل عاطفت نگاه داشته، عریضه‌ای مبنی بر خواهش عفو تقصیرات امیر گونه خان مشار الیه قلمی و ایفاد اردوی مقدس و ارسال حضور اقدس و بنظر عاکفان دربار جلال و ناظران بساط عز و اقبال رسیده، بر وفق خواهش برادر والا گهر جرایم او را بعفو مقرون و رقم مرحمت شیم درخصوص اطمینان خاطر مومی الیه نگاشته.

### بیان توجه موکب نصره طراز بجانب دار العلم شیراز و ورود بان خطه بهجت‌پرور غم‌پرداز بلطف داور کارساز

چون بطریقی که کلک بدایع‌نگار چهره‌آرای شاه‌دان زیبا عذار حکایت گردید رای جهان‌آرا از انتظام مهام عربستان فراغت حاصل نمود سیر و شکار نزهت سرای فارس بر خاطر خیریت اساس رسوخ نموده، رایات نصره قرین بجانب آن ساحت دلنشین که در

حقیقت رشک نگارستان چین و غیرت خلد برینست شقه گشا گردید. چون ضبط و ربط الکای کوه کیلویه نیز منظور نظر معدلت پرور بود، نخستین عنان یکران عزیمت را بدان صوب معطوف و محل زیدون را که از آن جانب آغاز بلاد کوه کیلویه است مضرب خیام احتشام و مقر ساردقات فلک احترام فرمودند. چون مدتی که جماعت لرآوی که فرقه‌ای از الوار کوه نورد و طایفه‌ای احشام بادیه گرد الکای کوه کیلویه و دشتستان می‌باشند، فرقه‌ای جماعت مزبور که در کوهستان کوه کیلویه مسکن داشتند سر از گریبان خودسری و خودرانی برآورده و آغاز گردن‌کشی کرده، ببعضی از جبال و تلال صعب المسالك مستظهر گردیده، دست تطاول بر نهب اموال مترددین گشوده بودند و قلع مواد فساد ایشان بعلت مشاغل اعظم از آن (زمان) در حیز تأخیر مانده، تا بآنوقت که حکم قضانمون بتنبیه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۸

آنها جاری نشده بود. چون عرصه الکای مزبور مقر کوکبه منصور شد تنبیه آن طایفه پیشنهاد همت والا گردیده، فوجی از هزبران جنگ‌آور و گروهی از شرزه‌شیران نر را مأمور تنبیه و تأدیب ایشان و فرمان واجب الاذعان صادر شد که از چهار جانب بکوهی که حصار خودداری آنها بود بیورش صعود نموده، آنچه سزاوار اهل عصیان و پاداش چنان متمردانست بعمل آورند. غازیان مظفر بر حسب مقرر راه مقصود را پیموده، اطراف اربعه آن کوه فلک شکوه و گرداگرد آن گروه انبوه را احاطه تامه کرده، جبل مذکور را دایره اجتماع و لشکر منصور را نقطه وسط گشت. باوجود نهایت صعوبت و کمال سختی طرق و شوارع، باستظهار اقبال بی‌زوال داور دریا نوال قوی خاطر از چهار طرف آهنگ صعود کردند. جماعت مزبوره که در فن قدراندازی هر یک آفت دهر و در شیوه آتش‌بازی هر کدام شهره شهر بودند با فیلهای سوزان سر راه بر سپاه نصره نشان گرفتند. از طرفین سفیر تیزگام گلوه و از جانبین پیک سبک‌خرام تیر از جانب قهرمان اجل گزارنده پیغام گردیده، تفنگچیان آتشبار و جزایرچیان برق‌انداز در اندک زمانی کار را بر آن جماعت دشوار و روز روشن را بر آن فرقه تیره‌وتار نموده، از اطراف بسنگر ایشان ریختند و با قبح وجهی بر آن طایفه درآویخته، گرد از بنیادشان برانگیختند. پس از قتل رجال و نهب اموال سزای اعمال عاید روزگار ایشان شد. چون چهره شاهد اینگونه فتح در آستان اقبال جلوه نمود، مأمورین مراجعت کرده، در منزل خیرآباد من اعمال بهبهان شرف‌اندوز زیارت آستان سپهر بنیان گردیدند. جمعی کثیر از رجال آن گروه را که بطریق اسیر همراه آورده بودند بحکم قدر نمون بقتل آورده، کله مناری از رؤس ایشان ترتیب دادند، که موجب عبرت و باعث اعتبار ارباب شرارت گردد. بر رای دوربین اهل دانش مستور نماند که آن حضرت در شیوه مروت یگانه عصر و در شیمه فتوت فرید دهر بود. جرایم بسیاری از گناهکاران را که بغیر از قتل سزاوار هیچ‌کاری نبودند بحکم مروت بکرات گذرانیده بودند.

لیکن بعضی اوقات وقوع اینگونه سیاسات از لوازم امور جهانداری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۳۹

و موجب رضای حضرت باریست. بر ذمه همت هر صاحب دولتی لازمست که بتیشه معدلت بنیاد هستی مفسدان غدار را از بیخ و بن برکنده، نخل حیاتشان را از پا درآورده، که موجب اطمینان زیردستان گردیده، جمیع اهل مملکت که ودایع حضرت احدیت‌اند در مه‌اد امن و سلامت غنوده، از تطرق ارباب تطاول مرفه و آسوده باشند. القصة: بعد از آنکه رای کشور گشای از قمع اهل عصیان فراغت یافته، نظم و نسق الکای مزبور کوه کیلویه بر وفق مرام دولت‌خواهان صورت انجام گرفت، بسیاری از ایلات آن نواحی را در سلک ملتزمان رکاب فلک‌فرسای انتظام داده، خانواری ایشان را مأمور بحرکت صوب فارس و اسباب معیشت و مکان ییلاق و قشلاق و املاک تیول بجهت آنها معین و مقرر و سایر امور جمهور اهل کوه کیلویه را انتظام و استحکام لازمه داده، رایات ظفر طراز بعزیمت دار‌العلم شیراز در اهتزاز آمده، علی‌الصباح دویم شهر صفر المظفر که خسرو خاور و سرخیل لشکر انجم و اختر یعنی خورشید انور از سفر الکای باختر مراجعت نموده، در دارالملک خاور بر تخت زرین رخت افق نشست، موکب جهان‌گشا عرصه

طراز دار العلم شیراز و آفتاب عالم‌تاب ذات مرحمت صفات بیت الشرف آن ملک دلپذیر تحویل یافت. جمیع وضع و شریف، نزدیک و دور و قاطبه اعزه و اعیان بلده مذکوره بسعدت حضور فیض گنجور رسیده، از زیارت آستان ملائیک پاسبان در میان امثال و اقران مباهی و از ادراک آن دولت عظمی فرمانده ماه تا ماهی شدند. جناب ظهیر الدوله محمد صادق خان بلوازم ضیافت و میهمانداری و شرایط تدارک میزبانی پرداخته و یک نعیم جنت و یک جهان نعمت در محفل سوروسرور مهیا ساختند و اساسی چیدند و خوانی گسترند که یاد از فردوس جاودانی و نشان از دستگاه سلیمانی میداد. ولد شیخ سلیمان بنی کعب برقمی که متعهد گردیده بود بشرف خاک بوسی عتبه عالیہ رسید. پیشکشی که در خورد حوصله و قدر وسع او بود با سه هزار تومان وجه نقد خراج همه ساله از پیشگاه حضور گردانیده و عریضه استکانت‌انگیز و ذریعه ضراعت آمیز مشعر بر مراسم

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴۰

عبودیت و بندگی و مبنی بر لوازم عجز و سرافکنندگی معروض محرومان حضور شد.

### بیان تسخیر و تصرف کرمان و بعضی احوال محمد امین خان سردار دار الامان کرمان و وقایع آن زمان

مفصل این مقال آنکه: بنحویکه مسطور میشود محمد امین خان گروسی بعد از عزل امیر گونه خان بانفرد در امر سرداری استقلال یافته و یک چند هم در نواحی و اعمال کرمان بهر طرفی شتافت و مردم بلوکات را مزید توجهات خاطر خطیر اقدس مستظهر نموده، رفته رفته بخارج شهر کرمان رسیده، چند روزی متوقف گردید. بالاخره براهنمائی جمال شال‌باف و دلالت بعضی کدخدایان که در جزو با خان مشار الیه درب آشنائی گشوده و فتح الباب شهر را قرارداد نموده بودند خود را بدرون شهر افکند و دار الامان کرمان بتصرف و تسخیر خان مشار الیه درآمد و تقی درانی با سایر جماعت کوهستانی و بعضی دوستان او راه هزیمت در پیش گرفته و خود را بقریه دران و سایر کوهستان که موطن اصلی ایشان و مشتمل بر طرق صعب و شوارع مضیقه بود رسانیدند. محمد امین خان من حیث الاستقلال بر مسند حکومت نشسته و سررشته احتیاط و سلسله حزم را گسسته، مقدم خدا مراد خان را فراموش کرد و تقی مزبور را از کمال غرور نابودی انگاشت و مملکت کرمان و جمیع لواحق را بکام خویش می‌پنداشت. لیکن در مدت حکومت طریق سلوک را بنوعی مسلوک نداشته بود که رعایا و برابرا و سرکردگان سپاه نصره‌پناه که از رکاب ظفر انتساب ابواب جمع او بودند از طریقه سلوک و نهج رفتار رضامند و از حسن رفتار و گفتار و کردارش خشنود و خرسند و چون یک چند مسند حکومت از وجود خان مزبور زیب و زینت پذیرفت، در هنگام شامی که خورشید انور از کوهسار چرخ اخضر روی بشیب و آهنگ نشیب نمود و بعزم تسخیر شهرستان خاور پیشروی آغاز کرد، تقی درانی از مسکن خود بعزم شیبخون قلعه کرمان روی بیائین کوه آورده و شروع بطی مسافت کرده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴۱

سحر گاهان که مهر رخشان بجهت عروج بروج قلعه گردون پای بر پله سلم افق شرقی نهاده، تقی مذکور و جمعی اعوان او بخارج دار الامان رسیده و سلم چند را که ترتیب داده بودند بر دو سه برج که محافظت آنها در عهده تفنگچیان لالوئی و یزدی بود گذاشته، رایت عروج برافراختند و خود را بدرون شهر انداختند. برخی مردم شهر را با خود متفق ساخته، برسم سابق در بام‌های مرتفع بنیاد گلوله-اندازی و آغاز آتشبازی نمودند. علی الصباح محمد امین خان و سایر سرکردگان از خواب نوشین بیدار و از شراب دوشین هشیار گشته و بر اسبان تیزپرواز نشسته و هریک از عشرت‌سرای دوشینه بیرون شتافتند و حشرات کوهستان اراذل و الواط کرمان دست غارت بر خانهای سپاه و اسباب و اموال آنها دراز کرده و لوازم یغماگری آغاز کردند. چون هریک از سرکردگان و تابعین کل و جز و لشکر در کرمان صاحب کوچ و بنه گردیده بودند، غوغای زنان و نسوان و فکر محافظت و بیرون بردن ایشان را از مراسم دافعه و محاربه و تدارک آن واقعه بازداشته و هریک بهر دو دست سر خویش و بهر دو پای راه دروازه



پیش گرفتند و محمد امین خان نیز بسنت سرکردگان و لشکریان عمل نموده و روبراه هزیمت آورده و چند روز در شهر بابک توقف نموده و چون دست از کار و کار از دست رفته بود روانه دار العباد یزد و مراتب را عرضه داشت واقفان حضور فیض گنجور و با خجالت و شرمندگی چندی در وادی سرگردانی و بیدای بی‌سرو سامانی گردیده، ارقام مطاعه بسرافرازی او صدور و او را بدربار فلک‌مدار احضار و روانه دار الملک شیراز و بشرف خاکبوس عتبه گردون طراز سرافرازی حاصل نمود و حضرت ظل الله که جهان مروت و عالم فتوت بودند نظر بقدم خدمت چشم از جرمش پوشیده و بایزای او نکوشیدند. محمد تقی خان بافقی حاکم یزد بموجب عرایض متواتر متقبل استیصال تقی خان درانی و متعهد استیمان غوغاطلبان کرمانی گردیده و تعهدات کلی بعرض رسانید. اگرچه خاطر فیض مظاهر آئینه حقایق و مرآت عکس‌پذیر صور احکام قضا بود، یقین داشتند که محمد تقی خان بافقی یزدی را هم آورد جز عورتی نیست، فکیف

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۴۲

با تقی درانی که مشهور بود برابری تواند نمود؟ و لیکن بجهت اسکات او فرامین قضا تمکین شرف اصدار یافت که از اردستان و نائین و قهپایه و غیره تفنگچی بایلجار جمعی و بعضی لشکریان محمد امین خان که در یزد و آن حدود بودند نیز اتفاق نموده، جناب محمد تقی خان بطریق استدعای خود برسم سرکردگی آنها قیام و تعهدات خویش را انجام نماید، باتفاق ایلجاری مأمور خان مزبور رایت‌افراز عرصه نخوت و غرور گردیدند و باد درنای لاف و گراف دمیده و از دار العباد یزد حرکت و در طریق جلادت طی مسافت نمودند و تقی درانی از کیفیت سپه‌داری جناب خان مطلع گردیده و ایشان را قابل هم‌آوردی خود ندیده، یکی از ملازمان خود که محمد نام داشت مشهور بمحمد برات باستقبال خان رفیع الدرجات فرستاده و محمد تقی خان از تحریک محمد برات که سیصد چهارصد نفر تفنگچی و پیاده همراه داشت مطلع و در شبی که چهار فرسنگ بین العسکرین مسافت بود سپاه خود را در غایت تعجیل مأمور بسواری و حرکت نمود. لشکریان را گمان آنکه جناب خان عزم شیخون کرده و قصد تدمیر و تنبیه محمد-برات را باین تعجیل بخاطر آورده، همگی لشکر پیاده و سوار مهیای کار و متحرک کارزار و در دنبال موکب خان براهی که او خود می‌رفت سالک شدند و چون صبح روشن و مقصد خان معین شد و هفت هشت فرسنگ راه بجانب مراجعت پیموده، عنان جلادت بصوب یزد گشوده بودند. چون دار العباد یزد مقرر موکب منصور خان پیل توان شیرزور شد، محفلی آراسته و خطبای یزد بفاتحه‌خوانی سلامتی وجود مسعود خان برخاسته، تهنیت فتح گفتند و جناب خان نیز بزبان گوهرفشان اظهار مراسم و حمد و ثنای قادر متعال نموده، بکرات می‌فرمودند که: فتح همین نیست که در میدان بدشمن ظفر یابند و در مضمار کین عنان از داوری برنتابند، بلکه فتح عظیم آنست که سالار لشکر را بسلامت و عافیت از سفر بازدارد و خون از دماغ یک تن بیرون آمدن نگذارد و بحمد الله الملک الاکبر که این قسم نصره ما را میسر و نیکو فتح و ظفر بر ما مقرر گشت و امور ما درین معامله بخوشترین وجهی گذشت و چون این

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۴۳

خبر بحضور معدلت‌پرور رسید موجب اهتزاز خاطر خطیر و مورث تفریح ضمیر منیر شد و تبسم بسیار باوضاع خان رفیع مقدار فرموده، بخندهای سرور لب گشودند. پس علی خان شاهسون را که از چاکران دیرینه و بندگان پیشینه دولت ابد مدت و اعظم ارباب جرأت و جلادت بود بکین خواهی مأمور بکرمان و فوجی از بهادران بهرام کمین را با دلیران رزم آئین ابواب جمع او مجدداً با تدارک توپخانه و زنبورک‌خانه و نقاره‌خانه و غیره و اثاثه شوکت روانه نمودند. علی خان نیز مدتی در بلوکات و نواحی کرمان رایت نظم و نسق برافراخته و زمستان در گرمسیرات کرمان سپری ساخته و در هنگام بهار در نهایت شوکت و اقتدار تا خارج شهر تاخته، بمحاصره پرداخته و هرروزه تقی درانی پشت دیوار قلعه و علی خان در بیرون صفوف مجادله آراسته، بستیز و آویز برخاسته، نوایر جدال را اشتعال می‌دادند. چون علی خان مزبور جوانی بود در غایت مردانگی و مردی در نهایت فرزانگی، از کمال پردلی

پیوسته کالای جان در بازار ضمیرش بی‌مقدار و متاع روان در دکان همتش خالی از عرضه تعداد و شمار، همواره کمیت دلیری را بمیدان مبارزت تاخته و شمشیر کین و تیغ روئین آخته، سر موئی اندیشه و بیم در خاطرش خطور نمی‌کرد. روزی برسم عادت، در هنگامی که نوایر حرب شعله‌ور و شعله کین خرمن سوز چرخ اخضر و بانگ جانسوز گلوله پیوسته در گذر بود، اشقر دلیری را تا پای حصار قلعه راندند و ساعتی دیر در آنجا فرو ماندند و چشم خریداری بر بروج قلعه گشاده و در کمال بی‌پروائی ایستاده بود. از آن غافل که جمعی از تفنگچیان در خارج خندق در مگاکمی کمین کرده و آن شیر بیشه دلیری را در نظر آورده بودند و در ساعت کمین کردگان از زیر و تفنگچیان فراز بروج از بالا آغاز شلیک، از نیرنگ‌سازی چرخ پیر گلوله بر سینه آن جوان دلیر آمده، در دم و قتش در رسید و از اسب فروغلتید. لشکر منصور از مشاهده آن واقعه با فتور سراسیمه گردیده، دست از اجرای آلات طعن و ضرب و پای از مضمار جنگ و میدان حرب بازپس کشیدند و هریک مراجعت پیش گرفته و در خطه دلنواز شیراز بحضور سعادت تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴۴

طراز رسیدند. تعیین یافتن غازیان شیر شکار فیروزی نشان و خونخواهی علی خان و افناء و اعدام تقی درانی بعنایت الله تعالی در موعد خود نگاشته میشود.

## ذکر واقعات سنوات مبارکات هزار و صد و هفتاد و هشت و نه هجری

### اشاره

قهرمان اقلیم چهارم و دارای مسند آرای این بلند طارم بتقدیرات حق عز و جل و علا در تخت گاه حمل قرار گرفته، بمعمارای قوای نامیه در دار العلم گلشن از گلبن سوری و نسترن عمارات رفیع اساس بنیاد انداخت و بفرمانفرمائی فروردین قضا در ساحت چمن از دست هزارستان در عرصه گلستان اساس محکم بنیان آشیان طرح افکند و کارگزار باد بهار بامر خدیو آذاری بناهای دیرینه دی را از بیخ و بن بر کند. سردار باد با وقار نسیم اعتدال بحکم خاقان ربیع بجنود مسعود ریاحین و افواج قرین الابتهاج گلهای رنگین مأمور تسخیر خطه بوستان و گرمسیرات گلستان که چندی بتصرف طاغیان بهمن و دی در آمده بود گردید و سرهنگ هوای نوبهار با سپاه کینه- خواه ریاحین و ازهار بفرمانفر تازه فروردین روانه دار الامان باغ و خان لابالی از خود خالی بهمن را که خونی نوباوگان گلشن بود پالهنک‌خواری بر گردن، بحضور قهرمان گیتی‌ستان اردی بهشت کشیده، بسزای خود رسیده و دیگر باره بازار گلزار از کالای باروای گلها رنگین شد و دامان کوهسار از جوشن لاله و شقایق غیرت جیب و دامان گلچین گشت و (محفل) جلالت و مجلس مناعت و دولت در دار العلم شیراز طراز محفل هفت آسمان گردیده، چندان زر و گوهر زیب جیب و کنار اعیان لشکر و ارکان کشور گردید که در کیسه بحر و کان پیشیزی باقی نماند. چون وقایع این دو سال داخل یک‌دیگر و بعضی اسفار و حروب ازین سال بسال دیگر کشیده و در تلو هم واقع گردیده، کلک فسانه‌پرداز آنها را از یک‌دیگر ممتاز نکرده و بیکجا بتحریر آورده و از جمله تسخیر و تصرف قلعه لار و گرمسیرات آن حدود و استیصال و انقیاد نصیر خان لاریست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴۵

مفصل این مجمل آنکه: مدتی بود که نصیر خان لاری در خطه لار رایت اقتدار برافراخته و مردم گرمسیر را با خود متفق ساخته، بتعمیر احوال خویش پرداخته بود. از قراری که سابق مرقوم قلم وقایع رقم شده و در حالتی که محمد حسن خان قاجار بدار العلم شیراز نهضت نموده، ابواب قتل و قتال گشوده بود، نصیر خان مشار الیه ازین دولت جاوید ناامید و بعلت خیانت هرروزه بیم و هراسش بر مزید بود. بورود محمد حسن خان مستظهر گشته، با تفنگچیان لاری و گرمسیری باعانت محمد حسن خان آمده، باقدام خدمت‌گزاری آن سرکار می‌پرداخت. در شبی که شیرازه جمعیت محمد حسن خان در خارج شیراز از هم گسیخت، اوراق

معسکرش از یک‌دیگر ریخت، نصیر خان نیز سر خود را گرفته، پای سرعت بجانب لار گشاد و این دفعه از بیم آن جسارت اصرار در مراتب خودداری بیشتر از پیشتر گردیده و از مرحله‌نوردی فیافی مخالفت قدم بازپس نمی‌کشید.

لیکن در باب تحریر عرایض و ارسال رسل و ایفاد پیشکش تقصیری نمی‌نمود و درین مدت که موکب انجم عدت در سفر خیریت اثر و جناب استظهار الدوله بیگلربیگی و متوجه نظم و نسق و حفظ قلعه شیراز که متوقف گروه مختلف از دوست و دشمن و مجمع جمع متباین از مرد و زن و اشار ولایت و مسکن فرق مختلف الصفات بوده که دقیقه‌ای قطع النظر از رتق و فتق و قبض و بسط آنجا میسر نمیشد و ممکن نبود که جناب رکن الدوله بیگلربیگی امور شیراز را معوق و قلعه‌ای چنان را خالی گذارده و بجهت تنبیه نصیر خان مزبور فرصت یافته، انجام کار بطول انجامید. چون ساحت شیراز مطار عقابان بلندپرواز رایات گردون طراز خدیو گردن‌فراز شد، نصیر خان مزبور احدی را روانه حضور فیض دستور و بتوسط عرایض مشروحه بعرض شرف‌اندوزان مجاوران آستان سدره‌نشان رسانید که: چنانچه حضرت کسری معدلت او را از ملازمت حضور که بعلت ارتکاب بعضی حرکات ناهنجار و اندیشه از غضب قهار قبول شرفیابی ملازمت را در قوه قدرت و مقدار حوصله خود نمی‌بیند معاف دارند و باین تکلیف

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴۶

خاطر او را در زیر بار صعوبت نگذارند، برادر خویش را با آن قدر تفنگچی که سرانجام از توابع لار ممکن باشد بدربار معدلت مدار فرستاده و از جمله ملازمان و ملتزمان رکاب نصره انتساب سازد و بندگان ظل الله گیتی‌پناه که پیوسته با بندگان و چاکران بطریق خاطرخواه ایشان مدارا فرموده و شیوه مرضیه مواسا را از دست نمیدادند مسئول را بجز اجابت مقرون فرمودند. فرستاده او را با خلعت و رقم انجام مطلب رخصت انصراف داده‌اند و دیگر باره فرستاده مشار الیه بشرف حضور اقدس رسیده، همان مدعا را اعاده کرده بود. بر رای عقده‌گشا که صورت نمای واقعات مستقبل بود مشخص شد که غرض از تکرار و تعویق در اتمام کار مسامحه و مدهانه است، که بلکه چندی هم باین طریق احوال خود را ثابت و خویشتن‌داری تواند نمود. دفعه ثانی که فرستادگان او مأمور بمراجعت شدند بموجب فرامین قضا آئین بمشار الیه امر شد که: اگر در قول خود صادق و اقوال و افعال موافقت بطریقی که خود خواهش کرده و بعرض رسانیده است مأمور والا- منتظر ظهور احکام تقدیرات الهی باشند و در آن هنگام بعرض چاکران دربار والا مقام رسید که: بعضی از ایلات فارس را که هر ساله بخود لار قشلاق می‌نمودند دست بنهب اموال گشاده و بغارت داده است. غرض این مقدمه موجب تحریک غضب قهاری او پیدا بود متقبل تنبیه نصیر خان گردیده و حضرت ظل الله نیز تدارکی لایق که شایسته آن جناب و دو گروهی از اسرا و خوانین و دلیران کیوان خشم بهرام کین از معسکر نصره قرین مأمور بملازمت آن جناب، در ساعتی که اخترشناسان دقیقه‌یاب از دقائق اسطرلاب تعیین و مشخص نمودند موکب ظهیر الدوله زلزله‌افکن کوه و صحرا و اضطراب بخش بسیط غبرا گردید و کرناچیان اسرافیل پیشه با آوازه‌های زیرین دمیدند. خارج شهر شیراز مضراب خیام فلک‌انباز گشته، بعد از جمعیت لشکر و تدارک اسباب سفر سلسله‌جنبان و همه شیران صیدانداز و شکارافکن بسوی خطه لار عنان دولت گشاده، بعد از ورود بخطه تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۴۷

مزبور دلیران منصور شروع بجنگ و از نوایر توپ و تفنگ کار به نصیر خان تنگ گردید. شهر لار بتصرف اولیای دولت ابدمدار درآمد و از یک جانب شهر در دامان کوه قلعه‌ای بود همدوش بر قلعه افلاک، بروجش برتر از قبه سماک. نصیر خان در قلعه مزبور متحصن و بر فراز کوه قلعه دیگر داشت مشهور بقدمگاه فرازش رفیع‌تر از اوج ماه و در پائین آن دو قلعه دره‌ای بود مشتمل بر نشیب و فراز. نصیر خان مزبور سدی در آن بسته و سد مذکور را مسقف نموده و قلعه مزبور را با قلعه قدمگاه متصل ساخته، فی‌مابین بسهولت و رفاهیت تردد نمایند و در باب محافظت قلعه قدمگاه نهایت مبالغه کرده و جمعی از ابطال تفنگچیان خود را که محل اعتماد، بلکه موجب اعتضاد او بودند، بجانب قلعه قدمگاه فرستادند، تکیه بر اعانت آنها نهادند و چون حضرت استظهار الدوله و دلیران شیر کمین و دلاوران پلنگ کین بر آن جوانب و اطراف قلعه محیط فرموده و از احاطه و محاصره آنها کار بر اهل حصار تنگ

و پای ادهم صولتشان از سلک تنگ‌دستی لنگ شده و نزدیک شده بود که بدرگشائی مقالید تیغهای خارا شکاف بجهت جانبازان معسکر قیامت اثر فتح الباب میسر شود، در آن حال یکی از رجال قلعه بطریق فرار شرف‌اندوز پای‌بوس جناب استظهار الدوله گردید و بعرض رسانید که: چنانچه جمعی را به تسخیر قلعه قدمگاه مأمور فرمایند او از راهی غیر معهود ایشان را هادی محل معهود و مقصود گردد و حضرت معین الدوله گروهی از نهنگان دریای نبرد و پلنگان کوه‌نورد را که اکثر غلامان آن سرکار بودند مأمور بعروج کوه قدمگاه و فوجی از اسرافیل پیشگان نای رزمی نواز را همراه نموده، امر فرمودند که هنگام افروختگی چراغ نصره بر فراز کوه و بروج قلعه آتشی برافروخته، که اشتعال آتش و ارتفاع شعله سرکش دلالت بر حصول مقصود نماید و از مشاهده روشنی ایستادگان حضور فیض گنجور را اطلاع بر فتح قلعه حاصل آید. مختصر سخن: در نیم شبی که افواج ثوابت سیار بر مدارات تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۴۸

چرخ دوار برآمده، بر بروج این نیلی حصار عروج کردند، مأمورین روی جلادت برفراز کوه، بروج قلعه آتش، همگی پشت بر کوه کران سنگ اقبال بی‌زوال خدیو کشور جلال ستند و پست و بلند آن کوه فلک‌مثال را درنوردیدن آغاز کردند و خود را برفراز کوه و نشیب قلعه قدمگاه رسانیدند و پلنگان قلعه مصاف چون طایر تیزپرواز اندیشه شروع بعروج و مانند دعای مستجاب بر اوج سپهر عروج برآمدند و بیک دفعه شروع بانداختن تفنگ و نواختن نای رعد آهنگ نموده، برسم مقرر آتشی بلند برافروختند و نصیر خان در آن نیم‌شب چشم از خواب گران گشوده و آواز و فغان روئین‌درای از جانب قدمگاه بگوشش رسید. پس از جای خواب سوی بیرون شتاب نموده و در زمان برادر خویش را با فوجی تفنگچی باعانت حارسان قلعه قدمگاه فرستاد و برادر نصیر خان پیادگان بجانب قلعه رخ آورده و اسب جلادت را تا نزدیک قدمگاه پویه‌ور کرده و چون بروج را در تصرف دلیران فیل‌بیکر و دلاوران شیرمنظر دید، از علامت بی‌اتفاقی فرزین‌بخت و مشاهده آن گونه کار دشوار و سخت بر جای خویش مات و متحیر فروماندند. بهر صورت مراجعت کرده و برادر را از وقوع آن واقعه سخت خبر داد. نصیر خان از استماع آن خبر وحشت اثر کعبتین حواسش در ششدر اضطراب هراس افتاد و چون قلعه قدمگاه بقلعه‌ای که در جنب شهر موقوف او بود اشراف کلی داشت بر انجام و اختتام دولت خود ملتفت شد و بحرکت مذبوحی امور قلعه را استحکام داده و چشم براه ظهور مستورات پرده غیب گشاد و حضرت استظهار الدوله شیران بیشه هیجا و دلیران قلعه‌گشا را امر باستحکام داده و حشم را محاصره و اهتمام در محافظت طرق اطراف و اکناف فرموده و چون اصل شهر بنحو مسطور مفتوح مبارزان شیرزور و مقر عسکر منصور شده بود، توپ‌های قلعه کوب و خمپاره‌ها و تفنگهای دوزخ شرر از جانب شهر و سمت قدمگاه بر قلعه بسته، از رعد آواز توپ و صدمه ژاله گلوله زلزله در بنیان قلعه و غلغله در میان قلعگیان افتاد. بنیاد هستی بسیاری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۴۹

از اهل قلعه و دواب و عمارات رفیعه از بیخ و بن برکنده شد و از عدم ذخیره و فقدان آذوقه کار بجائی کشید که تلخ کامان حنظل جوع از شربت خوشگوار مرگ مذاق امید را شیرین و التهاب آتش بی‌نوائی را بجرعه‌بخشی ساقی اجل تسکین می‌داده هرروز جمعی کثیر از تفنگچیان و سایر اهل قلعه و بسیاری دواب از پای افتاده، روی بوادی عدم می‌نهادند. الغرض نصیر خان در باب قلعه‌داری یک چند هم حرکت مذبوحی می‌کرد و برشحه تدبیر آبی بروی کار می‌آورد، تا آنکه از اعیان معاونین خود، بلکه از قاطبه اقربا و همگی اصداقا آثار برگشتگی بخت و علامات سرگشتگی مشاهده می‌نمود و کار بجان و کارد باستخوان رسید و بجز از طلب امان چاره ندید و برادر خود را روانه خدمت جناب سراسر سعادت استظهار الدوله و طلب‌نگار امان شده و استدعا نمود که: در صورتی که راه خدمتگاران را بی‌ای امیدواری پیماید جواد آرایش در میدان بندگی بجولان درآید جان و مال و عرض او از تعرض مصون و محفوظ بوده، دست جفا از دامن آنها کوتاه باشد. جناب بیگلر بیگی از راه مرحمت که جبلی این دودمان رفیع الشانست آن صید بدام افتاده را امان داده، جان و مال و ناموس او را از تعرض دست تسلط معاف و پیمان را بایمان مؤکد فرمودند.

نصیر خان باطمینان حبل‌المتین مروت حضرت ظل‌اللهی و خاطر جمعی پیمان و ایمان مؤکد جناب استظهار الدوله استظهار یافته، از قلعه بیرون شتافت و مورد نهایت الطاف و اشفاق گردید و بنحو خاطرخواه هیچ‌گونه دست تعرض بدامن جمعیتش نرسید و از آن گذشته انواع احسان و اکرام درباره او بعمل آمده، که زیاده بر قدر و مقدار طمع و توقع او بود و نصیر خان را مخدره‌ای در تنق عصمت می‌بود و در سلک پرده‌گیان حریم جلال جناب ظهیر الدوله منسلک گردید و شرف مصاهرت علاوه سعادات دیگر گردید و بعد از تمشیت امور ولایت و انتظام مهمام رعیت حکم اقدس اعلی را که در خصوص تخریب قلاع نصیر خان صادر شده بود متابعت و مشار الیه را با کوچ و بنه و اولاد و اتباع کوچانیده

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۱۵۰

و از خطه لار غم‌پرداز وارد شیراز و زیارت آستان آسمان طراز مشرف گردید و حکومت لار بمسیح خان بنی عم او، که همیشه از جمله مقلدان قلاده فرمان‌برداری بود، مفوض و مرجوع شد و نصیر خان مزبور بعد از مدتی مستدعی تفویض حکومت لار گشته، هرچند اکثر مردم معهدا بمصداق «حب‌الشیئی یعمی و یصم» خواهش‌مند این مطلب شده و از آنجا که ارباب نیاز هرگز از مرحمت عاجزنواز حضرت ظل‌اللهی محروم نتواند بود استدعای او قرین اجابت گشته، بورود نواحی لار یکی از کدخدایان آن ولایت در وقت فرصت خنجری در کار آن بیچاره کرده و بزخم خنجر مذکور درگذشت.

### بیان تنه احوال کرمان و بقیه امور تقی خان درانی و سایر معاملات آن زمان بتقدیر ملک جاودان

مقالید گنجینه معانی و مفتاح کنوز سخنهای نهانی یعنی قلم بدایع رقم قفل از درج حکایت می‌گشاید که: چون چگونگی قتل علی خان شاهسون بطریقی که کلک صفحه‌طراز فسانه‌پرداز شد بعرض حارسان سده جلال رسید حضرت ظل‌اللهی را آتش قهر قهرمانی شعله جانسوز گرفت. تنبیه آن کوه‌نورد قلعه نادانی و مرحله گرد فضای بی‌سر و سامانی یعنی تقی درانی و سایر حشرات کوهستانی و غولهای بیابانی را این دفعه نامزد نظر علی خان زند فرمودند جوقة‌ای از شیران بی‌سلاسل و فرقه‌ای از روئین‌تان خارهدل را بهمراهی مشار الیه با تدارک خوب و اثاثه مرغوب بجانب مطلوب روانه فرمودند و خان بآئین شایسته اعلای لوای اقتدار کرده و روانه کرمان و در نواحی بلوکات توقف و قبض و بسط امور و بست و گشاد کار جمهور و تنبیه مخالف و ترفیه مؤالف پرداخته، امور ایشان را منظم ساخت. رفته‌رفته بخارج دار الامان رسیده، خیام شهر خروج کرده و هردفعه جمعی کثیر از اعوان خویشان را بمعرض تضييع درآورده و از تنگی محاصره نیز کار برو تنگ و گندم و جو با طلا و نقره هم‌سنگ شده بود و از کشاکش مدت تسلط او و شدت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۱۵۱

تک‌وپو کار مردم بر جان و سودشان یکسر بزبان رسید و از کثرت زحمت و نکبت ناتوان گردیده بود و بفکر رفع اتفاق نمودند و در جزو با نظر علی خان سازگار و در مخاصمت تقی با یک‌دیگر موافق و یار گردیده که کار آن مفسده‌جو را بسازند و صفحه ولایت خود را از لوٹ وجود او پردازند. پس جماعت مشیزی که در نزد تقی پایه تقریشان از دیگران رفیع‌تر بود شباهنگام از برجی که محافظت آن تعلق بایشان داشت احدی را بزیر فرستاده و بنظر علی خان پیغام دادند که فردا سواران سپاه نصره همراه را منقسم بچندین دسته کرده و هردسته بیکی از دروازه‌های شهر رفته، در محاربات دروازه صف بسته، حاضر باشند که چنانچه تقی مذکور از حقیقت اراده ایشان تفرس نموده و بجانب وادی فرار شتاب نمایند از هرطرف دروازه که بیرون آیند سواران حاضر بوده، او را دستگیر نمایند و هنگام صبح که سپهدار مهر انور بر اشقر چرخ اخضر برنشسته و دروازه افق خاور را محل فرار سپاه انوار ساحت نظر علی خان پای در رکاب کمیت دلیری نهاده، با فوجی از سواران ضیغم شکار نزدیک حصار آمده و سواران بر دروازه‌ها تقسیم و منتظر ظهور تعهدات جماعت مشیزی ایستاده، از آن جانب تقی درانی بعبادت هرروز سوار مرکب ادبار و متوجه سرکشی بروج

دروازه‌ها شد و نخستین بر فراز حصار قلعه برآمده، علامت سیاهی سواران را در جمیع دروازه‌ها مشاهده کرده، اعوان و انصار خود را نیز در طریقه سلوک و رعایت و لوازم خادمی و مخدومی برخلاف هرروز دیده، از مشاهده این حال تغییری بر احوالش بهم رسیده و بغایت مخوف و مشوش گردید.

پس بجانب دروازه‌ای که بسمت دران و سایر کوهستانات و از آن دروازه تردد می‌نمودند عنان داده و مضطرب‌وار روی بآن صوب نهاده و جماعت مشیزی که جمعیت ایشان بیشتر از سایر اعوان و انصار او بود اطراف او را داشته و حسب الواقع باختیار خودش نمیگذاشتند و آن نابکار مفسده‌کردار از اطوار ایشان سوء ظن حاصل کرده از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۵۲

ایشان بر فساد امر خویش یقین حاصل کرد و روی بجانب نارین قلعه آورد و چون محافظت نارین قلعه نیز در عهده مشیزیان بود شروع بافکندن تفنگ و از آنجا نیز راه دخول را برو تنگ کرده و در آن حال جماعت مشیزی یعنی اعیان مشیزی که در موکب مشار الیه بودند پرده از روی ما فی الضمیر برداشته آشکارا باو گفتند که: بغیر از آنکه طریق اردوی نظر علی خان را پیمودن گیری و خدمت‌گزاری آستان کروییان اقدس را بجان خویش بپذیری چاره دگر نیست. آن سرگشته بخت چون یقین داشت که اگر برخلاف رای ایشان رفتار نماید و پای چاره‌سازی بهنجار گشاید او را گرفته بدست نظر علی خان خواهند سپرد و تخته پاره خود را بهیچ تدبیری از آن ورطه بساحل نجات نمی‌تواند برد ناگیر و ناچار برای رضای ایشان رفتار نمود و پای بیچارگی بجانب اردوی نظر علی خان گشود و رخارخ سردار معظم الیه را ملاقات و سر عجز بر زمین عبودیت سود و نظر علی خان آن صید زبون گشته را باردوی سپاه ظفرپناه آورد و مقید و مراتب گزارش را معروض سده جلال خدیو دریا نوال گردانید.

فرامین قضا آئین از مصدر عز و تمکین صادر و بعهدہ نظر علی خان مقرر شد که بسطام خان کارخانه‌ای سرکرده غلامان چخماقی را با موازی پانصد سوار بجهت محافظت ولایت و پرستاری سکنه و رعیت دار الامان کرمان گذاشته، سایر عساکر منصور و تقی مزبور را برداشته، عنان ادهم سرعت را بصوب مراجعت گشاده و نظر علی خان از قرار مقرر معمول و مراحل شوق عتبه‌بوسی را بیای امیدواری نور دیده و بزیارت آستان کیوان مکان رسید و تقی مذکور مورد سیاست قهاری گشته، در حضور عدالت دستور بطناب غضب از عالم فانی درگذشت و دست اجل بساط عمرش را درنوشت و زمانه سزای اعمالش در کنار نهاد و بجهت عبرت اولو الابصار در ساحت میدان جلو خان جسدش بر خاک مذلت افتاد و میرزا حسین کلانتر سابق و آقا علی سیرجانی که در ایام عصیان و طغیان تقی درانی راه‌نورد طریق خدمت بودند از شفقت و مرحمت خاطر آفتاب خاصیت لقب خانی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۵۳

یافته و منصب حکومت نیز بایشان عنایت و رقم و خلعت ایالت بایشان کرامت شده و بعلت شکستگی و پریشانی که از تردد لشکر بنحوست آن مشئوم بداختر برعایا و برابرای روی داده بود مال و جهات یک ساله را بتخفیف مقرر فرمودند. حکام مزبور را مرخص و روانه محل ایالت و بسطام خان را باتفاق سایر غازیان بحضور فیض گنجور طلب داشتند.

### ذکر بنیاد عمارات مبارکات در خطه غم‌پرداز شیراز و چگونگی آن زمان

مهندس قلم خجسته رقم از مقرنس کاری حکایت زیب بخش قصور بی‌قصور اوراق می‌گردد که: چون رای ارجمند و خاطر مشکل‌پسند آن شه‌ریار دشمن شکار خصم گیر عدوبند الکای فارس را بجهت مستقر دولت برگزید و اختیار فرمودند، الحق آن کشور روح‌پرور در فضا و صفا خلاصه جمیع ممالک عالم و تختگاه کسری و جم و بی‌تکلف جنتی تازه و بهشتی خرمست و در ساحت فساحت فارس خطه شیراز شهریست بغایت جان‌فزا و دلنشین و سوادیست رشک گلستان ارم و غبن نگارستان چین و از لطافت هوا و شرف فضا و عذوبت ماء غیرت خلد برین و سرآمد معموره روی زمین، پس همت والا نهمت بعد از انصراف از سفر

لازم و مراتب سعادت که جمیع کارها بکام و همگی (امور) بر وفق مرام صورت انجام یافته بود ب فکر تعمیر و مرمت قلعه شیراز و آبادی و رونق آن خطه گیتی طراز افتاد و چون محکمه مضبوط و سرانجام مالا-بد آن هر صاحب شوکتی را ناگزیر رامر جهان داریست و در تعمیر بروج و باره و تدارک توپ و خمپاره و سایر اسباب قلعه شروع فرمودند. هر چند اقبال بی‌زوال در معنی حصار بود متین و بخت بلند و طالع ارجمند جداری بود مستحکم از پاسبانی لطف حضرت رب العالمین، لیکن در مرتبه ظاهر و عالم صورت تعیین قلعه مستحکم و بنای محکمه محکم که مسکن و مأمن بنه ملتزمان رکاب سعادت مآب و پناه خدم و حشم ملازمان موکب نصره انتساب می‌گردد باشد ضرور و در کار و بجهت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۵۴

خرسندی ظاهر پرستاران آن حضرت در اساس نهادن و انتظام دادن آن لا بد و ناچار بود و هر چند قلعه شیراز قبل ازین بمعماری همت (والا) نهمت بروج و باره متین مشحون و بخندق بسیار عمیق مقرون گردیده و نهایت انتظام و کمال استحکام داشت و در آن هنگام امر مقدس مجددا تالی امر قضا و حکم قدر گردید و در هر دروازه شهر دو شاه برج بسیار متین و بغایت عظیم که هریک در وسعت با شهری برابر و در رفعت سرکوب سپهر اخضر بودند بنیاد نهادند و جمیع حصار و چهار رکن جدار قطعه‌بقطعه منهدم ساخته و مجددا باتمامش پرداخته مجموع را تجدید نموده و بروج و پاره‌ای را بنیاد فرمودند که بن آن در پشت گاو زمین و بامش بر فراز سپهر هفتمین می‌رسید و مسافت تیر پرتابی خارج هر دروازه‌ای برجی چون محکم قلعه‌ای بر آورده و بسنگهای لعلی رخام مستحکم کرده و بر فلک ذات البروج رسانیدند و در حفر خندق محیط چندان کوشیدند که بضرب تیشه مقنیان صنعت پیشه و قوت بازوی نقابان قوی تیشه بازوی گاو زمین بستوه آمد و چون اطراف اربعه شهر مشتمل بر فراز و نشیب بسیار و اراضی اکناف حصار بغایت ناهموار بود فرمان اقدس شرف نفاذ یافت که مردان توانا و جوانان کارآزما از جمیع ممالک جمعیت نموده و موجب تسطیح اطراف شهر گردند و احکام قضا نظام درین خصوص بعهدده بیگلر بیگیان و حکام هرمملکت و هرولایت شرف صدور یافت که دوازه هزار نفر دیو هیکل پیل پیکر بیلدار استوار روانه دربار فلک اقتدار سازند، که در مدت گرمی هوای تابستان بانجام امر مذکور پردازند. حسب الامر معلی عمله مذکوره وارد اراضی گرداگرد شهر گردیدند. مقرر شده بود که فوج فوج مغنیان نغمه پرداز و مطربان بر بطنواز و موسیقی دانان موسیقار ساز قدم بقدم بساط نشاط و اسباب مسرت و انبساط گسترده و عمله مذکوره در کمال عیش و سور و نهایت بهجت و سرور بشغل مزبور مشغول باشند و هر روزی از آن ایام مسرت انجام چون روز نوروز قرین شادمانی و هرساعتی از آن اوان عشرت اندوز چون ایام جوانی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۵۵

میگذشت و چون هوای صیف سپری گشته موسم شتا در رسید و نوبت دم سردی هوا و تواری مردم در بیغلها گردید عمله مذکوره حسب-الحکم خدیو کشور مروت مرخص و روی باوطن خود آوردند، که سایر ازمه سال را راحت گزین و خانه نشین بوده، در مساکن خویش بتعمیر احوال فرزند و زن قیام نموده و در بهار دیگر مراجعت بآن فضای فیض پرور، امور مذکوره را از سر گیرند و بامانای دولت ابد مدت و رؤسای سپاه انجم کثرت و اعیان و اعظام مملکت که خدمت گاران حضرت فلک رفعت و ملتزمان آستان گردون فسحت بودند مقرر شد که در آن خطه دلپذیر عمارات رفیع و قصور منیع بجهت نشیمن خویشان اساس نهاده و باتمام رسانند. حسب فرمان والا قرب یافتگان در گاه فلک اعتلا طرح عمارات دلگشا و بنیاد قصرهای روح افزا پرداخته، چندان کاخهای مرغوب و سراهای خوش اسلوب صورت حصول گرفت که آن خطه دلنشین رشک نگارخانه چین و غیرت خلد برین گردیده گویا معمار قضا اساس کهنه شیراز را در نور دیده بساطی تازه چید. چون از قراری که مرقوم و مشروح گردید سواد دلنواز شیراز دار الملک دولت ابد انباز و مستقر اجلال و عزاز شد در آن خطه خلد مبانی چنان مکانی که دولت سرای آن حضرت تواند شد نبود و از آن گذشته رای ارجمند و خاطر مشکل پسند ازین معنی تحاشی داشت که در خانه و سرای پرداخته گذاشتگان و گذشتگان منزل

و مکان فرمایند و رای عقده‌گشای چنین اقتضا نمود که بنای نارین قلعه‌ای مشتمل بر عمارات رفیعه و بناهای بدیعه که قابلیت حرم‌سرا را داشته باشد بنیاد فرمایند و در خوشترین مکانی از امکان آن ملک ارم سلک زمینی وسیع فسیح اختیار فرمود، فرامین قدر تمکین خطاب بحکام و کلاختر و ناحیه‌داران اعمال دیوان عدالت ارکان در کل ممالک محروسه نگاشته کلک تأکید شد که معماران صنایع پرور و استادان بدایع‌ساز و بنایان اقلیدس‌شعار و نجاران شیرین‌کار و نقاشان هیکل‌نگار و سنگ‌تراشان فرهادتن و قوی‌دستان خارا شکن و مقنیان نقب‌زن و هندسه‌دانان نقش‌بند و نازک

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۵۶

طبعان مشکل‌پسند و سایر ارباب صنایع و اصحاب بدایع آنچه در هر بلدی از بلاد ایران زمین می‌باشند جمع آورده و مرکب و بارکش و وجوه اخراجات و سایر تدارکات از مال دیوان مهم‌سازی و تدارک‌جود و اهل و عیال هریک بقدر حال سرانجام و بطریق استعجال روانه دربار فلک‌مثال و مضامین فرامین واجب الامثال را متابعت و مسارعت نمایند. بعد از آنکه فرامین مطاعه بمضمون مشحون مشروح مباهات‌بخش متصدیان امور دیوانی هر مملکت گردید و هریک بطریق فرموده صنعت کاران الکای خود را جمع آورده، مایحتاج سرانجام و روانه دربار ملایک مقام نمودند از ممالک عراق و فارس و آذربایجان و دارالمرز و کوه‌کیلویه و عربستان و حویزه و توابع و بلاد خوزستان صنعت‌پیشگان گروه‌گروه روی امید بدرگاه عرش شکوه آوردند و در اندک زمانی از بنا و نجار و نقاش و سنگتراش و معماران مجسطی‌گشا و استادان بدایع‌نما و پیرایه‌بندان صنایع پیشه و کارپردازان صایب‌اندیشه و کوه‌بران قوی‌پیشه در آستان آسمان‌شان چندان جمع آمد که از اهل کشوری فزون‌تر و با لشکری برابر بود. پس کارگزاران دربار عظمت‌مدار بتدارک مصالح کار پرداخته، در اندک زمانی از چوب و سنگ مرمر و سایر آئینه‌های بزرگ عریض و طویل که از ممالک روس و روم و بلاد فرنگیه و کلای دولت جاوید مدت سرانجام کرده، تجمل سفاین و اراده گردان و غیره نقل می‌نمودند چندان جمع گشت که اطلاع بر حقایق قدر و مقدار آنها از قوه ادراک مدرکان و حصرشان از حد اوهام افزون بود و استادان هر صنعت و پیشه‌وران هر حرفت بجهت انجام مصنوعات خود کارخانه‌های بافسحت گشوده، شروع در بدایع فنون و هریک در فن خویش آغاز اقسام سحر و فسون نمودند و حضرت ظل‌الله‌کشورپناه که مهندسان اقلیدس هم‌تا و اکردانان مجسطی‌گشا طفلان سبق‌خوان دبستان ادراکش بودند بنفس نفیس متوجه طراحی آن بنای دولت مینا گردیده، در طالعی میمون و ساعتی فرخنده و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۵۷

همایون طرح آن نقش بدیع و بنیاد آن کاخ را استادان سحر‌کار و بنایان هندسه‌نگار دست سروری و بازوی سحرپروری گشاده، اساسی چیدند که دیده چرخ پیر از آغاز عمارات عالم‌تابان روز چنان بنائی ندیده و معمار قضا از بدایت تعمیر ربع مسکون تابان زمان چنان اساسی نچیده. سپهر اعلی در پیش رفعتش با زمین برابر و چرخ والا در برابر او جش از هر حسیضی فروتر. شرفات عالی درجاتش را با اوج فلک ادعای همسری و ارکان رفیع‌الشانش را با فراز چرخ مینا دعوی برابری. گل زرین شمس شمس طاقش و قالب سیمین قمر خشت و اوراقش. گل باغش چون پاره گل رخسار خود را و شان بناز پروریده و هراتازه نهالش چون نهال قامت سهی‌قدان آفت خزان ندیده. القصه بمعماری همت بلند و طراحی رای ارجمند چنان حصار استوار و اساسی عرش وقار برپا شد که اساس قصر کسری در زیر سایه‌اش و طاق خورنق فروتر پایه‌اش. چون سرای مزبور مشهور بارگ بجهت حرم‌سرای وضع شد و مکان نشیمن بسیار در کار داشت سه تالار بلند پایه بهشت پیرایه اساس نهادند و سطح محدب فلک بسقف هریک مماس و دستگاه این نه طاق در برابر پست-ترین طاق هر کدام بغایت بی‌اساس بود، بآئین دلکش و وضع خوش مشحون نمودند که آئینه آفتاب و مرآت ماه باوجود روشنیها بغایت تیره و چشم سپهر آبنه‌گون از بوارق انوارشان خیره بود و در جوار طالارهای ثلاثه طنبیهای وسیع فضا و ایوانهای مسرت‌فزا تحتانی و فوقانی بنیاد نهاده و در و دیوار هریک را بطلای منقش محلول ملمع نمودند و تصویرات روحانی



مثال که مانی نقاش از رنگ آمیزی آنها حیران و بهزاد مصور از وضع نیکوشان انگشت حیرت بدنشان بود مکان بمکان نصب نمودند. القصه ساحت هرایوانی از نقوش غریب و صور بدیع رشک گلستان ارم و عرصه هر شبستانی از پیکرهای دلکش و تمثالهای حوروش غیرت بیت الصنم گردید. سنگهای رخام که از معادن شیراز اخراج و احجار مرمر که از دار السلطنه تبریز و تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۵۸

دار العباده یزد استخراج و بحمل اراده گردان نقل می شد زیاده از آن و نه چندان بود که محاسبان اوهام در شهر و اعوام تعداد آنها توانند. از آن جمله ستونهای سنگ هشت ذرع و نه ذرع طول بجهت تالارهای عمارات مبارکات از معادن شیراز اخراج شد که بجهت هیچ یک از سلاطین اورنگ نشین و خواقین صاحب تمکین سلف و خلف میسر نشد و نخواهد شد و حصار می محیط آن عمارت جهان وسعت شد منتهی بدو برج کوه پیکر و باره فلک همسر که عروج طایر تندپرواز اندیشه بر معارج آن ممکن و میسر نیست و صعود پیک سرع السیر متخیله بر مدارج او میسر و مقدور نه. جمیع آن سنگهای لعلی رخام بنحوی صورت استحکام پذیرفته که اگر خواهند بتیشه تدبیر سر موئی رخنه در اساس استوار آن افکنند از بابت محالات و تصور پر کاهی دخل و تصرف در بنیان پایدار آن از مقدمه خوارق عاداتست و آنچه وجوه نقد از خزانه عامره صرف اجرت عمله و انعام استادان صنعت گار و پیشه گران بدایع نگار گردیده و بمصارف آن بنای دلگشا رسیده بی سخن سرمایه پادشاهی ذی شوکت بود، تا بسایر مصالح که شتران و قاطران سرکاری حمل نمودند چه رسد؟ سخن کوتاه:

از سلاطین سلف و خواقین خلف از ایام گذشته و اعصار مستقبل نبسته و صورت وقوع نخواهد بست. کلک دو زبان از ایراد مفصل آن عاجزست.

### ذکر وقایع سال فرخ فال هزار و هشتاد و رسیدن بهجت آثار بامر آفریدگار کون و فساد

#### اشاره

از ورود بهجت نمود بهار خرم فیروز و قدوم مسرت لزوم نوروز گیتی فروز عرصه بسیط غربا و ساحت کوه و صحرا رشک فرمای بستان سرای سپهر اخضر و غیرت افزای چرخ مینا گردیده و استادان قوای نامیه که چندی بعلت سرمای زمستان و ابتدای برف و باران دست از تعمیر باغ و بستان کشیده بودند بفرمان خدیو نوبهار دیگر

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۵۹

باره روی صنعت گاری گشودند و نقاشان بدایع نگار صنع بیچون به رنگ آمیزی قلم قدرت بناهای روح افزای گلشن و گلزار را باقسام گلهای رنگین و انواع ازهار و ریاحین مشحون فرمودند. سرهنگان قوای ربیعی بفرمان فرمائی فروردین بجهت قلع مواد طاغیان زمستان و جزیره نشینان برف و باران متوجه دیار گلشن و گلزار گشتند و مهندسان شیرین کار قمری و هزار در ساحت گلزار دیگر بار بمخلب و منقار آشیان جمع آورده و آغاز عمارت کردند و از فیض بهار عرصه خاک غیرت گلزار افلاک شده و از یمن قدوم اردی بهشت فضای کوه و دشت رشک باغ بهشت گشت. پیرایه بنندان هنرمند بآراستگی محفل نشاط آرائی بزم انبساط بازوی هنروری گشادند و مجلس نوروزی بصد فر و زیب چنان ترتیب یافت که نگاربندان محفل سپهر بتماشای آن محفل زبینه و تفرج آن بزم فریبنده دیده حیرت گشودند.

برودوش اعتبار سران سپاه و سراپای افتخار چاکران در گاه از شعشعه خلاع خورشید شعاع روشنی بخش دیده مهر و ماه گردید. چون امور عمارات مبارکات از نقاشی و سنگ تراشی و نجاری و نازک کاری ناتمامی داشت فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه در خصوص احضار عمله و استادان صنایع دان که در آغاز زمستان رخصت یافته، بمساکن خود شتافته بودند شرف اصدار یافته،

دیگر باره فوج فوج ارباب صنایع به آستان فلک ارکان جمع آمده، شروع باتمام بقایای امور عمارت نمودند. در خارج خطه شیراز دلتواز قناتی جاری بود مشهور به رکناباد و آب آن در عذوبت و لطافت سرآمد جمیع قنوات و میاه فارس بود، ممدوح و محسود نکته پردازان الکای مزبور و تعریف آن در دیوانهای سخن‌سازان، خصوص هزاردستان گلستان معنی طرازی خواجه حافظ شیرازی مذکور و در میان عرب و عجم مشهورست.

رای فلک آرا اقتضا نمود که آب مزبور را بشهر آورده، در عمارات مبارکات جاری سازند و چون در بیرون شهر رودیست بسیار عریض، در بعضی اوقات سال موسم سیلاب رودخانه بدیل دریائیسست پراضطراب،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶۰

نهری که بجهت آب مزبور در عمارات عالیات احداث می‌شد می‌بایست از رود مزبور عبور نماید و از آن گذشته خندق قلعه شهر که بیست و دو ذرع عمق داشت در معبر نهر محدث مذکور واقع و خاکریز حصار نیز از جمله موانع و بهر صورت ایصال آن آب بشهر خالی از اشکال عظیم نبود. استادان کارآزما در اتمام آن مهم ید بیضا نموده، بازوی صنعت‌وری گشوده، در زیر رود مذکور که عرضش از طول زمانه بیشترست مجرائی برسم شترگلو احداث و آب از زیر زمین رود بساحل آن طرف رسانیده، از تنور شترگلو بر ظاهر زمین اظهار کردند و کذلک در خندق عریض و طویل و عمیق و حصار شهر و خاکریز نیز بطریق مذکور شترگلو دیگر احداث و همچنین از خندق ارک بهمان نسبت گذرانیده، بی‌صعوبتی داخل شیراز و عمارات عالیات گردانیده و استیفای آنچه از وجوه نقد که از خزانه صرف این جزئی مطلب شد که جزو ضعیفی از اجزای آثاریست که در آن خطه دلپذیر بیمن همت خدیو جهانگیر صورت بست از قوه محاسبان اوهام بیرون و از حد حوصله مستوفیان عقول افزون بود. انهار دیگر و قنوات جدیدی احداث، از آن بیشتر باصل شهر و بشرب سایر اراضی و صحاری فرمودند و تفصیل آنها موجب اطناب و باعث طول کلام کتابست. چون غرض اصلی و مقصود کلی از وجود این خجسته دفتر ایراد وقایع جان‌پرداز و سایر واقعات اوان دولت و امان شوکت این خدیو معدلت گستر یعنی داور فیروزمند محمد جعفر خان زندست و سایر وقایعات خصالیه حضرت ظل الله عم بزرگوار این خدیو کسری شعار طبیعت رقم زده کلک قرین السعادات می‌گردد، لهذا بایجاز و اختصار آنها کوشیده، از اطناب احتراز ورزیده، انشاء الله الملک العزیز وقایع دولت این شهر ارم بهر از جزویات و کلیات بطریق تفصیل و تطویل نگاشته کلک میمنت دلیل خواهد گردید. از عمارات جان‌پرور دلپذیر و باغهای مسرت فزای بهشت‌مانند و بازارها و کاروانسراها و انهار و اشجار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶۱

و غیره آثار آن حضرت در آن ملک فردوس فسحت زیاده از حدود اظهارست.

### بیان احوال امیر مهنا و غائی و گزاری کار آن

امیر مهنا و غائی ولد میر ناصر از مشایخ بندر ریک قبل از آنکه آفتاب عالم تاب این دولت ابدی انتساب بر ساحت الکای دلگشای فارس تافتن گیرد و روضات احوال اهالی آن عرصه جنت مثال از انوار بدر منیر توجه خدیو کشورگیر روشنائی پذیرد مهنا و مذکور میر ناصر ولد خود را بتقرب دوستی و رعایت شاه‌دی بقتل آورده، از خباث ذاتی و خیانت جبلی برادران و اعمام و عمزادگان و اقوام خود را نیز بدفعات مقتول و در بندر ریک بجلالی و آرامی افزون از حد زیست. چون الکای فارس در مرتبه اول از انوار توجه داور معدلت‌پرور روشن و فضای نشاط‌افزای شیراز از فیض التفات خدیو کشور طراز غیرت گلزار و گلشن گردیده مهنا و مذکور را بحضور فیض گنجور طلب فرمود. چون نظر سعادت اثر آن حضرت شناسای عیار ذات هر نیک و بد بود او را از جمله مفسدین غدار دانسته، در دربار فلک اقتدار امر بتوقف فرمودند. در حالتی که رایات نصره طراز بعزم سفر خیر اثر از دار العلم شیراز در اهتزاز آمد میرزا محمد بیگ خرموجی دشتستانی که داماد مهنا و مذکور و از جمله خدمت‌گزاران حضور فیض دستور و بمزید خدمت‌گاری و

اخلاص کیشی بر همگنان تفوق و پیشی داشت ضمانت کرده، استدعا نمود که وکلای عالی دولت دوران مدت مهنا را مرخص نموده، بضبط بندر ریک و ریش سفیدی جماعت وغائی سرافراز و روانه بنمایند، که بطریق سوابق ایام متوجه امور متعلقه بخود باشد. کارگزاران درگاه خلایق امیدگاه نظر بقدمت خدمت میرزا محمد بیگ استدعای او را قبول فرموده، مهنا را بضبط بندر ریک و ریش سفیدی جماعت وغائی سرافرازی داده، روانه موطن اصلی و رایات مهر اشراق بجانب الکای عراق متحرک گردیده، امیر مهنا نظر بشرارت که با آب و گلشن معجون و بنا بر فساداندیشی که دلش بآن مفتون بود ورود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶۲

بندر ریگ از شیوه متابعت نکول و از شاهراه عدالت عدول نموده و در ساحل بحر عمان امواج بحر افساد و اضرارش از صرصر شرارت و تندباد خیانت باوج کیوان رسید. چون استظهار الدوله نظر بمشاغل کلیه قلعه شیراز و ضبط و نسق آن که درخصوص تنبیه نصیر خان نیز اظهار و اشعار شد در غیبت برادر ارجمند فرصت حرکت از شهر و قلعه شیراز نمی‌کردند دو سه مرتبه سرداران تعیین و جمعی را باتفاق ایشان بسروقت آن طایفه طاغیان فرستاده و چون بعضی از اشرار ناس و گروهی قاطعان طریق بر مهنا جمعیت نموده، از بیم فساد حال خود در معاضدت او بازوی جلادت گشوده، فدائی وار مبارزت می‌نمودند، کاری از پیش سرداران مأمور نمی‌رفت. در اواخر که موکب ظفر کواکب از عربستان انصراف فرموده، مرحله‌نورد طریق سعادت رفیق فارس بودند جناب ظهیر الدوله امیر گونه خان افشار را سردار کرده، با جمعی از افواج دریا امواج بجهت تنبیه و تأدیب آن غریبان لجه فساد روانه نمودند. چون مهنا مزبور از استماع توجه موکب منصور بجانب فارس و رسیدن امیر گونه خان با سایر نهنگان دریای تیغ و سنان تاب مقاومت و توقف در بندر ریگ نیاورده، از بیم لطمات دریای عمیق قعیر بعید غور اردوی کیهان بوی او از تلاطم قلم ذخار بی‌کنار معسکر دلیران جنگجو غرقه شدن در بحر عمان را رضامند و خرسند گردیده، اموال و اسباب و اعوان و انصار خود را بکلیتی چند که موجود و مهیا داشت حمل و خویشتن را بدریا افکند. پوشیده نماند که در بحر عمان قریب بسواحل فارس دو جزیره می‌باشد: یکی مشهور بخارک و دیگری مشهور بخارکو و جزیره خارک مشتملست بر آبادی و عمارات و وجوه و عیون و میاه بسیار دارد و بسایر جزایر مشحون بجمعیت سکان و وسعت مکان و یکی از وکلای سرکار و لندیس در آنجا متوقف، با مال و منال بسیار از امتعه و اقمشه بی‌شمار، بوکالت پادشاه افرنج و لندیس متوجه معاملات بوده، از اسباب رزم و ادوات حزم آنچه لابدست در جزیره مزبور مهیا داشت. مهنا مذکور بعد از آنکه مدتی در روی آب لطمه‌خور چهار موج اضطراب بود در جزیره خارکو که قریب بخارک واقعست و بعلت قلت آن وضیق مکان و عدم قابلیت سکنی احدی در آنجا ساکن نیست

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶۳

لنگر اقامت افکند. در کمال شکسته حالی می‌زیست، بعد از چندی از عدم قابلیت مکان بجان و از قلت جمع اسباب معیشت بامان آمده، در طمع تصرف خارک افتاده بود. روزی چند در تدبیر می‌بود که بلکه چاره‌ای اندیشد که جزیره خارک را از تصرف فرنگی انتزاع نموده، از تنگی مکان و عدم قابلیت آن رهائی یابد. در آن حال فرنگی مزبور را همسایگی مهنا متوحش گردانیده، با شیخ سعدان ابوشهری که از خدمت‌گزاران دولت جاویدان بود بزور قاصد و پیغام اتفاق نموده، شیخ سعدان مشار الیه جمعی از اعراب طایفه خود را با کلیطهائی که داشت و کپیتان فرنگی نیز گروهی از فرنگیان را با سفاین خویش استعداد نموده، باعانت یک‌دیگر از روی آب بصوب جزیره خارکو شتاب و روی باخراج امیر مهنا آوردند، که شاید او را از جزیره خارکو بیرون کرده، جزیره مزبور را از لوٹ وجود او بپردازند و خویشتن را از تشویش همسایگی او فارغ سازند. پس مهنا از مشاهده آن حال باتفاق جمعی از ابطال که در نزد او اجتماع داشتند در مقام مدافعه برآمده و در روی آب آتش انقلاب باوج چرخ دولاب رسید. بعد از گیر و دار بسیار فرنگیان و شیخ سعدان را شکست افتاد. جمعی کثیر از ایشان مقتول و همه بهزار زحمت جان از آن ورطه هلاکت بیرون برده، خود را بمکانهای خویش رسانیدند. مهنا را از وقوع قضیه آتش طمع تصرف خارک تیز و نایره تقاضای خاطرش زیاده

شعله‌ور گردید، در هنگامی که سفاین انجم و اختر بناخدائی قدرت خدای اکبر و بادبانی صنعت حضرت داور ازین ژرف دریای پهناور روی بجزیره باختر آورد سفاین مذکور را باستظهار توکل بجانب خارک جاری نمود و بادبان سرعت گشود. چون مسافت مابین دو جزیره چندان نبود قبل از آنکه زورق آفتاب عالمتاب ازین بحر پرانقلاب بساحل مغرب رسد سفاین امیر مهنا بساحل جزیره خارک رسیده و خود را از جهازات بیرون کشیده، با انصار خود اطراف قلعه فرنگی را محیط گشتند. چون فرنگیان از خواب غفلت بیدار و زورق وجود خود را طعمه چهار موجه اضطراب و آن گروه غدار را دایره کردار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶۴

محیط قلعه و حصار دیده، برسم فرنگیان که شیوه اعادی ایشانست آغاز توپ‌اندازی و بنیاد آتش‌بازی نموده، بازوی مردانگی در خودداری گشودند و باوجود آنکه بچابک‌دستگی فرنگیان آتش بازو جلدکاری مشعبدان برق‌انداز نزدیک بدان رسید که آن بحر از تف آن آتش جان سوز سوخته و خاک جزیره خارک از التهاب آن برق بی‌امان افروخته گردد مطلقاً بنیاد اعوان آن گروه اثر نکرده، آتش جهد ایشان هرلحظه تیزتر و چون سمندر در آن دریای آتش غوطه‌ور می‌شدند، تا برخی از بروج قلعه فرنگیان را بتصرف درآورده، مانند آتش سوزان که در نیستان افتد برگ و ریشه برج مذکور حلول نموده، فرنگیان را از آن حالت شعله جلادت باب بیچارگی افسرده و آتش اجتهادشان در رشحه حملات کوه‌فرسای آن گروه فرومرده، خاک مذلت بر سر و آب حسرت در دیده و آتش غم در دل از قلعه بیرون شتافته، سربدایره انقیاد نهادند. سحرگاهان که قلعه‌گشایان خورشید رخشان بقلعه‌گیری افق شرقی از خطوط شعاعی رایت جلالت برافراشتند امیر مهنا داخل قلعه فرنگیان شده، از نقود و امتعه و عقاقیر و اسلحه و اسباب آنچه در قلعه موجود بود تصرف مالکانه کرده، بعضی فرنگیان را مقتول، بسر کرده آنها ایفا نموده، با معدودی از فرنگیان و کسان او در زورقی نشانیده، روانه موطن اصلی گردانیده. بعلت تصرف جزیره خارک و تسلط بر فرنگی و ایصال چندان مال و قوه که در حال او بهم رسید شروع در قطع طرق دریا و ضبط و نهب اموال فقراء کرده، در روی آب آتش فتنه‌اش بالا و شعله فسادش دامن چرخ والا گرفت. بندگان ظل‌اللہی در آن یک دو سال اوایل ورود فارس از تنبیه او قطع نظر فرموده، تأمل نمودند که شاید رخسار مال حال خود را در آئینه عقل ببیند، ترک آن حرکات بی‌خردانه کرده، روی بخدمت‌گاری آستانه خدیوانه آرد. چون از مدت آن مهلت بجز اضرار عباد از ظاهر و باطن روزگارش معلوم و ملحوظ نشد، آتش قهر قهرمانی شعله‌ور و شعله غضب خاقانی خرمن سوز چرخ اخضر گردید. زکی خان زند را تعیین و گروهی از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۶۵

نهنگان دریای کین را با تدارکات شایسته نامزد موکب مشارالیه فرموده و مقرر فرمودند که در بندر کناره و ساحل آن حدود توقف و راه ذخیره و آذوقه که از سواحل آن طرف عاید او می‌شد بسته و در کنار دریا نشسته، در جمع‌آوری جهازات و سرانجام سفاین اهتمام و نهنگان لجه ننگ و نام و دریاکشان قلمز آشام را بجزیره خارک رسانیده، خاشاک وجود مهنا را از صدمات سیل بی‌زهار حملات کوه‌فرسا از پیش بردارند.

پس ارقام قضا نظام و فرامین قدر انتظام درخصوص سرانجام سفاین بعهدہ شیخ سلیمان بنی کعب و شاه بندران بنادر عباسی و کنگان و ابوشهر و خلفان و غیره شرف اصدار یافته، شاه بندران و ضابطان هریک از بنادر مشروحه از سفاین و جهازات و سنکارات دیوانی و رعیتی آنچه را در حوزه تصرف داشتند بادبان سرعت گشاده، بصوب بندر کناره عنان فرمانبری دادند. امیر مهنا و اعوان و انصار او را از وقع این حالات زورق عقل و هوش بگرداب اضطراب افتاده، یقین کردند که تارای کشورگشای خدیو ملک‌آرا بتدمیر ایشان تعلق گرفته امر آن حضرت بحکم قضا همکار و دوران سپهر دوار فرمان آن جناب را فرمان بردارست. مهنا مزبور و معاونین و معاضدین او را بجز از هلاکت چاره نیست. جماعت و غائی طایفه مهنا و بزرگان و مهان اعوان او نظر بملاحظه مال و بجهت سلامتی حال خود با یک‌دیگر قرار دادند و همگی دل را برین معنی نهادند که بتدبیری زورق وجود مهنا را غریق گرداب فنا

ساخته، خاطر خود را از اندیشه وخامت مال و حال و بیم سخط و غضب خدیو بحر نوال پردازند. پس جملگی خاطر را بر قتل او قرار داده، حسن سلطان وغائی که یکی از اکابر طایفه مزبوره، با مهنا نسبت امنیت و قرابت داشت متصدی این امر گردیده، با جمعی از امنای طایفه وغائی با طوایف دیگر اتفاق کرده در حالیکه مهنا در بازار جزیره باطمینان خاطر بتفرج مشغول گیر و دار و از کید آنها بی‌خبر بود گرداگرد او را گرفتند. شروع در اجرای آلات حرب و استعمال ادوات طعن و ضرب نمودند. معدودی از غلامات و فدویان مهنا دست ممانعت از آستین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۶۶

جلادت برآورده، چندان کوشش کردند که مهنا را بکنار دریا رسانیده و خود را بکشتی شکسته‌ای افکنده، دل بدریای توکل نهاده، با حواس پریشان و دل ناتوان بر روی دریا روان و تخته‌پاره وجود خود را از لطمات چهار موجه بلا بیرون کشیده. حسن سلطان بجهت حفظ و حراست اموال و اسباب و خزاین امیر مهنا و محافظت سکان جزیره حقایق احوال را بتوسط زکی خان معروض خدمتگاران آستان عرش ارکان گردانیده، حضرت ظل‌اللهی گیتی‌پناهی جمعی از معتمدان درگاه خلائق امیدگاهی را بجهت ضبط اموال و خزاین مهنا تعیین و حسن سلطان وغائی را بحضور فیض دستور طلب فرموده، بحضرت فلک رفعت احضار نمودند. بعد از اندک مدتی مراجعت و اموال مزبور را که مبلغهای خطیر و استیفای آن ورای قدرت محاسبان ضمیر بود حمل و نقل آستان عرش نظیر، حسن سلطان وغائی که نیز بزیارت عتبه جلال خدیو فلک سریر مستعد گردیده حضرت ظل‌اللهی مملکت‌پناهی مشارالیه را با همراهان مورد نوازشات و مستظهر انواع توجهات فرموده، بحسن سلطان لقب ارجمند خانی و اختیار روی دریا داده، باخلاق فاخره و انعامات وافره روانه، مقرر فرمودند که بجزیره خارک رفته، امور آنجا را بر وفق صلاح دولت و رفاه سکنه تمشیت و جمعی تفنگچی بجهت محافظت جزیره و حراست خانه و قلعه فرنگی و مراجعت بیندر ریک نموده، در آنجا توقف و بخدمات دیوانی قیام. از کرمهای بی‌منتهای آن حضرت که سرمشق ارباب کرم و ناسخ داستان معن و حاتمست آنکه ثبت اموال و اسباب و امتعه و اقمشه و عقاقیر و دراهم و دنانیر و اصلی را که از متروکات و مخزونات امیر مهنا وغائی بحیطه ضبط درآمده و حاصل بحر و کان باعشری از اعشار آن برابری نمی‌کرد بحسن خان وغائی و متفقین هدم بنیان استعداد مهنا و فقراء و ضعفاء و ساکنین جزیره خارک بخشیده، در میان سویت فرمودند: الحق این معنی غایت کرم و منتهای هممست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۶۷

### ذکر انجام کار و اختتام روزگار امیر مهنا و بقتل رسیدن او بتقدیرات خالق ارض و سما

ناخدای سفینه فسانه و معلم زورق این دلکش ترانه یعنی خامه عنبرین شمامه فلک مقدر حکایات را در دریای پرپهنای ورق از اهتزاز صبا و دبور سخنهای حق بدینگونه بساحل بیان می‌رساند که: چون امیر مهنا با چهار پنج نفر از غلامان مشارالیه بطریق تقریر سابق خود را بکشتی مکسور محقوری افکنده. بی‌ذخیره و آذوقه، بدون آب شیرین که در بحر شور وجود آن اهم از جمیع مایحتاج اعظمست به معلمی توکل بخالق جزو و کل کشتی شکسته مذکور را در بحر پرشور روانه نمودند. آنجا که سیل بی‌زنهار بلا روی بخرابی احوال خسته حالان مبتلا آورد بخاشاک تدبیر و خس و خار چاره ره بر آن نمی‌توان بست و چون محکم رشته دام قضا بر پر و بال مرغان ضعیف بی‌نوا بند می‌نهد بمنقار طلب علاجی تاری از آن نمی‌توان گشت. در همان که آن بخت برگشتگان بهزار تاب و تب و صد هزار رنج و تعب در روی آب روان و آن شکسته زورق لطمه‌خوار امواج آن دریای بی‌کران بود سحاب مظلومی در هوا متراکم و از صرصر بخت برگشتگی آن بحر پرشور متلاطم گشته، از شدت تلاطم آن بحر ذخار و صعوبت تموج آن دریای بی‌کنار عنان اختیار زورق از کف آن کشتی شکستگان قلمز مبتلا- بیرون رفته، سفینه مزبوره از تموج آب و تلاطم آن بحر پراضطراب بی‌اختیار بهرسو رفتن گرفت.

هنگام صبح که بیادبانی فالق الاصباح زورق مهرانور ازین ژرف دریای اخضر بساحل خاور رسید کشتی مهنا بحوالی سواحل آمد. چون نیک ملاحظه نمودند حوالی بصره ملحوظ آن برگشته بختان شد. از آنجا که سفینه مزبور شد آمد آن طوفان پرشور را گذرانیده، شکستگی آن بیشتر از بیشتر گردیده، از آن پس توانائی دریا و شایستگی صدمات آن بحر طوفان‌زا نداشت و راکبین کشتی را نیز بعلت عدم آذوقه و آب شیرین و تشویش و غم آن زمان طاقت و توان مسافرت نبود و لاعلاج تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۶۸

درخور بصره لنگر توقف افکنده، قرار گرفتند، که شاید کسی بر حال ایشان وقوف نیافته، قدری آذوقه و آب شیرین تحصیل و باز روی توکل بجانب دریا آورده، چون بعلت دشمنی جمیع اهالی آن حوالی مجال توقف در آنجا نداشتند سعی می‌نمودند که بلکه نوعی نمایند که خود را بساحل عمان رسانیده، در ظل حمایت اعراب خوارج از بیم جان آسودگی یابند. چون حکم قضا با فنای مهنا جاری گردیده، روز عمرش بآخر رسیده بود اهل بصره از حال ایشان باخبر، نظر بآنکه در آن مدت که مهنا در روی دریا مبسوط الید بود پیوسته در کار اضرار و آزار هرنیک و بد بود بجهازات و سفاین ایشان لازمه دست‌اندازی می‌نمود، لهذا وجود او را مورث مفاسد بسیار و حیاتش را موجب اختلال حال خود می‌دانستند، بفرک اطفای نایره شوروشر او افتاده، جمعی را بحمل دو سه فروند کلیط بر سر او فرستاده، او و چند نفر از غلامان او را دستگیر و مقید بقید غل و زنجیر نموده، در شهر بصره در گوشه‌ای محبوس و مراتب را بعرض عمر پاشا ولی بصره و بغداد رسانیده، عمر پاشا نظر بآنکه او را مردود دولتین علیتین و وجودش را مستوجب هزار گونه تفتین دانسته، از بغداد حکم بقتل او داد و در خفا باتمام کارش پرداختند و خلقی از اهل بحر و بر را از شر وجود آن مردود خلاص ساختند. شیخ حجر نامی عرب ساکن بندر کنگان نیز در کنار دریا مهیج دریای شور و غوغا گردیده، از خدمتگاری آستان عرش ارکان دامن کشیده، دریای غضب قهاری متلاطم گردیده، زکی خان زند را مأمور بتخریب بنیان نام و نشان او فرموده، روانه نمودند. بیک حمله کوه‌فرسای نهنگان لجه هیجا کاخ هستی او با خاک برابر گشته، اکثر کسان و منسوبان او و اهل کنگان عرضه نهب و اسر گشته و در خطه شیراز بتیغ تیز رسیدند.

### ذکر سرکشی ذوالفقار خان افشار و گرفتار شدن او بدست علی محمد خان بتقدیر قادر مختار

خلاصه این وقایع بنحوست که: ذوالفقار خان افشار خمسه را در هنگامی که مواکب سعادت از سفر آذربایجان انصراف می‌نمودند

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۶۹

مورد تربیت خدیوانه فرموده، حاکم خمسه و عراق فرمودند. اگرچه در ظاهر امری که منافی بندگی و چاکری و مغایر شیوه عبودیت و فرمان‌بری تواند بود از مشار الیه ظهور ننموده، لیکن بعضی از مترددین و محصلین از اطوار او علامات غرور و نخوت و آثار خودسری و سرکشی تفرس نموده، بعرض می‌رسانیدند. حضرت ظل‌اللهی او را بنابر امتحان بدربار فلک‌شان احضار فرمودند.

مشار الیه والده خود را که زالی خوش‌بیان و پیری سخندان بود بآستان سپهر بنیان فرستاده، مومی الیها با زبان فسونگری و زبان آوری امر را مشتبه، بجهت پسر خود مهلت حاصل کرده، که تا مره بعد اولی حکم قضا اقتضا باحضار ذوالفقار خان صادر بشود سر قدم ساخته بدربار فلک اقتدار شتابد. پس از آن کره بعد اخری حکم باحضار صادر بشود و زال مذکور بعوض پسر راه شیراز را پی سپر نموده، بعذر تقصیر زبان میگشود. چون تأخیر ذوالفقار خان درنوردیدن راه عبودیت و تقصیر او در طی طریق خدمت از حد اعتدال متجاوز گشت و رخنه فساد کار او از مرتبه رفوگاری کهن زال بسوزن تدبیر و رشته تزویر درگذشت مهر امان بهرام قهر غضب آتش لهب ملتهب گردیده، علی محمد خان و علی مراد خان زند را با گروهی از بهادران فیروزمند روانه فرمودند، که ذوالفقار خان را از خواب غفلت بیدار سازند و از مستی باده پرخمار غرور هشیار. مأمورین مذکور بصوب مقصود شتاب کرده، چون

علی محمد خان و علی مراد خان از طریق مختلف در حرکت آمده، علی محمد خان در طی طریق خویشتن را پیشتر از علی مراد خان بذو الفقار خان رسانیده بود. در نواحی ابهر خمسه تلافی فئین ری داده، در تقارب فئین بعد از حملات کوه‌فرسا و صدمات جهان‌گوازی بهادران هردو لشکر شکست بر سپاه ذو الفقار خان افتاده، بهزیمت و فرار عزیمت نمودند. دلیران لشکر منصور و دلاوران پلنگ خشم شیرزور در تعاقب آنها دست جلادت گشوده، بعد از آنکه اندک مسافتی پیمودند ذو الفقار خان بنهنگان دریای مصاف دوچار و بکمند عدوبند دلیران شیرشکار گرفتار شد. علی مراد خان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۰

روز دیگر وارد مکان مصاف گشته، وقتی رسید که کار از کار گذشته بود. پس علی محمد خان بضبط اموال و اسباب ذو الفقار خان قیام و او را با کوچ و بنه و اتباع و اقوام روانه درگاه ملایک مقام و در خطه بهشت احترام بحضور میمنت آغاز سعادت انجام خدیو جم چاکر کسری غلام رسانیده، آن حضرت از راه مروت و طریق فتوت که مجبول طبع با سعادت توام بود چشم از تفصیرات او پوشیده و برعایت سوم عهد عفو و اغماض کوشیده، سرائی بجهت توقف مشار الیه عنایت و او را سایه‌نشین قصر بی‌قصور حمایت فرمودند. بعد از یک مدت مجدداً او را حکومت خمسه عنایت و اتباع و اولاد و متعلقانش در خطه غم‌پرداز شیراز در ظل عطف و خدیو عاجزنواز آرمیده، مومی الیه خود متوجه محل امارت شد.

### بیان احوال حسینقلی خان ولد محمد حسن خان و گزارش او

ادهم تیزگام کلک بدایع سلک در میدان حکایت بدینگونه پویه‌ور می‌گردد که: چون بعد از هدم بنیان دولت محمد خان حسنخان ولد اکبر او محمد خان قوانلوی عم محمد حسن خان حال آقا محمد خان که بدشت قبچاق رفته، در نزد جماعت ترکمانیه توقف داشتند بامید رحمت و رأفت خدیو کشور فتوت مراجعت کرده، روی انقیاد بدرگاه فلک اشباه آوردند. آن حضرت در رعایت جانب آنها نهایت مبالغه نموده، آقا محمد خان در محافل ارم مشاغل بهمگی امرا رتبه تقدم یافته، برادران کوچک و خانواری ایشان و محمد حسن خان همشیره زادگان حسین خان دولو حسب الامر در اسدآباد نزد والده خود توقف نمودند. چون دارالعلم شیراز مقرر معسکر نصره اثر شد حسینقلی خان که با آقا محمد خان از یک مادر بود بشرف خدمت خدیو جم مرتبت رسیده، برادر ملحق گردید. بعد از چندی داور کسری شان بجهت دلجوئی آقا محمد خان حسینقلی خان مشار الیه را حکومت دامغان داده، بآن حدود فرستاد. در دامغان بعضی از دیو

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۱

سیرتان بصورت انسان پیرامون آن طفل نادان را گرفته، آغاز شورش و غوغا کردند. از ترک تازی و دست‌درازی علامات زیاده‌روی بظهور رسانیده، چون این‌گونه اخبار بعرض عاکفان سده گردون وقار رسید بموجب ارقام قضا نظام خطاب بحسینقلی خان شد که: باید طریق خدمت را اقدام ارادت پوید، یا بمحل نوکنده که اربابی محمد حسن خان و موروثی ایشانست رفته ترک حکومت گوید و سلامت در آنجا توطن جوید، حسنقلی خان را باوجود آن کم‌سالی و سوسه شیطان لایالی خود بین کارفرما و عقل دوراندیش راهنما گردید، در توقف و توطن نوکنده را که بلوکیست در میانه استرآباد و مازندران اختیار کرده، روی بآنجا آورد. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران او نیز در محل مزبور سکنی داشته، قلعه‌ای بجهت سکنی و مأمن ساخته بودند. حسینقلی خان در توطن و توقف نوکنده با برادران شرکت کرده، روی بمأمن سلامت آورده، محمد خان سوادکوهی مشهور بداد و حاکم مازندران از زیاده‌سری و بدگه‌ری که داشت بهره‌ز و یاوه با ایشان بنای مناقشه گذاشت و تخم کین در مزرع خاطر آن بدعهد بدآئین کاشت. بدون جهه مشروب عذب مردمی را بخاک بی‌انصافی انباشت. هرچند آن سه برادر مشار الیه را بترک آن شیوه ناستوده نصیحت و از آن حرکت ناشایسته وی را ملامت کردند مفید نیفتاد. بموجب عرایض متواتره که بخدمت فلک رفعت حضرت ظل‌اللهی ارسال

میداشت بریشان هرگونه تهمت نهاده، کمر بر استیصال آنها بسته و رشته مروت و انصاف را بگزلك بدعهدی گسسته، لشکری جمع نموده بود و روی بهانه‌جوئی بتصرف نمودن سمنان آورد. پس از بلده بارفروش که دار الایاله او بود تدارک سفر و تهیه لشکر کرده با جمعیت بسیار و بسیاری از اسباب کارزار رو بجانب نوکنده نهاد. چون در بلده اشرف بار نزول گشود حسینقلی خان و برادران چون دیدند که غرور او را بهیچ تدبیری بجز از قسمت شمشیر چاره نمی‌توان نمود حسینقلی خان از راهی غیر معهود با جمعی محدود متوجه ساری گردید و شهر ساری را تصرف نموده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۲

این معنی در اشرف مسموع محمد خان گشته، از اشرف مراجعت و محرک سلسله جمعیت و باراده تنه حسینقلی خان متوجه ساری گشت.

چون دو فرسنگ راه مراجعت را پیموده در حالی که از محل موسوم برستم آباد عبور می‌نمود مرتضی قلیخان با جمعی از تفنگچیان آتش فشان از جنگل سر بیرون کرده، خیابان را تنگ بر محمد خان کرده، در رهگذر او زانو بر زمین زده، نشسته و بشلیک تفنگ سلک جمعیت او را از یک‌دیگر گسستند. لشکر محمد خان بی‌خبر ازین حال متفرق و بریشان می‌رفتند برهم خورده، هرکسی روی بطریقی رفته، جناب محمد خان خود در تخت روان تشریف داشتند، در ساعت دستگیر و مقید بقید و زنجیر گشته، مرتضی قلی خان محمد خان را برداشته بحسینقلی خان پیوست. پس باتفاق روی ببلده بارفروش که دار الایاله محمد خان بود گذاشتند، بانواع تعذیب بسیاری از اموال و اسباب او را اخذ و قبض نموده، سرانجام بقتل او اقدام و روز عمرش بشام رسانیدند.

چون کیفیت آن واقعه معروض حضرت ظل‌اللهی گردید زکی خان را مأمور بجانب مازندران و بتأدیب حسینقلی خان و تنظیم امور آن ولایت فرمان دادند. زکی خان با سپاهی که حسب الامر خدیو کشورستان مأمور بهمراهی مشار الیه بودند عنان شوکت گشاده، قدم در وادی فرمان برداری نهاده، حسینقلی خان تاب توقف نیاورده، زکی خان بر مازندران استیلا یافت و بتعاقب حسینقلی خان شتافته، تا باستراباد و جرجان در هیچ مکان عنان نکشیده و حسینقلی خان بدشت قیچاق رفته، بطایفه ترکمان و یموت پیوست. زکی خان بعد از تمشیت مهم استراباد و مازندران مأمور بمراجعت گردید. حکومت و ایالت مازندران بحکم داور داراشان بمهدی خان ولد محمد خان داد و تعلق گرفت. از آنجا که اوان توقف خدیو کشور جلال تا آخر حال که غرض سال هزار و صد و نود و سه در انجام این خدیو بی‌همالست از یمین رای فلک‌آرا و نیروی تیغ جهان‌گشای آن حضرت جمیع سرکشان پای در دامن خمول پیچیده و جمهور غوغاطلبان خود را بزوایای گم‌نامی کشیده، ساحت مملکت از لوٹ وجود اشرار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۳

نابکار پاک و عرصه گلزار ولایت خالی از وجود نابود خس و خار، آن حضرت و همگی امنای دولت در دارالملک شیراز در کار عمارت و بفکر مرمت و متوجه آبادی و ملترم عیش و شادی بودند بنابراین ضبط بعضی وقایع جزویه را که در آن اوان روی داده و اتفاق افتاده در تحت قید سال و تشخیص تاریخ درنیاورده، این چندسال را در ضمن یک‌دیگر تحریر و بدون ملاحظه تقدیم و تأخیر اظهار و تقدیر نمود.

انشاء الله العزیز المعبود وقایع اوان دولت و زمان شوکت این شهریار کامگار که غرض اصلی از ضبط این مختصر و مقصود کلی از تدوین این مبارک دفتر همایونست مفصل و مشروح سال‌بسالی بر قید خواهد آورد و بطریق تفصیل شرح خواهد کرد. در آن چندسال همت والا بتأسیس ابنیه دلگشا پرداخته، از عمارت و ابنیه و اسواق و مساجد و مدارس و خواتق و قنات و جداول و انهار و حیاض و بساتین و طواحین و بقاع الخیر و غیره آنچه در آن خطه ارم مثال در لوح وجود صورت گرفت و در صفحه حصول نقش بست از حیز احصاء بیرون و از حصر اوهام فزونست.



کلک وقایع نگار چگونگی این حکایت را چنین اظهار می‌نماید که:

بعد از مراجعت زکی خان از الکای مازندران حسینقلی خان فرصت یافته، مجدداً بجانب نوکنده و توابع استراباد شتافته، بفرآغ بال می‌زیست. چون مهدیخان ولد محمد خان سوادکوهی مردی جاهل کم کار بی‌خبر از تجارب روزگار در بلده بارفروش بمناهی و نوش می‌گذرانید، حسینقلی خان با معدودی از غلامان از طریق غیر معهود، یعنی از راه کوهستان هزار جریب ایلغار کرده، غفله خود را ببلده بارفروش رسانیده و بی‌باکانه داخل شهر گشته، وقتی مهدیخان از مستی غفلت هشیار شد که حسینقلی خان در درب سرای او ایستاده بود، ابواب فتنه‌جوئی گشاده بود. مهدی خان را هراسی کلی بر خاطر ساری و در زوایای بارفروش متواری و خاطر مالش چشم از امان پوشیده، مترصد هزار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۷۴

گونه خواری گردید. حسینقلی خان در سرای او نزول، بتفحص مشغول و مشار الیه را گرفته مغلول ساخت. بفرآغ بال بقبض و بسط امور مازندران پرداخت. چون کیفیت این خبر معروض رای خدیو جهان پرور شد محمد علیخان را بجهه تنبیه او که منظور نظر فیض گستر بود مقرر و با فوجی از بهادران پیل‌توان بجانب مازندران روان فرمودند.

محمد علیخان نیز بمازندران استیلا یافته، حسینقلیخان با آن دو برادر که در نزد او بودند بجانب نواحی استراباد شتافته، چون در هنگام هبوط نیر دولت محمد حسن خان اولاد او و جماعت اشاقه‌باش را با طایفه یوخاری‌باش و حسین خان دولو رشته دشمنی محکم و شرایط خصومت قایم بود، حسینقلی خان در آن چندگاه که استیلا بآن حدود یافته، بسیاری از طایفه یوخاری‌باشی را بقتل آورده، از ساحت هستی معدوم کرده بود. در آن حال که اندک ضعفی در احوال او بهم رسیده، در کارش قلیل اختلالی حادث گردیده بود بعضی از باقی‌ماندگان قاجار من‌اضداد او دو سه نفر ترکمان و يموت بمبلغ‌های خطیر تطمیع و بقتل حسینقلی خان تحریض نموده، ترکمانان مذکور در نهان پیرامون حسینقلی خان می‌گردیدند و در همه‌حال ازو باخبر، در کمین وقت بودند. در شبی که آن جوان دلیر در نواحی استراباد در جائی خفته، غلامان و پیروان موکبش نیز بی‌خبر از فتنه بیدار بخواب رفته بودند، ترکمانان مزبور انتهاز فرصت کرده، در جای خواب گران آن نامردان بقتلش آورده، از میان بدر رفتند. غلامان و چاکران مشار الیه صبحدم که از خواب بیدار و از خمار منام هشیار گردیدند مخدوم خود را در خواب عدم خفته و ترک دنیای فانی و بدرود عمر جاودانی و جوانی گفته دیدند.

در حقیقت حال بر احدی مشخص و معلوم و کیفیت قتل و قاتل هیچ کس را محقق و مفهوم نگشته، بالاخره یقین شد که ترکمانان باغوی اشخاص مسطوره بامر مذکور قیام کرده و آن قضیه را بفعل آورده‌اند.

جعفر قلیخان و مهدیقلی خان اولاد محمد حسن خان که اولاد صغیر و در دار السلطنه قزوین بحکم داور جم‌نگین توقف داشتند در آن اوان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۷۵

بمرتبه رشد و تمیز رسیده، در خطه ارم طراز شیراز در حضور خدیو کشورگیر مستسعد گشته، برادران بزرگ خود، یعنی آقا محمد خان و رضا قلیخان و علیقلی خان پیوستند.

### بیان گرفتاری زکی خان بدست شیخ عبد الله بنی معین در جزیره هرموز و چگونگی آن

نهنگ قلم بدایع رقم در بحر ژرف روایت و دریای شگرف حکایت بدینگونه شناور می‌گردد که: ولایت عمان محلی است مشهور و معروف و موضعیت در نزد عرب و عجم و ترک و دیلم بحصانت موصوف، یک طرف آن بیابانست، وادی غیر ذی زرع بوادی

یمن پیوسته و سه طرف دیگر بدریای ذحار خونخوار اتصال گرفته و لنگرگاه آن که باید لامحاله سفاین متردد از آنجا داخل مسقط شود که بندریست از بلاد عمان بعد از یک فرسنگ طول داخل دریا واقع شده و عرض فاصله جبلین بقدر تیر پرتاب در کنار دریا واقع، دو کوهست که باید سفاین و جهازات در میان آن دو کوه یک فرسنگ مسافت را طی کرده، در محاذات مسقط لنگر افکنده، بر فراز هر دو کوه بروج متعدد در برابر یکدیگر ساخته و در هر یک از بروج که در جنبین مذکورین در محاذات هم وقوع یافته توپ جهانسوز نصب نموده، که گلوله هر توپ از جمیع بروج آن دو کوه ببرج کوه محاذی میرسد، تا بکشتی که بطول یکفرسنگ در میان آن دره تنگ از برابر چندین برج عبور و لنگر نماید چه رسد؟

مختصر کلام: دخول لشکر بیگانه و کشتی غریب بعلت اینگونه ممر و مدخل و این قسم معبر آن ولایت از بابت محالات و از مقوله خوارق عاداتست، زیرا که بنحو مسطور یک فرسنگ در میان آن دره تنگ باید کشتی عبور نماید، تا بلندگاه درآید و درین دو فرسنگ مسافت در همه جا در فراز هر دو کوه جانبین از بروج متعدده مشروحه که هر دو یست قدم تلی ساخته توپ می‌زنند و اساس کشتی را اگر از آهن و خارا باشد بضرر گلوله درهم می‌شکنند و از آنجا که اهالی عمان بدینسان جملگی خوارج

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۶

و از سلم مذهب ناحق بر معارج کفر عارج و دشمن غالب کل غالب علی بن ایطالب‌اند تصرف و تذخر عمان و تدمیر و تحقیر آن بیدینان منظور نظر آفتاب اثر و مکنون خاطر فیض پرور گردیده، زکی خان را مأمور بتقدیم خدمت مذکور و تمشیت امر مزبور فرمودند، روانه بندرعباس نموده و فرامین مطاعه و ارقام لازم الاطاعه درخصوص اجتماع سفاین و غرابات و جهازات باطراف و جهات رفته، شاه‌بندران و ضابطان بنادر و سواحل از بندرعباسی تا دورق و حفار مکان مشایخ بنی کعب شروع بجمع جهازات و سفاین و غرابات دیوانی و غیره کرده، بتدارک اسباب و تهیه آلات و افزار پرداختند. شیخ عبد الله بنی معین که یکی از مشایخ اعراب بود مکان او در جزیره هرموز و جزیره مزبور کوهیست در میان دریای اعظم، یک جانب آن بساحل نزدیک می‌باشد، تا بندر عباس هفت هشت فرسنگست و جانب دیگر بسواحل و هندوستان و افرنجه، بلکه یکطرفش بدریای محیط و بحر پراضطراب اتصال دارد، آقا محمد ماریینی اصفهانی که در حکومت اصفهان نام او مذکور شد چندگاه حسب الامر خدیو گیتی‌ستان از اصفهان معزول گردیده بحکومت بندرعباس رسید. مشار الیه در ایام حکومت بندر مذکور، شیخ عبد الله عرب بنی معین را که عرب وحشی صفت جزیره‌نشین، مانند حیوانات بری متوحش از سطح زمین و از خشکی بغایت کرانه گزین بود رام گردانیده، بتدبیرات بشست در آورده، روانه خدمت قهرمان ماء وطن نموده بود. شیخ مذکور مدتی سعادت‌اندوز حضور فیض گنجور و سرانجام ولد خویشتن را در موقف خدمتگاری بازداشته، خود مرخص، روی بوطن اصلی گذاشت. در آن هنگام که زکی خان بخدمت مشروحه مأمور و در بندرعباس متوقف بود شیخ مشار الیه بخدمت مبادرت نموده، بعلت رھانت پسر در نزد زکی خان بسر میبرد و در شرایط خدمات دریایی بروی کار می‌آورد. زکی خان بدختری که او را در تنق خفا بود طمع کرده و این معنی را بوساطت محرمان بعرض اظهار درآورد. شیخ را بقبول وصلت دعوت نمودند. شیخ

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۷

قبول مسئول را در ظاهر انگشت بردیده نهاد. زکی خان را بضیافت جزیره هرموز صلا داده، خان فرزانه را شاهد این عزم در نظر بخوشترین صورتی جلوه گرفت، دست طمع دیده بصیرتش را از ملاحظه مآل و وخامت احوال پوشیده و مستر گردانیده. پس در روزی که معین شده بود شیخ مزبور کلیتی چند حاضر کرده، خان عالی درجات را با معدودی از خواص بکلیتها درآورد. از برای تخفیف بهمراهی خان سخن او این بود که: چون در جزیره مکان توقف نمی‌باشد و اسباب ضیافت نیز کمست و اعراب را بعلت عاری بودن از رسوم و عادات و بی‌وقوفی از آئین تکلفات قدرت بر ضیافت معدودی بیشتر نیست. جناب خان هم سرگرم باده وصال تمنی و از وفور تهور در این ماجرا فکر صحیح و اندیشه درست نکرده و این معنی را بخاطر نیاورده که سرداری عظیم الشان

لشکر را در کنار دریا چگونه بی‌سردار گذارد و بخواهش کسی که دوستی او مشخص نیست با معدودی چگونه روی به سفر دریا آورد؟ سخن مختصر: بعد از آنکه جناب خان با قلیلی از خواص در کلیتها نشست، دست از دامن ساحل گسسته، در کلیتی که جناب خان سردار تشریف داشتند بجز از پیشخدمت احدی را نگذاشتند. شیخ عبد الله خود شرف‌اندوز خدمت بود. چند نفر غلامان نیز حضور داشتند. عمله دریا و معلم و ناخدای کلیط کلیطهای خاصان خان عالیشان را رفته‌رفته از کلیط خاصه دور انداخته و در روی دریا پریشان حال ساختند. جناب خان را بعد از آنکه تنها و از خاصان و متعلقان جدا کردند گرفته، بجزیره هرموز برده و در حجله سرای محبس هم‌آغوش عروس قید و حبس نمودند و آن معدود خواص را نیز متفرق و محبوس گردانیدند. لشکریان و سرکردگان چندان که در ساحل انتظار مراجعت خان را کشیدند و چشم در راه انتظار سردار خویش گشوده، اثری از مراجعت او ندیدند. از کید شیخ عبد الله باخبر و آگاه از خدعه آن بدکیش بدسیر گشته، حقیقت کار و چگونگی آن گیر و دار را بعرض خدیو جم اقتدار تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۸

رسانیدند. خلاصه حکایت آنکه بعد از تردد و آمد و رفت و کلاء جناب خانرا با ولد شیخ عبد الله که در درگاه جهان‌پناه بود معاوضه کرده و این را برده و آنرا آوردند.

### ذکر سرداری علی مراد خان و مأمور شدن بجانب کردستان و گرفتاری او

بر رای واقفان رموز نکته‌دانی مخفی و مستور نماند که:

ولایت کردستان بابان در جمیع ازمه و اوان متعلق بدولت روم و باج گزار آن مرزوبوم بوده‌اند. سلیمان پاشا نام والی آنجا در زمان ولایت و امارت خود یکدفعه از وکلای آندولت رنجیده خاطر گردیده، رخت عافیت بسایه دولت و ظل عطوفت خدیو کسری معدلت کشیده بود. بعد از آنکه بحال رضا باز آمد مراجعت بولایت خود نموده، ابواب اخلاص مندی را باز و طایران عرایض خود را پیوسته در پرواز داشته، خود را از لوازم عبودیت معاف نمی‌گذاشت. بعد از ارتحال او محمد پاشای برادرش نیز همین شیوه را مراعات و روی توسل باستان گردون درجات می‌نمود و در همه حال سالک طریق فرمان برادری بود. عمر پاشا والی بغداد از طریقه سلوک و رفتار و شیوه پیشه و کار او بدمطنه گشته، او را معزول و محمود پاشا نام برادر او را منصوب نمود. مشار الیه از کیفیت واقعه بعرض عاکفان سده سنیه رسانیده، خواهش اعانتی در تلو عرایض معروض گردانید. حضرت ظل الله لشکر پناه عالی مراد خان را بسرداری تعیین و فوجی از لشکر ابواب جمعی ولایت آن حوالی مثل گروس و صاین قلعه و انگوران و مراغه و غیره را حکم بجمعیت در معسکر مشار الیه و متابعت فرمودند. مأمورین حسب الامر اجتماع نموده، در موکب علی مراد خان عنان جلادت بصوب مقصود گشادند. در روزی که تلافی فریقین اتفاق افتاد در میان عسکران آتش فتنه روی باشتعال نموده، نخستین لشکر علی مراد خان بر صفهای کردیه که باعانت پاشای جدید آمده بودند غلبه کرده و وضعی قوی روی بآنها آورده، در هنگام علی مراد خان که سرمست از باده

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۷۹

خوشگوار و از نشانه شراب لعل‌وار در خمار بود از غرور مستی و سودای می‌پرستی تکاور را عنان گشاده، تن تنها با لشکر رومیه روی نهاده، پس خویشتن را بدرون سنگر انداخته، اسم و رسم خود را مذکور ساخته، جماعت رومیه این مطلب را رونق کار و شرف روزگار خود دیده، با زخمی که در آنمیان باو رسیده بود از اسبش فروکشیدند. آن مدهوش صهبای غفلت وقتی هشیار و زمانی بیدار شد که خود را در خیمه‌ای ساکن و محبوس آن جماعت و در شکنج انواع شناخت دید. لشکر از گرفتاری سردار شکست یافته، براه فرار شتافته، بسیاری در آن قضیه از وخامت میگساری و شامت باده‌خواری جناب خان بهلاکت رسیده، عرضه سنان و شمشیر گردیدند. علی مراد خان را بدار السلام بغداد برده، چنگ‌گاه در آنجا بود. بالاخره که از اصل و نسب او حسب الواقع

مطلع گردیدند، صلاح خود را در نگاهداری او ندیده، عمر پاشا چندکس به‌مراه او کرده، او را بحضور فیض گنجور خدیو منصور رسانیدند.

حضرت ظل‌اللهی بنا بر آن می‌آشامی و آنگونه خود کامی و حاصل نمودن بدنامی در صدد مؤاخذه برآمده و شفاعت نواب ظهیر الدوله از بلیه گرفتاری بسخط و غضب قهاری نجات یافت. حضرت ظل‌الله کشورپناه نظر علی خان زند را بجهه تدارک واقعه لشکری داده، بنواحی کردستان فرستادند. مشار الیه تا بنواحی و حوالی بغداد لشکر کشیده، جماعت مزبور مکافات خود را حسب الواقع دید.

### بیان رسیدن بهار خرم و وصول کوکبه نیر اعظم بساحت بیت الشرف و انحراف مزاج روشن از عمر پاشای والی بصره و بغداد و مأمور شدن نواب ظهیر الدوله بتسخیر ام‌البلاد

در شب دوشنبه هشتم محرم الحرام طرازنده محفل چرخ نیلی فام و آرایشگر ایوان گردون والامقام بعزم تسخیر قلعه ام‌البلاد حمل سلسله‌جنبان سپاه گردان انوار و محرک لشکر فیروزی اثر اشعه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۰

گردید. چون از یمن نزول آن نقطه دایره سعادت بمحاذات نقطه اعتدال ربیعی فصل دی بموسم بهار متبدل و مزاج هوا باعتدال مایل و طبع نسیم عنبر شمیم معتدل گردید سپهدار باد بهاری و سپهسالار نسیم آذاری بفرمان فرمائی با لشکر گران ازهار و ریاحین و سپاه بی‌کران لاله و یاسمین بجانب ام‌البلاد چمن و سمت شهر بند باغ و گلشن تمکین فرمودند. دامان دشت و در و ساحت بسیط اغبر و عرصه کوه و کمر از هجوم لاله‌های احمر و خون الوان گل‌های معطر چون عرصه سپهر اخضر مشحون بگل‌های انجم و اختر گردید و فراشان نسیم اعتدال بساط با انبساط سبزه‌های زنگاری و فروش منقوش گل‌های بهاری را در فضای هامون گستریدند. طنطنه حرکت سپهدار بهار و آوازه تحریک لوای شوکت لشکر آرای آذار بعزم شهر بند گلزار زلزله‌دار ارکان ثابت و سیار و رومی نژادان ثلوج و ابطار که در آن روزگار از جانب خواندگار بهمن مستحفظ مملکت باغ و گلشن بودند افتاد. محفل نوروزی بفرخندگی و فیروزی در عمارات مبارکات جدید بنای شیراز بچابک دستی پیشکاران محفل طراز و آرایشگری نگارندگان بدایع پرداز انعقاد یافته، سر و بر خاصان درگاه و سر و دوش امینان حریم عز و جاه از بوارق خلاع انجم شعاع پرده‌پوش رخسار خورشید و ماه شد. چون عمر پاشای والی بغداد نسبت بچاکران آستان فلک بنیاد اظهار اخلاص و افتخار اختصاص نموده، بمقالید ذرایع ترحم‌انگیز و مفاتیح عرایض ضراعت آمیز قفل از در بندگی گشوده و شاهراه چهار کوی چاکران آستان معدلت ارکان را بیای ارادت پیموده، همواره سالک صراط المستقیم عبودیت و خلوصیت میبود، درین سال آثار خلاف رفتار بر نهج صدق و صواب از او بشهود رسیده، از دیوان اعزاز روزنامه‌چه عمر و زندگانی و فهرست بهجت و کامرانی او بعلت سوء رفتار بسجل اختتام و خاتم افنا و اعدام مسجل و موشح گردید. مبین این مقال آنکه: درحالی که در اراضی بغداد و عتبات عالیات عرش درجات شعله طاعون باوج سماوات رسیده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۱

آتش آن بلا خرمن سوز عمر صغیر و کبیر و برنا و پیر گردیده و دست فتنه بساط زندگانی از غریب و بومی اقصای آن بوم و برچید جمعی از اهل ایران نیز که در مشاهد منوره و اراضی مقدس مطهره مجاورت داشتند بیلای آن بلیه مبتلا- و بدعوت داعی حق راه‌نورد دیار فنا گردیدند، عمر پاشا اموال و اسباب و جهات و مخلفات مطعونین طعن سنان طاعون را بحیطه ضبط درآورده، مجموع را در جمع اموال خود مجتمع کرد. اخلاف و اولاد زوار و مجاوران ایرانی دربار خاقانی و آستان حضرت گیتی‌ستان که ملاذ ستم رسیدگان و مفر غم‌دیدگانست اجتماع نموده، درخصوص احقاق حقوق باقسام شقوق ناله و خروش باوج عیوق رسانیدند و بفرمان

حضرت ظل الله فرامین قضا امضا در باب آنها و استیفای این مدعی بعمر پاشا صورت انشاء پذیرفت و مصحوب یکی از چاکران این آستان ملایک مکان ارسال و اموال مزبور را امر بایصال فرمودند.

عمر پاشای مذکور گوش را پنبه غرور انباشته، اموال را مالک و در خصوص رد آنها معاذیر ناموجه متمسک و مسالک ترمز را سالک شد. دیگر حجاج ایران که هر ساله محرم بیت الحرام و باقداش شوق بیابان نورد طریق کعبه مرام بودند در هیچ ایام متعارف نبود که در دار السلام بغداد از ایشان دیناری مطالبه نمایند، در آن اوان عمر پاشا بنای بدعت نهاده و دست طمع گشاده، حجاج را مبلغهای کلی مصادره و مطالبه می نمود و اهل حاج این معنی را بدرگاه فلک رواج عرض و مزاج معدلت امتزاج از استماع اخذ اینگونه باج از عمر پاشا متغیر و بحر موج غضب قهرمانی متلاطم، بمؤاخذه این حرکت شنیع توقیع وقیع و حکم عالم مطیع از دربار رفیع خطاب بمومی الیه شرف اصدار یافته و از اقدام آن طریق ناهموار او را بمخاطبات غیث آثار و ابراز آزار بسیار اشعار فرموده، این مطلب نیز یکی از موجبات شعله غضب قیامت لهب و اشتعال نوایر غیظ و سخط را سبب گشت و دیگر درحالی که بنحو مسطور سابق زکی خان زند با افواج لشکر فیروزمند بتسخیر عمان مأمور و عبور و مرور سپاه گران از بحر بیکران باستحضار جهازات از سهولت دور بود، حسب الامر داور دارا غلام بعمر پاشا

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۲

اعلام شد که چون از بصره بعمان از جانب بر و بیابان راهی میباشد که مسافت آن در نظر همت گیتی نورد و در زیر قدم جهان گرد دلیران اسفندیار رزم رستم نبرد چندانی نیست سپاه منصور و غازیان نصره مفظور را از ام البلاد بصره راه عبور و طریق مرور گشاید، که اردوی عساکر ظفر مآثر از راه بیابان متوجه عمان و بسهولت بتخریب بنیان شوکت و شان خوارج توانند پرداخت. عمر پاشا از قبول این مدعی متحاشی گردیده و از فرموده تخلف ورزیده، قطع نظر از این بیراهی، چون ازین راه نهنگان دریای هیجا عازم صوب عمان بودند خوارج را بارسال آذوقه و طرق مختلفه اعانت نموده، ابواب موافقت بر روی آنها گشود. دیگر بطریقی که درین نزدیکی مرقوم قلم بدایع رقم شد محمد پاشای بابان از دولت عثمانی و جانب عمر پاشا که قبض و بسط امور آن سرحدات در قبضه اختیار آن بود بحکومت قلعه چولان و ریاست جماعت بابان قیام داشت. از سوابق ایام همیشه گردن بر طوق خدمت گزاری و اظهار اخلاص کیشی این دولت جاوید مدت میگذاشت. عمر پاشا با مشار الیه بنای سوء سلوک نهاده و محمود پاشای برادر او را بحکومت چولان داده، محمد پاشا دست توسل بحبل المتین رأفت حضرت ظل الهی زده، بطریق دخالت بدولت دوران عدت ملتجی شد. حضرت ظل الله گیتی پناه از عمر پاشا خواهشمند گردیدند که حکومت محل مزبور و ریاست طایفه مذکور را کماکان بمحمد پاشا گذارده، دست از ارتکاب اینگونه حرکت ناهنجار بردارد از راه کمال جحود سخن بآن مردود اثر نکرده فوجی از لشکر خود را مأمور قلعه چولان گردانید که محمود پاشا را در امر حکومت مستقل و محمد پاشا را اسیر قید ذل سارند. این معنی معروض عاکفان سده جلال و مسموع ایستادگان محفل مینو مثال گردیده، فوجی از بهادران غضنفر و گروهی از دلیران رزمجوی جنگ آور را بسرکردگی علی مراد خان باعانت محمد پاشا تعیین و روانه آن سرزمین فرمودند. علیمراد خان بعد از ورود بقلعه چولان در روز مقابله فریقین خویشتن را از نشانه راح و تواتر و تعاقب اقدام سرگران

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۳

ساخته و از غرور مستی شمشیر تهور آخته، بنفس واحد خود را بمیان قوم رومیان انداخته، جماعت مزبور او را شناخته، دستگیر و پای بصوب بغداد گشودند. الغرض از ظهور اینگونه امور بحر ذخار غضب قهاری در جوش و دریای خونخوار سخط قهرمانی را در خروش آوردند. تدمیر عمر پاشا و تسخیر ام البلاد بصره و دار السلام بغداد و سایر ولایات تابعه او را پیشنهاد همت والا فرمودند. از آنجا که از ابتدای حال داور معدلت خصال و خدیو بی شبه و مثال در فتح کشور و گردانیدن لشکر هیچگاه منت کش بیگانه نبودند، بنفس نفیس خویش و برادران سعادت کیش در انتظام مهام دولت و تنظیم امور مملکت سعی میفرمودند اعتضاد الدوله محمد

صادق‌خان برادر ارجمند را بفتح بصره مأمور و گروهی از بهادران منصور و دلاوران پلنگ‌خشم شیرزور را در ظل آیات و سایه اعلام ظفر علامات نواب معظم الیه روانه نمودند.

### ذکر کیفیت تحریک آیات جلال نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله بجانب بصره و ورود بکنار شط العرب

علم مشکین پرچم قلم سعادت توأم در ساحت صفحات و فضای اوراق بدینگونه و سیاق شقه بلاغت و پرچم فصاحت میگشاید که: چون ام البلاد بصره از جمله گرمسیرات محرق‌الہوا و شدت گرما در آنجا بحدت و نسیم شمالش آتش‌افکن خرمن هستی برنا و پیر و هوای بادیه و جبالش حرارت‌بخش کره اثیرست، چون در ایام تموز و هنگام شدت هوای آتش‌افروز و نوبت اهتزاز سموم جهانسوز که معبرش آن ولایتست. فرستادن لشکر فیروز بچنین ولایت از حسن تدبیر عاری و خلاف راه سپاهداری بود تحریک آیات جلال نواب استظهار- الدوله تا آغاز زمستان و اول نزول برف و باران که در آن وقت در گرمسیرات فصل بهار و اول شکفتگی چمن و گلزار و موسم خرمی روزگارست بتأخیر افتاد. چون سپهدار بهمن بعزم تسخیر گلزار و گلشن از ابر مشکین‌پرند شقه‌گشای لوای جهانگیری گردید و نوای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۴

نای رعدآوا و آوازه بیم وصول موکب لشکر آرای دی را بگوش هوش اهل جهان رسانیدند، تارک دلیران شاخسار از مغفر سیمین برف زیب و زینت گرفت و اندام دلاوران جویبار از جوشن آهنین یخ آرایش پذیرفت علی الصباح هشتم شهر ذی قعدة الحرام که سرور کشور چرخ نیل فام و خسرو انجم غلام بعزیمت انتقام لشکر ظلام پای سعادت برکاب جواد خوش خرام چرخ تیزگام نهاد و با لشکر گران انوار ابلق عزم را بتسخیر ملک خاور عنان داد نواب استظهار الدوله متوکل باشفاق جناب اقدس الهی پای دولت برکاب سعادت نهاده، با شکوه سلیمانی و دبدبه خاقانی عنان عزیمت بصوب مقصود گشاده، رایت گیتی‌گشائی فلک‌سا و اعلام جهان‌پیما پرده‌پوش رخسار چرخ والا- شد. بحر ذخار معسکر نصره‌پرور و دریای بی‌کران اردوی انجم حشم گردون حشر از موکب دلیران آهن‌پوش و آواز رعدان‌باز نای زرین و نوای شورش‌فزای خم روئین چون صحرای قیامت در خروش آمد. نواب اعتضاد الدوله با سپاه افزون از ریک هامون بحکم همایون آنروز فرخنده میمون در خارج شهر منزل گزید. قباب خیام زرین‌طناب را باوج ماه و آفتاب برکشیدند، تا تمامی تدارکات از خیمه و خرگاه و سرادقات فلک‌دستگاه و احمال لشکر و سپاه و توپ‌های ثعبان‌مثال و خمپاره‌های صواعق خصال و سایر اسباب جلال باردوی قیامت تمثال الحاق و انتقال یافت. روز دیگر که خورشید انور و فرمانده لشکر انجم و اختر از منزل افق خاور بعزم سفر ممالک سپهر اخضر و تصمیم تسخیر ام البلاد باختر فرازنده آیات اشعات گشت آیات فتح آیات در اهتزاز و عقاب علم زرین جناح در اوج نصره‌پرواز آمد. نوای خم روئین و ناله نای زرین از فراز سپهر هفتمین در گذشت. در ساعتی مسعود و بختی محمود از منزل مذکور متحرک گردید، تا بلده حویزه در جائی عنان نکشیدند. در آغاز شهر محرم الحرام سنه مذکور همایون فام رایت بلند آیت سایه سعادت بر مفارق اهل حویزه گسترده، در روز دوازدهم شهر مزبور از حویزه خروج و صبحگاهان روز پانزدهم

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۵

که سفینه ملایک ملاح مهر در بحر ژرف سپهر بساحل مغرب رسید دریای پرشور اردوی منصور وارد کنار شط العرب گردید. از تلاقی و تقارب آن دو بحر ذخار و دو دریای خونخوار بحر آب و دریای آتش در یک محل اجتماع نمودند. شط العرب محتاج بتوصیف نیست، زیرا که آن شطیست در اقطار جهان مشهور و دریائست بی‌کران و پرشور. چندین رودخانه ذخار که هر یک قلمیست خونخوار بیک‌دیگر اتصال گرفته، موسوم بشط العرب و از کنار شهر بصره مرور و بدریای اعظم شور منتهی گشته و احتمال امکان جیش در چنان بحری پرتلاطم بجهات مختلفه که یکی از آنها جزر و مدست از قبول عقول محال‌اندیش برون و از

تصور اوهام افزونست و دست قدرت هیچ صاحب شوکتی الی حال بدامن این امر محال نرسیده و امکان این اراده دور از کار تا باین روزگار پیرامون خاطر هیچ صاحب تسلطی نگردیده. چون عبور آن دریای آتش پرتاب از چنان بحر آب و مرور آن لجه پراضطراب از چنین سهمگین گرداب بدون توسط جسر مسلسل از بابت محالات و از جمله خوارق عادات می‌نمود پس ناچار چاره کار را در بستن جسر دیده، امر قضا نمون صادر گردید که سفاین صغیره متعدده و اعمده قویه مشیده و قوایم عظیم مستحکم و اوتاد قنطره شدیده از حویزه و سایر اعمال دور و نزدیک از شط حویزه و شطهای دیگر که بشط العرب می‌پیوندد حمل و نقل نموده، باهتمام آهن گران ستبربازوی قوی دست و دقت حدادان هنرپرور صنعت پرست بزنجیرهای قوی محکم و سلاسل متین مستحکم صورت انجام و سمت اختتام پذیرفته، متشبث بتأییدات حضرت سبحانی و متمسک بعروۃ الوثقای اقبال حضرت گیتی‌ستانی شروع بانجام جسر نموده، شناوران نهنگ‌وش و آب‌بازان دریاکش نهنگ‌وار خود را بآن لجه خونخوار افکنده، بانجام جسر قیام نمودند. ایام نوروز فیروز و هنگام بهار گیتی‌فروز بمبارکی و فرخندگی در رسید.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۶

### ذکر ظهور بهار فیضی آثار و هنگام خضارت باغ و گلزار و صورت گرفتن جسر و عبور سپاه

نوبت ظهور بهار خرم و موسم طراوت و نظارت عالم گردیده، طلعه قهرمان گیتی‌ستان مهر برج حمل تحویل یافت. بحکم سپهدار هوای بهار خیمهای رنگارنگ سپاه ریاحین و ازهار در کنار شط جویبار برپا، بفرمان فرمانده آذار رایات ظفر مدار سرو و چنار در ساحل بحار ذخار و جداول و انهار شقه‌گشا و بامر و قوه متولده سرداقات اغصان و اشجار در ساحت گلزار فلک‌سا شد. سپاه گران سپهسالار ربیع گرداگرد قلعه محکم بنیان چمن را که محکمه طاغیان بهمن بود محیط گشتند و لشکر بی‌کران قهرمان اردی بهشت در اطراف شهر بند گلستان و اکناف حصار بست بستان از جوشش گلهای صحرائی و هجوم سروهای مینائی سنگری متین آرایش نهاده، بجهت استیصال سپاه فتنه‌جوی شباط و طایفه فساد انگیز دی بنیاد محاصره بستند. جزایر چیان برودت هوا که با سفاین موفور یخ از راه بحر جویبار باعانت قلعه‌نشینان بهمن هجوم آور گردیده بودند صاعقه‌باری توپهای آتش‌فشان برق بهاری در میان آب آتش افکن اساس آنها گشت و شراره‌ریز خرمن هستیشان گردید و عمانیان ثلوج و امطار که با زورقهای سست بنیاد مانند حباب در ممر آب بمقابله سپهسالار اردی بهشت و هوس مدخلیت در عرصه مرغزار و کشت عنان تفتین تهی مغزی و سبک‌سری می‌گشودند بیک حمله دلاوران باد شمال و دلیران نسیم اعتدال ارکان سفاین وجودشان از یک‌دیگر پاشیده، دامان دشت و صحرا چون ساحت میدان هیجا از خون شقایق گلگون و فضای بسیط غیرا از هجوم سیل کوهساری رشک هزار جیحون گشت.

مجلس عید سعید با نهایت فیروزی ترتیب یافته، بر و دوش اعظم و سراپای افاحم از بذل خلاغ خورشید شعاع مستتر شد. درحالی که ساحل شط مضرخ خیام انجم احتشام بود شیخ عبد الله رئیس جماعت منقح که دو طایفه‌اند در عدت و کثرت بر جمیع قبایل عرب ممتاز و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۷

مکانهای نشیمن ایشان که از صحاری نجد تا اراضی فیه البصره پیوسته، جماعت مزبور بعلت کثرت عدت همواره بر بصره مسلط بوده، منافع آن ولایت را اکثر ضبط می‌نمودند، با گروهی انبوه و لشکری با شکوه باعانت بصریان کمر بسته، از جانب ساحل و کیل فرنگ انگلیس که از طرف پادشاه والا جاه فرنگ مأمور و در بصره متوقف، متوجه داد و ستد می‌باشند، با چندین سفینه و زورق هریک مشحون بتوپهای برق انداز و تفنگچیان آتشباز، از ممر آب بمدافعه شتافتند، که نهنگان دریای نام و ننگ و دریاکشان لجه‌آشام را از ساختن جسر ممانعت نمایند.

بگمان آنکه بچنان قوم ناکس راه بر آن سیل سرکش و بمثل خس راه‌گذر بدریای آتش می‌توانند بست، شروع بانداختن توپ و

آغاز فتنه و آشوب نمودند. از جانب اردوی نصرهٔ مبانی نیز توپهای اژدر مهابت سرگرم آتش‌افشانی و گلوله‌های صاعقه هیبت مشغول جان‌ستانی گردیده، از صواعق خانه‌برانداز توپهای رعد‌آواز و سحاب شراره‌فشان دست تفنگچیان برق‌انداز در میان آب و آتش خرمن صبر و تاب فرنگیان بادپیمای خاکسار افتاده، تواتر گلوله و توالی قطرات امطار ابر آتش‌بار توپ و تفنگ مزرع ثبات شیخ عبد الله و جماعت منقح را نیز بباد فنا داده، بسیاری از جماعت مزبور در بر و بحر سوخته آتش‌فتن و فتور، بقیه سر خویش و راه هزیمت را پیش گرفتند.

امر واجب الامتثال نواب استظهار الدوله عز نفاذ یافت که دو هزار نفر از جماعت بختیاری که در شناوری با نهنگان دریا نورد خویشی و در کوه‌نوردی از پلنگان کوه‌گرد پیشی دارند، در آن شط بحر کردار شناور گشته و چون سیل بی‌بنیاد از آن رود گذشته، در ساحل آن طرف متوقف شوند. غرض جسور مزبور در مدت هجده روز صورت اتمام و سمت اختتام پذیرفته، بر زیر آن بحر پرتلاطم چون جسور مجره بر روی این پرشور قلزم قرار گرفت. علی الصباح ششم شهر صفر سنه هزار و صد و هشتاد و نه که سپاه انجم و اختر ازین طرف ژرف دریای پهناور عبور نموده، خسرو خاور شقه لوای جهان گردی گشود نواب تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۸

اعتضاد الدوله اردوی گردون شوکت و سپاه انجم عدت را از عبور گاه جسور بآن طرف فرستاده، خود نیز با خاصان در گاه و مهربان محفل فلک دستگاه عبور، منزل موسوم بشریش را مقر کوبه منصور فرمودند. روز دیگر از منزل مزبور اعلام شوکت و رفع رایات نصرهٔ فرمودند.

مختصر سخن: در روز هشتم شهر صفر المظفر که قلعه‌گشای مهرانور با لشکر گران انوار محیط این نیلی حصار گردید فضای مسرت‌فزای خارج ام البلاد بصره مطار عقابان ظفر جناح رایات گردون حباب و مقر سرادقات خورشید قباب مجره طناب گشته، خیام فلک مقام اردوی انجم احتشام سر باوج ثریا برکشیده، آواز رعدانباز نای زرین و نوای شورش‌فزای خم روئین زلزله‌افکن سپهر هفتمین، از صواعق هوش ربای شلیک خمپاره و توپ و لوله و آشوب در میان سکان آسمان و زمین افتاد. سلیمان آقای متسلم که از جانب عمر پاشا حاکم بصره بود و اعزه و اعیان و جمهور سکان آنجا از هیبت آن انقلاب و وحشت آن سهمگین گرداب با زهره‌های آب در شبکه اضطراب فرو مانده، دروازه‌های شهر را مسدود و برج و باره را مضبوط نموده، در محافظت و خودداری نهایت مبالغه نمودند و رای قلعه‌گشای نواب استظهار الدوله بتأسیس قلعه محکم و بنای حصاری منتظم که استظهار اردوی ظفر حشم تواند بود قرار گرفته، بنیان صنعت‌نما و معماران اقلیدس گشا بتأسیس قلعه اشتغال ورزیده، در اندک زمانی اساسی چیده شده که اوج بروجش با فلک ذات البروج بمساوات، فراز کنگره‌اش برتری از اوج سماوات داشت. بنه و اغروق معسکر نصرهٔ پرور و احمال و اثقال اردوی گردون مقر را در آن قرار داده، توپهای قلعه کوب و خمپاره‌های شهر آشوب را بمحاذات قلعه بصره کشیده، توپ‌چیان آتش دست از سحاب آتش‌بار توپ بنای شعله‌انگیزی و درانداختن گلوله‌های دهرسوز آغاز شراره‌ریزی کرده، کیفیت هوا منقلب کن مزاج کره اثیر و تواتر بلا آتش‌افکن خرمن چرخ پیر گردیده، گردون گردنده از هیبت رعد آواز زلزله‌انداز توپ تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۸۹

که خبر از آشوب قیامت می‌داد بمفاد این آیه کریمه «يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَيْذَرَ الْمَوْتِ از بیم جان گوشها را بانگشت کواکب انباشته و چرخ شتابنده آن روز را روز رستخیز پنداشته، بصدای هوش ربای آن ثعبانهای وادی هیجان‌دای «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا» مسموع داشت، نهایت یک رکن دیوار قلعه که عجلاله بضرر صدمات توپ خراب گردیده عرضاً هفت و هشت ذرع وسعت داشت و فراز آن بحدی بود که خیمه و خرگاه بر زیر آن افراخته، جمهور صغیر و کبیر آن ولایت بجهت حراست آنجا را نشیمن ساخته بودند، صدمات گلوله‌های آتش‌فشان با چنان استحکام رخنه‌گر بنیان آن نمی‌شد، پراهنمائی یکی از فراریان قلعه توپخانه مبارکه را برکن دیگر که استحکام آن از سایر ارکان کمتر بود کشید، توپچیان مریخ صولت و برق‌اندازان بهرام مهابت



هرروز از هنگام بام که گلوله آتش‌فشان مهر فروزان از دهان توپ افق بیرون جسته، شراره آن فضای حصار جهان را فرومی‌گرفت تا وقت شام قیرفام که دود ظلام عرصه جهان را محیط می‌گشت از صدمات گلوله‌های جان‌سوز و بارقه توپهای آتش‌افروز گرد از نهاد قلعه و دود از نهاد دل قلعه‌گیان برآورده، از آغاز روز تا بانجام چهار برج و سه فصیل را از بیخ و بن برکنده، با خاک برابر، بلکه از سطح زمین پست‌تر می‌کردند. شباهنگام که معماران تقدیرات ملک‌علام بروج چرخ نیل‌فام را بریشه‌های سیمین انجم و اوتار زرین کواکب انتظام می‌داد بصریان بمرمت بروج مخروبه منهدم پرداخته و خرابی‌های آنها را بهتر از پیش ساخته و سحرگاهان که خورشید رخشان در شاه برج افق شرقی رایت قلعه‌گیری می‌افراخت توپچیان بهرام‌کین و دلیران شیرکمین بروج و جدار محروسه و راه مزبوره را بحال اول مشاهده نموده در نهایت متانت می‌دیدند. چون چند مرتبه یکه‌تازان میدان جنگ و قلعه‌گشایان با نام و ننگ با دل شیر و حوصله پلنگ بنای یورش نهاده و بجانب قلعه کمین گشاده و بعلت عمق خندق و استحکام جدار و انتظام حصار و تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۰

اتفاق و اسرار محصورین در گیر و دار کاری از پیش نمی‌رفت، نواب اعتضاد الدوله بنابر محافظت نفوس جان‌سپاران شیران بیشه نبرد را از یورش ممنوع فرموده، از ضیق محاصره کار را بر اهل قلعه تنگ، دلیران شیرچنگ و بهادران مجره‌کمان شهاب‌خندنگ را امر نمودند که در سی و شش مکان نزدیک بحصار قلعه سنگرهای متین استوار و اساس نهاده، هر سنگری را بدسته‌ای از سران شیران خون‌آشام و هرمورجائی را بفرقه‌ای از مبارزان بهرام انتقام سپردند و سفاین فلک‌نمون را و حکام سواحل و ضابطان بنادر بحکم حضرت گیتی‌پناه بجهت خدمت‌گزاری نواب ظهیر الدوله از بحر اعظم بشط العرب آورده، در این وقت بفرمان ایستاده بودند، محاذات یک رکن قلعه که متصل بشط بود قرار داده، لنگرافکن توقف گشتند.

مختصر سخن: راه بحر و بر را چنان بر بصریان تنگ کردند که پیک اندیشه از هیچ طرف عبور و جاسوس خیال را از هیچ سمت مرور نبود. چون سنگرهای اطراف قلعه انتظام و استحکام یافته، بیلان آهن‌گسل و شیران سنگین دل سپرده شد اهالی بصره آغاز شیخون نهادند و هرشب که شیرو بدر از هرطرف با خیل انجم و اختر روی بسنگر استوار این نیلی حصار می‌نهاد کمین کردگان شیخون بسنگر آورده و مستحفظین سنگر و هژبران دلاور بمدافعه پرداخته، در آن نیمه‌شب آن مهمانان نورسیده را بر سر خوان اجل دعوت فرموده، از باده هستی ربای تفنگ شراب پرخمار مرگ بجام زندگانی و ساغر عمر و جوانی پیموده، از درد پردرد گلوله مخمورشان می‌نمودند و شبی نبود که جمعی کثیر از آن طایفه در پای خم پر جوش توپ و مینای هوش‌ربای تفنگ سرگرم ساغرپرستی و از رطل گران فناقرین مستی نگردند و در شبی از شبها یکی از هزیمت کردگان قلعه بشرف حضور نواب ظهیر الدوله مشرف گردیده، معروض داشت که در رکنی از ارکان قلعه و حصار که بکنار شط اتصال دارد راهی هست که ممر سیل خانه‌برانداز و دخول نهنگان لجه دلاوری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۱

تواند شد. نواب ظهیر الدوله سه چهار نفر غلامان معتمدان سرکار را بمصحوب عارض مذکور فرمودند، که سالک طریق خفا و راه مزبور را مشهود دیده بینا نموده، اگر از شوایب نقص و مناقص خطر مبرا باشد بهادران قلعه‌گشا و دلاوران میدان هیجا را از معرض مزبور بیورش مأمور فرماید، چون مأمورین سالک مسالک فرمانبرداری گردیده و راه معهود را درنور دیده از سنگری که در مأمونهای پائین سنگر واقع و ضبط آن در عهده تفنگچیان دینارانی بود گذشته، بحوالی معبر معروض مذکور رسیدند. دریائی دیدند از فولاد و آهن و بحری مشاهده نمودند از تیغ و سنان موج‌زن، آن قلمز موج در آن شب داج از قلعه خروج و برسم شیخون از سنگر آهن عروج نمودند. مأمورین مزبور بعد از مشاهده آن حالت مراجعت و بسنگر جماعت دینارانی شتافته، آنها را در بستر بی‌احتیاطی خفته یافتند. تا جماعت مزبور از خواب غرور بیدار و از خمار منام هشیار و فتیله‌های افسرده را روشن و بروج سنگر را مسکن میکردند قلعه‌گیان بخارج سنگر در رسیده، مشغول تخریب دیوار گردیدند. شیران قوی‌دل و هژبران آهن‌گسل با رخسارهای فروزان و فتیله‌های

سوزان آغاز جنگ و بنای تحصیل نام و ننگ و شروع بآتش‌فشانی جزایر و تفنگ کرده، از شعله جانسوز شرارهای تابناک و بوارق جهان‌افروز آتش‌بازی تفنگچیان چالاک در بسیط خاک و بساط این تیره مگاک آن شب سهمناک چون روز روشن و ساحت صحرا از خون آن گروه بی پروا رشک هزار گلشن گردیده، اگر بمحض عنایت واهب بی‌منت نظر بغرض شخص مذکور غلامان مزبور بخدمت منظور مأمور نگردیده و کمین‌کردگان را در آن شب مظلوم ندیده و مستحفظین سنگر را از خواب غفلت بیدار و از خمار بی‌باکی هشیار نکرده بودند امری واقع و حادثه‌ای سانح میشد که چاره آن دشوار و موجب حدوث مکاره بسیار و ظهور آفت عین‌الکمال بود. همانا اتفاق چنین امری بغیر از طالع فرخنده مطالع و میمنت بخت فیروز محمل دیگر نمیدارد.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۲

بیان بعضی مؤیدات بخت بلند و طالع فیروزمند که در محاصره بوقوع انجامید بر دقیقه‌شناسان رموز نهانی و باخبران اسرار پنهانی مخفی و مستور نخواهد بود که در هرعهد و زمان که حکمت‌های بالغه آفریدگار جهان و عنایات کامله خالق زمین و آسمان شوکت هر صاحب شوکتی را از خلوت خفا بیارگاه ظهور آورده، فارس میدان گیتی ستانی و طرازنده اورنگ جهانبانی می‌نماید ابواب دولت از شش جهه بر روی او گشاده و اسباب شوکت او را از شش طرف بدون تعویقی از عوالم غیب آماده می‌سازد و دست اختیار «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و بازوی اقتدار «يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ» دامن دشمنان می‌گشاید و او را بورطه هوان و هلاک می‌اندازد، تا ذات مقدس او بی‌منازع و مشارکی زینده مسند دارائی و وجود اقدس او فارغ از هرعایق و موانعی زینت‌بخش محفل کشور خدائی گردد و جمهور عباد در ظل حمایت و سایه عاطفتش در مهد امن و امان آسایش‌گزین باشند. (شاهد) این مقال بعضی از مؤیدات اقبال این برگزیده حضرت ذو‌الجلالست که در حین محاصره بصره بظهور رسیده و بوقوع انجامید: یکی از آن جمله آنکه شط فرات که از اراضی محل موسوم بجزایر که طول آن سی فرسنگ و از جانب حکام بصره بسیور غال جماعت منقح مقرر بوده عبور نموده، منتهی بشط العرب میشود، شطیست چون بحر پرتلاطم و رودیست غیرت محیط قلزم و چون اراضی بصره از زمین جزایر بکلی پست‌تر واقع گردیده که تفاوت پست و بلند اراضی زیاده بر ده ذرعست، بعلت اشراف شط فرات باراضی ام‌البلاد در مسافت چهار فرسنگ که همه‌جا بر اراضی بصره محاذات و اشراف دارد ده سد محکم بر جنب شط فرات بسته‌اند که اگر در یکی از سدهای عشره اندک فتوری پدید آید و یا جزوی رخنه‌ای گشاید اراضی بصره با بحر عمان برابر و در برابر آن سیل خانه‌شکن بنیاد برانداز جمیع عمارات و بقاع بصریان از خاشاک کمترست. درحالی که خارج بصره محل پرشور معسکر منصور بود العیاذ بالله اگر از جانب بصریان یا از طرف سایر دشمنان احدی برخنه‌گری یکی از سدهای مزبور می‌پرداخت جمیع

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۳

اردوی انجم حشر و جمهور آن فوج فزون از اختر را غرق لجه فنا میساخت. چون قلزم موج و بحر ذخار معسکر نصرت امتزاج از شط العرب گذشته، چون بحر محیط ارض بصره گشتند حاجی ناصر رأس و رئیس محل جزایر بعبته‌بوسی نواب استظهار الدوله مستظهر گردید و از بذل خلعت لازم و انعام نوازش دیده، تعهد نمودند که اگر ریاست جزایر را باو عنایت فرمایند در محافظت سدهای مزبوره لازمه احتیاط ورزیده و لحظه‌ای شرایط تیقظ غافل نگردیده، خدمت مزبور را بتقدیم رسانند. نواب ظهیر الدوله باسعاف مطالب و انجاح مآرب مومی الیه فرمان داده، مدت یکسال متجاوز حاجی مذکور با جمعی کثیر از اهل آن ولایات از روی نهایت عقیدت بخدمت موعود قیام و بمتابعت معهود اقدام نموده، تا نواب جوزا رکاب استظهار الدوله را از کثرت مشاغل اندکی فراغت حاصل و بر سر هرسنگری فرقه‌ای از مجاهدین و کلیطهای فلک تمکین تعیین یافته، بجهه محافظت آن حدود شتافتند. دیگر از مؤیدات بخت بلند و مساعدت طالع فیروزمند آنکه: در عرصه مملکت بصره و ساحت نواحی آنجا همیشه در موسم تابستان که حدت هوا سوزنده‌تر از آتش و شدت گرما محترق‌تر از شعله سرکش و سنگ جبال تفتیده‌تر از اخگر و خاک تلال تابنده‌تر از دود و قطرات زلال افروخته‌تر از شرارست بادی از جانب دریا می‌وزد مشهور بباد قوس، چون آه دل دردناک عشاق سوزنده و چون

نایره پرشوق فراق فروزنده و اهتزاز آن باعث شدت حدت و عفونت هوا و موجب هلاک مردم از سمیت گرما و مقدمه هزار گونه بلا از طاعون و وبا میگردد و هرساله خرمن هستی جمعی کثیر از برنا و پیر و متوطنین بصره که در هوای آنجا پرورده و بصاعقه‌بازی سموم جانسوز عادت کرده‌اند در هنگام وزش آن باد آتش‌بار و اشتعال آن آتش پرشرار افروخته، شعله هستی سوخته میشد، فکیف که غربا و عادت کردگان اعتدال هوا در آن هوای جان‌گداز زیست توانند نمود؟ و در زمستان همواره بادی دیگر از طرف شمال در اهتزاز می‌آید

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۴

که مورث ازدیاد برودت و اشتداد سردی هوای آن ولایتست و در هیچ عهد و زمان در ایام تابستان باد شمال در بصره نوزیده و معمربین آن ولایت هیچگاه آن‌چنان خلاف عادت ندیده. در مدت دو سال که ساحت بصره مقر سرادقات جلال و مضرب خیام فلک تمثال بود از آغاز تابستان تا بانجام روزی باد قوس در آن سرزمین نوزیده، همواره باد شمال در اهتزاز، موجب اعتدال هوا و باعث اطفای نایره گرما، چنانکه بصریان از مشاهده آن امر غریب و ملاحظه آن حالت عجیب در شگفت مانده، بسوختگی اختر و احتراق کوکب خویشان متیقن بودند. از وقوع اینگونه اتفاقات بر تخریب اساس دولت و انهدام بنیان شهامت خود تفأل مینمودند.

### ذکر ورود محمد وهبی سفارت از نزد سلطان سکندرشان روم بخدمت فرمانده این مرزوبوم

سفیر خوش تقریر قلم فصاحت رقم چگونگی این مدعی را بدین نمط ادا می‌نماید: در حالتی که معسکر نصره نمود و اردوی ظفر ورود از احاطه قلعه بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده بودند عمر پاشا والی بغداد حقایق آن حال را بسده جلال قیصری معروض داشته، محمد وهبی نامی را که از اعظام آن سرزمین و مردی صاحب تمکین و خداوند رای متین بود از جانب سلطان سکندرشان سلطان عبد الحمید خان پادشاه والا جاه روم بسفارت معین نمودند. مشار الیه روی نیاز بعتبه عرش انباز خدیو عاجزنواز و دارای دوست‌پرور دشمن‌گداز آوریده، در دار الملک شیراز بجز بساط بوسی محفل ارم طراز خدیو گردن فراز رسید و نامه مودت ختامه سلطان سکندرشان را از پیشگاه حضور گذرانیده، بنظر منشیان عطارشان رسانید. اگرچه در ظاهر در نامه نامی در خصوص مقدمات بصره مطلبی اظهار و در باب آن مراتب مدعائی اشعار نشده، مضمون محتوی بود بر مراتب مهر و وفا و مشتمل بر مراسم صدق و صفا و رخت بستن سلطان مصطفی خان از جهان فانی و تمکن عبد الحمید

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۵

خان بر اورنگ سلطانی، نهایت در باطن از ارسال رسل و ترسیل نامه مرسول بجز از امر بصره غرضی نبود و بغیر از اطفای نایره فساد و فسخ عزیمت امر ام البلاد بصره ملتمسی نمی‌نمود، که آنرا بتقریر سفیر مذکور محول داشته، بمشافهه او وا گذاشته بودند. بعد از آنکه محمد وهبی افندی را تقبیل عتبه جلال حاصل و بجز زیارت کعبه آمال یعنی دربار فلک تمثال واصل شد بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمهید قواعد استکانت و سرافکنندگی از مقربان دربار عصمت و باریافتگان حریم دولت بکرات مستدعی عفو تقصیرات عمر پاشا و اطفای نایره غضب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله قهر خدیو گیتی‌گشا گردید. مسئول او بجز قبول نرسیده و رشحات عجز و استکانت و قطرات ابتهال و ضراعت او موجب انطفای آتش غضب قیامت لهب نگردیده، یکی از مسئولات او آن بود که چون ام البلاد بصره متعلق بمادر سلطان قیصرشانست آنرا بضعیفه مذکوره واگذارند و در عوض هریک از ممالک قیصری را که مداخل آن اضعاف بصره باشد و معین فرمایند متعلق بسرکار و وسعت مدار خواهد گشت. امنای دولت دوران عدت گوش باقاولیل او نداده، جواب نامه نامی شاه سکندر جاه نگاشته کلک در سلک و از انعام و احسان آنچه سزاوار همت بلند و مقتضی طبع کریم ارجمند بود بافندی مشار الیه عنایت و او را بمراجعت رخصت فرمودند.

## بیان ورود خوارج عمان با سپاه گران و سفاین بیکران باعانت بصریان و گزارش آن

معلم سفینه حکایت رنگین و ناخدای زورق روایت شیرین یعنی خامه بلاغت آئین در بحر ژرف اوراق بدینگونه بادبان بیان می‌گشاید که: چون بعلت عدم آب وحدت آفتاب و حرارت هوا و شدت (گرما)، اراضی عمان قابل زراعت و مستعد تولد نباتات نیست، چنانکه هر گیاهی که بفعل قوه مولده سر از گریبان خاک برمی‌آورد شعله خرمن سوز حدت هوا چنان آتش افکن خاشاک بار و برگش می‌گردد که از وجودش جز کف خاک سیاه اثری و از هستی و بودش

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۶

بغیر از مشت خاکستری بجا نمی‌ماند و هر نباتی که از اثر قوه نامیه از نهانخانه بطون قدم باول مرتبه بروز و ظهور می‌گذارد تیغ بی‌زنهار شدت گرما چنانتش از پا می‌افکند که دیگر حرکت نمیتواند نمود، بنابراین سکان و متوطنین آن سرزمین نظر بفقدان غلات و عدم وجود حبوبات که هرذیخات را تحصیل آن ناگزیرست محتاج بولایت غیر میباشند، چنانکه جمع آذوقه و مایحتاج آنها از الکای فارس و سواحل و بنادر و قوت اعراب که خرماس از بصره نقل و حمل عمان میشود.

درین یک دو سال که تنبیه خوارج شهر، بنحوی که نگاهشته قلم مشکین رقم گردیده، منظور نظر مرحمت پرور حضرت گیتی‌ستان بود قدغن فرموده بودند که از سواحل و بنادر فارس حبه‌ای از حبوبات و دانه‌ای از غلات حمل و نقل عمان نشود. بان علت احتیاج خوارج بصره بیشتر از پیشتر شده بود. لهذا امام خوارجی که جمیع مهمام شرع و عرف خوارج در ید قدرت اوست اعانت اهل بصره را بر خود فرض دیده، بتجهیز جهازات اشتغال ورزیده، دوازده فروند غراب گردون حباب مبین «هذا شیئی عجاب» و مشحون بنادر آلات و اسباب بود باضافه صد فروند دیگر از کلیط و داد و اورنگی و سایر سفاین تیزرو جنگی مشتمل بر متجاوز از هزار اراده توپ و دو هزار ابطال رجال دلاور با شمشیر و خنجر و زوبین و سپر و ادوات موفور و آلات نامحصور بسرکردگی دو نفر از اولاد و خلفان نام داماد خود بصیانت و اعانت بصریان فرستاده چون حقیقت این خبر معروض نواب استظهار الدوله گردید بحکم واجب الامثال نواب معظم الیه شیخ ناصر ابو مهیری بندر ابوشهری حاکم بندر و شیخ برکات و شیخ رئیس بنی کعب سلسله متین مستحکم و زنجیر قوی محکمی را که چون رشته اهل ارباب دول بهم بسته و چون سلسله مشید اجزای عوالم ایجاد افزار و استعدادش بیکدیگر پیوسته در دارالملک شیراز بامر خدیو گردن‌فراز حدادان کاوه لقای آهن‌خا و آهنگران داودنمود معجزنما از کوه آهن پرتاب و دریای حدید مذاب ساخته ارسال معسکر نواب استظهار الدوله فرمودند، بر زبر شط العرب کشیده و هر دو سر آن را بر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۱۹۷

ساحل دو جانب شط باوناد عظیمه و عمدۀ قویه محکم و مستحکم نموده، محافظت یک قسمت زنجیر بعهدۀ شیخ برکات بنی کعب و حراست جانب دیگر بعهدۀ یکی از سرکردگان سپاه نصره دستگاه مقرر گشته، در هر جانب سه هزار مبارزان دلاور و چند اراده توپ برق شرر تعیین و راه عبور غرابات و جهازات خوارج را مسدود از تشیید آن سلسله متین فرمودند. چون سفاین خوارج در بحر اعظم بمحاذات شط العرب رسیدند از تسدید راه عبور و تشیید سلسله مزبور و حراست سپاه مذکور مخبر و مطلع گردیده، از آنجا که عبور سفاین خویش را از آن سد سدید دشوار می‌دانستند در جائی که شط العرب بدریای اعظم متصل میگردد لنگر افکن زورق اقامت گردیده، چندی آرمیدند و در شبی از شبها قریب بصبح که از تموج ریاح تقدیرات قادر فتاح و از نسایم قدرت فائق الاصباح سلسله منتظم ثوابت و سیارات از یکدیگر گسیخته و عقد زنجیر محکم انجم و اختر از هم ریخت بادی صعب و صرصری سخت از مهب تقدیر مرسل الریاح در وزیدن آمد و از تصادم آن باد که نمونه طوفان عاد بود سلسله مزبور از یکدیگر گسیخته، پاره‌ای از آن زنجیر و بعضی از سفاین صغیره که بجهت جمل و نقل آن زنجیر گران در زیر آن ترتیب و ردیف قرار داده، گرانی سلسله بر دوش تحمل آنها نهاده بودند بتحریک آن باد وزان و عنان‌کشی آن باد روان بجانب سفاین خوارج روان شد.

آن جماعت از مشاهده آن حالت بر انقطاع عقد مسلسل سلسله مزبور یقین حاصل و لنگر برداشته، روی بمرور شط العرب گذاشته،

مستحفظین جوانب زنجیر از دو طرف و کلیطهای سرکاری از برابر آغاز گلوله‌ریزی توپهای پرشرر نموده، چون باد شدید در حرکت و هوا در تموج بغایت بود زیاده بر صد فروند غراب و کلیط و سایر جهازات خوارج از سر منزل توپ مستحفظین جوانب شط گذشته، در برابر قلعه بصره و محاذات سنگرهای سپاه نصره همراه لنگرافکن توقف گشتند. بصریان را آن روز عید و آن قوم پریشان را آن شب امید گردید. غافل از ناامیدی سرانجام و بی‌خبر از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۹۸

یأس اختتام نوای نای بهجت بفلک و صدای کوس مسرت بگوش ملک رسانیدند. روز دیگر که لشکر انوار مهر خاور ازین ژرف دریای پهناور قدم بساحل افق نهاده و مستحفظین حصن چرخ دون و محصورین حصار سپهر نگون راه افق را بجهت خروج سپاه اشعات گشودند دوازده هزار نفر سپاه خوارج بعزم جنگ از سفاین قدم بساحل نهاده، آغاز جولان و ادهم تهور را سبک عنان نمودند. بفرمان نواب اعتضاد الدوله فرقه‌ای هژبران خارادل و شیران آهن‌گسل بروشی که اهل بزم عزم سور و حریفان محفل آهنگ سرور نمایند روی اقتدار بمیدان کارزار نهاده، هر دسته در راهی و هرفرقه بکمین گاهی قرار گرفتند. فغان رعد از خم هفت جوش و غریو صور از نای قیامت خروش و نعره شیر از دل پردلان پلنگینه پوش و آشوب رستخیز از آن دو دریای پرخروش برخاست و تحریک شد. باد اجل شورش‌فزای آن شوریده قلمز و اهتزاز صرصر آن قضای مستعجل موج‌انگیز آن بحر پرتلاطم و غریو زرین نای و خروش روئین خم اوج گیر ذروه ماه و انجم گشت و سر طوق ریایات عالی حباب و قبه اعلام زرین قباب از اوج ماه و فراز آفتاب برگذشت.

از دود مظلم توپ و دخان تیره تفنگ و گرد و غبار میدان جنگ روز روشن چون شب تار سیاه و غبار دخان بر آسمان نیلگون و شرارهای تابناک در نظر ادراک اختر و خورشید و ماه شد. از سحاب دخان توپ و تفنگ رعد هوش ربای غریدن و قطرات امطار بلا بیاریدن آمد. شیران ستبربازوی قوی دست چون پیلان مست سرگرم حملات جان‌ستان و مشغول استعمال سیف و سنان گردیده، بهر حمله گروهی از آن صیدهای بدام آمده را اندام هستی در خم کمند می‌کشیدند، از خزانه عاطفت و مخزن همت نواب استظهار الدوله در عوض هر زنده‌ای که بچنگال شیران بیشه دلیری با سیری افتاده بود مبلغ پنج تومان و در ازاء هر صیدی که در دست گردن‌فرازان لشکر کشته و بنظر موکلان و کلای این سرکار و خریداران این متاع گرم بازار می‌رسید سه تومان انعام و جایزه مرحمت میشد. در اندک زمانی شکستی فاحش بر ارکان تاب و توان دشمنان افتاده، نسایم ظفر بر پرچم رایت فتح آیت در

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۱۹۹

اهتزاز و همای نصره بر مفارق دولت‌خواهان سایه‌انداز و عقاب فیروزی از مطار سعادت پرواز آمده، چندان سر و زنده از اسرا و مقتولین از پیشگاه حضور گذشت که حساب آن دشوار و شمار آن بیرون از قدرت محاسبان هشیار بود. قلعه‌گیان بحصاربند قلعه و خوارج بگریزگاه جهازات شتافته، تتمه العصر و بقیه السیف از چنگ اجل و دام و حل عجاله خلاص یافتند. عربان چون مبارزت هژبران بیشه شجاعت را در میدان و ضربت دست دلیران بهرام، مهابت را در جولان مشاهده و ملاحظه نموده خود را در چنگ دلیران پلنگ خصال کمتر از آهو و خویش را در چنگ عقابان پولاد چنگال ضعیف‌تر از تیهو دانسته، که در میدان جنگ با بهادران حریف و در مضمار جولان با فارسان برق عنان ردیف نمی‌توانست شد غرابات و سفاین پناه وجود آن قوم خائن گشته، شروع بتوپ‌اندازی و فتنه‌سازی و از جانب عسکر قیامت اثر بفرمان نواب ظهیر الدوله نوایر توپهای برق شرر بنیاد آتش‌بازی نمودند و در شبانگه از طرف سفاین خوائن ابر آتشبار و سحاب رشحه شرار سرگرم باریدن ژاله گلوله و افشاندن باران شراره میشده، یک هزار گلوله توپ بی‌گزار بجانب نهنگان دریای مصاف روی آورد. سرداری حفظ الهی و نگاهبانی فیوضات نامتناهی اضرار و آزار از معسکر نصره اثر رفع و منع می‌کرد و هردفعه که از آن لجه سرکش سیل بی‌پروای آتش بطرف دلاوران نهنگ‌وش و بهادران دریاکش رومی نهاد حضرت آفریدگار عباد از تفضلات خویش سد سدید در رهگذر آن میفرستاد و بحکم نواب سپهر رکاب

توپچیان کیوان حباب توپهای پرتاب بکنار غرقاب و دامن آن پرشور گرداب کشیده، صدای زلزله‌فزای آن نهنگان لجه بلا لرزه‌افکن زورق آسمان و زلزله‌انداز اندام سفینه گردون گردیده، از رشحات آتشبازی توپچیان آتش دست آتشی سوخته میشد که شعله آن جز بسوختن خرمن وجود مخالفان از پا نمی‌نشست و از گرم کاری مردان مشعبد شعله‌ای افروخته میشد که اطفای آن جز برشحات خون

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۰۰

دشمنان صورت نمی‌بست. تا مدت پنج ماه آن قوم روسیاه در میان آب لطمه‌خور صدمات گلوله‌های پرتاب شده، ابواب آذوقه برویشان از همه جهت بسته بود. روزی بعرض حجاب دربار نواب اعتضاد الدوله رسید که گاهی جماعت خوارج از سفاین اخراج و بطریق سرقت خود را ببساتین خرما می‌اندازند و مذاق مرارت دیده حنظل ناکامی را از شهد مسروقه شیرین از شرابی میسازند. دو فوج از افواج ضیغم شان و دلیران هژبر توان را مأمور و مقرر فرمودند که فوجی در ساحل یمین و دسته‌ای در جانب یسار شط العرب در برابر جهازات آن گروه تلخ مشرب از مخالفت خروج آنها را معذب داشته و هر که سرگرم آهنک ساحل و بسرقت خرما مایل می‌گردند در میانه آن قوم مردود و محل مقصود حایل و در عوض حلاوت خرما از شربت آن تیغ بی‌دریغ حلاوت بخش کام آرزوشان کردند. مأمورین بنحو مقرر معمول داشتند و بیک دو دفعه در بساتین خرما بایشان دوچار و از صدمات جان‌فرسای پیکانه‌های آبدار هزار بار زهر مار بکام امیدشان ریخته و خرمای مسروقه را بحنظل مرارت و زحمت آمیخته، گرد از بنیاد وجودشان برانگیختند. چون بقیه السیف جماعت مزبور که از بحر پرشور هلاک رخت بساحل نجات آورده و از صدمات ضرب دست دلیران خون‌آشام جان بدر برده بودند روز خود را سیاه و دست را از دامن شاهد مقصود کوتاه و خویشتن را لطمه‌خور لجه هزار گونه اکراه دیدند در شبی که زورق مهر انور درین دریای پرپهنای اخضر غریق بدریای باختر گردید لشکر و زورق فرار و راه دیار ادبار برداشتند.

### بیان حرکت سپاه بغداد باعانت و امداد اهل ام‌البلاد و شکست یافتن بقدرت خالق کون و فساد

والی والاشان دار السلام یعنی قلم مشکین رقم بدینگونه سپه‌آرای افواج الفاظ و معانی می‌گردد که: درحالی که اعراب عمان و خوارج بی‌سر و سامان هنوز در شط العرب لنگرانداز زورق توقف بودند و بحرکه‌المذبوح اظهار حیات می‌نمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۰۱

اعانت این گروه و عدت کثرت آن قوم با شکوه را معروض عمر پاشای والی بغداد گردانیده، باشعار سخنان غیرت‌انگیز و القاء عبارات دردآميز محرک سلسله حمیت و منظم عقد عصیبت او گردیده، پاشای مشار الیه از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی نامعدود و فوجی غیر محدود فراهم آورده، از مخزن مکننت ضروریات ایشان را تدارک کرده، بامداد بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت، که شاید بهمدستی خوارج دست و پائی زده، منشاء کاری و مصدر ازاله ننگ و عاری توانند شد. چون این خبر معروض رای نواب جوزا رکاب گردید شیخ حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیره او مابین بغداد و بصره در اراضی حله مییاشد و آن قوم سعادت‌مند برخلاف کل عشایر آن مرز و بوم و مخالف جمهور قبایل اعراب روم مذهب اثنی عشری و شرف ولای جناب حیدری و باین جهت بر جمیع طوایف و قبایل رتبه برتری دارند و پیوسته این قوم بحق از قوت ولای غالب کل غالب بر قاطبه عشایر آن بلاد بل موالیان بااستعداد بصره و بغداد غلبه دارند و اکثر اوقات آنها را مورد انواع صدمات و بحال خود نمی‌گذارند. شیخ حمود مذکور در بین محاصره بصره بفیض ادراک سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده معالی رسیده، در سلک بازیافتگان محفل عز و شان و نظم حریم محرمان کروبیان مکان منسلک و منتظم گردید. در

آن وقت تعهد کار و تباهی روزگار لشکر بغداد را نموده، مستدعی تفویض آن خدمت و خواهشمند توفیر آن سعادت گشت. نواب سپهر رکاب حسب المسئول استدعای او را قبول و مشار الیه را بانواع عواطف مشمول فرموده، معدودی از یکه‌تازان میدان جاسپاری را معین، مشار الیه و شیران را باستقبال ثعالب روانه نموده، شیخ حمود و آن گروه معدود بعد از حرکت از حضور مسعود بنواحی حله ورود یافتند. چندان که انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسکر بداختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و از آن گروه خذلان شعار اثری نشد. شیخ حمود از ورود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۰۲

آنها مایوس گردیده، آرزوی رفتن و ادراک فیض خدمت با سعادت دامن عزم او را کشیده، باتفاق عزیزان مأمور بموافقت او از حل انصراف و دریافت زمین بوس دربار عالمیان مطاف نمود. بعد از رجعت شیخ حمود و معدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادر زاده مشار الیه که در حله توقف داشتند خبری رسید که لشکر بغداد با کمال استعداد نواحی حله را مقر ازدحام و مضرب خیام شیاطین احتشام ساخته، آیات مفسد آیات افراخته‌اند. آن دو شیخ‌زاده جوانمرد و نهنگان دریا گردبان قوم مکیدت پرورد آهنگ جنگ و عزم نبرد نمودند.

بدستاری یاران قوی‌دست آن قبیله و پایمردی مردان پابرجای آن عشیره که هریک در میان دلاوران یکه‌تاز و هرکدام در مضممار دلیری بی‌انباز بودند بر ادهم شجاعت و اشهب بسالت برنشسته و راه بر آن جماعت مخذول بسته، در اندک زمانی بگزلك فولاد تیغ پیکر و بمقراض سنان و خنجر عقد اتصالشان را از هم گسسته، جمعی کثیر از آنها از زهر جان‌فرسای آب تیغ بی‌دریغ جرعه‌نوش شربت ناخوشگوار ممات و فوجی غفیر از شدت هراس و بیم شمشیر تیز چون الماس غریق لجه شط فرات و معدودی راه بردار ساحل نجات گردیدند. شکست قوایم استعداد رومیان و بقتل رسیدن جمعی انبوه از آن قوم پریشان و هزیمت بقیه السیف ایشان بجانب دیار خذلان بموجب عریضه شیخ احمد و شیخ سلطان بگوش محرمان حریم دولت و مقربان بساط جلالت رسیده و معروض رای ملک‌آرای و مفهوم ضمیر گیتی‌گشای نواب سپهر رکاب اعتضاد الدوله گردید و شیخ زادگان مذکور مورد لوازم انعام و احسان نواب منصور شدند.

### ورود بهار گیتی‌فروز و انهدام بلای غلا در بصره بامر حق عز و علا

ورود بهجت نمود بهار روح‌پرور در بسط بساط سبزه‌های تر و بسیط اغبر و نوشکفتگی لاله‌های احمر در فضای دشت و در برافروختن چراغ شقایق در محافل کوه و کمر و بارور شدن نوباوگان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۰۳

خاندان گلشن و اطفال شکوفه و ثمر و شکفتگی سوسن و عبهر از هوای آذر و اهتزاز نسیم معتبر و هبوب ریاح معطر در اطراف بحر و بر و آراستگی زیبا قامتان سرو و صنوبر بعلهای اخضر و اعلائی اعلام شمشاد و عرعر بذروه انجم و اختر و وصول طلیعه طرازنده چرخ مزور و آرایش انجمن این وسیع کشور یعنی قهرمان مهر انور و اقلیم طراز خاور و باختر بامر خالق اکبر و فرمان داور دادگستر بام البلاد حمل درین سال فرخنده فال در آخر شهر محرم الحرام اتفاق افتاده، در تنگنای چمن کار قلعه‌گیان دی و بهمن پیریشانی کشیده و مدار محصورین برد به بی‌سر و سامانی انجامید. در شهر بند باغ و گلزار قحط گیاه آتش غلا بذروه چرخ مینا رسید. ابواب شهر بند باغ و درهای قلعه راغ که پناه عافیت سپاه شباط بود بر روی سپهدار نامدار کامگار و لشکر نصره اثر اثمار و ازهار گشاده و اسباب دولت فرمانفرمای فروردین از شش جهه آماده شد. تذر و رنگین پر و بال علم زرین پرچم سپهسالار ربیع در فضای گلشن پیرواز و آب رفته بجوی چمن باز آمد. در فضای بستان و عرصه گلستان نوبت دولت و خطبه سلطنت بنام نامی و القاب گرامی خدیو اردیبهشت بفرمان خسرو اقلیم چمن بلند آوازه و عهد فرمانفرمائی و رسم حکمرانی شهریار بهار عالم‌مدار در ساحت گلزار تازه شد.

قلعه‌نشینان حصار گلشن و باغ یعنی زغن و زاغ از بیم لشکر بی‌کران هزار و هجوم سپاه کینه‌خواه آذار از مامن و مسکن خویشتن بیرون رفتند و رجاله بوم گلزار یعنی خاشاک و خار از هراس و سطوت برق بهار در خاطر در ظل حمایت گل‌های آذار و سایه عاطفت نسرين و گلنار گریخته، صنعتگران هنرپرور و صنعتگر محفل عید و مجلس نوروز سعید را بطراحی تازه و زینتی بی‌اندازه آراستند. سراپای سپاه زینت‌اندوز انواع خواسته شد و بفرمان نواب فیروز جنگ شیران بیشه نام و ننگ بسطوت شیر و صولت پلنگ باهتمام تمام در مراسم محاصره و آهنگ کارزار بیشتر از پیشتر بر اهل قلعه تنگ کردند.

بمرتبه‌ای که چون توهّم میرفت که از جانب شط العرب و بیشه‌های کنار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۰۴

آن در هنگام نیم‌شب غوغای اهل آن ولایت که در شناوری برادر مهتر غوک و در بیشه‌گردی شریک غالب خوک میباشند قلیل آذوقه‌ای بمحصورین خواهند رسانید، هرشب از اول شام تا آغاز بام جزایریان بهرام انتقام و تفنگچیان کیوان احتشام برکنار شط شتافته، در مسافت چهار فرسنگ دوش بردوش و پهلو برپهلو و زانو بزانو نشسته، راه عبور بر پیک پنهان گرد فکر و خیال و طریق مرور بر جاسوس ره‌نورد طول آمال میبستند.

در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در فضای قلعه از جنس ماکولات جز آوازه الجوع خبری نبود. نوایر آتش قحط چنان مشتعل گردید و شعله غلا چندان زبانه کشید که خرمن ذخایر را برافروخت و نایره جوع در کانون طباع آن ولایت از فقرا و اغنیا بمرتبه‌ای سطوع یافت که مزرع جانها را بشراه بسوخت. صغیر و کبیر از شدت ناتوانی و الم پریشانی یکباره از دست رفته، برنا و پیر از شوق گرده نان آفتاب پرست شدند. کار اهل دل بجان و خروش گرسنگان باآسمان رسید.

آتش مطبخها مرده و چراغ دودمانها افسرده، رخت هستی خاندانها را رهن تنگدستی بغارت برد. بی‌نویان پریشان و پریشانان بی‌نوا از شدت غلا و بیم بلا توقف را موجب هلاک و رهن جوع را خونریزی بی‌باک دیده، روز بروز دسته‌بدسته آهنگ فرار و روی نیاز بدرگاه عاجزنواز نواب سپهدار گردن فراز آورده، بانواع تفقدات مفتخر و بزرگان آنها باخذ انعام و خلعت و خردان باتیان جیره و مواجب مستظهر و در ظل عاطفت آن جناب که درماندگان را مفر و راندگان را مقر بود از شوروشر دوران فتنه‌گر آسوده می‌گردیدند. شیخ ثوین ولد شیخ عبد الله منقح و شیخ ثامر برادرزاده او که بجهه اعانت بصریان در بصره متوقف و محل استظهار آنها بودند عریضه‌ای مبنی بر لوازم عجز و استکانت و ذریعه‌ای مشعر بر مراسم تخشع و ضراعت مرسل خدمت بارگاه باز یافتگان حریم حضرت فلک رفعت داشته و استدعا نموده بودند که ایشان را از سد سدید مذکور و سنگرهای غازیان منصور راه عبور داده و از کوه پا برجای بسنگر مظفر ظفر قعر طریق مرور گشاده، احدی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۰۵

مزامح احوال و متعرض اسباب و اموالشان نگردیده، که بر فاه حال بجانب مساکن و مواطن خود استعجال نمایند. نواب استظهار الدوله بنحو مأمول امور آنها را موصول و بر وفق خاطر خواهشان بهژبران گوشه و بیشه کهن و پلنگان دریا کمین قدغن بلیغ فرمودند و صدور جواب عریضه موجب سرور خاطرشان و مشایخ مزبور و فوجی کثیر از آحاد جماعت مزبور بادبان توکل و تشبث گشاده، بناخدائی اشفاق مرحمت مظاهر و معلمی الطاف ضمیر بحر تخمیر عالی از بحر پرانقلاب دریای پراضطراب معسکر نصره انتساب رخت هستی بجانب ساحل نجات کشیده، راه‌نورد بوادی اوطان خود گردیدند. بنی خالد قبیله‌ای‌اند از قبایل عرب با کثرت بسیار و عدت بی‌شمار، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبه کثرت ایشان نیز هر ساله بیساتین بصره شتافته، از غارت خرما بهره می‌یافتند. در این سال فرخنده فال بی‌خبر از خواتم احوال نیز همان خیال محال را بخاطر بد خصال منتصب ساختند و با شتران بسیار روی یغماگری بتاراج خرما گذاشتند. حقیقت این واقعه بعرض حجاب در گاه فلک ابواب رسید. حسب الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیرگیر پا برکاب آهوان صحرانورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف



افکنی عنان داده و قبل از آنکه مطایای آمال آن قوم بی‌مال از جنس مقصود گران‌بار گردد بار هستی از دوش بختیان اجساد جمعی کثیر برداشته، آن راه‌نوردان مراحل یغماگری را رخت جان بتاراج برده، صحرانورد بیابان فنا و بادیه گرد فیافی دار البقاشان نمودند. چون جماعت مزبور دیدند که درین سال برخلاف سنین سابقه که موافق و مخالف کام آرزو را از حلاوت خرما بگارت برده و مذاق امید را بچاشنی آن متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند نخل زیاده سری را جز تلخ کامی ثمری و از میوه نهال مقصود جز مرارت اثری و دوحه یغماگری را بغیر از ثمره تلخ هلاک حاصل و بری نیست شیخ و رئیس آن جماعت بوسیله ذرایع با ضراعت در مقام عجز و استکانت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۰۶

برآمده، اظهار عبودیت و بندگی و ارادت و سرافکنندگی کرده، عریضه مسکنت‌آمیز را مصحوب یکی از آحاد ابنای عشیره ارسال دربار فلک تمثال و ایفاد آن آستان سدره مثال داشته، موازی چهار هزار نفر شتر با هر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده، بزبان عرض بنیان تضرع ترجمان آورده بود که چون قوت بندگان درین وادی غیر ذی زرع و بیابان همیشه منحصر در خرما بصره بوده و عیال و اطفال این قوم بی‌سامان کام معیشت ازین متاع برایگان آورده شیرین می‌نمودند اکنون که سد سدید صولت بندگان آن آستان را از تحصیل خرما رایگان بسته و سرپنجه شوکت ایشان دست این جمع پریشان را از دامان شاهدان مقصود گسست استدعا آنکه بکارکنان سرکار وسعت‌مدار مقرر شود که وجوه عنیبی را ضبط و شتران را در عوض از خرما بارگیری و رخصت مراجعت ارزانی دارند. نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عواطف بی‌کران و مورد عوارف مرحمت و احسان و از بذل انعام وافر و خلاق فاخره فخر امثال و اقران فرموده، وجوه مرسوله را مردود و ایشان را مرخص و مأدود فرمودند که شتران خود را بدون مهم‌سازی ثمن گرانبار متاع مقصود و گروهی از تفنگچیان بهرام صولت نیز بهمراهی آنها تعیین و مقرر داشتند که در بساتین خرما مراقبت احوال آنها بوده، نگذارند که از اهل معسکر آفتی بآنها برسد و از هژبران دلاور مخافتی بآنها روی دهد.

این معنی موجب نهایت امیدواری و باعث کمال خدمت‌گاری آن طایفه گردیده، روز بروز قوافل آنها بمعسکر نصره مقرر متردد و متحمل حمل انواع شحوم و دسوم و لبنیات و اسباب و آلات و ضروریات معسکر ظفر آیات و باعث ازدیاد رونق کار و مورث گرمی بازار شدند. در هنگام محاصره نیز دو سه دفعه دلیران خصم‌افکن و دلاوران سنگین دل روئین تن بچپاول قبیله‌ای چند از اعراب بهایم وش وحشی مانند که در فیافی خودسری بادیه گرد و در وادی خودروئی صحرانورد بودند گردن بطوق انقیاد صاحبان تسلط نهاده و قرار فرمان‌بری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۰۷

هیچ ذی شوکتی را با خود نداده، همواره در اطراف صحاری همسر سیراب جرعه‌نوش و در وقت پوشش از حریر نرم مغیلان پرنیان موش می‌باشند مأمور گردیده و بیابانهای دراز و صحراهای پرنشیب و فراز را درنوردیده، تا نواحی نجد رسیده، قبایل بسیار را تاخت‌وتاز و عشایر بی‌شمار را عاری از برگ و ساز و با غنایم موفور و احمال و اثقال و اغنام غیر محصور مراجعت بحضور فیض دستور سپهدار منظور کردند.

### بیان افتتاح ابواب بصره بر روی مجاهدان بمقالید اهتمام نواب سپهر رکاب سعادت غلام

مفتاح فتح الباب حصار قصه و داستان شه‌ریار کشور گشای گیتی ستان یعنی فلک خوش‌بیان شیرین‌زبان بدینگونه گزارنده این داستان می‌گردد که: چون محاصره حصار ام البلاد بصره بطول انجامید و مدت توقف اردوی سپهر موقوف در اطراف قلعه بیک سال و کسری کشید و کار بصریان پریشان بناتوانی رسید هرروزه گروهی انبوه سراسیمه‌وار با کمال عجز و اضطراب از قلعه بیرون ریختند و باستظهار عواطف نواب استظهار الدوله پناه امان آن دولت می‌گریختند. حاکم قلعه که عبد الرحمن نام و عم او را سلیمان آقا

مقتول و او را جانشین عم نموده، حراست بعضی بروج را باهتمام او گذاشته بود بارسال عرایض عجز و ناتوانی را شفیع ساخته، طالب امان و نیازمندی و جبهه‌سائی آستان با عز و شان گردید. از جانب سعادت جوانب نواب اعتضاد الدوله تعلیقات مشعر بر لوازم اشفاق و اعطاف و محتوی بر مراسم اکرام و الطاف بافتخار و استظهار او شرف صدور یافته، مشار الیه بعد از اطمینان از اجرای عهود و شفقت و امان هرروز جمعی از کسان خود را بیرون فرستاده، بالاخره خود نیز بعز بساطبوسی محفل ارم مشاکل و شرف زیارت عتبه سپهر مماثل فیاض و از انواع انعام و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۰۸

اکرام مفتخر بین الاماثل شد. شیخ مهنا ولد شیخ فضل عمزاده شیخ عبد الله رأس و رئیس جماعت منقح که تا بآن هنگام در بصره مانده، سلیمان آقا از مشار الیه سوءظن بهم رسانیده، او را از محل عشور که مکان توقف او بود بوسط شهر برده، مراقب احوالش می‌بود نیز فرصت یافته با موازی دوازده هزار نفر طایفه مشهور بنجدی متوطن بتوابع بصره که در آن وقت ابطال آنها را بجهت محافظت بشهر بند بصره برده، استظهار بصریان بوجود ایشان بود بظل کرم و سایه نعم نواب حاتم هم شتافت. مشار الیه با جمهور آن گروه مورد انواع لطف و تفقد گردید. جیب و کنارشان از بذل سیم و زر رنگین شد. دیگر در شهر کسی که بمحافظت قلعه تواند پرداخت و علم محارست حصار تواند افراخت باقی نمانده، هر کس بحرکت مذبح قادر بود رخت خود را از آن ورطه هایل بساحل کشید و در مهاده امن و امان آرمد. سلیمان آقا یک‌باره پریشان و بکار خویش سرگردان و حیران مانده، چاره بجز اعتصام بحبل المتین مروت و تشبث بعروه الوثقای رأفت نواب سپهر رکاب استظهار الدوله ندیده و روز بیست و هفتم شهر صفر المظفر شیخ درویش را که کدخدای کل و مدار علیه بصره بود با جمعی کدخدایان بجهت طلب امان و شفاعت عصیان و استدعای عفو گناهان بآستان عدالت بنیان فرستاده، سحرگاه بیست و هشتم که قلعه دار حصار استوار طارم چهارم با روی زرد و دم سرد از فراز دروازه افق قدم بیرون و روی بوسعتگاه این وسیع هامون نهاد سلیمان آقا با جمعی خواص یراق جنگ و اسباب نام و ننگ از سر و بر ریخته و از اشک گلگون و سرشک پر خون و سایط برانگیختند و دست اعتذار بدامان مقیمان آستان عالی شان درآویخته، با یک جهان خجالت و شرمندگی و یک عالم انفعال و سرافکنندگی که ادراک ملازمت حضور موفور السرور نمود زبان بلوازم اعتذار و لب بمراسم استغفار گشوده، توجهات گوناگون و نوازشات از حد افزون شامل حال مشار الیه و سایر اعزه و اعیان و اشراف و بارکان آن ولایت گردیده، صبح گاهان روز دویم شهر ربیع الاول که

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۰۹

قلعه گشای این حصار فیروزه فام و اشعه لشکر سپه‌دار انجم غلام با کمال عظمت و احتشام پای برکاب جواد خوش خرام سپهر تیزگام نهاد بجانب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب جوزا رکاب بعزم دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده، بجواد گردون خرام زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین‌نای و صدای روئین‌درای زلزله‌فزای سپهر مینارنگ و ولوله‌افکن اساس وجود سکان چین و فرنگ گردید. شهر بند بصره از وصول کوبه انجم حشم رشک بیت الضم و فضای قلعه از ورود بهجت نمود رایات زرین پرچم رشک گلستان ارم شد. معماران لطف و رأفت و کارآزمایان مودت و رحمت بتعمیر شکستگی‌ها و مداوای خستگی‌های آن مملکت وسیع الفضا و اهالی آن دیار مسرت‌افزا که بعلت طول زمان انقلاب و تواتر صدمات و تهاجم لجه پراضطراب اردوی نصره انتساب بالضروره راه یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی کران درد دل ستمدیدگان را قرین صحت ساخته، بذیل لطف و کرم غبار حوادث از آئینه خاطر ملهوفین زدوده، بمرهم کاری سخا و نعم داغ دل داغ‌دیدگان را معالجه فرموده، ابواب هزارگونه بذل انعام و درهای صد هزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند.

مدت چهار ماه آن کشور بهجت‌پرور مقر کوبه اختر حشر و بعد از انقضای آن مدت بفرمان خدیو سلیمان حشم و دارای سکندر خدم علی محمد خان زند که درین سفر عزت اثر همراه و استظهار لشکر و سپاه نواب ظهیر الدوله بود بحکومت بصره تعیین و

فوجی از شیران عربین و نهنگان دریای کین را مأمور خدمت مومی الیه نموده و تتمه لشکر ظفرپرور و باقی سپاه نصره اثر را بتوجه صوب اوطان خود رخصت فرموده، بعزم شرفیابی خدمت برادر سعادت سیر منزل بمنزل متوجه دارالملک شیراز و سلیمان آقای حاکم بصره و ولد شیخ درویش و جمعی از اعزه و اعیان بصره نیز در رکاب ظفر لازم ملتزم بودند. بشرف ادراک حضور شهریار گیتی‌مدار رسیده و در موقف دولت و مقر سعادت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۰

از شوایب فتن و نوایب زمن آسوده گردیدند و آنچه راقم حروف از حقایق وقایع موصوف و کیفیت تسخیر و تصرف آن ملک معروف درین صحیفه ضبط نموده از اغراقات منشیانه و روایت شاعرانه دور و خالی از شوایب نقص و قصورست. زیرا که آنچه تحریر پذیرفته از زبان صداقت ترجمان سید رفیع مرتبه عالی‌شان جناب قدسی طینت فلاطون زمان حضرت حکمت مرتبه ارسطوروان، مؤسس مبانی افضال و احسان، منتظم عقد جواهر نظم و نثر، وزیر بی‌نظیر عهد و عصر، دوحه سرابوستان سیادت، نوباوه حدیقه شرافت، میرزائی میرزا محمد حسین الحسینی فراهانی طول الله عمره که بوزارت نواب سپهر رکاب مباحی و در سفر خیریت اثر همراهی و از جزویات و کلیات واقعات آگاهی و علم بر حقایق گزارشات کماهی داشته مسموع داشته، بدون زیاده و نقصان این لثالی منثور برشته انتظام کشیده. بر مؤسسان اساس فکر مستقیم و دانایان رموز تواریخ قدیم خفی و مستور نخواهد بود که تصرف و تسخیر قلعه بصره بعلت اتصال آن از یک طرف بیحر پرجوش و لجه رعد خروش و از جانب دیگر بخراب سرای خالی از آب و کثرت ازدحام قبایل و عشایر اعراب بیشمار فزون از حساب و عفونت و وبائیت هوا و اشتعال نوایر جان‌گزای گرما و هبوب ریاح سموم و سایر عیوب مکروه مذموم بجهت هیچ ذی شوکتی میسر نگردیده، مگر فرماندهان روم و سپه‌داران آن مرزوبوم که مالک جمیع آن ولایت بوده، بولایت بصره نیز حکمرانی می‌نموده. در هنگام ظهور ملت حنیف احمدی و زمان طلوع کوكب مسعود مذهب شریف محمدی صلوات الله علیه و آله الامجاد حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی بن ابی طالب علیه السلام آن ولایت را مطلع طلوع ماهچه رایت با سعادت و محل سطوع نور هدایت و ولایت و مشرق فتح و نصره فرموده، بقوت بازوی «لافنی» و مفتاح آبروی «هل اتی» و زور سرپنجه خیرگشای قفل نصره از ابواب آن ولایت گشودند، دیگر هیچ کشور گشائی تا این زمان رخنه در آن ولایت ننمود و الحق وقوع این موهبت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۱

بچندین جهه بچشم خرد دور از کار می‌نمود. بحمد الله الملك الکریم ابواب این فتح عظیم بروی امنای این دولت قویم گشاده و بعنایه الله تعالی این فوز عظیم بجهت این سلسله علیه آماده شد. انشاء الله الملك الجلیل ظل ظلیل این شهریار نامدار بر مفارق اهل روزگار تا دامان ابد پایدار و این فتوحات نامدار در زمان دولتش بسیار باد! بحق محمد و آله الامجاد.

### بیان مجادله و محاربه علی محمد خان زند با جماعت اعراب و شهادت آن جوان سعادت‌مند

خامه سحرکار بدایع‌نگار و قلم جواهر رقم گوهریار بر ساحت ورق بدینگونه گهرریزی و در فضای صحیفه بدین روش مشک‌بیزی می‌نماید که: چون بنحوی که مذکور و بطریقی که مسطور شد نواب سپهر رکاب والا جناب بعزم توجه بجانب شیراز فرازنده اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروزمند بعلی محمد خان زند محول گردید. یک‌چند خان معظم الیه در ملک مزبور منتظم امور و کارفرمای نزدیک و دور بود و بتمشیت مهام و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام مینمود. از آنجا که جماعت اعراب بادیه قومی میباشند وحشی صفت و رمیده، چون غزالان وحشی در بوادی بی‌آب و آبادی پروریده و در فیافی خودسری و خودرانی گردیده، هرگز مکلف هیچگونه تکلیف نبوده‌اند و بشکار سوسمار و صید موش روزگار گذرانیده و باب و علف رایگان مانند وحشیان چریده و هرگز از هیچ ستمی زهر تلخ کامی نچشیده و از هیچ غمی سرانگشت افسوس بدنندان نگزیده.

یکی از معجزات کلیه حضرت خیر البشر همین بود که این جماعت نادان بهایم بیابان را بتکالیف شاقه مکلف داشته و این وحشیان را مقید دام دین گردانید. امور حکمرانی و مهام جهانبانی شهانه بزور یاور بل بمحض قوت ایزدست و حسن تدبیر حکم حکمت عقل مدبر را در آن قوی مدخلیست.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۲ چو در طاس لغزنده افتاد مورر هاننده را چاره باید نه زور علی محمد خان که در آغاز ایام بهارستان شباب پیوسته جرعه کش اقداح کیفیت آتشین آب، روزها و شبها خراب و بی‌خبر از کارگشائی راههای صواب بوده و بنای کار و اساس کردار بر لعب و لهو نهاده، همواره دستش بقبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود، غافل این مقال که:

برائی لشکری را بشکری پشت بشمشیری یکی تا ده توان کشت اعراب منقح که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب اندک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت بنابر عادت خویش و رسم طبع وحشت‌اندیش و هم تشویش بهم رسانیده و نظر برسمی که در میان ایشان متعارف و باعث اطمینان خائفست کلام الله مجید را نزد علی محمد خان فرستاده بودند که وثیقه در ظهر آن نوشته و مختوم و مهور داشته، مرسل و او را نامه امان و حرزجان خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد پردازند. کلام الله را علی محمد خان برحسب تمنای آنها مختوم و مرسل آن جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه بخشکی آمده، با دل بی‌غش در سرانجام پیشکش بودند که علی محمد خان بدون باغی فوجی از لشکر را مأمور بچپاول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسر نسوان و رجال آنها، زبان بی‌اعتدالی گشود، جماعت مزبور از فساد رای خان بی‌خیر و غافل از آسیب آن شوروشر، چون آن حالت را ملاحظه نمودند معدودی که حاضر بودند بر کمیت دلیری سوار و جولان گر میدان کارزار و لشکر علی محمد خان راه فرار پیش گرفته، وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج حال و غیظ و غضب او را باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون طبعش شعله‌ور گشته، پس بنفس نفیس خویشتن را مهیای تعدیب و مستعد تخریب گروه انبوه گردیده، افواج لشکر را که برحسب فرمان قضا جریان شهریار زمان مأمور بخدمت او بودند تدارک شایسته دیده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۳

خیام جلالت بفضای هامون کشیده، با سپاهی گران و لشکری بی‌کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و پای برکاب ابرش غزال تیزگام نهاده، مشایخ و اعظم آن طایفه چندان که شفعا برانگیخته، بدامن اعتذار و استغفار در آویختند سودی نکرد. مرض مزمن غرور پرزور خان معظم الیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام الله مجید مختوم و مهور و مرسل و مهم سازی باج و تحمیل خراج که ایشان را ناگوارتر از زهر در مزاج بود قبول کردند. آنها در مزاج خان مفید نیفتاد. بر آن هم فایده مترتب و رای جناب خان بتدبیر ایشان ملتفت نشده، چون جماعت مزبور از رحمت خان مأیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضمار مقاومت درآمده و با آن مهمانان نورسیده خویش برآمده، آغاز استعمال سیف و سنان و بسیف و سنان بنیاد انقطاع درع و خفتان کردند.

از آنجا که بجهت استیصال لشکر علی محمد خان آب بر صحاری و اراضی میدان و غا و مکان هیجا انداختند و صحرا را دریا ساخته بودند لشکر بی‌حساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فرومانده و آتش صولتشان را فرونشانیده، بادپایان برق‌پویه که خاک میدان را از صدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده، بگل درمانده، خداوندان را بخاک سیاه درنشانیدند. معدودی از لشکر خویشتن را بکلطها رسانیده، چون بسیاری از سپاه را در عرصه میدان پای‌بست و حل و دستگیر آن قوم دغل یافته، فرار را بر خود عار شمرده، مراجعت و نهنگ‌وار غریق لجه مخاصمت گردیدند. ناگاه دست قضا بساط زندگانی او را برچیده و اسباب عمر و جوانی دلیر را درنوردیده، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روزگار تیره رسیده، بکتاره‌ای که در دست داشت زخمی قوی

بر دوش آن نوجوان دلیر در رسانید. چنانکه بعد از دو سه ساعت درگذشت و رخت هستی بجانب عدم درکشید. مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان باده پرخمار را چشیده، بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۴

و فوجی باعانت کلیط و گروهی از عرصه میدان با حالی زار خود را از آن میدان مهلکه بیرون افکندند. علی همت خان برادر کوچک علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی که بمحافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بوساطت چاپاران مسرع بدرگاه سعادت همراه معروض گردانیدند.

### بیان توجه نواب استظهار الدوله دیگر بار بجانب فیض جوانب ام البلاد بصره

علم مشکین پرچم قلم بدایع رقم در فضای اوراق بدین سیاق شفه بلاغت و پرچم حکایت می‌گشاید که: چون حقیقت اخبار شهادت علی محمد خان و شکست یافتن لشکریان بعرض بازیافتگان حریم کریاس فلک اساس رسید و کیفیت آن معلوم رای ملک‌آرا گردید بحر غضب و خشم قهرمانی بخروش آمده، بخونخواهی علی محمد خان بالمره تخریب بنیان هستی اعراب بیابان مرکوز ضمیر بحر تخمیر و پیشنهاد همت سختگیر گشت. دیگر باره جناب استظهار الدوله را بقبول آن سفر مکلف داشتند و تمشیت آن مهم را بزور بازوی مردافکنی و قوت سرپنجه دشمن‌شکنی آن جناب واگذاشتند و بجهت همراهی موکب و دنباله رکاب سعادت کوکب لشکری از حصر اوهام افزون و سپاهی از ریگ بیابان بیرون ملاحظه و تهیه زوین و خنجر و سیف و سنان نموده، در ساعتی میمون و زمانی همایون که تقویم‌شناسان زیج‌خوان و مهندسان ارسطو روان از تفاوتیم نجوم و قوانین علوم و آثار اختر و علامات خیر استخراج کرده، بتحقیق درآورده بودند خیام گردون احتشام و قباب فلک احترام را بوسعت گاه صحرا و فضای دشت غربا برپا و آسمان پیرا کردند و افواج لشکر و طبقات عسکر و حشم و حشر از فضای شهر بساحت دشت جلوه‌گر گردیده، در خارج شیراز اعلام نصره برپا کردند. سه روز بیرون شهر کنام شیران دلیر گشته، قباب خیام زرین طناب و ماهیچه رایات سپهر جناب از اوج چرخ دولا ب و از فراز آفتاب درگذشت. چون تدارکات سپاه از جزوی و کلی و اسباب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۵

دستگاه از هر قسم مهیا گردیده، از تحریک اردوی دریا شکوه ارکان زمین متزلزل و اوضاع زمان متبدل گشته، نایبهای صور خروش بفعان درآمد. در هر منزل از ازدحام لشکر قیامت اثر غوغای رستخیز برپا و در هر مرحله از شور هزبران دلاور شورش فزع اکبر هویدا میشد.

تا بساحت ام البلاد نزول اجلال فرمودند. از طغیان سیل‌افکن معسکر فیروزی مقر بحر طوفان و آن عرصه وسعت آباد از تموج امواج آن دریای بی‌منتهی طوفان خیز لجه بلا- شد. آن شهریار دیار فیروزی و خدیو کشور بهروزی که این کتاب مستطاب بر نام نامی اوست درین سفر خیریت اثر هم عنان پدر والا گهر بوده، باستظهار و اعتضاد والد بزرگوار عنان همراهی گشوده، جماعت اعراب را از طنطنه شوکت آن سپه‌دار والا- جناب لوزه بر بنیاد صبر و تاب افتاد و در بیابان لرز و بیم سیل بی‌امان هریک روی بعزلت گاهی نهاده، تا بفضای بوادی گشاده، تزلزل قوی بر کاخ وجودشان افتاده، نواب سپهر رکاب بتنظیم امور ولایت و ترفیه سپاه و رعیت پرداخته و اسباب تدمیر دشمنان را تدارک شایسته ساخته، در کار بودند که خبر وحشت اثر غم‌پرور رسیده، موجب شکست دلها گشت.

### ذکر قضیه غم‌پرور و واقعه محنت اثر ارتجال نواب غفران مآب از جهان فانی سوی عالم جاودانی

خامه مشکین لباس سوکوار و قلم نیلگون سلب تعزیه‌دار «۱» در تقریر این داستان بدینگونه زبان باه و فغان می‌گشاید که: مدتی بود

که مزاج اقدس شهریار زمان از حد اعتدال منحرف و آفتاب ذات با برکات از حدود عسر منخسف گردیده، وجود مسعود از عین الکمال آفت دیده، ناخوشی‌های متعاقب بمزاج و هاج رسیده، حکمای خدایت

(۱) در حاشیه نسخه اصل بخط دیگری این دو ماده تاریخ در رحلت کریم خان نوشته شده است:

(۱) کریم زند چو از دار بی مدار گذشت

(۲) ای وای کریم خان مرد (۱۱۹۳) سه از نود نود از صد صد از هزار گشت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۶

پیشه و اطبای صاحب اندیشه چندان که در معالجه اهتمام مینمودند جلالهای مجرب بر آن جناب چاره‌پذیر نمی‌گشت و درد شکم لحظه‌بلحظه روی در تزیاید مینهاد. تا روز سیزدهم واقعه ناگزیر که برنا و پیر را از آن چاره و شاه و گدا را از آن کناره ممکن نیست روی داد و طایر روح ازین کهن آشیان بجانب نزهت‌سرای جنان بال طیران گشاده، در خطه شیراز از سوکواری کوچک و بزرگ و ناله و غیر تازی و ترک آشوب رستخیز ظهور نموده، بلی دوران این جهان فانیت و این قضیه ناگزیر سرانجام زندگانیت. خوش‌نشینان سرای عاریت را این راه دور در پیشست و آیندگان از ملک عدم را ناچار رجوع باصل وطن گاه پیشست.

هیچکس نیست که این زهر را ننوشد و آن کس کیست که این خلعت جان‌فرسا را نپوشد؟

سرانجام هستی فناست و بس کسی کو نمیرد خدایست و بس آن حضرت را سه پسر بود: مهین نواب ابو الفتح خان و اوسط محمد علی خان و کهنتر ابراهیم خان که هنوز راه‌پیمای مراحل عشر اول عمر و زندگانی و بجز از بازی طفلانه سزاوار کاری و در جانشینی پدر در شماری نبودند. هنگام اشتداد مرض آن حضرت نواب ابو الفتح خان نظر علی خان و اولاد او و سایر اولاد شیخ علی خان و ولی خان و طاهر خان و باقی اولاد محمد خان را معین خود نموده و محمد علی خان با زکی خان ابواب استعانت گشوده، روزی که قضیه هایله وقوع یافت هریک از آن دو اختر برج سلطنت مهیدین خود را اخبار و حقیقت واقعه را بآنها اشعار کردند. چون درین وقت حرم محترم در ارگ نبود و سرای دیگر قریب بارگ حریم بردگیان استار جلالیت بود ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد خان داخل حصار ارگ گردید، که در وقت ضرورت ابو الفتح خان را اعانت نمایند و از آنجا که نظر علی خان مردی بود خداوند عقل و صاحب کفایت و تدبیر و رایش از مراسم فتنه و فساد دور و خاطرش از مراتب آشوب و عناد نفور و خروج از خانه و مکان خود را موجب اشتعال

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۷

نواير فتنه و فساد و مورث نهب اموال و سفک دماء رجال و هتک نوامیس عباد دیده، پا بدامن خودداری کشیده، زکی خان و جمعی از ابطال ایلات که در مرتبه هزار نفر بودند پیشدستی و بحوالی سرائی که بالفعل مکان توقف پوشیده رویان حرم جلالیت و نعش آن حضرت در آنجا بود ازدحام کرده، غلامان خاصه سرکاری که بجهت پرسش واقعه هایله بر درب حرم جمعیت داشتند نظر بسکوت زکی خان در تحت امر و نهی او درآمده، امر زکی خان قوی و حکمران عمله و اساس خسروی گشت.

چون در سوابق زمان بعلت واقعه رفیع خان و جهات دیگر در میان زکی خان و برادران و اقربای شیخعلی خان ابواب دوستی مسدود و اسباب موافقت مفقود بود نظر علی خان چون کار را چنان و امر را دیگرگون دیده، از جمعیت زکی خان و تصرف درب حرم سرا مطلع گردیده، غلامان عمله خود و سایر اولاد و اقربای شیخعلی خان که قریب دو هزار نفر میبودند در ارگ شیخعلی خان مستحفظ کسان و منسوبان خود ساخته، جنابش با معدودی از بزرگان آن سلسله روانه جانب ارگ نواب غفران مآب، با ولی خان و طاهر خان متفق و رایت موافقت افراخته، ابواب ارگ را بر روی خود بسته، باوجود آنکه غلامان و کسان خود را همراه نیاورده بودند بیخردانه در آن حصار مختصر خالی از آذوقه نشسته و چون برگشته بختان دست خود را از گریبان غلامان و متعلقان گسسته، چون

زکی خان از ورود نظر علی خان بارگ و تسدید دروب مطلع گردید جمعیت خویش و غلامان سرکار خاصه و جمهور حشم را که در دروب سرای حرم محترم حاضر شده بودند محکوم حکم او گردیده بودند باطراف حصار ارگ منتشر کرده، حصار مزبور را بمحاصره در آورده، نظر علی خان و قلیل مردم که همراه او بودند بسور قصور ارگ اعتصام نموده، محصوروار غنودند. از دو جانب آغاز تفنگ و بنیاد جدال و جنگ کرده، کار بنزاع و انتزاع قلعه انجامید. اگرچه حصار ارگ در رفعت خلیف سماک و در منانت ردیف افلاک مرتفع بود و لیکن در هستی آذوقه بجز از مقداری شکر که در آنجا بود دیگر چیزی که میسر شود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۸

وجود نداشت. مدت سه روز حضرات در ارگ متحصن و بگوشت دو سه آهوی دلجوی تهامه خانگی که در باغ سرای ارگ می‌چربیدند و آنقدر شکر که امکان خوردن داشت بسر برده، از آنجا که حضرات محصورین از ابطال سلسله علیه زند، در مضممار خصم‌افکنی و در میدان دشمن شکنی هریک شیر خصال و غضنفر مانند بودند زکی خان صلاح روزگار و علاج کار را زیاده بر آن در توقف ایشان در ارگ ندیده، بجهتی وسیله جو گردیده و یکی از پوشیده رویان جلیات عزت، یعنی والده مرحوم محمد رحیم خان خلف نواب غفران مآب را که دو سال قبل از قضیه هایل هیل پدر بزرگوار در سن هجده سالگی وفات یافته بود، بمناسبت اینکه صبیبه نظر علی خان مخطوبه آن جوان مغفور بود به نزد نظر علی خان فرستاده، قرار دادند که ایشان از ارگ بیرون آمده، همگی با یک دیگر تمهید کرده، بخدمت نواب ابو الفتح خان که مهین فرزند نواب غفران مآب بود اقدام و قیام و جنابش را متکی چار بالش سلطنت نمایند.

نظر علی خان و سایر محصورین که چنین صلحی را طالب بودند و الم جوع نیز بر مزاجشان غالب گردیده از حصار بیرون رفته، در خانه مرحوم محمد رحیم خان که در جنب حرم محترم احداث شده بود توقف نموده، که زکی خان با آنجا آمده، یک‌دگر را ملاقات و بر آنچه آرای متفق قرار گیرد عمل نمایند. زکی خان جمعی از ملازمان خود را فرستاده که ایشان را در مجلس او حاضر سازند و اگر انقیاد ننمایند صفحه هستی را از وجود ایشان بیرازند. مأمورین از باب عنف درآمده و دوش غیرت آنها متحمل بار گران این گونه خواری نگردیده، کار بگیری و دار رسیده، مأمورین اطراف سرای موقوف آنها را احاطه، زکی خان نیز جمعی دیگر را بفرستادگان سابق اضافه کرده، از بام و در و وزیر و زبر آن بیچارگان را بگلوله تفنگ برگرفتند. نخستین سر نظر علی خان را بنظر زکی خان در آورده، متعاقب و متوالی سرهای ایشان را گوی چوگان شمشیر و تنها هدف گلوله تیر گشت. نظر علی خان دلاور و کلبعلی خان ولد اکبر شیخعلی خان و برادران ولی خان و طاهر خان و سایر اولاد محمد

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۱۹

خان، خلاصه بیان پانزده شانزده نفر از اعیان زند در آن قضیه ناگزیر گرفتار آن کمند اجل پیوند گردیده، بآن زاری بهلاکت رسیدند. وقوع این واقعه سه روز بعد از سنوح سانحه هایل هیل بود. بنا بر آن شورش و انقلاب هنوز جسد شریف آن جناب مدون نگردیده بود. شب چهارم چون زمانه از اطللس سیه‌فام شب لباس سوکواری دربر، جهان را از غبار تیره‌فام خاکستر ماتم بر سر کردند زکی خان بتجهیز دفن و کفن پرداخته، علی الصباح روز چهارم که سپهسالار لشکر اختر و انجم بتعزیت سرای این نیلی طارم درآمد زکی خان و جمهور امرا و اعیان سپاه سیاه‌پوش شدند و جنازه مغفرت اندازه را زیب دوش کرده و در عمارت وسط باغی که از بناهای آن حضرت در جنب ارگ بود مدفون نمودند. زکی خان بر سپاه و رعیت حکمران و در دار الملک شیراز نافذ فرمان گردیده، بنا بر صلاح حال خویش قضایا را بنواب سپهر رکاب اعلام و مستدعی مراجعت آن سپهسالار و الامقام شد. در خطه شیراز دست اخذ بر اموال و اسباب مقتولین گشوده، مبلغهای خطیر از نقود و امتعه و نفایس و اسباب و اسلحه و دواب اکتساب نمود، پس نواب ابو الفتح خان «۱» را بجای پدر والاگهر نشانیده، بعد از چند روز محمد علی خان را نیز سهیم او گردانیده، بهر صورت جناب ابو الفتح خان و هردو برادران در امور فرماندهی و مهم حکمرانی بجز از نامی بی‌نشان و اسمی بی‌مسما نداشتند.

## ذکر مراجعت نواب سپهر رکاب از بصره و چگونگی وقایع آن زمان و قضایای آن اوان بتقدیر حضرت سبحان

چون خبر قضیه جان‌گداز و آوازه‌وقعه غم‌فزا باردوی جهان

(۱) در تاریخ رحلت کریم خان و جلوس ابو الفتح خان حاج سلیمان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان سروده است: «رقم زد صباحی:

ز ایوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد» جمله کاوس را که بحساب ابجد ۸۷ است باید از ایوان شاهی که ۳۸۴ است کم کرد و ۲۹۷ می‌ماند و سپس کیخسرو را که ۸۹۶ است بآن افزود و ۱۱۹۳ میشود:

۳۸۴ - ۲۹۷ + ۸۷ = ۱۱۹۳

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۰

گشا رسید نواب سپهر رکاب از حقیقت سانحه مخبر و مطلع گردید زیاده بر آن توقف در ولایت مخالف موافق صلاح و تسامح در میان این همه دشمن موجب فوز و فلاح نمی‌نمود، قطع (نظر) از آن در الکای فارس و در دار العلم شیراز امور کلیه پیشنهاد ضمیر منیر بود، از ام‌البلاد حرکت و محرک سلسله آن جمعیت گردیده و عنان لشکر بر جانب شیراز کشیدند.

زکی خان از مژده ورود موکب نصره نمود نواب سپهر رکاب نظر بصلاح وقت اظهار بشاشت کرده، چون اردوی فیروزی نمود بخارج شهر رسد زکی خان متوحش و متلاشی و متوقع و مترصد می‌بود که آن حضرت داخل شهر گردیده، بلکه بهر قسم که تواند خاطر از اندیشه آن حضرت پردازد و بهر طریق که ممکن او گردد کار خویشتن را بسازد.

نواب سپهر رکاب که معرفت بحال او داشتند از دخول شهر مضایقه نموده، آن شهريار کامگار نامدار که بسعادت هم سفر پدر والاگهر بودند وارد شهر، زکی خان خال خود را ملاقات، چون از نفس او بوی مصادقت موافقت باطن نشیندند بتدبیری شتافته، پدر سعادت سیر را از حقیقت حال و علامات کید خال اخبار فرمودند. چون از قدم بهجت لزوم نواب سپهر رکاب ناامید و مأیوس گردید پسران لشکر و دلیران عسکر پیغام داده که اگر از همراهی رکاب نواب والا جناب تقاعد نمایند و بدرون شهر عنان عزیمت نگشایند کوچ و بنه و اطفال و نسوان و اموال ایشان در معرض تضییع و اسامی آنها از دفتر احیا در حیز توزیع خواهد بود. چون زکی خان مردی بغایت سفاک و بسیار بی‌آزرم و بی‌باک بود جماعت لشکر که زنان و اطفال و اسباب و اموالشان همگی در شهر بند شیراز بود از بیم آنکه زکی خان مشار الیه مبادا فی الواقع بقول خویشتن عمل و اوضاع ایشان را مختل نماید، نسبت بکسان و متعلقان آنها دست بی‌آزرمی گشاده، دسته‌دسته رو بشهر آورده و در نزد متعلقان خود مکان کردند.

نواب سپهر رکاب زیاده توقف خود را در آن حدود صلاح ندیده، چون قبل از این سفر بصره بامر نواب غفران مآب بجهت نظم مهمات دارالامان کرمان آن ولایت را مشرف فرموده بودند مردم آن ولایت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۱

بغایت آرزومند خدمتگزاری و شایق سروری و سالاری آن حضرت بودند، عنان یکران سعادت را بجانب دارالامان معطوف و محمد حسین خان سیستانی شرف ملازمت رکاب فلک‌فرسای را دریافته، زکی خان جمعی را متعاقب فرستاده، آنحضرت سرکرده ایشانرا مقتول و سایرین سرگشته و پریشان بنزد زکی خان مراجعت و مواکب نصره کواکب نواب والا جناب بنحو مسطور متوجه صوب مذکور شدند.

## ذکر فرستادن نواب ابو الفتح خان و زکی خان علی مراد خان را بجانب عراق و وقایع اطراف آفاق



بر ناظران این کتاب مستطاب و خوانندگان این صحیفه بلاغت انتساب مخفی و محجوب نماند که: علی مراد خان که اسم او درین دفتر فیض گستر بتقریبات مذکور و مسطور گردیده و از الله مراد خان و همشیره‌زاده زکی خان بود و والده او بعد از وفات والدش در سلک پردگیان پرده جلبات جلادت و جلالت نواب سپهر رکاب قرار گرفته، گوهر این جهانبان کشورستان یعنی محمد جعفر خان که فی الحقیقه غرض اصلی از تدوین این وقایع و مقصود کلی از جمع این بدایع وقایع ایام فرخنده آغاز ابدی انجام دولت جهانبانی و اوان سعادت اقتران شوکت و ملک‌ستانی اوست از آن صدف صاحب شرف بوجود آمده، با علی مراد خان برادر امی بودند و در حالتی که این مستوره استار خدات در سلک ازدواج نواب والا جناب منتظم گردید علی مراد خان مذکور طفلی بود خردسال که در حجره قریب و خانه سعادت نواب معظم الیه بوده، دوحه قامت او در سرا بوستان دولت آن جناب روی بنشو آورده بود. نواب غفران مآب و کیل رعایتی که بعلی مراد خان می‌فرمودند و ساعی در ارتفاع مدارج او بودند بنابر تربیت خاطر برادر والا-گهر بود. بالا-خره آن حق ناشناس چشم از حقوق نعمت نواب سپهر رکاب پوشیده، در امر تخریب دودمان و بنیان عالی شان ایشان کوشیده، بنابر آن ناسپاسی و نظر بآن حق ناشناسی از دولت و کامرانی و عمر و جوانی متمتع نگردیده، رسید باو آنچه رسید. چنانکه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۲

مفصل گزارش او بعنایت الله تعالی عنقریب درین صحیفه بلاغت زیب مرقوم و مسطور و موجب حیرت و عبرت نزدیک و دور خواهد گشت.

مختصر کلام: از آن ایام بی‌مسمی بنواب ابو الفتح خان قرار گرفته، زکی خان در قبض و بسط مهام بسوط الید، کارفرمای هر نیک و بد و مالش گردن‌کشان را در صدد بود. علی مراد خان از حال خود مخوف، بمفارقت ازو مشعوف گردیده، چون بنابر سختگیری زکی خان حال خویش و در خصوص رهائی خود ازو مأیوس بود وسایل و وسایط نزد نواب ابو الفتح خان برانگیخت که او را از پی کاری از شیراز بجانب شهری و دیاری فرستد، که لااقل از زکی خان اندکی دور بوده و از اندیشه او آسوده، بلکه چاره‌ای بحال خود سازد و خاطر را از هراس او بتدبیری بپردازد. از آنجا که در دار السلطنه اصفهان شوریدگی بهم رسیده و فتنه‌ای حادث گردیده بود، مفصل او آنکه: نواب غفران مآب در هنگام اشتداد امراض و استیلاعی اعراض اولاد فتحعلی خان افشار را از شیراز مرخص فرمودند، تا باصفهان رفته، کوچ و بنه و کسان و متعلقان خود را که در اصفهان متوقف بودند برگرفته، روانه آذربایجان و متوجه اوطان خود گردند. چون ایشان بدار السلطنه اصفهان رسیدند خبر وحشت اثر قضیه هایل در رسید و منتشر گردید. چون جمعی کثیر از افشار که نواب غفران مآب از آذربایجان کوچانیده، در اصفهان متوطن گردانیده بودند معین آنها گشته و بعضی از شیاطین بشر و عفاریت صاحب شر اصفهان عداوتی با حاجی آقا محمد حاکم اصفهان داشتند بیپیرامن دو نفر از اولاد فتحعلی خان اجتماع کرده و شاهد ضبط اصفهان را با حسن وجهی و اسهل صورتی بجلوه در آورده و وعده اعانت بمال و رجال بایشان دادند و آن ساده ضمیران احمق‌وش و ابله‌وار بی‌خبر از فتنه روزگار، بتأویلات آنها فریفته و بمواعید ایشان شیفته گردیده و در دکان خود رانی و خودسری کالای فتنه‌گری فروچیده و اتراک و افشار و غیره را جمع کرده و بعضی الواط و اراذل اصفهان که نام کدخدائی و اسم بابائی در سر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۳

خویش اطلاق، خود را بغوغائی الحاق کرده بودند، ایشانرا یآوری کرده، سر بفته و فساد در آوردند. حاجی آقا محمد با معدودی بقلعه طبرک رفته، حصاری و از بیم آن غوغا متواری و متوجه خودداری گردیده، حقایق را معروض زکی خان گردانید. رجاله مذکور و خون‌گرفتگان مزبور از باده غرور سرمست و بی‌شعور، اطراف قلعه را محصور و بنیاد شر و شور نهادند، مدت پانزده روز این هنگامه برپای و اصفهان معرض این غوغا بود و اهل بلوک ماربین اصفهان بتعصب هم ولایتی شبی در غایت ظهور و عیان

اعلان ازدحام عام کرده، علانیه رو بشهر آورده، حاجی ناجی را از فراز بروج قلعه پائین نموده، بجانب بلوک ماریین بردند و از سایر بلوکات جمعیت کلی رو بنزد او آوردند. چون زکی خان از حقیقت واقعه اطلاع و آگاهی از کیفیت آن جسارت و روسیاهی یافت بسطام خان کارخانه را با معدودی از توابین بدار السلطنه فرستاده و بر قید اهل بغی و عصیان فرمان داد و بسطام خان از راه شیراز و حاجی ناجی از بلوک ماریین باصفهان درآمده، چون پسران فتحعلی خان و سایر جماعت از قرب موکب بسطام خان مطلع شدند از خواب غفلت بیدار و از مستی آن صهبای پرخمار هشیار گردیده، لاعلاج و ناچار روی باستقبال آوردند. بسطام خان مزبور در حال ورود دو نفر از ولدان فتحعلی خان و چند نفر از نزدیکان و اقربای ایشانرا که مجموع پانزده نفر می‌بودند با دو سه تن از غوغاطلبان اصفهان و بابایان الواط میدانی را گرفته و مقید و مغلول نموده و متعاقب پروانه قتل افشاریه از موقف فرمان وارد، در رسیدن پروانه ولدان فتحعلی خان و سایر افشار اقربای ایشانرا در میدان نقش جهان راه‌نورد جهان جاویدان کردند. نواب ابو الفتح خان وقایع اصفهان و شوریدگی آن خطه بهشت‌نشان و اغتشاش سایر ملک عراق را دست‌آویز کرده، مقدمه فرستادن علی مراد خانرا بجانب عراق با زکی خان در میان آورد و زکی خان نخستین باین عزیمت انکار و بر انکار خود اصرار نموده، چون نواب ابو الفتح خان نیز بغایت مصر و در رد قول او آغاز کار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۴

بر زکی خان مستقر بود باکراه این معنی را قبول و امر نواب ابو الفتح خان را مقبول داشته، ناچار علی مراد خان را لشکری مستعد و سپاهی کثیر العدد داده، و روانه عراق و نظم و نسق آنجا را بمشار الیه محول و در معنی امر عالم را مختل نمود. علی مراد خان وارد اصفهان و از آنجا بجانب طهران شتافته، و در آنجا با جمعی چند توقف و تمکین یافت. از آنجا که جمع کوچک و بزرگ و جمهور فرس و ترک و رعیت و سپاه و سفید و سیاه از خونخواری زکی خان اندیشمند و از سرداری و سروری او بعلت سفاکی ناخرسند بودند علی مراد خان مزبور لشکری که بهمراه داشت پیوسته از شداید اعمال زکی خان تخویف و قلوب ایشان را بجانب خویشتن تألیف و همواره این معامله را با وضع و شریف مینمود. از آنجا که بنحو مسطور قلوب جمهور از سالاری زکی خان نفور بود با علی مراد خان اتفاق ورزیده، حسب الواقع باو گرویدند و از بلده طهران متحرک گردیدند. چون بدار المؤمنین قم رسیدند علی مراد خان در آستانه مقدسه معصومه فاطمه بنت امام همام موسی بن جعفر علیه السلام با سران لشکر ممهد و پیمان را بایمان مؤکد گردانیده که با زکی خان در مقام خلاف و اگر ضرورت افتد با او بمصاف در آیند و من بعد از احکام او متابعت و جز خلافش را موافقت نکنند.

پس از دار المؤمنین قم محرک آن کثر مردم گردیده، در دار السلطنه اصفهان رافع اعلام بغی و طغیان گردیدند.

### در بیان توجه زکی خان بجانب اصفهان از شیراز و اختتام روزگار او

بردانندگان رموز نهانی و عالمان اسرار قضای آسمانی معلوم و مفهوم خواهد بود که جهان را خالقیت توانا و قادر و این کار و کارخانه را صاحبیست جبار و قاهر و عاشق رفتار خویش و مصنوعاتش را در نظر رأفتش عزت بیش از پیشست. شاه و گدا که جملگی مخلوق اویند در پیش صفش برابر و صعوه و هما که همگی مجعول اویند در نزد همتش همسر. اگر بجهت مصلحت نظامی کلی یکی از بندگان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۵

خویشتن و پروردگان دست احسان و من را بر کافه بندگان رتبه سروری و بر خلق زمان شرف برتری دهد، چنانچه با بندگان حضرتش بنهج مدارا و مواسا سلوک و با صورت‌پذیرفتگان کلک قدرتش طریق لطف و احسان و ولا مسلوک دارد روز بروز اسباب سروری و نعمای برتری او بر مزید و همواره مورد اشفاق و الطاف ناظم کارگاه «فعال لما یرید» خواهد گردید و درحالی که

برخلاف این بیان و تفویض این داستان عمل نماید و با جمهور این عباد و مخلوقات خالق جهان کون و فساد راه جور و بیداد پیماید و بمنهاج بغی و عناد گراید غضب قهاری و سخط جباری بزودی از تخت عزتش بخاک خواری و از اوج شوکتش بحضیض خاکساری خواهد کشید. اگرچه سرداران جهان و کشور خدایان حکمران را بجهت نظام عالم و اطمینان طبقات امم از تطرق و تناول ارباب ظلم و ستم لوازم سیاست در کار و بسیاری از مفسدان جفاکار اقسام ایذا و اضرار را سزاوار، لیکن نه‌چندان که بخون خواری و ستمگاری عادت کرده و نفوس محترمه را بجزوی موجب بمعرض تضییع در آورده، سفک دماء گناهکار و بی‌گناه را آسان و سوختن خشک و تر را بآتش خوی شعله‌ور یکسان دانند و خون بندگان خدا را که در نظر رحمت او بغایت عزیزند بکمترین باعثنی بریزند و با بی‌جرم و مجرم و مظلوم و ظالم برستیزند و از آه مظلومان دردمند و یا رب یا رب تلخ کامان زهرگزند نپرهیزند. جناب زکی خان همین هنجار رفتار و با عباد الله در کار می‌داشت و هیچ سفیدی و سیاهی را باو رجائی و امیدی نبود و هیچ ذی‌حیاتی بهیچ‌گونه صفاتی ازو استشمام رایحه رحمتی نمود. تا مکافات عمل او را دام راه و انجام کارش ارباب بصیرت را موجب انتباه شد. مفصل این مجمل آنکه: چون خبر طغیان علی مراد خان بر واقفان مواقف جلال زکی خان رسید و چون چگونگی ورود او باصفهان بمحرمان حریم جلال او محقق گردید در همان‌روز اطلاع از شهر شیراز بیرون خرامید و بخروش جارچیان درب سرای دولت و منادیان صاحب صولت در کوچه و بازار و بوسط

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۶

و کنار جار برکشیدند که طبقات حشم و طوایف خدم از عبد و مولی و بنده و آقا و پیر و برنا، پیاده و سواره و بی‌کار و صاحب کار، هرکس اسم مردی برو اطلاق شود، بجز معدودی از اهل حرفت که وجود آنها را از ضروریات ولایتست، در روز و در ساعت بجائی و مأوائی که هستند از شهر بیرون و بسوی هامون شتابند، که چنانکه یک تن را آن شب در شهر یابند مؤاخذه عظیم نمایند و سزاوار و مستوجب انواع ستم و آزار باشند. پس آن جناب خود در کریاس دروازه قرار گرفته و از هیبت صولت و نفاذ حکم بی‌مهلت او اصناف مردم فوج فوج و دسته‌بدسته بیرون شتافته و از شدت بیم و هراس فرصت خبر بازواج و اولاد نکرده و قدرت وداع با اهل و اتباع خود نیافته، عصر آن روز عرصه شیراز بهشت‌نشان چون عرصه می‌خانه در ماه مبارک رمضان، طوایف حشم که شانزده هفده سال اوقات توقف نواب غفران مآب در خطه دلنواز شیراز نام سفرشان از یاد و اسباب حرکتشان بر باد رفته بود در ساعت صدور فرمان لازم الادعان فرصت هیچ قسم تدارکی نیافته، در ساعت از شهر بجانب بیابان شتافتند. یکی اسب نداشت و دیگری بارکش، یکی را یخندان نبود و دیگری را مفرش، بزرگان نامدار و مهتران صاحب اقتدار برخی پیاده و بعضی سواره مرحله پیمای آن هنجار بودند. بسیاری مردم بزرگ مقدار با کفش و چاقشور راه می‌پیمودند. اکبر خان ولد اکبر خود را در شیراز گذاشته، نواب ابو الفتح خان و محمد علی خان را برداشته، بر آن نهج که مذکور و بآن طریق که مسطور گردید صحاری هنجار اصفهان را پبای تعجیل نوردیدند و بر سر راهها کس تعیین کردند که در زیر و بالا وحش را در صحرا و طیر را در هوا مجال سبقت و فرصت حرکت بصوب دار السلطنه ندهند که علی مراد خان از توجه آن سیل بی‌امان مخبر و آگاه و احدی او را باعث انتباه نشود. چون منزل ایزد خواست که پایان ملک فارس و آغاز کشور عراقست مقر احتشام و موفق ازدحام گردید بعرض قرب یافتگان پیشگاه جلال رسید که قدری از خزانه اصفهان را که حاکم

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۷

آنجا ارسال شیراز گردانیده و بایزد خواست رسانیده بود علی مراد خان بورود دار السلطنه اصفهان کس فرستاده، آنرا مراجعت داده است. بمؤاخذه آنکه اهل آن قراء خزانه مذکور را در قلعه خود در نیاورده کسان علی مراد خان را از تصرف ممانعت نکرده‌اند حکم بقتل و نهب آن بیچارگان ضعیف نمودند. گروهی ازیشان بتازیانه و شمشیر راه سرحد فنا پیمودند و لشکریان دست بر اسر نسوان و اطفال و اولاد و عیال ایشان گشودند. از آنجا که موافق و مخالف از سطوت زکی خان خائف و هراسان و دوست و دشمن

از هیبت آن شیرگیر پیل افکن بیمناک و ترسان بودند بجهت محافظت نفوس خویش و حفظ مال و جان و فرزند افنا و اعدام او را همواره انتهاز روز فرصت مینمودند و آن جناب را از شدت غرور و اعتماد بر قوت بازوی شیرزور هرگز حارس و حافظ و نگهبان و مستحفظ نبود این قسم بی احتیاطی و این گونه نامحتاطی هم محض خطا و از کبار غلطها بود، زیرا که سروران حکمران را دشمن بدانند بسیار و محافظت ایشان خویشتن را از شر ارباب کید و فتن ضرور و در کار و تیقظ درین مورد بغایت سزاوارست. هر کس بقدر حال باین احتیاط مأمورست، خاصه کشور خدایان که آسایش عباد بنفوس نفیس ایشان منوط و آرامش بلاد بر ذات والا درجات آنها مربوطست. مختصر سخن آنکه: چون انجام آنروز سپهدار مهر جهان افروز در خون شفق غوطه‌ور و بجانب عدم آباد مغرب پی سپر گردید و شام تیره سرانجام بر جوانب این فضای اغیر فام پرده ظلام در ساحت افق و سعد ذابح خنجر خون‌ریز از نیام برکشید خانعلی خان نام مافی که در آن زمان بشرارت منسوب بود از آسیب آن جناب خائف و در قصد قتل او ممهد با اشرار سایر طوایف بود فرصت یافته، بجانب خیمه گاه و خوابگاه آن شیر بیشه مردانگی که خالی از مانع و تهی از منازع بود شتافته، در حالتی که آن شیر بیشه مردانگی در خواب راحت و بی خبر از فتنه دهر پرآفت بود بگلوله پتانچه قصد خود را بعمل آورد و در بستر آسودگی آن جناب را آسایش‌گزین خلوتگاه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۸

فنا و آسوده دارالقرار ملک بقا کرد. پس از کارسازی خویش از آن معرض رخ برتافته و بطلب نواب ابو الفتح خان شتافته، او را دریافت و حضرتش را بر مسند فرماندهی تکیه داده و آوازه قضیه زکی خان در میان آورد و سران و سرکردگان عساکر جنگ‌جو را از آن غوغا ممنوع و مردم را بخدمت نواب ابو الفتح خان دعوت و مرجوع نمودند. طبقات مردم و اصناف اهل اردوی پرتلاطم فوج فوج بخدمت نواب ابو الفتح خان شتافته، سعادت ملازمت را دریافتند. چون زمانه لباس سوکواری یعنی جامه مشکین شب را از بیرون کرده و سرور لشکر انجم و اختر بجهت نظم کشور چرخ اخضر پا برکاب اشهب افق درآورد نواب ابو الفتح خان صبح گاهان این روز نخستین عزم عراق کرده، چون بعلت خزانه و سایر اموال و اسباب دولت و انتظام آنها توجه بصوب شیراز اوفق و ارجح بود دولت‌خواهان رای ایشان را منقلب ساخته، علم عزیمت بجانب دارالعلم شیراز برافراختند. بورود شیراز اکبر خان را که بنحو مسطور سابق از جانب پدر متوجه حفظ آن بوم و بر بود از مدخلیت عاری و جمیع ولایت و مجموع ائانه دولت تعلق بایشان گرفت. نواب سپهر رکاب نیز از جانب کرمان عطف عنان سعادت بصوب شیراز و بخوشترین زمانی چون روح داخل کالبد این خطه بهشت طراز، نواب ابو الفتح خان مقدم عم بزرگوار را باحترام و اعزاز تلقی نمود و بملاقات عم فایز گردید.

### بیان طغیان ذو الفقار خان افشار و سایر وقایع آن روزگار بتقدیرات مدبر لیل و نهار

چون بنحوی که سابق مسطور و مذکور شد علی مراد خان با معاندت زکی خان وارد اصفهان گردید در نهایت تشویش خاطر آرمیده، او را بهیچوجه خبری از حرکت زکی خان و توجه نمودن او بصوب دارالسلطنه اصفهان نبود و در هنگام عصری که پایان روز بود خبر وحشت اثر نزول موکب زکی خان بایزد خواست بطریق صحیح و راست در رسید موجب تشویش قلوب و دل‌های محمود بدست پریشانی مغلوب گردیده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۲۹

زیرا که با همای همایون هم‌آورد گشتن نه کار مگس و راه پرسیل بنیاد افکن بستن نه در قوه خسست. چون شام قیرفام عیان گردید و سپهر بوقلمون جلباب مشکین بر گرد انجمن عالم کشید و شب قیرین سلب بنصف رسید علی مراد خان از اندیشه ظهور آن صاعقه بی‌امان بیدار و از آغاز شام تا بآن هنگام دیده‌اش چون دیده ثوابت و سیار بود که یک تن از دنباله‌داران موکب زکی خان وارد گردید و خبر قضیه ناگهانی را که در ایزدخواست بخواست ایزد وقوع یافته بود رسانید.

در آن شب نور صبح ساطع و آفتاب مسرت از مشرق خاطر عالی مراد خان طالع و بشایر بهر جانب سایر و آن خبر سروربخش خاطر آن قوم ترسان و خائف گشت. علی مراد خان جهان را بکام و همای دولت بدام خود دیده، اسباب حکمرانی فروچید. اگرچه در ظاهر اظهار انقیاد بابو الفتح خان مینمود و لیکن در باطن در تدبیر خودسری و جویای سروری می‌بود، تا سرانجام یک چند روزگار بکام خود فیروز گردید.

چنانکه عنقریب کیفیت آن بعنایت الملک السبحان رقم زد کلک نیکویان خواهد شد. بعد از واقعه زکی خان بعلی مراد خان خبر رسید که ذو الفقار خان افشار جمی فراهم کرده و ملک گیلان را نیز بحیطه ضبط درآورده، عنان جلالت و جلالت بسوی همدان و توابع قلمرو گشوده، آن نواحی را بکلی شوریده نموده است. تفصیل این اجمال آنکه: در ایام حیات نواب غفران مآب هدایت الله خان بیگلر بیگی گیلان بیه پیش و بیه پس نظر علی خان شاهسون را که ولایت او دار الارشاد اردبیل و همسایه گیلانست بعلت آثار عصیان نسبت بدولت جاویدان گرفته، در حبس داشت. در آن اوان اهالی گسگر و طوالش فتنه گر که با هدایت الله خان در باطن منافق بودند و بنیروی شفقت نواب غفران مآب خدمت او را می‌نمودند در آن وقت فرصت یافته، بجزیره انزلی که محبس نظر علی خان بود شتافته، او را از قید رها و بر خویشان پیشوا کردند و در گسگر جمعیت و در مخالفت هدایت الله خان با یکدیگر بیعت نمودند. هدایت الله خان لشکری از سواره و پیاده و قرا خان طالش را که نیز مدت مدید در حبس داشت اطلاق و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۰

لشکر را باو داده، بمقابل نظر علی خان و طوالش فرستادند. قراخان مزبور چون باهل غوغا نزدیک شد شیرازه سپاه خود را از هم گسسته، بمخالفین پیوست. از آنجا که جمهور اهل گیلان نیز دشمن هدایت الله خان و در باطن مشار الیه را قاصد جان بودند طاقت توقف در رشت نیاورده، کوچ و بنه خود را حمل سفاین بدریا فرستاد و خود با معدودی رو بجانب عراق نهاد و در آنحال ذو الفقار خان بقزوین مستولی گردیده و در آنحال آرمیده بود. هدایت الله خان را گرفته، روانه خمسه نمود. نظر علی خان شاهسون نیز هم خلاص از قید را غنیمت شمرده، روی باردبیل و عزیمت بجانب طایفه و ایل خود آورد. طوایف اهالی گیلان هریک در جای خود آسوده، براحت چند روزی رضامند و خرسند بودند. ذو الفقار خان چون گیلان را خالی از صاحب دید یک دو نفر از رؤسای آن ولایت را اسم نیابت نهاد، جمله ولایت مزبور باو تعلق گرفت. چون علی مراد خان از کیفیت احوال ذو الفقار خان باخبر و آگاه از جمعیت آن سپاه و لشکر گشت، با گروهی انبوه از دار السلطنه اصفهان حرکت و بجانب قلمرو اعلائی لوای جلالت و در توابع شراه تلاقی آن دو سپاه، مهچه رایات عسکرین زیب بخش رخسار مهر و ماه و فراز خیمه و بارگاه باوج این نیلگون خرگاه رسید و بهادران طرفین و دلاوران جانبین روی بخونریزی یکدیگر نهاد و بازو بسفک دماء هم گشودند. ذو الفقار خان خود با سیصد سوار جرار که از طوایف مختلفه یک یک را برگزیده و بعمل موسوم گردانیده بود کوششهای قوی کرده، لشکریان میمنه و میسره علی مراد خان شکست خورده، بوادی هزیمت شتافتند. علی مراد خان با سپاه قوی و گروه کردان بابان که باعانت آمده و در تیب طرح توقف داشتند برجا مانده، علی مراد خان از مرکز خویش و کردان از موقف خود حمله آورده و در آوردگاه پای ثبات افشردند. در آن وقت خداوردی خان بیگدلی که از اعوان ذو الفقار خان بود بگلوله تفنگ از پای درافتاد و دست رد روی پس نهادند.

ذو الفقار خان عنان از میدان گردانید که هم گریختگان دسته خداوردی خانرا

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۱

که در عقب نشسته و رشته اتصال را گسسته بودند جمع آورده در جزو خود بدارد. لشکرهای آن از آن عطف عنان بهم برآمده، پریشانی بر سلک نظم ایشان راه یافت و هرکس عنان بر جانبی برتافت. ذو الفقار خان چندان که کوشش نمود که دفعه دیگر اندک نظمی بسلک سپاه راه دهد ممکن نشد. لاعلاج پریشان و حیران با معدودی چند عنان بسوی خمسه گشود. با قلیل مردمی از اهل

ولایت در قصبه زنجان متوقف بود. سه روز و سه شب علی مراد خان در آنجا متوقف و بتألیف قلوب مخالف و مؤالف پرداخته، اسب باحضار هزیمت بردگان سپاه خویش روانه ساخت و از آنجا عنان عزیمت بصوب خمسه افراخت. چون بدومزلی آنجا رسید هدایت الله خان با مردم زنجان مهمد گشت، با ذو الفقار خان بنای تخلف گذاشته، سر بشورش برآوردند و بدر سرای او هجوم کردند که او را دستگیر و در نزد علی مراد خان دست‌آویز عذر تقصیر سازند. ذو الفقار خان وحشت‌زده و حیران یک‌جانب سرای را رخنه کرده و اسبی بدست آورده، با دو سه نفر معدین خویش راه فرار در پیش گرفته، چون بتوابع خلخال رسید کسان محمد خان سعادت‌ی خلخالی او را گرفته و بقید درآورده، در حالتی که علی مراد خان در زنجان فرمانده و حکمران بود بنظر او رسانیدند. پس بامر علی مراد خان بقتل رسید و روزگارش باختتام رسید.

### ذکر داستان بی‌دخلی نواب ابو الفتح خان در امور جهاننداری و توجه این نور حدقه دولت بجانب اصفهان

بر جرعه‌نوشان صهبای معانی و پیمان‌کشان باده نکته‌دانی پوشیده نماناد که نواب ابو الفتح خان جوانی بود می‌گسار و باده‌پیما و مفتون کیف صهبا و شیفته نشانه ساغر مینا، زمانی نبود که از کیف راح هوش ربا بیخود و مست و از تسلط اقداح عقل آزما رفته از دست نباشد. چنانکه پیوسته از پدر بزرگوار بجرم مستی صدمات عظیمه میخورد و همواره از والد ماجد نامدار بگناه می‌پرستی رنجها میرد.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۳۲

اکثر اوقات شرابش چوب پدر بود و گزلك باده‌اش ایداء و طعن برادر و در ایام حکمرانی و هنگام جهانبانی که مخلی نبود و کسی او را از ساغرکشی مدام و سرخوشی صبح و شام ممنوع نمی‌نمود و شخصی نبود داد دل از مستی و کام جان از می‌پرستی می‌داد و لمحه‌ای ساغرکشی راح ریحانی و اقداح عمیق ارغوانی را از کف نمی‌نهاد. سروران حکمران و صاحب‌کشوران جهانبان گله خالق جهان را شبانند و متاع ناموس و کالای جان بندگان خالق انس و جان را پاسبان. شبان چون بمستی خفت گران قوی چنگال گله را می‌ربایند و پاسبان چون ترک هوشیاری گفت دزدان بدسگال بمتاع خانه و کالای کاشانه دست غارت می‌گشایند.

کشور خدایان مسندآرا و فرمانفرمایان ملک خدا باید بیدار و هشیار و از احوال زیردستان خبردار باشند.

باده‌کشی اهل جهانرا خطاست خاصه کسی را که جهان پادشاست

کیفیت باده چو بی‌هوشی است مستی او چونکه فراموشی است

می‌کشی از شاه بود ناپسندزآنکه نشاید شه ناهوشمند

صاحب کشور نسزد باده‌خوارخوش نبود شاه فراموش کار البته کسی که زمانی هشیار و دمی خالی از خواب و خمار نیست اعتماد را نشاید و دوستی و دشمنی او دیگر بکار نیاید و از آن نوع سرمستی و ازین گونه می‌پرستی ظلمت‌ها در کار و فسادها در روزگار پدید آید. بالجمله چون در ایام شهریاری شب و روز آن حضرت بآن روش بیایان می‌رسانید، چندانکه عم بزرگوار او را ازین حرکات ناهنجار منع می‌فرمودند ممنوع نمی‌گردید و مظنه بود که عنقریب خللی در دولت زندیه پدید آید و فتنه‌ای از مکمن زمانه کمین گشاید که چاره آن میسور و علاج آن مقدور نباشد و قطع نظر از آن جوان کم‌تجربه و خردسال بسعایت بعضی از ارادل و غمز بعضی بی‌خبران سفله خصال در قصد عم بزرگوار میبود، بعلت سستی رای و شراب فتنه‌زای از آن جناب مطمئن خاطر نمی‌توانست بود. نواب سپهر رکاب صلاح کار دولت و سعادت اهل مملکت و صلاح بندگان محافل

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۳۳

عزت و دولت را در آن دیدند که جنابش یک‌چند دخیل امور جهاننداری و ناظم کارگاه شهریاری نبوده و در خلوت‌سرای زاویه استراحت غنوده، احدی جرعه شراب بشخص تمنایش ننموده، بلکه بتوفیق جبری ترک ساغرکشی او را عادت و فقدان شراب آن

جناب را باعث سعادت گردد و در هوشیاری در امور عقلی اندک تفکر نموده، از نیک و بد زمانه آگاه و آن حالت او را موجب انتباه شود. علی الصباح که شهریار عالم آرای خورشید از اوج افق مشرق طالع گردیده، جهانبان کشور شب یعنی ماه عنبرین سلب را در خلوت انزوال مغرب نشانند نواب سپهر رکاب از در سرای ارگ ازیگران عز و شان پیاده گردیده، نواب جهانبانی را با برادرانش در میان سرای آورید، بتراضی دل و مایه عنف محکوم بتوطن و توقف گردانیده، پس اسباب معیشت ایشانرا از هرباب بغیر از روحانی شراب و بجز از باده ناب مهیا نموده و خود با دولت در عمارتی که در درب ارگ احداث شده بود منزل و بدولت و اقبال بتمشیت مهام و انتظام امور طبقات انام بازوی اقتدار گشودند و این شهریار والاتبار که بتفضلات حضرت جبار زمان دولت همایونش تا زمان ابد پایدار بخواش پدر بزرگوار بجهت تمشیت مهم عراق متوجه دار السلطنه اصفهان و خاک پای توتیا آسایش چون سرمه صفاهانی نوربخش دیده اهل آن خطه بهجت نشان گردیده. قاطبه انام و جمهور خاص و عام یک مدت در سایه سهی سروش از حرارت آفتاب تموز جهانسوز حوادث و نوائب که در آن اوان از انقلاب دوران شیوع داشت باستراحت آرمیدند. چون علی مراد خان با ازدحام تمام که در آن قضایا در موبکش اجتماع نموده بودند از اعمال خمسه و قصبه زنجان متوجه دار السلطنه اصفهان گردید نزدیک رسید از آنجا که علامات عصیان و طغیان از ناصیه احوالش ظهور تمام داشت و غرور جور و طبع برتری جوی او رعایت حقوق پدر و برادر نمی گذاشت در رکاب میمنت مآب این جهان بآن کشورستان و دوحه حدیقه شوکت و شان اندرین اوان جمعی چندان نبود صلاح در توجه جانب شیراز دیده، اما باقر خان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۴

خراسطکانی اصفهانی را که علی مراد خان لقب خانی و حکومت اصفهان داده بود مأمور بملازمت موبک سعادت کوب فرمود، عنان جلالت بصوب خطه دلنواز شیراز گشودند. چون اقصی مطالب از جمع این کتاب و علت غائی از تحریر این صحیفه مستطاب تدوین وقایع دولت این خدیو کامیاب است و سایر وقایع بجهت انتظام این مدعا بالتبع نگاشته میشود و در ایراد آنها بسط کلی ضرورت ندارد، بسبب ایجاز بتحریر معظمت واقعات اکتفا نموده، انشاء الله درین نزدیکی قلم زیبا رقم باقصی مطالب خود رسیده و بنگارش وقایع بدایع اوان این دولت جاوید مدت فایض گردیده، باظهار مفصل احوالات خواهد پرداخت و جمیع وقایع کلی و جزوی را بزبان فرخنده بیان معترض خواهد شد و علم فصاحت در میدان حکایت خواهد افراخت.

### ذکر پریشانی اساس دولت علی مراد خان در دار السلطنه اصفهان بتقدیر خالق انس و جان و کیفیت آن

ابرش خوش خرام قلم و ادهم تیز گام کلک زیبا رقم در تحریر کیفیت و کم در فضای بهجت فضای این دفتر محترم بدین روش تیز گام و سبک قدم می گردد که: چون علی مراد خان وارد اصفهان و ترازنده شوکت و شان گردید یک چند بتحمیلات زیاده از حد اعتدال و مطالبه و اخذ منال و مال و حواله وجوه کلیه برسم اسم نویس از رزاز و بقال و اهل آن ولایت مینو مثال بزیر بار صعب احتمال کشیده، از امتعه و نقود غیر معدود ساختگی لشکر نامحدود تدارک افواج و جنود نمود. بعد از آنکه چندی توقف کرد صید مراد خان ولد خدا مراد خان زند عم زاده خود را لشکری انبوه داده، بجانب فارس فرستاد. محمد طاهر خان خاله زاده خود را که مأمور بکوه کیلویه کرده و در آن حدود بود باعانت صید مراد خان فرمان داد که هرگاه و هرجا که بجهت ایشان میسر و امکان داشته باشد عنان جلادت گشایند و سرداران سپاه افزون از حد و مر از صد مره تا بمنزل کوشک زر که نخستین منزل سرحد فارسست بطریق جلادت پیموده، در آن سرزمین سنگری مطمئن بسته،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۵

باستحکام تمام نشستند. نواب سپهر رکاب حسن خان ولد خود را با لشکری با شکوه بمقابل آن گروه، علی نقی خان پسر دیگر را که به دار العباد یزد رفته بود در آنجا اقامت داشت نیز مقرر فرمودند که بحسن خان پیوسته، سر راه بر سرداران علی مراد خان بسته،

بمجادله قیام نمایند. حسب فرمان قضا تمکین آن دو برادر با یکدیگر قرین، در همان کوشک‌زر و توابع آن سرزمین تلافی آن دو دریای کین و تقابل دو کوه متین اتفاق افتاده و دلیران دو جانب غازی و دلاوران مقابل و محاذی از دوسو در تک‌وپو برآمدند و بازار شمشیر و خنجر گرم و تیغ و تیر در خون‌ریزی بی‌آزم شد. در آن دار و گیر شکست بر لشکر علی مراد خان و هزیمت بر آن سپاه گران افتاد، سر بصرای هزیمت و بجانب اصفهان روی عزیمت نهادند. علی مراد خان را از ظهور این امر ناملایم دریای سخط و غضب متلاطم و سپاه غیظ و خشم او در عرصه طبیعت متهاجم و بنزد دلیران در کنار میدان عازم و خود بتوجه صوب فارس جازم شد. پس با طنطنه تمام و دبدبه مالا کلام بر زین فلک تمکین جواد گردون خرام برنشسته و سپاه سپهر دستگاه در دنبال رایات سیل روان جدول سیل گشته، روی بیابان سعادت آباد آوردند. در آن عمارت مینو منزلت منزل کرده و جزایر چیان لشکر که در مرتبه هفت و هشت هزار نفر بودند از اهالی توابع عراق با یکدیگر اتفاق، با علی مراد خان ترک وفا و وفاق کرده و فتیله‌ها را سوزان و بهیئت اتفاقی بسوی اماکن و اوطان خود زاری کنان روی آوردند. آن معنی بسیار بدلیران سپاه و معسکر اثر کرده و هردسته بر اسبان تیزرو سوار و راه‌پیمای همان هنجار و هریک متوجه شهر و دیار خود گشتند. علی مراد خان ازین معنی حیران گردیده، او نیز با معدودی از غلامان و بقایای سپاهیان عنان بجانب قلمرو دشت همدان گردانید. چون این واقعه تفرقه جنود علی مراد خان انتشار یافت حسن خان مراجعت بشیراز، بخدمت پدر فرخنده سیر سرافراز، علینقی خان بجانب دار السلطنه اصفهان شتافت. در آن خطه غیرت‌بخش خلد و جنت اساس عیش و عشرت فروچید، در محفل طرب بساط لهُو

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۶

و لعب گسترید. از کار علی مراد خان بکلی غافل گردیده، بمجرد ورود باصفهان علی مراد خان را که بجز معدودی سپاه او را همراه نبود و اگر تعاقب او می‌نمود البته برو منصور و یکباره قلع مواد اینهمه شر و شور که بالا-خره ازو ظهور نموده می‌کرد و کار بجائی نمی‌رسید که خود و پدر والاگهر و برادران و آن‌چنان دولت از شیران ناسپاس حق ناشناس بزوال رسد و سرانجام آن بقیل و قال کشد. مختصر سخن: علی مراد خان یک‌چند در بلده همدان نشیمن و تألیف قلوب دوست و دشمن کرد و بعد از اندک خودسازی دیگر باره آغاز ترک‌تازی، رو بجانب دار السلطنه اصفهان و رای بچاره کار علینقی خان آورد. علینقی خان نیز بعد از اطلاع بر کیفیت جمعیت و توجه او با جمعیتی که داشت رایات نهضت باستقبال علی مراد خان افراشت و چون دو سه منزل پپای جلادت در نوردید آن دو کوه خارا و دو دریای پرپهنا باهم تلافی کرده، کار بخون‌ریزی و امر بستیز و آویز انجامید. در اندک زمانی خونها ریخته و سرها بفتراکها آویخته و عنانهای تکاوران گسیخته و گردهای بلا در میدان هیجا انگیخته، خاکها بر فرقا بیخته، لشکر علینقی خان از صفحه میدان گریخته شد. علینقی خان با حالی پریشان عازم شیراز، و علی مراد خان مجدداً با جلال و اعزاز متوجه اصفهان و در آن خطه بهجت نشان بر گردن کشان سرافراز و حکمران شد.

### ذکر موکب علی مراد خان از دار السلطنه اصفهان بجانب شیراز جنت طراز بتقدیر خدای بنده‌نواز

خامه عنبرین شمامه و کلک بلاغت ختامه در تقریر این داستان بدین شیوه رطب اللسان می‌گردد که: چون لشکرهای عراق از ایلات و جزایری و غیر ذلک گروهی انبوه بعلی مراد خان پیوسته و از خدمت‌گزاری در عهد ثبات قدم بستند مشار الیه از آن ازدحام کلاه گوشه غرور باوج چرخ نیل فام رسانید. طمع تسخیر و تصرف الکای فارس او را شیفته گردانید. نخستین مراد خان زند هزاره را که مردی دلیر و جوانی صاحب تدبیر بود بمحل آباده که در وسط مسافت میانه اصفهان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۷

و شیراز واقعت فرستاده، گروهی از لشکریان موکب را بمتابعت و مراقبت مشار الیه فرمان داده و خود نیز با گروهی انبوه که دشت و کوه از هجوم ایشان بستوه بود از اصفهان اعلائی اعلام شوکت و شان و متوجه صوب چهارمحال، در چمن گندمان نصب خیم



فلک تمثال نمود. چون مراد خان مزبور معروض آن سپهدار پرغرور گردانیده بوده که نواب سپهر رکاب تقی خان ولد خود را با لشکری آراسته مشحون بانواع تجمل و خواسته بصوب آباده فرستاده، علی مراد خان اکبر خان ولد زکی خان را که در آن اوان از شیراز بطریق فرار و استخلاص بملازمت او اختصاص یافته بود باعانت مراد خان مأمور بآباده نموده، چون اکبر خان بمحل مزبور رسید تقی خان از لشکر مراد خان شکست یافته، بطرف شیراز عنان تافته بود. اکبر خان در آباده توقف نکرده، بتعجیل تمام رو بجانب شیراز آورده و حقیقت حرکت خود را بعلی مراد خان اعلام کرده، علی مراد خان نیز از عقب محرک لشکر فولاد قباى آهن سلب و از اندیشه انجام کارها با هزار تاب و تب بصوب شیراز عنان گشای ادهم و اشهب و منزل خسرو شیرین را بجهت مقرر موبک عز و تمکین منتخب نمود.

در منزل مذکور خبر رسید که اکبر خان تا بلوک ایندج و قریه شهرک روی تهور آورده و نواب سپهر رکاب حسن خان ولد دیگر را با لشکری گران و سپاهی بی کران از شهر شیراز بیرون و شورش افکن کوه و هامون کردند. علی مراد خان از اندیشه آنکه اکبر خان طاق مصادمت آن سپاه گران را نیاورد برسم راه‌نوردان صبا و دبور از خسرو شیرین مرحله پیمای آن راه دور و دراز و از بلوک بیضا شش فرسنگی شیراز در برابر اردوی حسن خان رافع الویه و اعلام مؤسس اساس انبوهی احشام گردید، حسن خان بمحض ظهور طلعه علی مراد خان منهزم گردید. سلک جمعیتش از یکدیگر پاشیده و راه مراجعت در نوردید. مخفی نماناد که نواب سپهر رکاب را جمعی از اولاد ذکور بودند: این سهی سرو حدیقه دولت و نور حدقه جلالت اکبر اولاد

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۸

آن جناب و آبروی آن دودمان سعادت انتساب و مهد علیا والده مکرمه ایشان همشیره قدسیه جناب زکی خانست، سه پسر دیگر از یک مادر، والده آنها از اهالی خضر که ناحیه‌ایست در گرمسیرات فارس بود.

اکبر آن سه نفر تقی خان و اوسط علینقی خان و اصغر حسن خان، بغایت تا خلف و باوجود آن شرف که اخلاف نواب سپهر رکاب باشند دولت آن حضرت بعلت ناخلفی و نااهل بودن آن سه برادر با نام نیکو که سالهای دراز اندوخته بودند زمان را از یاد رفت. ایشان را خالوئی بود رفتارشان ناهنجار، بالواط و اراذل متصف بناخوش‌ترین صفات و خصال و اوضاع آن سه برادر مصدوقه «ولد الحال یشبه بالخال».

این گلین سرا بوستان شهریاری و خسروی و تازه گل گلستان صوری و معنوی در ایام حیات عم نامدار و پدر بزرگوار از نااهلی و ناسزائی و بیهوده‌کاری و هرزه‌درائی آن سه برادر از دولت پدر و نعمت والد نامور قطع طمع و صرف نظر فرموده، در سرای دیگر بدولت و سعادت در ظل حمایت عم عالی‌قدر آسوده بودند. چندان که پدر والاگهر وسایط برانگیختند از غایت آزرده‌گی خاطر فیض مظاهر و نهایت کدورت باطن و ظاهر مفید نیفتاد و آن حضرت بدولت پدر نامور دیده التفات نگشودند. تا در آن زمان که علی مراد خان در الکای فارس نزول نمود آن حضرت از آزرده‌گی خاطر خطیر و حيله و کید علی مراد خان صاحب تزویر باو پیوسته، عهد موافقت با برادران می‌بستند. چنانکه مفصل آن درین عنوان رقم‌پذیر و نگاشته قلم فصاحت صریر و نقض عهد علی مراد خان حیرت‌بخش عاقلان بصیر خواهد شد.

### بیان اتفاق این جهانیان کشورستان با علی مراد خان و سایر وقایع آن زمان

بلبل خوش‌دستان بوستان خامه و طوطی شیرین‌زبان کلک عنبرین شمامه در سرا بوستان ورق و شکرستان این مبارک نسق بدین ترانه گذراننده فسانه می‌گردد که: چون بنحو مسطور از فضای خوش‌هوای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۳۹

بلوک بیضا حسن خان روی گردان شد رایات علی مراد خان بطریق قرین الشرف شیراز در اهتزاز و طایر شوقش در هوای تصرف آن

ملک دلتواز بیرواز آمده، وارد خارج شهر و در مقدم قریه موسوم بکشن یک فرسخی قلعه بار نزول گشاده، بنای توقف نهاد و سنگری متین که در معنی قلعه‌ای بود حصین بسته، بتشویش خاطر و تزلزل باطن و ظاهر بنشست، زیرا که قلعه شیراز نه‌چنان حصاریست که باستظهار بال طایران فلک‌پرواز وهم و خیال که فراز نه آسمان حصار آشیان پست‌ترین آشیان ایشانست بر مشرفات آن توان رسید و بسلم فکر و اندیشه که اوج گردون نخستین پله آنست فراز خاک‌ریزش را توان پیمود. از صدمه تیشه حفران خندقش پشت سمک ناسور و از شعله آتش حارسان بروجش چراغ سماک بی‌نور، غرفاتش با فلک زحل ردیف و شرفاتش با چراغ اطلس الیف. بسیاری لشکر و افزونی حشم و حشر در درون قلعه زیاده از آن‌که عارض ادراک را شمار آن مقدر و محاسب عقل دراک را حصر آن میسور تواند بود. بعد از نزول بسنگر کشن هرروز فوجی از شیران جنگ‌جوی و پلنگان تندخوی از درون شهر چون شیران آجام و پلنگان کنام بیرون تاخته و بطرفه‌العینی لشکر بیرونی را فوجی کثیر چون نخجیر بخاک و خون انداخته، مراجعت مینمودند و روز دیگر بهمین طریق راه پیموده، دست بپیکار و پای برفتار صبا و دبور میگشودند. چون درین اوان این جهانبان اقلیم گیر کشورستان بخواهش پدر فرخنده سیر بجهت انتظام کوه کیلویه در بلده بهبهان آرایش بخش مسند شوکت و شان بودند گروهی انبوه سپاه پلنگ جنگ و نهنگ آهنگ در خدمت آن حضرت اقتباس انوار سعادت مینمودند. علی‌مراد خان از شیخون این شاهباز همایون مطمئن و مأمون نبود. لاجرم دکان افسونگری باز و فسون ساحری آغاز بنیاد حيله‌وری از طمع فسون‌ساز نموده و راه کید و مکر را در فضای رسایل بقدم قلم تحریر پرداز پیموده. بخدمت آن سرلوحه کتاب کمال و فهرست دفتر جاه و جلال شرحی بنگاشت و در طی آن معروض داشت که: این نیازمندان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۴۰

داور ارجمند هردو فرزند یک مادر، از جانب مادر باهم یاور و خیرخواه و نیک‌اندیش یکدیگریم. غایتش آنکه آن حضرت را برادران دیگر می‌باشند ناسازگار و ناخوش اطوار، خداوند خصایل ناپسندیده و صاحب شمایل نکوهیده، آن حضرت از سوء صفات ایشان از پدر والا- گهر دامن کشیده و از خباثت ذات آنان از دولت والا- ناهموار بگزلک انزجار و بمقراض انقطاع پیوند ارتصاد بریده، بالجمله ازیشان به غایت منزجر و بکلی آزرده خاطرند. اگر بهمت بلند با این نیازمند سازگار و بهنجار برادری برفتار آیند، در اجرای امری که در پیشست برادر خویش را مددگاری و این محب خیراندیش را یاری نمایند بعد از حصول فیروزی بمقصود و بعنایت الله الملک المعبود کشور فارس و ملک عراق که در حقیقت آن نور دیده آفاق هردو را وارث باستحقاق میباشند در میان ما دو برادر باشتراک و گواه بدین مواضعه یزدان پاک و شاهد برین معامله خالق عناصر و افلاک میباشند. از آندو مملکت هریک را که آن حضرت اختیار نمایند بخاصه سرکار خویش برادرند و آن دیگر را باین برادر صداقت کیش واگذارند. پدر والا گهر که این ذره احقر نیز پرورده و تربیت یافته دست مرحمت اوست مشخصست که بجز مطاع و منقاد نخواهد بود و از هیچیک از لوازم تبجیل و تعظیم و مراسم توقیر و تکریم ایشان که برین بندگان واجب عینیست خودداری نخواهیم نمود. برادران در تحت حکم و فرمان آن حضرت خواهند بود که بطریق که خواهند ایشانرا بدارند و بهر نحو که صلاح دانند با آنها بسر آرند. این نیازمند را با برادران آن حضرت بهیچوجه کاری و با اخلاف نواب سپهر رکاب هیچگونه شماری نیست. چون رسل و رسایل علی‌مراد خان بتوالی رسیده و افسونگری آن جادو زبان بتواتر انجامید و باین شروط موافق مضبوط و عهد بایمان غلاظ مربوط از جانب او صادر گردید بنابر جهات مذکوره سابق حضرت جهانبان کشورستان بمراقبت و ملاقات او رضا داده و بانواع لشکر و طبقات حشم و حشر و اسباب دولت و اثاثه عظمت بجانب اردوی او عنان سعادت گشادند و مبلغهای خطیر از نقود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۴۱

و نفایس برسم یادبود و طریق ره‌آورد در نزد او بر طبق مردی و انسانیت نهادند. آن دوست شیاد مکار و آن برادر پرفن و فسونگار غایت بشاشت و نهایت مسرت از ملاقات آن دوحه ریاض فیاض دولت ابراز و اظهار کرده، شرایط ساحری و نهایت افسونگری که

او را ضرور و در کار بود بظهور آورد. بر عقلای زمان و خردمندان خرده‌دان مخفی و مستور نیست که التفات این مهر منیر سپهر سروری و اتفاق این ماه تابان آسمان برتری در چنین وقتی علی مراد خان را چقدر موجب ازدیاد قدرت و آن ناحق‌شناس پریشان حواس را در چنان هنگامی چه مایه باعث اعتلای پایه و منزلت گردید. باین ترتیب بمنتهای آمال که میسر شدن آن در نظر عاقلان بغایت دشوار می‌نمود باسانی رسید.

بالاخره از راه حق‌ناشناسی حقوق آن حضرت را از خاطر برده و پیشه غدر و خلاف عهد را پیش آورده، سزای عمل او را بکنار و حق بحق‌دار رسید.

### ذکر چگونگی سلطنت علی مراد خان و وقایع آن ایام محنت انجام غم آغاز

فاتح ابواب تواریخ و سیر یعنی کلک معنی پرور افسانه‌پرداز این خبر می‌گردد که: چون توقف علی مراد خان در خارج قلعه و سنگر کشن بطول انجامید و زمان محاصره و نزدیک بیک سال کشید در آن مدت روزی نبود که دلیران قلعه‌دار و بهادران درون حصار از قلعه پای دلاوری بیرون و قدم مردانگی بوسعت گاه صحرا و هامون نگذارند و بهر حمله جمعی کثیر از سپاه بیرون را عرصه تیغ بی‌دریغ ندارند.

علینقی خان که قبل از وقوع آن واقعه بفرمان نواب جوزا رکاب و حکم پدر والا-جناب بجانب کرمان شتافته بود در آن ایام مراجعت و شبانگاهان با جمعی همراهان خود را بدرون قلعه رسانیده، بهر تقدیر نوایر بلا هرروزه بذروه فلک اعلا اوج گیر و اراضی اطراف شهر از خون جوانان و پیر عجین و غیرت آبگیر و رشک غدیر و از شرار توپ و تفنگ خرمن سپهر مینارنگ پر نور و از تراکم دود و تهاجم غبار خورشید جهان‌سوز و مهر عالم‌افروز بی‌نور بود. تسلط علی مراد خان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۴۲

بلکه استیلای قیصر و خاقان بآن حصار فلک‌شان در نظر خردمندان از بابت محالات و از مقوله خوارق عادات می‌نمود. زیرا که نه سکان حصار بی‌قوت و نه لشکر خون‌خوار قلعه‌دار بی‌قوت بودند و در آخر حال که اختر مقیم و بال شد جماعت باجلان و مافی درون حصار و چاکران نواب گیتی‌مدار با علی مراد خان در جزو سازگار و او را بدست دادن قلعه استوار خرم و خرسند و امیدوار گردانیده، سحر گاهان که قلعه‌گشای فائق الاصباح بیرق حریر سفید صبح صادق را بر فراز دروازه‌های افق شهر مشرق در پای کرد طوایف مذکوره که دروازه‌ها را متصرف بودند یگران ایشان از طریق خدمت نواب سپهر رکاب منصرف گردیده و آوازهای بلند بدعوت اکبر خان که در آن حوالی پیشوای سنگر بود گشادند. اکبر خان از استماع آن آوازه بسرعت بی‌اندازه خویشان را بدروازه رساند. دری مشهور بدروازه باغ شاه را بحیثه ضبط درآورد. علینقی خان بمجرد اطلاع با معدودی از غلامان بر آن قوم تاخته، قریب بآن بود که دروازه شهر را استرداد ساخته، مجدداً استحکام دهد که خبر رسید از دروازه شاه داعی الله نیز فوجی دخول نموده، آن دروازه را نیز گشوده، علینقی خان از پیشرفت کار مأیوس، از نیرنگ چرخ فسون‌گار قرین افسوس گشته، متوجه درون ارگ و بامر پدر والا گهر دروب را بسته، بانتظار حکم قضا نشستند، تقی خان که در خانه و سرای مسکن خود باطمینان قرابت قدیم بدروازه نزد اکبر خان رفته، آن مردود بدست خود تیغی بر آن جوان بیچاره فرود آورد و او را شهید کرده، نواب سپهر رکاب که بقاعده روزگار و طریقه آئین مردم حق گزار مظنه هیچ‌گونه سوء رفتار بعلی مراد خان نداشت از در مصالحه درآمدند و مشار الیه نیز آن حضرت را بایمان و پیمان مؤکد مطمئن کرده و از ارگ بیرون آمده، در باغی که در جنب ارگ احداثی نواب غفران مآب و مدفن آن جناب بود نزول فرمودند. در ساعت اکبر خان بامر علی مراد خان از قفای ایشان درآمده، دیده دریده را از همگی حقوق و نعمت چندین ساله آن حضرت پوشیده، جهان‌بین آن نوردیده جهانیان را بگرلک بی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۴۳

شرمی و بیشتر بی‌آزرمی کور و چراغ بینائی آن چشم را که پیوسته پرتو التفات بحال آن کافر نعمتان انداخته بود بی‌نور نمودند، با علینقی خان نیز راه همین معامله پیمودند. حسن خان نیز در ایام حصاربندی باجل طبیعی درگذشت، از جفای آن بیوفا خلاص گشته بود. نواب سپهر رکاب بعد از دو روز برین سراچه غم‌آباد و این تنگنای پرفساد دست بیزاری افشاند، همای همایون روح پرفتوح را ازین تنک قفس و این خرابه پر خار و خس رهنیدند. در السنه مذکور شد که از حمیت طبع غیرتناک بمشت تریاک خود را هلاک و آن جان پاک بآن واسطه ازین تیره مغاک بسوی نزهت سرای افلاک بال پرواز گشودند و در فضای قدس توطن نموده، علینقی خان نیز بعد از تضييع نطع چشم بخنجر جفا بسوی دیار فنا راه پیمای و دو برادر دیگر را بعبوب عمی مبتلا ساخته، علی مراد خان را از خلاف عهد و میثاق که بدان خدیو آفاق نموده بود و حق ناشناسی نعمتی که در تمام عمر او از خوان مکرمت و سفره عاطفت آن دودمان عالی‌شان باو رسیده بود بزودی بسزای عمل گرفتار و گرفتار خسران بوار و در بند وخامت سرانجام روزگار گردید. این بدنامی او را تا روز قیامت حاصل و ذکر صفت ناستوده‌اش تا قیام ساعت اهل عالم را نقل محفل شد. بعد از واقعات از اکبر خان نیز نامطمئن گردیده، روزی در خلوت بغفلت او را گرفته، جهان‌بین او را نیز از بینائی عاقل و پس از یک دو روز آن صید زبون گشته را بتیغ ستم بسمل نمود و دست جفاداری بر اهل شیراز گشود. بیست هزار تومان نقد از بیچاره و بی‌نوا و ناتوان و توانا اخذ کرده، آن مردم فقیر بی‌جرم و تقصیر را بقید انواع شکنج بتعذیب درآورده، بعد از آن کافر نعمتی که شیوه دیرین و شیوه و آئین آن بی‌پیمان بی‌دین بود ظهور دیگر کرده، از شعله خرمن‌سوز خوی غریده‌جوی خویش تجلی دیگر آورده، نور حدقه بینائی جهان‌بینی ابو الفتح خان و دو برادر و برادران آن مرغ خراب‌آشیان را هم ببلائی عمی گرفتار و بدرد بی‌بصری خاطر آزرده آنها را هزار آزار کرده، کوچ و بنه خود و پردگیان حریم عز و شان این جهان‌بان اقلیم‌ستان و کسان و متعلقان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۴۴

جمع اعزه و اعیان الکای فارس و خانواری خوانین و سرکردگان و قاطبه ایلات را از ذکور و اناث و خدم و حشم و جمیع اثاثه دولت نواب غفران مآب را که در مدت ابتداد آن دولت در شیراز جمع آمده بود برداشته، روی بدار السلطنه اصفهان گذاشته، صید مراد خان عم‌زاده خود را که در حرکت بصوب فارس حکومت دار السلطنه داده بود طلب کرده، حکومت شیراز و ضبط و نسق آن ملک خلد انباز را بقبضه تصرف او درآورد.

### بیان بقیه احوال علی مراد خان بعد از نزول او بدار السلطنه اصفهان و کیفیت و گزارش آن

بر واقفان رموز دانائی و دانایان مواقف عبارت آرائی پوشیده نماناد که: علی مراد خان بعد از ورود اصفهان و نزول بآن ملک غیرت خلد و جنان بساط می‌گساری و سفره باده‌خواری گسترده و رسم جرعه‌نوشی و شیوه پیمان‌کشی را از حد متعارف فزون کرده، قاعده تازه را مؤسس اساس و کیفیت شرابش همیشه بسرحد نقل حواس بود. کار باده‌خواریش از رطل و پیمان‌بخم و خم‌خانه رسیده، غذای روزش راح ریحانی و طعام شبش عقیق رمانی گردیده، از غایت ولوع صاف و درد در نظرش یکی و دریاها در چشمش اندکی می‌نمود و مکرر او را از محفل دیوان چون سبوی باده بدوش و بکرات از بارگاه عز و شان از نشانه می‌بی‌هوش می‌بردند. مردمانی که مشاغل عظیمه سلطنت برای و روی ایشان تمشیت‌پذیر و مهام کلیه مملکت بید قدرت آنها صورت‌گیر بود بجهت دوام اقتدار و تشویش سلب اختیار خود او را بشراب مدام تحریص و بمستی صبح و شام تخصیص می‌نمودند، که دخل و تصرفشان در کلیه امور بی‌مانع و مداخل باشد و منافع بی‌مشارکت صاحب دولت بایشان واقع شود، تا از افراط شراب و تفریط خورد و خواب آن بی‌نوا بامراض مهلکه مبتلا و بسعی خودپرستی آن بندگان صدرنشین ایوان فنا گشت، چنانکه مفصل آن نگاشته کلک در افشان و زبان‌زد خامه شیرین‌زبان خواهد شد. مختصر سخن:

بعد از آنکه علی مراد خان با دوست و دشمن بکام خاطر خویشتن عمل

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۴۵

نمود، ازین جهانبان دشمن‌شکن بغایت مخوف و پیوسته همتش بحراست آن حضرت مصروف بود، روزبروز اندیشه‌اش در تزیید و اطمینان از ضمیر وحشت‌پذیرش تباعد می‌نمود. این بحر مواج بجهت تسکین خاطر آن سست مزاج سیصد چهارصد نفر غلامان خاصه خود را اخراج و بمعوددی عمله خدمت‌گار رفع احتیاج فرمودند.

آن هم موجب آرامش و باعث آسایش او نگردیده، هم‌چنان مشوش و ضمیرش از اندیشه پرآتش بود. مرتبه‌ای که یکی از نجبای شیراز که در لباس درویشی و از غایت صافی ضمیری با صغیر و کبیر در نیک‌اندیشی و در نظر همتش شاه را با گدا خویشی و برسم منادمت در خدمت آن خدیو کشور سعادت بسر می‌برد، بمحض اینکه با اهل فارس بسبب شراکت موطن ترددی می‌کرد و باین و آن روزی بمصاحبت بسر می‌برد از اندیشه آنکه مبادا ارتباط آنها را بآن حضرت باعث و بآن علت فتنه حادث شود و هلاک او را باعث گردد او را خواهی نخواهی بمسافرت تکلیف و از توقف اصفهان تخویف و بضرورت روان نمودند. چون استیلائی اندیشه بخاطر توهم پیشه‌اش بسرحد افراط رسید و پیشنهاد ضمیر صلاح اندیشش گردید که آن حضرت را بسفری مأمور و از قرب ایلات و اخلاص کیشان دودمان عالی درجات دور نمایند. لهذا فوجی از لشکر را که معتمد می‌دانستند مأمور بملازمت موکب سعادت کوکب نموده، این خدیو کشور جلال را مکلف بسفر کردستان اردلان و تنظیم آن عرصه وسیع البیان ساختند. در ساعتی میمون و در زمانی بمبارکی مشحون فرانشان ستبر بازوی قوی پشت و خیامان محکم پنجه درشت انگشت خیمهای سپهر مثال و سرپردهای فلک تمثال بفضای هامون برپای کردند و ملترمان موکب نصره کوکب در رکاب سعادت انتساب روی توجه بجانب مقصود آوردند. چون یک مدت اراضی سنندج مقر اردوی ملایک مخرج شد یک‌باره ضمیر علی مراد خان بهراس و خاطر صلاح‌اندیشش بوسواس افتاده، دوری آن حضرت بر دل سوداء منزلشان بار اندیشه نهاده، خواهشمند مراجعت موکب مسعود گردیدند. چون دار السلطنه اصفهان از نور شمع

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۴۶

حضور خورشید گیتی‌فروز فروغ دولت در دست سعادت گرفت و یک چند ساعت آن ولایت از مقدم سعادت توأم و رونق گلزار ارم پذیرفت مره بعد اخیری وحشت بر خاطرشان غالب و مسافری آن حضرت را مجددا طالب و مواکب ظفر کواکب دیگرباره راه‌نورد آن جانب گشت. مجملات: نگاهبانی حفظ الهی و سرداری لطف حافظ ماه تا ماهی آن حضرت را از شر آن شاه کشور بدخواهی محافظت فرمود و از فیض فضل خویش این خدیو معدلت کیش را زین بخش مسند جهانبانی و یمن افزای چهار بالش کشورستانی نمود.

### بیان احوال آقا محمد خان قاجار و چگونگی استیلائی او بالکای مازندران و چگونگی آن

دارای دارالمرز صحیفه ورق یعنی کلک گوهر سلک چگونگی این حکایت را با شرف عبارات بفرح‌آباد این دفتر فرخنده سیر ساری می‌گرداند که: آقا محمد خان قاجار ولد اکبر محمد حسن خان و سه چهار نفر برادران او در دارالعلم شیراز سعادت طراز شرف‌اندوز خدمت نواب غفران مآب بوده، بلوازم خدمت اقدام می‌نمودند، در روزی که قضیه هایله آن جناب وقوع یافت و روح پرفتوح آن امید‌گاه شیخ و شاب ازین عالم خراب روی همت برتافت از اتفاقات آقا محمد خان از شیراز بیرون و بشکار بسوی هامون رفته، بتماشای کوه و در و دشت و متوجه گلگشت بود. چون خبر وحشت اثر را مسموع داشت خلاصی خویش را از آن ورطه غنیمت پنداشته، رایت عزیمت بجانب استرآباد و مازندران که موطن اصلی ایشانست برافراشت و بسرعت برق خاطف و تعجیل ریح عاصف طی مراحل و مواقف نموده، چون بمحل ورامین و ساوجبلاغ ری رسید اکراد اینانلو را که بامر نواب غفران مآب مغفرت انتساب در آنجا توقف و توطن داشتند بمواعید ملک و مال و نوید جاه و جلال با خود برداشته، روی بمازندران گذاشت.

مردم مازندران و اهل آن عرصه بهشت‌نشان که در آن اوان واقعه هایل را شنیده، بی‌صاحب گردیده بودند، سرداری آقا محمد خان را قبول و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۴۷

مهدی خان ولد محمد خان داد و سوادکوهی حاکم آنها با جمهور برایا خویشتن را بخدمتش مشغول نمودند. مشار الیه در آن ولایت بقدر حال استعدادی بهم رسانید. استرآباد و سمنان و دامغان را نیز که در جوار آن ملک و دیارست مضبوط گردانید. علی مراد خان یکدفعه امیر گونه خان افشار را که در رکاب سعادت انتساب این خدیو کامیاب از شیراز باصفهان آمده، در حال مراجعت آن حضرت از راه خباث جبلت و فساد طینت ترک ملازمت رکاب با سعادت نموده، طریق خدمت علی مراد خان را پیموده، چون مشار الیه مردی بود بشرارت معروف و بفساد حال موصوف علی مراد خان بتصور اینکه او را بکاری مشغول سازد که بلکه صحیفه هستی را از غبار وجودش ببرد نام سرداری مازندران را و حرب آقا محمد خان را باو نهاده و بعضی لشکرهای ری و قزوین را بمتابعت او فرمان داده روانه نمود. مومی الیه بتوابع ری و قزوین شتافته و قلیل جمعیتی را تار و پود بهم بافته، عطف عنان بجانب مازندران نمود، تا نواحی آمل راه جلادت پیموده، در آنجا او را با آقا محمد خان تلاقی و شکست بر مشار الیه افتاده، یکنفر ولدش که جوانی نیکو پسری خویر بود در آن قضیه روی بدار السلام بقا نهاد. امیر گونه خان شکسته و پریشان وارد قزوین و چندی گوشه‌نشین و بالاخره درحالی که در اصفهان بطریق بیان قلم شیرین‌زبان جزایریان موجب پریشانی دولت علی مراد خان شدند فرصت کرده و شرارت ضمیر را بظهور آورده، قلیل سواره و پیاده از افشاران طارم طایفه خود را جمع‌آوری و روی طمع بجانب گیلان آوردند. هدایت الله خان در هنگامی که بعلت خروج اهل ولایت بغایت محتاج بتقویت بود مشار الیه را استقبال و در چهار فرسنگی رشت انصار هدایت الله خان در جنگل و آن ناحیه پروحل مشار الیه را محیط گردیده، دستگیرش کردند و با قبح وجهی ببلده رشت آوردند. بعد از اندک زمانی بیمار و بمرض گرفتار گشته، باجل موعود یا بدوای جان فرسود درگذشت. آقا محمد خان یک دو نوبت از مازندران پای بیرون نهاده، بسوی ری عنان گشاده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۴۸

محمد طاهر خان خاله‌زاده علی مراد خان که مأمور توقف طهران بود محصور و کاری از پیش نبرده، یکدفعه از طهران در گذشته، در نواحی همدان با شاه مراد خان زند و مراد خان زند هزاره که بحکم علی مراد خان سردار و در آن دیار رایت‌افراز عرصه اقتدار بودند او را تلاقی افتاده و سرداران مزبور را شکست داده، پای رجعت بسوی ولایت خود گشوده، مختصر کلام: بعد از معاودت علی مراد خان از سفر فارس چون مدت دو سال در دار السلطنه اصفهان محفل آرای ایوان جلالت گشته، ماهیچه اقبالش از اوج مهر و ماه درگذشت و صاحب دیوان قضا طغرای غرای کشور خدائی را بنام او نوشت. لشکرش از مور و ملخ افزون و سپاهش از ریک هامون و هوس دارائی و هوای گیتی‌گشائی در خاطرش مکنون شد. نخستین ب فکر کار و خیال دیار آقا محمد خان افتاده، شیخ ویس خان ولد اکبرش را، که طفلی بود در وادی زندگانی مرحله‌نورد و در اواسط عشر ثانی، مرتبه سرداری و سپاه‌سالاری داده، محمد طاهر خان را باوجود قواد و رؤس افراد که زیاده از هشت هزار سپاهی با استعداد بود، سلب و سلاح جملگی از آهن و فولاد مأمور بهمراهی اوروان، لشکر آتش‌خوی جنگجوی بسوی مازندران، چون خیل شیران گرم‌پوی شدند. علی مراد خان بنفس خویش نیز بجهت استظهار سپاه مزبور و پشت گرمی لشکر مذکور بادبده خاقانی و کوبه فغفوری و لشکری جمله پیل‌توان و شیرزور از دار السلطنه اصفهان رافع رایات نخوت و غرور، سر طوق لوایش زیب رخسار ماه و هور گردید و چون بلده طهران مازندران را در جوار و آن خطه مینونگار دار المرز را اقرب دیارست بلده مذکور را بجهت مطلبی که در نظر داشت اختیار، در آنجا نصب خیام ثبات و قرار نمود. القصه چون شیخ ویس خان و آن لشکر گران با وصف های آن‌چنان بنواحی مازندران رسید آقا محمد خان چون اهل مازندران را بجانب معاندین خود نگران و مردمان آن سرزمین خلد آئین را بدولت علی مراد خان خواهان دید صلاح خویش را در

## جنگ

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۴۹

و صرفه خود را در درنگ ندید. عنان بجانب استرآباد پیچید. شیخ ویس خان خالی از مخل و بغایت مطمئن خاطر و قوی دل وارد بلده ساری و اکابر و اعیان کوهسار و دریاکنار مازندران راه‌نورد طریق خدمت‌گاری گردانیده، از آنجا که سپهدار لشکر طفلی خردسال و بی وقوف از قواعد محافظت ملک و مال بود جنود معسکر آغاز ترکناز و دست استیلا بر عرض و مال سکان آن کشور بهشت‌نشان دراز کردند.

اهالی آن ولایت از کرده خویش نادم و در دل دیگرباره بعبودیت آقا محمد خان عازم شدند. در آن اوقات مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادران آقا محمد خان ترک موافقت برادر کرده و رخ بجانب شیخ ویس خان آورده، شیخ ویس خان مراتب را بعرض پدر رسانیده، بموجب ارقام مطاعه مقرر شد که مشار الیه خود در ساری متوقف و ناحیه داران موفق و افواج لشکر و سپاه با محمد طاهر خان همراه، بجانب استرآباد و سمت آن ناحیه باستعداد روی کرده، آن ولایت را بحیثه تسخیر و تصرف درآورده، در استیصال آقا محمد خان خاطرخواه و دل‌خواه برادران را بعمل آورند. شیخ ویس خان بحسب فرمان عمل نمود. محمد طاهر خان با جمعی کثیر و فوجی از شیران دلیر و دلاوران خصم‌بند عدوگیر بطرف مقصود روی جلادت آورده و منزل و مرحله طریق مقصود را پیاپی عزم طی کرده و چون ببحر رسید در استحکام جر و تعیین بیله و سنگر که در آنجا برو واجب بود تهاون ورزید و از وخامت عاقبت و سوء خاتمت آن تهاون و تعلق غافل گردیده.

بدانکه جر مزبور حفره‌ایست بطریق خندق بسیار عمیق و آن راهیست بجهت معبر دقیق سلطان جنت مکان شاه عباس صفوی بجهت سد راه ترکمان و انسداد طریق سلوک و عبور آن طوایف دزدان حفره مذکوره را حفر کرده، برسم زمین مازندران و قراء آن عرصه بهشت‌نشان اکنون از اطراف درختان قوی رسته و اشجار سستبر بهم پیوسته، اغصان متصله بر یک‌دیگر پیوسته، از هیچ مکان آن در چهار فرسنگی طول بهیچوجه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۵۰

عبور مقدور و بجز از همان یک راه باریک مرور میسور نمیبود. الغرض:

محمد طاهر خان از جر گذشته، صحرانورد طریق استرآباد گشته و در خارج قلعه شهر بار نزول گشاده، خیام رفیع و سراپرده منبع را زیب‌بخش رخسار ماه و مهر و پرده‌پوش روی سپهر نمودند. یکی از اهالی مازندران بدولت‌خواهی آقا محمد خان برنجش خاطری که از بدرفتاری و میزبان آزاری میهمان نورسیده بهم رسانیده بود با جمعی تفنگچی معبر دقیق و طریق مضیق جر را گرفته، فرو نشست و راه ذخیره و آذوقه را که هر روزه از مازندران حمل استرآباد میشد بر بست. بآن سبب آذوقه در اردوی محمد طاهر خان ناپدید و قحط قبیح حادث گردید. ترکمان و یموت که با استرآباد همسایه و در چنین بازارها مردم آنولایت را نیکو ترین همسایه‌اند از جوانب بیشه و جنگل و اطراف جبال و وحل که جملگی اراضی آنمحل بآن مشتملست هجوم نموده، بنیاد ترکناز و در نواحی اردو غارتگری آغاز و درهای چاره را بر روی محمد طاهر خان فراز کردند. چون آن لشکر قوت اثر از شدت تنگی بکلی ضعیف گردیده و بجهت امور مذکوره غایت پریشانی بسپاه روزی آقا محمد خان با فوجی از انصار و اعوان از استرآباد روی محمد طاهر خان فراز کردند. چون آن لشکر قوت اثر از شدت تنگی بکلی ضعیف گردیده و بجهت امور مذکوره غایت پریشانی بسپاه رسید روزی آقا محمد خان با فوجی از انصار و اعوان از استرآباد روی بیرون و حمله قوی بآن قوم پریشان ضعیف آوردند و لشکریان را پای ثبات و سکون از جای و قوت و توان از دست و پای رفته، تفرقگی در جمعیت آنها راه یافت و هرکس حیران و سرگردان بسوئی شتافت. ترکمانیه بر آن قوم شیرازه گسیخته ریخته و قاجاریه نیز با لشکر گریخته در آویخته و پریشان شدند. محمد طاهر خان با فوجی از عظماء و رؤسای سپاه بقید اسر درآمدند. محمد طاهر خان بامر آقا محمد خان و خون دو نفر خالو زاده که در

شیراز بامر علی مراد خان بخونشان نشانده بود عرصه تیغ گشته، بشمشیر در گذشت. چون شیخ ویس خان فوجی از جنود نزد خود را بجهت استحفاظ و نگهبانی جر و تنقیه آن تنگ معبر بان بر و بوم فرستاده بود خبر قضیه مذکوره در سر جر بانها رسیده، تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۵۱

موجب توحش و تفرقه ایشان نیز گردیده، مراجعت بصوب ساری و وهم کلی بر ضمیر شیخ ویس خان ساری گشت. از آنجا که مشار الیه را زیاده عدتی همراه و چندانی لشکر و سپاه نمانده بود از ساری حرکت و عنان بجانب هزیمت کشیده بود، در طهران شرف پای‌بوس پدر حاصل نمود. علی مراد خان گروهی از لشکر را بار دیگر بسرکردگی رستم خان زند که از اقارب او بود نامزد سفر مازندران و بحیله و دستان را روانه آن کشور فسحت بنیان ساخت.

سپاه مأمور موکب او برخی در عرض راه فرار و بعضی راه‌نورد مسکن و دیار و تتمه بنواحی مازندران رسیده و ایشان نیز شکستی فاحش دیده، نیز متفرق گردیدند. از قشونهای شکست دیده مازندران هرکس که از گران سری ترکان مازندران و سخت‌گیری آن سباع سیرتان صحرا و بیابان و رهزنی طبریان مازندران جان بیرون کرده، تخته‌پاره وجود خویش را در چهار موجه حدثان، از آن ورطه هایل به راحت گاه کناره و ساحل آورده بود علی مراد خان آنها را مرخص باوطن نمود. یک دو سه نفر اعظم خوانین ایلات را بجرم حرکت دادن شیخ ویس خان از قلعه ساری و هزیمت نمودن بان خواری بقتل رسانیده، سردار سپاه ملک عدم گردانیده بود، از آن حال اکثر ایلات متوحش و رمیده، چون آهوان رم دیده بکوه و بیابان پراکنده گردیده، بی‌رخصت بدار السلطنه اصفهان که خانواری آنها در آن ملک چون روضه رضوان و در آن خطه چون گلزار جنان بود روی درآورده بودند. باقر خان خراستکانی که نام او سابق نگاهشته کلک جواهر سلک گردیده، علی مراد خان بعد از تصرف شیراز مجدداً قامت او را از خلعت حکومت طراز داده بود دروازه‌های شهر را بر روی آنجماعت بسته، آن بیچارگان برهنه و عریان، دردمند و خسته‌روان، در آن هنگام که فصل زمستان و برودت هوا خصم جان و کسوت سفید پرند برف بر دوش کوه و بیابان بود در کوه و صحرا و نشیب و بالا فقیر و بی‌نوا می‌گشتند. در خلال آن احوال مرض استسقاء

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۵۲

بر علی مراد خان استیلا، مزاجش بدردی صعب ابتلا یافته، ناخوشی قوی بر طبیعت او غالب شد. آنانکه قبض و بسط مهام دولت و بست و گشاد کارگاه جلالت درید کفایت و در دست کفالت ایشان می‌بود کار او را در پیمودن باده و شراب از حد و طاقت زیاده بان مرتبه رسانیده که بان مرض جان‌گزایش مبتلا گردانیده بودند. بجهت اینکه خلاق را از شدت مرض و صعوبت این جانکاه و جان‌گزی عرض آگاهی کلی حاصل نشود نیرنگها ریخته و شعبدها برانگیخته، لباسهای پنبه‌دار و پوشش‌های آستر دار او را دربر پوشانیده و بهزار تدبیرش بر مسند جلال تکیه‌ور می‌کردند، که نفخ ریح استسقاء و تهیج آن مرض جان‌فرسا بر ایستادگان حواشی محفل جهان‌آرای فلک اعتلا و دولت‌خواهان را موجب پریشانی نگردد. بلی منتقم حقیقی چگونه سست‌پیمانان را بسزای نقض عهد گرفتار عقوبت نسازد؟

چه‌سان حق ناشناسان را بجرم ناسپاسی در صعب‌ترین دردی بسختی مکافات نیندازد؟ علی مراد خان که بطمع دولت و آرزوی هم‌آغوشی بشاهد بدیع الجمال سلطنت و بدنامی و بدعهدی و ذلت سست عهدی را پسندیده، بان رفتار ناهنجار گرائید نه از نهال نوخیز عمر و جوانی بری چید و نه از دوحه نورس زندگانی ثمری دید. از آغاز کار و از بدایت حصول مقصود با دل امیدوار بهزاران ناکامی و نامرادی بمرد و رخت هستی بناخوش‌ترین حالتی از سرای عاریت بیرون برد و حق عز و علا- حق را بحق‌دار رسانید، با اینکه بدریافت آن سزاوار بود. چنانکه چگونگی انجام و کیفیت اختتام کار او زبان زد خامه حق گو می‌شد.

**بیان میمنت ترجمان طلوع آفتاب جهان‌آرای وجود مسعود آن نورفزای جهان‌کامگاری از مشرق شهرباری و بروز رای عرصه‌پیرای ذات معدلت صفات آن غره ناصیه نامداری از افق فضل حضرت باری**



دارای دار الملک دفتر و داور اقلیم تواریخ و سیر یعنی کلک بلاغت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۵۳

گستر و خامه معنی پرور بدین گونه نگارنده این همایون خبر می‌گردد که: بر روشن دلان چراغ نکته‌دانی و پرتواندازان شموع نکات و معانی پوشیده و مستور نیست که هرکاری را بحکم کارفرمای کن فکان وقتی مقررست و حصول هر مقصودی را بامر مدبر کارخانه وجود و فرمانده اقلیم غیب و شهود زمانی در پرده تقدیر مستترست و در هنگامی که نواب غفران‌مآب و کیل و برگزیده رب جلیل چشم از تماشای این ملک فراخ بسته و همای همایون روح پرفتوحش از قفس این کهنه کاخ و آشیان این پوسیده شاخ و تنگنای این دیولاخ رسته تاکنون که مدت هشت عام تمام گذشته انواع فتن و فتور درین ملک پرشور ظهور نموده و اقسام آلام بر درون پر خون و مال و جان سکان و اوطان کشور ایران راه گشوده، الطاف آفریدگار جهان و اعطاف خالق کون و مکان وجود ذی‌جود این جهانبان کشورستان را در کنف حمایت و ظل عاطفت از تطرق فتن و تناول حوادث زمن بمحض فضل خویشتن محافظت و محارست فرموده‌اند که درین ایام که هنگام ظهور اشفاق خالق عبادست نسبت باهالی این شوریده بلاد که درین مدت بامتداد اقصی الغایت ظلم و بیداد دیده و منتهای مراتب جور از ارباب فتنه و فساد کشیده‌اند این نوربخش محفل معدلت و زیبافزای چهار بالش دولت ظلمت‌زدای شبستان احوال سیاه‌روزان و ساحت‌آرای قصور بی‌قصور ممالک ایران گردیده، زخم ناسور جراحت رسیدگان تیغ جفا را از مرهم مرحمت خاطر مرحمت کیش قرین بهبود و خسران زیان دیدگان بازار دهر دغا را از خزانه رأفت ضمیر عدالت‌اندیش مبدل بسود فرمایند. بحمد الله تعالی که منتظران این عظمی سعادت باحسن وجهی بکام خواطر رسیدند و منت خدای را که امیدواران این کبری موهبت با شرف نحوی بمنتهای مقصود فایز گردیدند. مفصل این مجمل و مطول این مختصر آنکه:

در آن اوان سعادت‌نشان که آغاز نضارت بهار عالم‌آرای دولت و اوان حضرت باغ دل‌گشای مملکت و اهتزاز نسایم الطاف جناب احدیت بود که حقایق احوال سپاه و رعیت این خدیو کشور عدل و انصاف و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۵۴

قهرمان اشفاق و جهان الطاف در حالتی که عرصه‌پیرای ساحت کردستان و کالبد سنندج را بمنزله روان بودند شبی در خلوت سعادت و حریم کاخ دامن فراخ دولت بر بستر شوکت تکیه فرمودند و نفس مقدسشان بنفوس قدسیه تقرب نموده، در عالم خواب هاتف غیبی و مبشر لاریبی بصورت بشر این مهین خلف هفت پدر و بهین نتیجه چهار مادر را بنظر آمده، ایشان را مخاطب و بزبان الهام بیان آورد که: «إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»، با آنکه آنحضرت را در هیچ‌گاه واهمه بر پیرامون خاطر نگردیده و این قهرمان هفت اقلیم صورت بیم را هرگز در آئینه خاطر ندیده از صولت آن خطاب مدهوش و از خواب بیدار و دهشتی قوی بر ضمیر آن دوحه باغ خسروی استیلا یافته، باوجود نهایت انتباه تا دیدگاه حیرت این خواب و دهشت این خطاب و از غایت حیرت و دهشت در اضطراب بودند،

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی این شب قدر که این تازه براتم دادند بر عقلای زمانه و خردمندان خرده‌دان تعبیر این خجسته خطاب و تأویل این همایون خواب و تحویل این قدسی خطاب محجوب و مستور و ایراد آن ضرور نیست و تأثیر آن بعنایت الله العزیز المنان تا این زمان که مدت یک سال از آن گذشته ظهور کلی کرده انشاء الله تعالی این غره ناصیه خلافت جمیع معموره ارض را خلیفه و حکم فرمودن بحق در میان جمهور فرق او را وظیفه و آیه‌ای از آثار آیه شریفه خواهد شد. بالجمله چون بلده طهران علی مراد خان را محل نزول کوب عز و شان شد مملکت کردستان نیز بقوت شمشیر کشور گیر آن خدیو بدولت جوان بتدبیر پیر میسر و انتظام کلی بهم رسانیده بود، آن حضرت را بطهران دعوت نموده، در غایت اندیشه و تشویش که این دفعه بیش از پیش خاطرش را فرسوده بود بعد از ملاقات با این غره ناصیه دولت لازمه مبالغه در رعایت قواعد اخوت و ملاحظه شرایط مودت

بعمل آورد و مقرر کرد که اردوی نصره جوی آن حضرت علی حده نزول نموده، مستعد حرکت و مهیای نهضت بجانب توابع

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۵۵

خمسه گردند. از آنجا که علی خان افشار زایر لوی خمسه که علی مراد خان بعد از واقعه ذوالفقار خان او را حکومت خمسه داده و بدست خود ابواب فتنه را در آن حدود گشاده بود مردی شیر و خداوند شمشیر شرارت‌پذیر و در آن حین از خمسه کناره‌گیر و در کمین فساد و مشتهر بگی و عناد بود، قطع نظر از آن علی مراد خان از جانب آذربایجان نیز اطمینان خاطر نداشت و در خمسه که انجام عراق و آغاز آذربایجانست هرکسی در گوشه‌ای رایت شرارت می‌افراشت ازین ناظم کشور دولت و اقبال و مهر اقلیم شان و جلال خواهشمنند گردید که بخمسه نهضت فرموده و بنظم آن ملک بازوی با نیروی کشور گشائی گشوده، از جانب آذربایجان نیز باخبر و در آن حدود قانع بنیاد شوروشر باشند و غرض دیگرش آنکه آن حضرت مدت مدید در یک مملکت توقف و با مردم آن ولایت تألیف ندارند، که مردم از شرایط معدلت و قواعد نصفت و محامد عدل و صفات و مکارم ذات آن مسندآرای ایوان جود و کرم اطلاع حاصل نموده، بی‌اختیار در راه خدمتش پای خدمت‌گزاری گشوده، کسانی که از دست فتنه دور روزگار دامن فرامی‌کشند بناگاه دامن‌گیرش گردیده، بهر تقدیر این دلیر کشورگیر حسب المرام او رافع رایت دولت و اقبال، بسوی خمسه و زنجان عطف عنان شوکت و جلال فرمودند، نه اندام صحرا و کوه از تصادم سم ستوران پلنگ‌خوی غراب‌پوی خسته و اجزای سهل و جبل از ضربت تردد سرداران رزم‌آور جنگ‌جوی علاقه‌ارتباط گسسته، توابع خمسه از نزول آن شهریار جهانبان باغ‌جان را ردیف و روضه رضوان را خلیف شد و ارباب فتنه هریک از بیم آتش قهر فتنه‌سوز آن خدیو فیروزمند کشورگشای در گوشه‌ای سر بگریبان خمول کشیدند و علی خان حاکم خمسه و اصحاب فساد از اندیشه غضب قیامت لهب قهرمان ملک عجم و عرب در زاویه ناکامی پای در دامن گم‌نامی پیچیدند و علی خان بورود موکب مسعود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۵۶

آن حضرت مملکت را رواج و درد سپاه و رعیت را از دار الشفای معدلت چاره و علاج فرمودند. بر دانایان قواعد غیرت و حمیت مستور نیست که هرکس متحلی بحلیه انصاف و شیوه حمیده مروت اعتراف داشته باشد یقین دارد که زیاده بر آنچه حضرت جهانبان گیتی‌گشا در قضیه علی مراد خان صبوری فرمودند، در مشاهده هرکار ناصواب او که نسبت باین دودمان عالی جناب واقع شد تحمل نمودند حد بشر و در قوه احدی دیگر نبود. در آن اوان سعادت اقتران آن حضرت را طاق و مزوجه صبوری و شکیبائی مستحق سه طلاق گردیده، خون‌خواهی شهیدان والاشان را عازم و تخریب دولت علی مراد خان را جازم گردیدند و رایات فتح آیات و سرادقات گردون درجات را از قصبه زنجان بجانب صحرا و بیابان کشیدند. اسرافیل منشان کره‌نای نواز از نایهای تندر خروش رعدآواز بناهای زمین و ارکان سپهر برین را تزلزل دردادند. چون فضای خارج قصبه مذکور مضرب خیام انجم احتشام و جلوه‌گاه اعلام فلک مقام شد مکنون خاطر خطیر و منظور نظر فیض تأثیر گشت که از جانب بلده همدان و توابع قلمرو و اعمال و امصار عراق و از آن راه محرک سپاه منصور و عازم صوب اصفهان و در دار السلطنه مؤسس اساس شوکت و شان و متوجه تدارک لشکر بی‌کران و تهیه اسباب و سپاه غضنفر توان گردند. با آنکه جهان را هنگام دم‌سردی و لشکر برودت هوا در بردن طاق و توان پیر و برنا پای مردی می‌نمود بقدم تصمیم قیام سلسله‌جنبانی سپاه فلک احتشام فرمودند ظهور این واقعه که علی مراد خان پیوسته از اندیشه آن تلخ‌کام و همواره در انتظار آن باده مرارتش بجام بود موجب تزلزل بنیاد صبر و قرار و باعث تبدل گونه سکون و قرارش گردیده. چون این خبر و قصه را در انقلاب اوضاع خویش از داهیات کبری و سانحات عظمی می‌دانست بجهت چاره‌کار و تدبیر امر نااستوار از طهران حرکت و بتعجیل برق و باد بجانب اصفهان عزیمت نمود. از آنجا که فوجی از لشکر را علی مراد خان ملازم رکاب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۵۷

نصره‌پرور ساخته بود همگی از هواخواهان دولت و جانسپاران حضرت او در شیوه اخلاصمندی در غایت غلو بودند ارقام متواتر خطاب بسرکردگان قلمزد کلک‌منشیان گردید که ترک ملازمت خدیو کشور مروت و فتوت نموده، هریک بمواطن و مساکن خویشان روی نمایند و از معسکر آن حضرت متفرق گشته، پای صحراپیمای بسوی دیار خویش گشایند.

چون از قراری که ذکر یافت جمیع آن لشکر از معتمدین علی مراد خان و قطع نظر از آن مردم را از مشار الیه توهمی زیاده از حد و هراسی فزون از قیاس در دل و سرشته آب و گل بود بعد از وصول احکام او از نزد این جهانبان اقلیم‌ستان هزیمت و بجانب اوطان خود عزیمت می نمودند، بآن مرتبه که از آن لشکر یک تن در معسکر نصره اثر باقی نماند و تفرقه آنها بهیچ وجه فتوری در ارکان وقار و سکون این شهریار گیتی‌مدار بهم نرساند، تا موکب ظفر موکب ببلده همدان رسیده، اهل آن ولایت نیز از غایت هراس از خدمت داور کسری اساس دامن درکشیده، تقاعد ورزیده، پس رایات ظفر طراز باجلال و اعزاز میل بجانب کزاز نموده، فراریان ناحیه کزاز که حسب الامر علی مراد خان از مأمورین دفعه ثانیه مازندران و در عرض راه از اردوی رستم خان فرار و راه‌نورد طریق وطن و دیار گردیده بودند بظل رایات فتح آیات استظلال نموده، از دنباله‌داران موکب نصره‌نشان گردیدند.

محمد کریم خان نام کزاز می که از جانب علی مراد خان بحکومت آن ولایت قیام داشت در حصار مخالفت نشسته و ابواب قلعه خویش را بر روی بهادران نصره کیش بسته، بیک حمله کوه‌فرسای دلاوران قلعه گشای حصار مذکور مفتوح و اموال مشار الیه که برحسب فرمان بحیطه ضبط درآمد از حد و حصر درشد. فی الجمله فتوحی روی داد و علی مراد خان را ازین خبر دهشت اثر مهره امید بششدر افتاده وارد کاشان و در آنجا نیز اقامت نکرده، روی باصفهان آورد، که شاید این جهانبان ملک‌گیر کشورستان را از دخول اصفهان مانع آمده، چاره‌ای بحال قریب البال خویش اندیشد. در منزل قهرود منزل اول بعد از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۵۸

کاشان غذای نامناسب بکار برده و غذا نیز فزون از حد طاقت طبیعت خورد که مرض روی باشتداد و طبیعت میل بفساد آورد و هم‌چنان که با تخت روان قطع مسافت می‌کرد تا ورود مورچه خورت بسر حد اشراف برهوت رسید. امنای دولت تخت روان را بسرعت بجانب اصفهان می‌کشیدند، تا قریب بدروازه شهر و محاذات باغ قوشخانه بار رحیل ازین کهن کاشانه بریست. باقر خان خراسکانی که پرورده نعمت و ترقی کرده تربیت او بود در حال حیات علی مراد خان دروازه شهر را بسته و در راه ممانعت نشسته، تفنگهای متواتر بجانب تخت روان ولی نعمت خود انداخت و او را در خارج شهر چندان معطل ساخت که روحش از شهر بند بدن بیرون ناخت. بالاخره فوجی تفنگچی با ولد خود بیرون فرستاده، اهالی حرم و صندوقخانه و خزانه و اسباب دولت و آلات جلالت را بدرون شهر آورده، در عمارات شاهی ساکن گردید. چون چندان اموال و اسباب او را بحیطه اکتساب در آورد که حصر آن بر وهم محال‌اندیش دشوار بود بطمع شاهی و سودای فرماندهی افتاده، آن شغل خطیر را کفیل و از کاشانه‌ای که در اصفهان داشت بعمارت شاهی نقل و تحویل نموده، جماعت ایلات را که در بیرون شهر بنحوی که مذکور و مسطور شد سرگردان و در آن سرمای زمستان بی سر و سامان بودند بار دخول داده، دکان سروری گشاده، شروع در بذل درم و دینار و بخشش حریر زرتار کرده، هنگامه‌ای پدیدار آورد.

حضرت جهانبان کشورستان که بی‌خبر از واقعه وفات علی مراد خان با معدودی از خاصان و غلامان متوکل بحضرت قادر مستعان در نهایت استظهار و غایت استعجال راه‌پیمای طریق شوکت و اجلال بودند خود را باردوی علی مراد خان رسانیده، که کار را بکام دولت‌خواهان نموده و امر او را انجام دهند. در حالتی که هوا بغایت سرد گردیده، برفی عظیم باریده، سحرگاهان در غایت برودت هوا موکب ظفر کوکب روی دولت براه آوریده بود. فوجی از سواران زند و جمعی از ایلات و اعیان آن فرقه سعادت‌مند که در حال ارتحال علی مراد خان روی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۵۹

اخلاصمندی بجانب این جهانبان ملک‌ستان نهاده و پای ارادت بسوی این شرف دودمان جلیل ایشان گشوده بودند خود را در هفت هشت فرسنگی شهر بموکب نصره بھر رسانیدند. فوت علی مراد خان را با واقعه طغیان باقر خان خراسکانی معروض سده صدر مبانی گردانیده، موکب نصره کوکب بعد از اطلاع برین مطلب بتعجیل افزوده و در جائی نیاسوده، در نیم فرسنگی شهر اصفهان شادروان عز و شان گشودند و اسمعیل خان ولد شجاع-الدین خان برادرزاده محمد خان زند که بعد از وفات علی مراد خان زنبورکخانه و نقاره‌خانه و بعضی از اسباب دولت را متصرف و فوجی عساکر را جمع آوری نموده، منتظر ورود موکب مسعود میبود وارد اردوی نصره نمود و سر افتخار بر آستانه معدلت مدار سود. باقر خان را این گمان نبود که آن حضرت بدین سرعت راه بجانب اصفهان آرند و با قلیل غلامان و خاصان که در موکب سعادت‌نشان حاضر بودند روی جنگجویی باردوی علی مراد خان که عدتش از کثرت کواکب بیشی و در شوکت با خاقان و قیصر خویشی داشت نهاده، باقر خان از اطلاع بر قضیه ورود موکب مسعود ارکان صبر و قرارش متزلزل و سکون و ثباتش باضطراب متبدل و متوجه عرض لشکر گردید و از ایلات و غیره که بنحو مسطور سابق بعد از شکست مازندران در اطراف کوه و بیابان متفرق و متلاشی گردیده، اکثری بتقرب آنکه خانواری آنها در دار السلطنه اصفهان توقف داشت باصفهان رسیده بودند، بطمع حطام پیرامون او را گرفته، مشار الیه نیز آغاز عرض لشکر و بنیاد تدارک عسکر کرده دو روز بملاحظه سان روز را پایان آورده، روز دیگر اعیان ایلات بعد از اخذ قلیل سودی و حصول شرب الیهودی با یکدیگر قرار دادند که او را گرفته، بموقف حضور خدیو منصور رسانند. بلی باقر خان را از غایت بی‌عقلی طمع‌ی کاذب بر خاطر غالب گردیده، توقع داشت که باوجود ظهور صبح اقبال و طلوع آفتاب بی‌زوال ذات معدلت خصال خدیو دریانوال از افق جاه و جلال مردم رضامند بمتابعت باقر خان و پیروی امر و نهی ایشان توانند شد. حوالی ظهر روز جمعه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۶۰

اوایل شهر ربیع الثانی مطابق هزار و صد و نود و هشت هجری اعیان ایلات عزیمت تخریب ارکان سست بنیاد کروفر باقر خان را جزم کرده درحالی که در کشیک‌خانهای درب دولت‌خانه شاهی دار السلطنه اصفهان متوجه سان بود این معنی را دریافت کرده، روی بدرون دولت‌خانه شاهی آورد. افراد سپاهی دورور آن عمارت مبارکات را گرفته، مشار الیه اول خود را ببرجی که در گوشه دولت‌خانه بود برکشیده، چون دید که آن مکان دام گرفتاری او خواهد گردید لایشعر خود را از آنجا بزیر و بر زبر بام رسانید. باعانت یک دو نفر بتمسک ریسمان و طناب چون دولاب خویشتن را پبائین کشیده، با پسر و برادران پیاده و سرگشته بقریه خراسکان که موطن اصلی ایشانست رفته، نیم‌شب باسبان تیز رفتار برنشسته، با بیست نفر از منسوبان و متعلقان راه‌نورد کوه و بیابان و باعتقاد فاسد خود از آن حادثه مبرم رست. روز دیگر اعیان و ارکان ایلات و اهل ولایت باستقبال موکب با سعادت خدیو آفتاب رایت شتافته، در خارج شهر سعادت خدمت و شرف پای‌بوس دریافته، هنگام صبح روز شنبه که مهر انور و خسرو خاور بعزم تسخیر دار السلطنه افق بر جواد خوش خرام فلک حامل برنشست داور منصور و شهریار سکندر غرور را با شهب تیزگام سعادت برآمده و فیض قدوم بجهت لزوم بدرون شهر بخشیده، گلشن‌سرای دلگشای آن خطه وسیع الفضا از اهتزاز نسایم فیض لوازم مواکب جهان‌گشا حضرت و نصارت گرفت و فضای روح فزای آن بلده از هبوب ریاح راحت‌بخش کوکبه گیتی‌آرا خرمی و طراوت پذیرفته، گلهای فرح و شادمانی که از صولت حوادث زمانی پژمردگی دیده بود در سرا بوستان احوال و ضیع و شریف برشکفت. دیده‌های رمد محنت دیده از توتیای غبار پای آن حضرت روشن و خراب آباد اصفهان از اهتزاز باد صبای مقدم فیض توأم غیرت گلزار و گلشن شد «۱». روز دیگر در بلوک ری دشت هشت فرسنگی اصفهان در

(۱) در تاریخ رحلت علی مراد خان و جلوس جعفر خان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان گفته است:

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۶۱

قریه موسوم بقلعه عبد الله خان جلوداران سرکار دیوان اعلی که در آن موطن و مسکن داشتند باقر خان و پسر برادر و کسان او را که همراه بودند گرفته، بدربار گردون وقار آوردند. حکم مقدس و فرمان اقدس بحبس و قید و مصادره او صادر گردیده، مبلغ کلی از نقد و جنس اموال او واصل امینان دیوان عدالت ارکان گشت. تتمه احوال او را بموقع خواهد نگاشت.

## رسیدن بهار عالم‌فروز سال فرخنده‌فال مطابق سنه یکهزار و صد و نود و هشت هجری

### اشاره

دگر باره از فیض باد بهار همه لعل و فیروزه شد جویبار  
بهر گوشه بشکفت گل رنگ‌رنگ بصد رنگ شد گونه خاک و سنگ  
زمین کرد دامن پر از لعل ناب‌هوا بر چمن ریخت در خوشاب  
جهان کهن باز شد نوجوان زمین چمن گشت باز ارغوان بهار عالم‌فروز و نوروز فیروز عرصه بسیط غیرا را نمونه فردوس اعلی ساخت. سپهدار و سرو چنار رایت اقتدار بر چرخ دوار افراخت.

سلطان فروردین قامت رعنا نوباوگان بخلاص رنگین اوراق و ازهار بیاراست و نوای مسرت‌فزای باهتزاز آورد. آواز دلنواز طایران گلزار از فراز سبزه و جویبار برخاست. خدیو گیتی‌گشای ربیع که بعلت هجوم متغلبه سپاه بهمن در عرصه چمن و ساحت گلشن مسافرت گزیده بود بار دیگر با نصره و فیروزی با لشکر گل‌های نوروزی بدار السلطنه گلستان و ممالک باغ و بوستان استیلا یافت و سردار سپاه فرخنده پی‌آذر و نیسان روی گردان شده، بگوشه عزلت شتافت. قلعه محکم اساس گلشن که قرار و مکان ثبات و وقار روستائیان ثلوج و امطار گردیده بود مفتوح سپاه کینه‌خواه اردی‌بهشت و ساحت جهان و فضای آخشیشان

» \_\_\_\_\_ نوشت کلک صباحی: ز قصر سلطانی علی مراد برون شد نشست جعفر

خان "از قصر سلطانی که ۵۵۰ است علی مراد را که ۳۵۵ است باید کاست و جعفر خان را که ۱۰۰۴ است باید افزود و ۱۱۹۹ می‌شود (۵۵۰-۳۵۵+۱۰۰۴-۱۱۹۹)

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶۲

از یمن معدلت و فرط مروت قهرمان بهار غیرت خلد و رشک بهشت گشت.

از قدوم بهجت لزوم فروردین فضای زمین دیگر بار بخضرت و نصارت قرین. فیض فتوت روح‌بخش ثابته عرصه گلستان و ساحت بستان جلوه‌گاه نوجوانان ریاحین و حجله‌سرای تازه‌عروسان سمن و نسرين شد. محفل نوروزی در عمارات مبارکات اصفهان خلد زینت برین و زیب نگارخانه چین یافته، خالی از اغراقات منشیانه و بیرون از تعارفات اهل قصه و افسانه چندان خلعت زرباف سیم و زر و اثواب نگارین زینت از صنایع کرم و مخازن نعم بصران سپاه و مقربان درگاه و رؤسای ولایت و عظمای مملکت شفقت و عنایت گشت که در هیچ عصر از هیچ‌یک از سلاطین اورنگ‌نشین و کشور خدایان معموره زمین مثل آن بگوش راویان سلف نرسیده و مسموع احدی نگردیده بود. احدی از وضع و شریف که معروف آن برگزیده حضرت رب‌الرؤف و یا معلوم امنای دولت سعادت مألوف باشد باقی نماند که برو دوش افتخارش از فروغ خلاق زرین نوربخش ماه و خور نگردیده باشد. سبحان الله العزیز القدیر و حسبنا الله العلی‌الکبیر.

## بیان مجادله و محاربه سپاه نصره همراه با آقا محمد خان قاجار و هزیمت لشکر منصور

بر رای عقده‌گشای ارباب دانش و بینش پوشیده نماند که چون بعد از شکست محمد طاهر خان در استراباد و هزیمت شیخ ویس

خان از ساری مازندران آقا محمد خان بر استعداد و استظهار افزود و خبر حرکت علی مراد خان از بلده طهران و متعاقب قضیه وفات او معروض آقا محمد خان گردید و بگوش وی رسید که باقر خان خراسکانی اموال و اسباب و خزاین و دقاین و جواهر و ذخایر علی مراد خان را آنچه همراه داشت و هرچه در دار السلطنه اصفهان مکنون بود بتصرف در آورده، در دیوان عالی‌شان تالار طویله مسند جلالت افکنده، دعوی خودسری و هوس سروری می‌نماید. این معنی بر خاطر آقا محمد خان گران و این حکایت موجب حیرت و تعجب بی‌کران

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶۳

گردیده، از ورود موکب مسعود این شهریار کشور وجود بدار السلطنه اصفهان هنوز خبری بمازندران نرسیده و مسموع ایشان نگردیده بود.

از الکای مازندران حرکت و بصوب بلده طهران نهضت و مردم را بخدمت‌گزاری خود دعوت کرد. مردم طهران سر بر دایره اطاعت درنیاورده و کارکنان دولت ایشان نیز خود را مقید تسخیر طهران نکرده، عازم حرکت بصوب قم و علی‌خان افشار حاکم خسته و جماعت قره‌گوزلو حدود گروس و ایلات خلج ساوه بمعسکر ایشان پیوسته، نطق خدمت بر میان بسته. عبد‌الرزاق خان حاکم کاشان این معنی را عرضه داشت سده معلی و معروض چاکران دربار والا نموده، در عرایض مرسوله زبان بعرض عدم استعداد و قلت اعوان و انصار آقا محمد خان گشوده، حقیقت اتفاق خسته و گروس و قره‌گوزلو و خلج را که زیاده بر سه چهار هزار نفر بودند اشعار نموده و چون خان مشار‌الیه بطهران نزدیک و اظهار و اطلاع کلی باوجود بی‌خبری کرده بود حضرت ظل‌الله فلک دستگاه بعرض او اعتماد و مساهله در امر احتیاط فرموده، قلع مواد استعداد آقا محمد خان را جزوی شمرد، چون آغاز طلوع نیز حکمرانی و بدو ظهور صبح کشورگیری و ملک‌ستانی بود روی بتنظیم و تمشیت مهام دیگر آوردند و نجف‌خان نام زند را با معدودی از سپاه ظفر شعار بجهت تمشیت مهام این کار روانه صوب طهران کردند. نجف‌خان مشار‌الیه چون بدار المؤمنین قم رسید و در آن بلده بهشت تأیید متوقف گردید و حقیقت قلت سپاه او معلوم گردید آقا محمد خان بجانب قم عطف عنان و خارج بلده المؤمنین را جلوه‌گاه ادهم سبک جولان نموده، اگرچه جماعت سپاه که از موکب منصور حضرت ظل‌الله بهمراهی نجف‌خان مأمور گردیده چندان عدتی نداشتند که با لشکر آقا محمد خان مقابله توانند کرد و لیکن خان مزبور هم در خودداری و ایستادگی اندکی تقصیر کرده و تهاون ورزیده بود. بورود موکب آقا محمد خان مشار‌الیه خود را از شهر بیرون و راه تعجیل را درنوردیده، در توابع جوشقان جلو کشیده، متوقف

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶۴

گردید. خدیو فیروزمند عرب علی‌خان زند و فوجی از بهادران غضنفر مانند را باعانت و امداد نجف‌خان روانه فرموده، مأمورین چون بنواحی قم رسیده و مشخص شد که نجف‌خان مزبور هزیمت و بصوب جوشقان از راه دیگر عزیمت کرده، چون عدت لشکر عرب علی‌خان نیز چندانی نبود که بتنهائی مقاومت تواند کرد صلاح در مراجعت دیده. لیکن فوجی کثیر از سپاه آقا محمد خان که چرخچی و قراول بودند بعرب علی‌خان برخورده، دلیران عرصه و غا حمله دلیرانه برده، جمعی را اسیر و گروهی را عرضه شمشیر و مراجعت بکاشان کردند. بعد از آنکه این اخبار معروض رای مهر آثار شد و کثرت و عدت آقا محمد خان معلوم ضمیر خورشید شعار شد احمد خان ولد آزاد خان افغان را بسرداری تعیین و سپاهی با ابهت و آئین تدارک فرموده، از اسب و بارکش و سلاح و براق و نقود و خلاع و امتعه خورشید شعاع، از هرگونه و هرقسم عنایت و از سواران ایلات و پیادگان جزایری و تفنگچی لشکری با عدت و سپاهی با شوکت در غایت زیب و زینت روانه صوب کاشان فرمودند، که سردار مزبور در مقابله آقا محمد خان در قم و کاشان، در هرجا و هر مکان که صلاح داند و مناسب وقت باشد عمل نماید. سردار مزبور بکاشان رفته، متعاقب فوج لشکر بفرمان داور سکندر فر باحمد خان مذکور ملحق گردیده، باو رسیدند.

آقا محمد خان نیز از قم حرکت و بتانی و همواری تا محل سنسن که تا دار المؤمنین کاشان شش فرسنگ مسافت دارد آمده، در آنجا سنگری متین بسته، توقف و در روزی از محل مزبور حرکت و متوجه نصرآباد و سه فرسنگ راه سواره و پیاده را دوانیده، از حس و حرکت انداخت.

مظنه مشار الیه این بود که چنین وقتی که لشکر آقا محمد خان در کوچ و مرحله‌نورد راه پیمائی مسافت منزلگاه می‌باشد و بنه و اغروق همراه دارند و نظم سپاه ایشان مضبوط و سلسله لشکر بیکدیگر مربوط نیست بلکه مقصود خویش را حاصل و نصره را باحوال خود شامل نماید.

در نظر عقل و بصیرت خود بعید می‌نماید که آقا محمد خان در چنین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۶۵

موضعی که بحریف نزدیک رسیده و فاصله لشکر او و سپاه مخالف قریب گردیده است با نهایت حزم و خودداری و غایت توطن و دشواری خالی از احتیاط سپاهیان پای بزین نهاده باشد. مختصر سخن: در نصرآباد تلاقی آن دو دریای نصر روی داده، دلیران جانین بازوی مردانگی گشاد. بعد از اندک گیر و داری شکست بر سپاه احمد خان افتاده، روی بوادی هزیمت نهاد. این خبر در اصفهان معروض خدیو معدلت‌پرور گردیده، شکسته لشکر بدار السلطنه اصفهان رسید. از هدم قصر عمر و زندگانی علی مراد خان تا آن زمان که خبر ورود آقا محمد خان بطهران رسید و حضرت ظل الله کشورپناه را باوجود ابتدای کار و آغاز روزگار صد هزار گونه مشاغل ترتیب لشکر و تعیین عسکر لازم گردیده زیاده بر هشت روز فاصله نشد و فرصت بدست نیامد که آن حضرت از جزو و کل احوال لشکر و طوایف عسکر تتبع کلی که بر صاحبان واجب و لازمست حاصل فرمایند و نیک و بد هر فرقه را بدیده بصیرت ملاحظه نمایند و تفرس کنند که کدام طایفه اعتماد را شاید و کدام فرقه محل اطمینان توانند بود. اگر در باب خود و اصحاب تمییز نیک و بد و انصاف دهند در مبادی کاری چنان و آغاز طلوع نیر عز و شان که امور دولت را هنوز نظم کلی بهم نرسیده و قواعد مملکت همان مستحکم نگردیده تدارک چنان لشکری با عدم فرصت و تهیه چنین عسکری بیچندان عجالت دون قدرت هر صاحب شوکت بود.

القصه چون قضیه شکست احمد خان واقع گردید و خلاصه لشکر همان بود که بآن سفر رفته، شکسته و پریشان متفرق باطراف کوه و بیابان شده بودند و سپاه دیگر مهیا نبود که بتدارک آن واقعه قیام توانند فرمود و کوچ و خانواری اعیان فارس و نزدیکان و متعلقان و غلامان حضرت کسری اساس و سایر ناس و ایلات و غیره که علی مراد خان بنحو مسطور سابق از شیراز کوچانیده، در اصفهان متوقف گردانیده بود چون دار السلطنه اصفهان را قلعه و حصاری نمی‌باشد وسعت شهر و بواسطه بسیاری طول و عرض آن ولایت ضبط آن ممکن و میسر نیست،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۶۶

آن کوچ و بنه و زن و فرزند لشکر و سپاه بی‌ملجاء و پناه و بآن جهت دست صاحبان کوچ از دامن شکیب و قرار و ثبات و وقار کوتاه، در چنین حالی توقف حضرت ظل الله در اصفهان بغایت دشوار و مورت مفسد بسیار و آقا محمد خان از کاشان تا دار السلطنه اصفهان که سی فرسنگ بیش نیست بقدیم تعجیل راه‌نورد و خودداری در چنین هنگامی دور از قدرت مردان مرد بود. حضرت ظل الله لشکرپناه در ظرف یک روز دو سه هزار رأس قاطران سرکار را باعظم فارس و نزدیکان دربار سدره اساس و ابنای سلسله علیه زند و سران سپاه سعادت‌مند تقسیم و عزیمت توجه بصوب فارس را تصمیم و خانواری و کوچ فارسیان و غلامان و نزدیکان درگاه فلک بنیان را مأمور فرمودند که در همان روز از خانها و مکانهای خود که در محلات شهر متصرف بودند حرکت و رفته در جولاه شهر بجلفای آرامنه و جنوب چهار باغ جمعیت و صبح روز بعد در خارج شهر رکاب سعادت انتساب ملحق و در ظل لوای فلک‌سای روانه جانب مقصود گردند. چون علی مراد خان بعد از تسخیر و تصرف شیراز صید مراد خان عم‌زاده خود را

بیگلر بیگی الکای فارس و در خطه دلتواز شیراز متوقف نموده بود و از آن مدت دار العلم شیراز مزبور در تصرف مشار الیه و در آنجا رایت اقتدار افراشته، قلعه متین و حصن حصین چنان را در تصرف داشت و برادر خود را با لشکری از توابع خویش بیرون فرستاده، بازوی خودداری گشوده، تا آن زمان سر بر خط طاعت خدیو کشور معدلت نهاده بود.

سخن کوتاه: آن شب تا سحرگاه حضرت ظل الله در عمارات شاهی دار السلطنه اصفهان و خانواری مسطوره در جولاه و غیره توقف نموده، جماعت اتراک افشار ارشلو و شیروانی و غیره و طایفه اکراد خراسان و بعضی حرام‌نمکان سواره و پیاده، جمعی کثیر در اطراف دولت‌خانه و کوچهای شهر بقصد فتنه‌اندوزی متردد و آن شب تا سحر بمفسده جوئی پی می‌بردند. چون می‌دانستند که در خدمت خدیو جهان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶۷

فتوت غیر از غلامان و خاصان جمعیتی نیست و همگی جهت حمل و نقل خانه و کوچ خود در جولاه و غیره می‌باشند بطمع اسباب دولت افتاده، انتظار می‌بردند. حوالی صبح بفرمان آفتاب دولت و اقبال، یعنی داور معدلت خصال احوال و ائصال صندوق‌خانه و غیره و بیوتات و اثاث حرم محترم بار اشتران کوه توان و در مرتبه پانصد اشتر متحمل زر و زیور در موکب ظفرپرور از عمارات مبارکات قدم بیرون نهادند.

باقر خان را که تا آن زمان محبوس بودند باوجود آنکه بر رای مهر ضیای حضرت ظل اللهی مشخص بود که وجود اینها مورث فتنه و فساد و هستی ایشان متعقب بغرض و عنادست و خیال خام که در دماغ این نادان تیره سرانجام راه یافته است عاقبت وهیم و هوس بیهوده که در دل آن مسکین بی‌تمکین جای گرفته خاتمی وخیم دارد از راه مروت جبللی و فتوت ذاتی برو ترحم فرموده، مرخص نمودند و از غلامان خاصه مستحفظه بریشان گماشتند که از جماعت ایلات و همراهان موکب قرین السعاده که اکثر آنها را با او کمال معاندت بود در آن ظلمت شب زبانی بوجودش نرسد و مقرر شد که مستحفظین مزبور باقر خان مذکور را بمسجد جامع جدید عباسی رسانیده و از دستبرد معاندین مأمون گردانیده، مراجعت نمایند. القصة: بعد از خروج موکب مسعود از درب عمارات شاهی جماعت اتراک و اکراد که کماهی بنحویکه مسطور در طلب شر و شور بودند از عقب و جوانب آغاز تفنک‌اندازی و بنیاد فتنه‌سازی کردند. از هرجانب روی طمع باموال و اسباب محمول آوردند. بعضی غلامان علی مراد خان که بعد از هدم بنیان دولت و زندگانی او بظل مسعود آن تازه سرو جویبار وجود استیصال نموده، از فرط فتوت آن خدیو کشور مروت مصون و مأمون مانده بودند نیز بارباب غوغای درآمیخته، از هرجانب فتنه می‌انگیختند. در موکب غروشان از غلامان و جان‌سپاران بجز از معدود بسیار مختصری نمانده، معه‌ذا هجوم ارباب شور و غوغا و بی‌آزرمی آن حرامزادگان بی‌حیا که

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶۸

مجموع آنها سالهای دراز پرورده نعمت و تربیت یافته لطف و عنایت آن حضرت و عم بزرگوار و پدر نامدار او بودند بهیچ وجه تفرقه خاطر و تغییر باطن و ظاهر آن تازه نهال سرو بوستان معالی و مفاخر نگردید.

در کوچهای شهر زیاده بر دو هزار سوار و جمعی کثیر پیاده از آن قوم نابکار و بی‌شرمان غدار سر راه گرفته، آن حضرت تحملات کوه‌فرسای سدهای سدید را درهم شکسته و جمعی را بضرر گلوله طیانچه خسته، با نهایت تانی و وقار از شهر خروج و خانواری اعیان فارس و سایر غلامان و خاصان دربار سدره اساس نیز در موقف دوشینه کوچ در خارج شهر بموکب سعادت بهر پیوست. آن گروه بی‌حیا در فضای صحرا نیز حملات کرده و تفنگچیان فارسی که حسب الامر آن امیدگاه تازی و پارسی مستحفظ خانواری بودند بشلیک تفنک کار را بر آنها تنگ و آن ناکسان را عاجز از ثبات و درنگ کرده. القصة: آن حضرت با شیران موکب سعادت قرین سلامت روی براه مقصود آوردند. لیکن قاطرچیان سرکاری که حامل آن همه نفایس و امتعه بودند از راه طمع‌کاری در کوچها و تنگنای شوارع محلات بدفعات قدم سست و کار را با اهل فتنه و فساد درست کرده، در نهانی قاطران را می‌گشودند و



در یغماگری اموال و اسباب با کافر نعمتان بی‌کتاب شرکت و بسیاری از آن نفایس را که زبان خامه از اظهار قدر و مقدار آن عاجزست بغارت بردند. جمعی که بنحو مسطور حسب الامر صید مراد خان در موکب برادر او از شهر بیرون و در آن حوالی تاخته در بیابان بودند بدولت‌خواهی حضرت ظل الله مملکت پناه از نزد او متفرق و باستظلال رایات گردون ملاصق مستظهر و مستوثق و در عرض راه بموکب فلک دستگاه پیوسته، کمر خدمت‌گزاری بستند. چون دو منزلی شیراز مقر الویه ظفر طراز و آن فضای همت پرور غم‌پرداز موقوف اجلال و اعزاز شد صید مراد خان صلاح کار و شرف روزگار خود را در تشبث بحبل‌المتین دولت ابد مدت قرین دیده و رخت عافیت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۶۹

بسایه نخل برومند و پناه بدوحه سعادت پیوند ذات ارجمند خدیو خصم گیر عدو بند کشید. موکب همایون و کوکب ظفر مقرون را استقبال کرده، پیشکش‌های لایق در پیشگاه عرض گذرانید. قهرمان اقلیم شوکت و شان مشار الیه را مورد انواع الطاف و احسان فرموده، خطه دلپذیر شیراز محل نزول فتح طراز و آشیان همای فلک پرواز یعنی الویه نصره انباز گشت. صغیر و کبیر شکسته احوال از اقتباس انوار شمع گیتی‌فروز وجود مسعود روشن‌تر از روز و برنا و پیر را شام تیره آمال از طلوع آفتاب عالم‌آرای ذات مرحمت صفات غیرت‌افزای صبح نوروز شده، آوازه‌ساز بهجت باوج سپهر محنت‌اندوز رسید.

### در بیان حرکت آقا محمد خان بجانب الکای اصفهان و تسخیر دار السلطنه

از قراری که قبل نگاشته قلم عنبرین رقم شد حضرت ظل‌اللهی از دار السلطنه اصفهان حرکت و بر باقر خان خراسکانی ترحم فرموده، او را مرخص و داخل مسجد جدید عباسی نمودند و در آن نیم‌شب هنگام صبح مشار الیه باز آغاز افساد با تفنک‌چی و اعیان شهر تدارک شیرینی و غیره و ضروریات ورود موکب آقا محمد خان کرده، ولد خود را با جمعی رؤسای شهر باستقبال روانه نمود. علی‌الصباح روز دیگر که آفتاب انور وارد دار السلطنه افق خاور گردید آقا محمد خان که مسافت کاشان تا اصفهان را بقدم تعجیل پیموده بود وارد دار السلطنه و در عمارات مبارکات شاهی نزول اجلال و لشکر و حشم را بسموت عمارات تقسیم کرده، بعضی را در میدان جلو خان مشهور بنقش جهان و برخی را در درون سراهای شاهی و سموت مختلفه که می‌دارد ساکن و در سمت چهل‌ستون و انگورستان جعفر قلی خان و علیقلی خان برادران او متمکن شدند. باقر خان را حکومت دار السلطنه داده، لیکن چون از شرانگیزی و آرزومندی او بسروری غافل نبود مشار الیه را مرخص نمود که از دولت خانهای شاهی قدم بیرون و پای بخارج

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۰

عمارات همایون گذارده، مشار الیه در سموت مشهور بهشت آئین در حایطی شب و روز متوقف و داد و ستد را واقف بود. آقا محمد خان مدت دو ماه در اصفهان توقف داشته، باخذ مالیات شش ماهه و چهار پنج هزار تومان پیشکش و بجز آن از جانب آن زیادتی با علی ودانی واقع شد. خانواری افشاریه و بعضی ایلات اتراک که در اصفهان متوقف بودند با خانه و کوچ ایلات زند هزاره و مافی و بعضی چاردولی را که مانده بودند کوچ و بنه ایشان را روانه مازندران و جماعت مافی در عرض سیر بوادی روی براه نهاده، عنان بجانب کرمانشاهان که موطن اصلی ایشان بود گشادند. بعضی ایلات نیز دو روز قبل از ورود آقا محمد خان در حرکت آمده، راه اوطان قدیم را پیش و سرخویش گرفته، بکناری رفتند. از جزایر چیان عراقی بمرتب دوازده هزار کس دسته‌بسته از اوطان خود بهم پیوسته و با جماعت بختیاری هم‌عهد و بمنافقت آقا محمد خان با یک‌دیگر همدستان و جملگی هم‌پیمان گردیده، در محل گلپایگان جمعیت و انتهاز فرصت نمودند. احمد خان که بنحو مسطور در کاشان شکست یافت، روی از معرکه آقا محمد خان برتافته، از غایت شرمساری بعتبه‌بوسی حضرت ظل‌الله مشرف نگردیده، در کنارها می‌گردید. در آن حال رفته، با جزایر چیان و بختیاران مجتمعه اتفاق و باقا محمد خان اظهار نفاق می‌نمودند. آقا محمد خان دفع مواد افساد جماعت مزبور را اهم

دانسته، در شهر شعبان المعظم اعلاى لوى اجلال و بصوب چمن قهیز حرکت نموده، جماعت متفق مزبور نیز از موقف خود پیشتر آمده، بازار گیر و دار گرم و چرخ جفاجوی فتنه‌ساز بی‌آزم شد. جماعت جزایری الحق پایداری و آتشباری صعب و سپاه آقا محمد خان نیز کوشش‌های سخت کرده، از جانین داد مردانگی دادند. بالاخره نسایم ظفر بر پرچم رایت آقا محمد خان ورزیده، جماعت مزبور مغلوب و منهزم گردیدند. آقا محمد خان بنابر ظهور هلال ماه مبارک رمضان در چمن قهیز توقف و بلوازم صیام قیام و در آن حال اخبار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۷۱

صریحه متواتره بمشار الیه رسید که موکب ظفر طراز خدیو جهان جلال و اعزاز از خطه با طراز شیراز حرکت فرموده، با شوکت اسکندری و دبدبه قیصری آهنگ دار السلطنه اصفهان و عزم تدمیر دشمنان دولت ابد بنیان نمودند. آقا محمد خان باقر خان خراسکانی حاکم اصفهان را بچمن مزبور طلب داشته، ولایات آن نواحی را که عبارت از جرقویه و قمشه و چهارمحال و نظز و اردستان و قهپایه است بمشار الیه واگذاشته، او نیز از راه اصولی که داشت متصل، از محافظت اصفهان مرخص گردیده، در مراجعت موکب آقا محمد خان از قهیز حرکت و متوجه صوب توابع قلمرو شد. در شهر دار السلطنه اصفهان در جنب محله کردان از سوابق زمان قلعه‌ای مانده بود مشهور بتبرک که بانی آن سلطان ملک‌شاه سلجوقی بود و فرهاد بیگ غلام سلطان محمد صفوی آنرا مرمت نموده، قله خاکریزش بافلاک ردیف و دهلیزش باسماک الیف، کیوان بلند توان خاک‌نشین دامانش، فلک ثوابت غرفه‌ای بجهت نشیمن دیده‌بانش، کوه الوند سنگ‌پشت درش، جبل دماوند اولین پایه فروتر منظرش. قلعه مذکوره از جمله قلاع مشاهیر خاصه ایران و از نوادر حصون اقلیم جهان بود. باقر خان مزبور بعد از مراجعت از موکب آقا محمد خان ورود بدار السلطنه اصفهان و شروع بسرانجام اسباب قلعه‌داری کرده، آذوقه و ذخیره بسیار از هر جنس و هر چیز که ضرورت آن بمخیله ارباب فکر درآید از هر جا بقلعه مزبوره آورده، دوازده عراده توپ را که در میدان نقش جهان برجا مانده بود بر فراز بروج قلعه کشیده و تدارکشان دیده، از هر قسم ضروریات ماکول و ملبوس و اسباب و دواب و گوسفند و مرغ و غیره چندان جمع آورده که محاسب اوهام را حساب و شمار ممکن و میسر نبود.

### بیان انصراف موکب مسعود از خطه شیراز جنت طراز بجانب اصفهان و کیفیت آن

رایت بلند آیت خامه در فضای غیرای این شگرف‌نامه بدین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۷۲

صفت شقه بلاغت می‌گشاید و باین شیوه جلوه عبارت می‌نماید که:

بطریقی که سابق قلم زد کلک صدق مطابق گشت مراکب نصره مواکب بفرخی و فرخندگی چون روان داخل کالبد شیراز شد و در روز ورود شروع بکار و آغاز سرانجام اسباب کارزار و امر باجماع لشکر ظفر شعار فرموده، در بذل درم و دینار چون باران بهار و ابرآزار دست گشوده و در مراسم بخشش و شیوه داد و دهش قاعده‌ای نهادند که نام کرمهای معن و حاتم از جهان و اسم بخل از دوران و دود از بنیاد وجود بحر و گرد از بنیادکان برخاست. اعیان و اعظام فارس نیز کمر خدمت‌گزاری بسته و بجان چنان بموکب ظفر هم‌عنان پیوسته که هریک تفنگچیان ولایت خود را دسته‌بدسته پیشگاه حضور ساطع النور رسانیده، از سان عارضان لشکر گذرانیدند. مخفی و مستور نماند که: تفنگچیان ولایت فارس و گرمسیری در شیوه آتشبازی و پیشه قدراندازی مشهور و معروف و درین فن باعلی مراتب تردستی منسوب و موصوف و در لوازم پایداری در میدان جنگ و اقصی غایت ثبات و درنگ هر مرد آنها گوی مردی ربای در میدان الوف می‌باشند و در مدت چهل روز زیاده بر بیست هزار نفر پیاده و سواره از تفنگچیان شراره‌بار و سواران شمشیر زن نیزه‌گزار در رکاب ظفرمدار حاضر گردیده، بظل رایات فتح آیات اجتماع ورزیدند. پس در اول ماه مبارک

رمضان موبک فلک شان از خطه پرتراز در راه شیراز و عقابان رایات فلک انباز در فضای ظفر در پرواز شدند. رایضان برق جولان بر زین بادپایان برنشستند و فارسان سبک عنان از غلبه و ازدحام راه بر گردش چرخ فیروزه فام بستند. بسیط زمین از جوش سواران آهن پوش متزلزل و گونه چرخ گردان از ارتفاع غبار از حضرت بغیرت متبدل گردید و فغان چاوشان موبک منصور بگوش مهر و ماه و نوای کره‌نای و خروش روئین درای باوج سپهر اعلی رسید. بنابر رعایت ماه مبارک صیام و قیام مراسم صوم و صلوة رایات ظفر آیات در یک فرسنگی شهر متوقف و در اواخر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۳

ماه مبارک اعلام نصره طراز در اهتزاز و همایون الویه سعادت انباز در اوج ظفر پرواز آمده، متوجه صوب اصفهان و بفتح و فیروزی هم عنان، چون بقمشه نزول اجلال و حباب خیام زرین طناب را اوج گیر ذروه آفتاب فرمودند باقر خان از بیم آن سیل بی‌پایان و دهشت طوفان بحر بی‌کران خود را بقلعه تبرک رسانیده، آن حصار استوار را پناه و امان خود گردانیده، موبک جاه و جلال و اردوی سپهر تمثال در روز دوازدهم شهر شوال جنت اشتمال وارد دار السلطنه و بدولت و سعادت در باغ سعادت آباد نزول و طرفین این خطه جنت قرین را بلوازم عواطف خاطر معدلت آئین مشمول فرمودند و در روز ورود موبک نصره کوبک دلاوران پولادین سلب و تفنک چیان بهرامی لقب بفرمان حضرت ظل الله گیتی‌پناه اطراف اربعه قلعه را فرو گرفتند و بگرداگرد آن حصن حصین محیط گشته، آن حصار را نقطه پرگار نمودند. قلعه تبرک حصار بود که طایر تیزپرواز وهم بر فراز خاک ریز آن صعود نتواند نمود و همایون بال خیال بر کنگره شیرازه آن بال پرواز نتواند گشود. بحکم خدیو کشور اقبال دو عراده توپ جهان آشوب اساس نهاده، گرد از بنیاد قلعه‌گیان می‌انگیختند. خالی از اغراق درین مرتبه وجود ثعبانان آتشبار اتفاق نیافتاد و احدی ایشان را نشان نمی‌داد.

از صدمت گلوله و آواز رعدانباز زلزله در میان قلعه و ولوله در ارکان شهر افتاد. از بیرون و درون قلعه فتیله گرم و گلوله توپ و تفنک در تردد آمد. مدت سه ماه و کسری آن رستخیز ممتد و بساط آن حادثه ممهد و باقر خان باوجود آنکه از اعانت آقا محمد خان که بقیه احوالش بعد نگاشته خواهد شد مأیوس بود باز در مراسم خودداری باقصی الغایه اجتهاد می‌نمود. دو سه دفعه خواهشمند نامه امان گردیده، حضرت ظل الهی بنابر مروت ذات محامد صفات و اتمام حجت او را بایمان و پیمان مرفق و مستوث فرمود. یاران نادان را دست اجل گریبان گیر و بان همه عهود امان منع‌پذیر نگردیده، تا در شب بیست و یکم محرم الحرام هزار و دویست که لشکر انجم و اختر بجهت تسخیر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۴

قلعه محکم اساس سپهر اخضر بر شرفات این حصار مدور برآمده، فوجی از بهادران لشکر فتح‌پرور که در کمین فرصت بودند بر برخی از بروج قلعه محکم صعود و عروج، پی‌درپی تا آغاز طلوع صبح صادق جمعی دیگر از سپاه نصره پناه بایشان لاحق گشته، القصة: قلعه را تسخیر و باقر خان را دستگیر و در حالی که اردوی جهان‌پوی بعزم حرکت بجانب قلمرو انتظام مهام آن حدود در انوشیروان نیم فرسنگی نزول عز و شان داشت باقر خان را بحضور فیض گنجور رسانیده، بحکم اقدس روانه قلعه محکم بنای عدم گردانیدند. نقود و اموال و اسباب او بسرکار دیوان اعلی عدالت ارکان تعلق گرفت. ولد اکبر و پسر اوسط او را آقا محمد خان همراه برده، ولد اصغر او با خانه کوچ مشار الیه و برادرانش حسب الامر روانه دار العلم شیراز و در آنجا اقامت نمودند. کیفیت بقیه احوال آقا محمد خان آنکه: بعد از تسلط و استیلای بر جماعت جزایری و بختیاری از قراری که سابق نگاشته کلک بلاغت شد بمعاندت اجتماع نموده بودند و بمتفرق گردیدن آنها موبک آقا محمد خان متوجه صوب توابع عراق و جانب قلمرو و جعفر قلی خان برادر خود را با لشکری مستعد جدال جماعت مافی که بنحو مسطور مأمور مازندران و در عرض راه طریق را منحرف نموده، عنان توجه بجانب کرمانشاهان و اوطان خود گشوده بودند و بعضی از ایلات متمردین آن حدود روانه توابع کرمانشاهان نمود.

جماعت مزبور اتفاق کرده، بر لشکر آقا محمد خان غلبه، او را شکست داده، مراجعت کردند.

از مردم عراق و جزایریان عراق و جماعت اتراک و غیره گروه مختلفی لشکری کثیر در اردوی آقا محمد خان جمعیت کرده، روی بدربار آورده بودند. درحالی که توابع شراه محل نزول سپاه و مضرب سرادق و خرگاه مشار الیه بود خبر ورود موبک مسعود این برگزیده حضرت معبود باردوی آقا محمد خان رسیده، یکی از سرکردگان قراگوزلو را که با هزار سوار باعانت باقر خان در اصفهان فرو گذاشته بود فرارا در رسیده، درحال انقلابی در لشکرگاه حادث گردید.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۵

قشونهای عراق و لشکر متفرقه مجتمعه روی بتفرقه نهاده، هرکس بر اسب خود سوار و اکثر شرفیاب عتبه‌بوسی دربار عرش وقار و برخی عنان‌گشای شهر و دیار شدند. علی خان خمسه نیز با جمعیت خود متوجه صوب خمسه و آقا محمد خان چون کار را چنان و احوال را پریشان دیده، با همان جمعیت خود که از مازندران همراه آورده بود و چندان کثرتی نداشتند روی بصوب طهران و شروع بحفر خندق پیرامون قلعه طهران کرده، در بلده مزبوره توقف نموده، خانواری ایلات که بطریق مسطور متفرق گردیده، روی بکرمانشاهان و سایر اوطان خود آورده بودند با خانه و کوچ و اموال و اثقال روی عجز بدرگاه فلک تمثال آورده و دست تشبث دیگرباره بحیل المتین دولت ابد قرین که امیدگاه خلق عالم و بلاد عرب و عجمست محکم کرده، حسب فرمان قضا جریان روانه الکای فارس و هرطایفه‌ای در موضعی که بجهت نشیمن آنها مقرر شد مسکن و سواران ایشان در سلک ملتزمان موبک منصور منتظم گشتند.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۶

## ذیل میرزا عبدالکریم

### اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

### سبب تألیف کتاب

بر رای مشکل گشای شهریاران دارالملک عبارت آرائی و تاجداران کشور فصاحت پیرائی مخفی و مستور نماناد که: این مستعین بعنایت الله الملك اللطيف عبد الكريم بن علي رضا الشريف را در عنفوان جوانی و هنگام ریعان دوحه کامرانی که قدم بر پله عشر ثانی سلم زندگانی نهاده بود در دار العلم شیراز جنت طراز شرف صحبت و فیض خدمت خسرو شیرین کلام کشور سخندان، مجموعه کمالات انسانی، خلاق المعانی میرزا محمد صادق موسوی متخلص بنامی که منشی طبع سخن پرورش در میدان بلاغت گستری از چوگان خامه گوی برتری از عطارد ربودی و بنان معجز اثرش از عصای قلم بر رقم شیم ید بیضای موسوی و ازدم کلک روح پرور اعجاز عیسوی نمودن و هریک از طفلان سبق خوان دار الافاضه فکرش معلم هزار حسان و هرفردی از شاگردان نوآموز دبستان دانشش استاد صد هزار سبحان بودی روی داده، مدت سه عام تمام در خدمت ذی سعادت آن دبیر عطارد احترام از جام استعلام علم انشاء می‌آشام و از صنعت خوشگوار استفاده صنعت تحریر شیرین کام، در دبیرستان استفاده سخن نیوش و از ساغر استکمال جرعه‌نوش می‌بود. آن جنابت نیز چمن تربیت این بی‌بضاعت را از ماء معین عاطفت بقدر قابلیت سیراب می‌فرمودند.

تا اینکه حضرتش از جانب خاقان مغفور بنحوی که در دیباچه مسطورست بضبط وقایع دولت فیض مطالع مأمور گردیدند و برو دوش شاهدان واقعات و گزارشات را از آغاز دولت علیه الی مقدمات افتتاح قلعه طبرک اصفهان بمشاطه کلک سحرکار و

آرایشگری خامه معجزنگار پیرایه کلام و زیور انتظام پوشیدند و در سال هزار و دویست و چهار از دست ساقی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۷

اجل شربت ناگوار هلاک نوشیدند. چون گوهر مطلوب ناسفته و غنچه مدعا در گلبن مقصود نیم شکفته ماند نواب مستطاب فلک احتشام، حضرت مشتری رای عطارد احترام، قطب فلک جاه و جلال و محور آسمان عز و اقبال، مرکز دایره فضل و کمال، بهین نتیجه دودمان آدم و حوا، مهین سلاله خاندان سید بطحا، جامع شرایط و ضوابط وزارت باسرها و معین و مبین احق بها و اهلها، وزیر معظم مکرم و دستور مقتدر مفخم، نظام‌بخش ملک عالم و انتظام ده مهام جمهور امم، اعتضاد السلطنه البهیه السلطانیه، اعتماد الدوله العلیه العالیه، میرزائی میرزا محمد حسین فراهانی، خلد الله تعالی ظلله علی رؤس الاقاصی والا-دانی این حقیر را با تمام سفینه نگارین که هر صفحه‌اش شاهدیست هر هفت کرده و هر ورقش عروسیست در حجله‌خانه لطافت پرورده مأمور فرمودند، در جواب ایشان بمتقب لسان در این مطلب سفتم و چنین گفتم:

باز کجا صعوه لاغر کجا؟ ذره کجا خسرو خاور کجا؟

پرتو خورشید کجا و سهوا؟ مسند جمشید کجا و گدا؟ بلبل طبع این حقیر در چمن نکته‌سازی هنوز نوپروازست و طوطی ناطقه در شکرستان عبارت‌پردازیش همان تازه‌آواز. از آن گذشته مگس را در مضماری سیمرخ زرین‌بال چه مقدار و صعوه لاغر را بمصید عقاب چه سروکار و دراج را در بازار شاهباز چه رواج و خزف بی بهارا با گوهر ثمین چه امتزاجست و جلوه کلاغ را با خرامش کبک دری چه مشابعت و خروش زاغ را با نوای عندلیب چه مناسبت؟

حد خودشناسی نیست که در آن مقام عالی که عروج باسفل‌ترین پایه‌اش از حوصله عقاب زرین جناح فکر و همای تیزپرواز خیال بیرونست قدم گذارد و بحریم حرمتی و سراپرده عزتی که شهریاران بلاغت گستر و تاجداران فصاحت پرور را در پیرامون آن راه نیست راه جوید.

باغیست که بر اغصان هر سطرش بلبلان خوش الحان معانی در عین نغمه‌سازی و ریاضیست که در دوحه ازهار مشکبارش عندلیبان چمن پیرای غوانی بصوت داودی مشغول نکته‌پردازی، هر غنچه نقطه‌اش

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۸

بگردار طوطیان شکرشکن بصد زبان معنی پیرا و هر برک حرفش مانند طاوسان خوش خط و خال بهزار رنگ جلوه‌نما،

هر طرف اندر فضای آن چمن‌هرنگارین نکته‌اش شاخ گلی پری چهرگان الفاظش که بر تخت مرصع مسطر «کامثال اللؤلؤ المکنون» مصدرند اصحاب حال را بغنچ و دلال سودائی زلف و خال و نقاط نموده و حوراوشان نکات ابکارش «کانهن الیاقوت و المرجان» بر سریر موضوعه صفحه نشسته‌اند. بغمزه غماز خون از چشم ارباب نیاز گشوده، سلمای هر حرفش بهزار شیرین کاری دلربا و لیلای دلارای هر لفظش بصد هزار رعنائی روح‌افزا. انهار جداولش نمونه «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» و عیون کلمات آبدارش نشانه «فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ». هریک از لثالی شاهوار استعاراتش که از دریای طبع وقاد بر کناره افتاده لایق تاج شهریار است و هر فردی از افراد عباراتش که از کان ذهن نقاد بیرون آمده قابل گوش‌عدرا عذاران. درجیست مملو از جواهر رنگین بلاغت و برجیست مشحون از کواکب ثواقب براعت. آن حضرت نیز فرمودند که: اندیشه بخاطر راه نداده و قدم بر شاهراه مطلب نهاده، که همت ما ترا درین راه دور رفیق و مددگار و ناخدای التفات ما وجودت را درین دریای پرشور شفیق و نگاهدارست، زورق امیدت را بکنار خواهد رسانید. بهر جهه چندان که بدست تعلل بر دامن معاذیر آویخت و بیای تأمل بجانب کوی تعذر گریخت فایده نبخشد و کمند اصرارم از گردن نگوید. آخر الامر باستظهار و اعتماد الطاف و یاری آن حضرت ارسطو فطرت فریفته و بخط و خال عروسان نکات و عبارات دلنشین که در حجله‌خانه طبع نهان داشتم شیفته شده، قدم در وادی این مطلب نهادم و بمفتاح قلم قفل از در گنجینه عبارت‌آرائی و بانامل خامه‌بند از مخزن بلاغت‌سرائی گشودم و بجناح افکار در مطار شاهباز بلندپرواز طایر و

بقدم خیالات معابر این راه پرخطر را سایر گردیدم و درو گوهر چند که در صندوق

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۷۹

خاطر و مخزن ضمیر داشتیم در گنج‌خانه روزگار بودیعت گذاشتم و باتمام و اختتام این درج گران‌بها پرداختم و مسمی بتاریخ گیتی‌گشایش ساختم. امید که مقبول خاطر ارجمند و مطبوع طبع مشکل‌پسند آن حضرت گردیده و چنانچه سهوی و خطائی واقع شده باشد بطریق معهود چشم محاسن بین از عیوب آن بپوشند و بخامه اعجاز نمود باصلاح آن بکوشند. انشاء الله تعالی لثالی سایر وقایع را بنهج دلخواه در جلد دیگر برشته تحریر خواهد کشید و موسوم بجلوس ثانی خواهد ساخت.

### بیان اختتام دولت زنده من کلام زبده المنشیان میرزا عبد الکریم بن علی رضای منشی رحمه الله

طوطی شیرین‌زبان قلم فصاحت رقم و بلبل ملیح البیان خامه بلاغت شیم در قلمرو صفحه و ورق بدین نسق نغمه‌سرامی گردد که: حضرت سکندرشان بعد از ورود بدار السلطنه اصفهان اسمعیل خان برادرزاده محمد خان زند را با فوجی از بهادران شهاب رمح مجره کمند بجهت انتظام مهام عراق مأمور بجانب قلمرو علیشکر و روانه آن بوم‌وبر فرمودند.

مشار الیه در ورود بقصبه بروجرد دست یغما و تاراج بمال و اموال هر غنی و محتاج که بعلت اغتشاش مسالک از جمیع ممالک در آن دیار جمع گردیده بودند گشاده و زر قلب مردم‌آزاری و خوانخواری را در بازار آن ولایت رواج داد. ابواب جور و اعتساف بر چهره احوال اهالی آن سامان باز نموده، معادل دویست هزار تومان نقد و جنس بجبر و عنف در حوزه تملک و تصرف درآورد و بنای سست بنیاد فتنه و فساد آغاز نهاد و لوای خودسری و اشتداد برافراخت و ببذل درم و دینار جمعی از اشرار نابکار و فتنه‌جویان غدار را با خویش متفق ساخت و در اندک زمان سر طوق عظمتش سر بعیوق کشید و آوای کوس بحر خروشش در فلک آبنوس و چرخ سندروس پیچید. در هنگامی که بمفتاح رماح مجاهدین فتاح موکب نصره کوب باب قلعه طبرک را قرین افتتاح و از تفصلات فلق الاصباح امور دار السلطنه مزبور بر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۰

وفق مرام دارای کسری غلام صورت انتظام و درجه انجام یافته بود مراتب عصیان و طغیان آن خذلان نشان بانهای منهایان بسمع محرمان آستان کرویوان مکان و بعرض حجاب بارگاه سپهر نشان رسید و بصراحت انجامید. حضرت گیتی‌پناهی چون از حقیقت امر آگاهی یافتند قلع مواد استعدادش را پیشنهاد خاطر مرحمت گستر و تخریب بنای سست بنیاد استعدادش را مکنون ضمیر معدلت‌پرور ساختند. باوجود آنکه در آن دوران سورت سرما و شدت سردی هوا بمرتبه‌ای بود که شهسوار خیال را دو اسبه مرور و عبور بآن صفحات میسور و بلند پرواز وهم و اندیشه را با همه تیزبری طیران بر آن مسالک مقدور نبود آن حضرت که برد و حرق در نظر همتشان یکی و طی مراحل غرب و شرق در زیر سم سمند باد مانندشان اندکی می‌نمود متوکلا علی المعبود سپاه نصره نمود را بتدارک یساق عراق مأمور و مقرر فرمودند که پیش‌خانه‌کشان معسکر همایون پیش‌خانه مبارکه را بجانب انوشیروان برده، قباب خرگاه را با قرص آفتاب و ماه برابر نمایند. فراشان با احتشام و خیامان چابک‌دست کیوان مقام خیام گردون نظام را در منزل مزبور همشان ماه و هور ساختند. علی الصباح چهاردهم شهر صفر المظفر که سلطان اقلیم خاور و شهریار ممالک باختر یعنی مهر انور بر سمند تیزگام چرخ اخضر و خنک خوش‌خرام فلک مدور برآمد حضرت جهانشاهی پای دولت بر رکاب اشقر گیتی‌گشای نهاده، با شوکت خاقان و فغفور محرک سپاه نصره منظور گردیدند و مهچره رایت فتح آیت را چون مهر بر سپهر اخضر رسانیدند. لوای تندر آوای نای زرین موکب جلالت قرین در فلک سندروس پیچید و نعره روئین کوس پرده در گوش سکان روم و روس گردید. خروش آفت هوش خم هفت‌جوش بسمع سکان چین رسید. فارسان میدان جنگ و رایضان مضمار نام و ننگ بر زین رعناغزالان شیرنگ نشستند و از تهاجم دخان و تصاعد گرد و غبار راه آمد شد بر خیل ملایک بسته، از ازدحام دلاوران ضیغم شکار غضنفر

چنگ و غلبه افواج هاله سپهر شهاب خدنگ عرصه دشت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۱

و در وساحت کوه و کمر را بکلی تنک کردند. لشکری سیل موج بحر شکوه ثابت و پایدار همچون کوه، همه بهرام طبع و کیوان‌جوش، فولاد ترک و آهن‌پوش. القصه: بدین نهج قطع منازل و طی مراحل می‌نمود. چون اسمعیل خان را گمان نبود بخاطرش این مطلب رسوخ می‌نمود که نظر بشدت سرما و سردی هوا و انبوهی برف در طرق و شوارع آن طرف حضرت سکندرشان را حرکت از اصفهان و نهضت از آن مملکت بهشت‌نشان میسور و خدیو آفاق را توجه بجانب عراق مقدور گردد. باطمینان خاطر بقبض و بسط امور آن بوم و بر اشتغال داشت. در خلال آن حال بمشار الیه خبر رسید که:

موکب ظفر طراز مانند سیل خانه‌برانداز نشیب و فراز راه آن ناحیه را قاطع و عما قریب مهچه علم میمنت پرچم دارا حشم از افق ساحت بروجرد طالع خواهد گردید. آن صحرانورد وادی بی‌سر و سامانی را از استماع خبر وحشت مبانی مهره خاطر در ششدر حیرانی افتاده، تاب لطمات افواج بحر امواج سپاه نصره امتزاج در قوه خود ندیده، ارکان صبر و قرارش بکلی متزلزل و گونه طاقت و توانش بغایت متبدل گردیده، چاره کار و بهبود روزگار خویش را در آن دید که یک نفر از معاونین خویش را پیشرو سپاه خذلان‌اندیش که با جیوش بحر خروش جلادت کیش کر و فری نموده، بلکه خود فرصتی یافته، تخته پاره وجود را از تلاطم دریای ذخار و تموج بحر خونخوار، یعنی اردوی انجم شمار، برکنار کشد. غافل از اینکه چون اقبال بادبار بدل شد و سعادت بنحوست عوض گشت نهال اینگونه تدبیرات را در جو بیار روزگار ثمری و دوحه این قسم نیر نجات را اصلا در ریاض دهر بار و بری نخواهد بود. بهر صورت بنا بر آن خیالات فاسد قربان خان نامی باجلان را مقدمه الجیش لشکر خذلان طیش نمود.

مومی الیه با جمعی موفور لشکر منصور را استقبال و در صحرای سیلاخور نوایر جدال و قتال را با قراولان اردوی گردون مثال اشتعال داده، در کرت اول و حمله نخست بکمند دلیران آرش کمان بهمن

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۲

دوال و سرپنجه هژیران پلنک‌صوالت شیرچنگال گرفتار و بحکم خسرو معدلت شعار گردنش بوسه‌گاه لب شمشیر آبدار گردید. از ظهور این امر اسمعیل خان را کشتی صبر و ثبات در گرداب اضطراب افتاد. بر سیل استعجال یکران عزیمت بجانب بلده همدان عنان داد.

حضرت کسری شان خارج قصبه بروجرد را مخیم خیام سپهرنشان ساختند. اهالی عراق از صغیر و کبیر و برنا و پیر در کمال اشتیاق بدربار فلک روان شهریار آفاق اجتماع نمودند. آنان که دستار استکبار بدست اعراض و انکار برنهاد، در گشایش ابواب فتنه و فساد و افتتاح دروب جور و بیداد با آن بدکیش سراپا نفاق اتفاق ورزیده بودند دست سیاست آن حضرت تاج زندگانی از تارکشان ربود و اشخاصی که بطوع و اختیار بی‌اکراه و اجبار در ثمین بندگی این دولت جاوید مدت را در گوش امید‌گوشوار و با اشرار غدار و مفسدین نابکار اتصال و الحاق نجسته بودند گردنشان را باطواق اعناق مزین و قامتشان را بحلیه اشفاق مهر اشراق مطرز ساختند.

### بیان فرار اسمعیل خان بجانب همدان و رفتن حضرت جهانبانی بلده مزبوره و مجادله خسرو خان

بنحوی که سابق نگاشته کلک در رسلک گردید اسمعیل خان از اندیشه تیغ بی‌دریغ حضرت والا مرتبت با صد گونه ذلت و خواری بجانب الکای بلده همدان فراری شد. در آن اوان محمد حسین خان قراگوزلو از جانب وکلای سرکار آقا محمد خان در آن ولایت حاکم و حکمران بود. درب قلعه را بر روی آن مردود مسدود و اسباب قلعه‌داری و ادوات ضروریه مردم حصار را بقدر امکان موجود و در نهایت استظهار چشم براه وصول طلیعه لشکر پرخاشخو غنود.

چون روز چند خدیو دشمن گداز عدوسوز بجهت تعمیر شکستگی و مداوای خستگی اهل بروجرد در قصبه مزبور متوقف و با نزدیک و دور بنیاد تلافی نهاد، محرک سپاه جلادت دستگاه و شقه‌گشای رایات نصره همراه نگردیدند اسمعیل خان فرصت یافته، کار را بر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۸۳

محصورین تنک دوست و دست قلعه‌گیان را از دامن ثبات و درنگ کوتاه نموده، بالاخره قلعه را متصرف و عنان توسن بی‌مروتی را بسوی فیافی بی‌انصافی منعطف ساخته، نهب و سفک دماء ایشان و رجال و نوامیس قلعه‌گیان پریشان حال و زار و بعاتت دیرینه بسرانگشت عناد و کینه ابواب انواع ستم بر چهره عجزه و مساکین باز و شیمه ذمیمه ضعیف آزاری و خصلت دیرینه خون‌خواری را آغاز نمود. محمد حسین خان چون دست چاره‌اش از ذیل خودداری گسیخت بقلعه مصلی که احکم قلاع آن ولا بود و از غایت ارتفاع ملاصق ثریا و از کمال استعلاء ملاحق چرخ مینا و صورت حصول تملیکش بغلبه در نظر بینا از جمله محالات و مقوله خوارق عاداتست گریخت. عاقبت فی‌مابین ایشان مبانی موافقت و اتفاق و اساس مرافقت و وفاق بعمود عهد و استوانه میثاق مشید و سلک یمین از جانبین بدر ثمین کلام رب المشرقین منتظم گردیده، مشار الیه درب قلعه را گشاده، شمشیر مخالف را در غلاف نهاده، چون مقدمات مزبور معروض رای چاکران دربار معدلت پرور و پریشانی همدان مسموع سمع خدیو فریدون سیر گردید آتش قهر جانسوزش زبانه کشید و شعله نوایر غضبش بذروه چرخ پیر و کره اثیر رسیده، قطع ماده ظلم و بیداد را پیشنهاد خاطر مهر مظاهر فرموده، قرار دادند که تا خاک وجود آن مردود را از صدمه سم باد پایان عربی و شراره آتشبازی را باب سیوف هندی و رماح مغربی منطفی نسازند عنان عزم باز نکشیده، بامور دیگر نپردازند.

بناء علی هذا از خارج قصبه مزبور اعلام منصور و بهادران پیل توان شیرزور هژبر غرور را بحرکت مأمور فرمودند. موکب جلالت بنیان مرحله پیمای طریق همدان و هیونان همایون مبارزان زمین‌فرسای بوادی و مسالک مقصود خاطر معدلت‌نشان کشید. تا قصبه نهاوند بیای سمند عزیمت پیمودند. چون قصبه مزبور خیول منصور را جولانگاه توسن عزم و ساحت آن ولایت مخیم خیام گردون نظم دلاوران رستم نبرد اسفندیار رزم گردید باعیان لشکر و سران

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۸۴

عسکر اسمعیل خان خبر رسید و از توجه حضرت جم مرتبت مخبر و مستحضر گردیده، از مؤاخذات خدیو دوست نواز اندیشمند و از تلاطم بحر ذخار سخط شهریار دشمن گداز عدوبند ناخرسند گشته، نخست در شبی محمد حسین خان قراگوزلو برهم‌زن بنیاد عهد و میثاق و مخرب اساس مرافقت و اتفاق گردیده، با سایر خوانین طایفه خویش طریق خلاف پیش گرفته، رو از متابعتش برتافتند و بجانب اوطان و مساکن خود شتافتند. بعد از وقوع مقدمه مزبور جمهور جنود متجنده بجمعیت و اتفاق چه از ایلات و چه از اهل عراق در نهایت اشتیاق روی نیاز بدربار گردون رواق آوردند و در سلک مستظلال ظلال رایت فتح آیت منسلک و از خزانه سخا و نعم آن سرور اهل کرم و ناسخ کرمهای معن و حاتم عطایای آمال بر یک ران بار و جیب و کنار امیدشان از زرافشانی دست همت آن حضرت نمونه «جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» گردید. اسمعیل خان چون آثار انکسار و علامات ادبار از ناصیه احوال خود ملاحظه و اوضاع چرخ را دگرگون و قصر اجلال و اقبال را سرنگون مشاهده نمود لوای اقتدار که بقوت بازوی اشرار غدار بفلک تجبر و استکبار افراشته بود بر خاک انکسار نگونسار و نقوش توهمات لاطایل را که بر لوح خاطر نگاشته بود از عرق حیرت و سرشک حسرت محو گشته دید. جریده رهسای زمین‌فرسای فضای فرار و مرحله پیمای بادیه ادبار، بجانب گروس با بختی تیره‌تر از آبنوس و چهره‌ای مانند سندروس روان گردیده، بمصداق «الغریق یتشبث بكل حشیش» دست توسل بدامان محمد حسین خان حاکم آن ولایت زده، در زاویه گمنامی پا بدامن تواری کشید. حضرت کسری مرتبت در قصبه نهاوند سلسله‌جنبان سپاه جلادت پیوند و بجانب همدان عنان‌گشای سمند پری پیکر دیوماند گشتند. چون خارج بلده مزبور خیول منصور را محل نزول و قباب



بارگاه فلک دستگاه بذروه مهر و ماه موصول شد عرایض ضراعت آمیز ذرایع انگیز از حسر و خان بیگلر بیگی کردستان بنظر ایستادگان آستان کروبیان مکان رسید.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۵

مشعر بر اینکه: چون این اخلاصمند از جمله چاکران قدیم دولت ابد پیوند و نمک پرورده آن سلسله جلیله سعادت‌مند می‌باشد استدعا چنان دارد که خدیو سلیمان شان عزیمت ولایت کردستان نمایند و این مور ناتوان را پیامال اقدام اسبان کره مانند نفرمایند. ولد اکبر خود را با پیشکش و مالیات دو ساله کردستان و هر قدر سوار که در سر کار ضرور و در کار باشد روانه دربار معدلت مدار و من بعد نیز طریق مصادقت را پیوسته، بقدم مخالفت شعار خواهد پیمود. حضرت سکندر حشمت مسئول او را بعز قبول موصول و مأمولش را مقرون بحصول نفرموده، ارقام قضا نظام و احکام قدر انجام بسرافرازی مشار الیه نگاشته اقلام زیبا خرام منشیان عطار احترام گردید که: هرگاه آن عالی‌جاه مراسم بندگی را متکفل و شرایط حق‌گزاری را متقبل و پا از سرحد سرافکنندگی افزون و قدم از جاده بندگی بیرون نخواهد نهاد و نطاق خدمت‌گزاری و فرمان‌برداری را از میان دستور و بتلثیم بساط معدلت مفظور مجبور و مسرور شود و الا ساحت کردستان سپاه پیل توان را مخیم خیام و جنود نصره نمود را جولانگاه اسبان سپهر خرام خواهد گردید و آنچه در پرده غیب مستورست بظهور خواهد رسید. مشار الیه چون سهام مأمول را بر هدف قبول خاطر معدلت شمول موصول و آب این‌گونه نیز نجات را مسکن آتش غضب قیامت لهب ندیده، از دیده بصیرت خاک آن ولایت را بر باد حوادث داده دید لاجرم باستجماع لشکر و احضار عسکر پرداخته، از علی‌خان خمسه و خوانین قراگوزلو و گروس از متجنده آن صفحه و حوالی و حواشی خود استمداد جسته و چهره حق‌شناسی را باب کافر نعمتی و نمک‌ناشناسی شسته، در اندک زمانی سپاهی انبوه پلنک گزاف و لشکری دریا شکوه ضیغم مصاف که عارضان اوهام و محاسبان افهام را از تعدادش شمشیر خامه در غلاف و از حد و حصرش بعجز و قصور خویشتن اعتراف داشتند عرض داد و روی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۶

بمقابله و مجادله سپاه جلادت همراه نهاد. حضرت گیتی‌پناهی چون از دلیری او آگاهی یافتند بنه همایون را در خارج بلده همدان گذاشته، بجانب میدان حرب شتافتند. در یک فرسنگی شهر تلاقی آن دو دریای تیغ و خنجر و تقارب آن دو بحر پهناور اتفاق افتاد. یلان پرخاشجوی طرفین و شیردلان هژبر خوی جانبین دست بااستعمال سیف و سنان و بازو باجرای بلارک جانستان گشادند. علمداران کیوان تمکین الویه را بمرگ تازه جوانان دشت و غا گشودند و کوسهای روئین و کورکهای آهنین بسوک زیباقدان نازنین صحرای غرا شیون و فغان آغاز نمودند. پلنگان پرخاشجو یعنی بهادران دو لشکر بزخم زوبین و خنجر بریختن خون یکدیگر دلیر و هژیران اژدر در از خونخواری سیر نمیگردیدند. شهباز تیز پرتیر از نشیمن کمان دورتر در هوای میدان بصید تدروان روانها مطیر و غزالان صحرای چرخ اخضر اعنی مهر انور از صلابت شیران آدمی چهر در پرده دخان و غبار مستتر گردید. برق تیغ یمانی خرمن سوز زندگانی برنا و پیر و سهام شهاب نظر قاصد ارواح مأمور و امیر و میاه حسام با انتقام بر مجاری رؤس دلیران بهادر جاری و خناجر بر حناجر بهادران کاری آمد. القصه:

در آن وحشت‌سرا هنگامه قیامت و فتنه رستاخیز برپا و در آن دشت قضا هنجار آثار فرغ هویدا و علامات شور نشور مشاهد دیده‌های بینا گردید. بسی هیاکل مردان مبارز و اشخاص دلیران جنک‌آور محارب که در آن صحرای پر بلا رخ بنقاب تراب و جلباب تیره مگاک نهفتند.

ببارید چندان نم خون ز تیغ که باران ببارد لیالی ز میغ

شد از کشته پرپشته بالا و پست بتاراج جان مرگ بگشاد دست

همه تن چو پرویزن از زخم تیر همه رخ ز انده برنگ زریر

یکی خورده بر فرق گرز گران یکی خسته از خنجر جانستان از تهاجم دخان توپهای صاعقه‌بار و تراکم گرد و غبار روز روشن چون شب تیره و تار و از شرارریزی تفنک عرصه میدان تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۷ جنک مزاج کره نار گرفت.

ز گرد سواران فضای جهان چنان شد که پیدا نبود آسمان آخر الامر چرخ سفله‌پرور بی‌آزرمی آغاز و سپهر دون‌نواز درهای بی‌شرمی را باز نموده، نسایم فتح و نصره بر ساحت احوال سپاه مخالف از مهب مشیت مرسل الریاح در اهتزاز آمد. چون ملتزمان رکاب جلالت تأثیر اغلب اهل گرمسیر و پرورده امکنه محرق‌الهواء و خو کرده بحارارت و سمیت گرما و در آن روز سورت سرما و شدت برودت هوا از حد اعتدال بیرون و از قوه توانائی ایشان افزون بود بهر جهت آن جمع پریشان را حرارت غریزی در صمیم قلب مانند نطفه در مشیمه منعقد و آب دیده در عین چشم چون قطره در جوف صدف منجمد گردیده، پای ثبات و قرارشان از دست رفته، سلک جمعیتشان گسسته گشته، پی سپر وادی هزیمت و فوجی از ترکیه نیز در بین ستیز و آویز ترک محاربه نموده، روی از جنک برتافته، بجانب بیت دشمن شتافتند. حضرت جهان‌پناهی چون لشکر را متفرق و سفینه وجود مقدس را در آن دریای پرتلاطم و آن سهمگین گرداب مستغرق دیدند با قلبی از خواص که در موکب خاص شرف اختصاص داشتند خود را بمیان توپخانه مبارکه کشیدند. توپچیان شراره‌فشان با توپهای رعد افغان بامر همایون بنیاد آتش‌ریزی نموده، فضای میدان و عرصه هامون را بکیفیت آتش متبدل و آتش هستی سوز حیات‌افروز ملتهب مشتعل و وجود جمعی از آن طایفه غدار هدف گلوله توپ جهان آشوب آتش‌بار و از معرکه کارزار «فی الدرک الاسفل من النار» واصل و فوجی بسیار از صواعق نایره بلا که خرمن سوز وجود شیخ و شاب و گلوله توپ بنیادکن آباد و خراب میبود نجات یافتند، هنگام شام که توپچیان قضا و قدر گلوله مهر را در دهان توپ افق انداختند و پرده‌دار ظلام پرده فیروز فام ظلمت را در پیش چشم اولو‌الابصار برکشید و خسرو متهاجم سپاه انجم از میدان این نیلی طارم روی برتافته، عازم

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۸۸

دار السلطنه باختر گردید حضرت جهان‌پناهی زیاده بر آن مکث و درنگ را در میدان جنگ مغایر ضوابط عقل و فرهنگ دیده، عنان تاب توسن رزم و جانب دار السلطنه را از قدم فرخنده مقدم رشک بهار عالم‌افروز فرمودند و مانند روح در کالبد آن ولایت غنودند.

شکسته سپاه فوج فوج و دسته بدسته بدرگاه فلک دستگاه مجتمع شدند. حضرت کسری معدلت در آن مملکت فسیح المساحت بتدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب از شمشیر و خنجر و نیزه و سپر و زوبین و مغفر و تفنگهای ثعبان مثال دوزخ شرر و اسبان دیوهیکل پری‌منظر پرداخته و ابواب خزاین احسان را بمفاتیح جود و کرم و مقالید سخا و نعم و بیدل درم و دینار جیب و کنار قواد حشم و روس خدام را غیرت باغ ارم و رشک بیت الصنم ساختند.

### بیان مراجعت خدیو جهان باصفهان و مجادله با محمد حسین خان و اسمعیل خان و فرار حاج علیقلی خان بفارس

علم میمنت پرچم قلم در میدان صفحه‌گشای این مطلب می‌گردد که: در هنگامی که خدیو آفاق عرصه طراز ساحت عراق بودند محمد حسین خان عرب و اسمعیل خان عرب عامری که در جندق توطن دارند ساحت اصفهان را خالی از مخل و تهی از وجود شیران ستبر بازوی قوی دل آهن گسل، یعنی بهادران هژبر کین‌پلنک دل شرحی بامیر محمد خان طبسی نگاشته خانه حق‌ناشناسی نمودند.

مشعر بر اینکه: اگر وکلای آن سرکار راه این ساحات را پپای بی مضایقگی پیمایند این جانبان نیز جمعیتی در آن صفحه فراهم و

بجانب دار السلطنه اصفهان عازم گردیده، آن مملکت را تصرف و مبلغ بیست هزار تومان نقد و جنس و کلای سرکار برسم تکلیف تسلیم خواهیم نمود. آن ساده‌لوح خام طمع بقدر چهارصد نفر سوار بسرکردگی یک نفر از اقوام خویش بمظاہرت آن فتنه‌انگیزان بدکیش روانه و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۸۹

ایشان نیز تقریباً سه چهار هزار نفر تفنگچی از نائین و قهپایه و اردستان و نظیر مهیا و آماده ساختند. روی بجانب دار السلطنه مزبور نهادند.

در بین راه خبر شکست جنود مسعود و ورود موکب سعادت نمود بآن حدود مسموع آن دو نابکار مردود گردیده، آتش عزمشان تیزتر و باین خیال خام و فکر بدانجام که سهای بی‌ضیای وجود نابود خود را در برابر انوار آفتاب جهان‌تاب معدلت مآب جلوه‌گر سازند و صعوه لاغر خویش را با شهباز بلندپرواز همت آن داور گردن‌فراز هم‌پرواز نمایند در مسارعت و استعجال هم‌گام شمال و دبور و بصوب دار السلطنه مزبور اعلائی اعلام نخوت و غرور نمودند. مراتب عصیان آن طاغیان بعرض محرمان آستان کروبیان مکان رسید و مسموع سموع قرب‌یافتگان بارگاه ملایک پاسبان گردید. با اینکه هنوز غازیان فیروز از کوفتگی راه پرخطر و صدمات جانکاه سفر بیرون نیامده بودند و بسیاری از جنود مسعود تا آن هنگام بار راحت در دار الامان کنف مرحمت آن برگزیده حضرت معبود نگشوده بودند حضرت جهان-پناهی قلیلی از غازیان مجتمعه را ابواب جمع عبد الله خان که بشرف اخوت آن جناب مشرف بود فرمودند و حاج علیقلی خان کازرونی را با مابقی تعیین و مأمور بقلع و قمع آن جمع پریشان نمودند.

در بلوک براهان تلاحی فریقین و تقارب عسکرین اتفاق افتاد. غبارگیر و دار شعله نوایر کارزار از طبقات این نه رواق درگذشت. بهادران شیرگیر باب شمشیر برق نظیر نقش حیات بسیاری از آن قوم را از صفحه هستی شسته و جمعی از آن فرقه نابکار طمعه ثعبان سنان و لقمه ضرغام حسام خون‌خوار گشت، طریق سفر آخرت را جسته، عاقبت آن طایفه بی‌عاقبت بی‌آزم منهدم و گروهی از بخت‌برگشتگان بقید اسار منتظم گردیدند. از آن جمله چهارصد نفر سوار امیر محمد خان بالکلیه قلعه مختصری را پناه خودساخته، بلوازم قلعه‌داری پرداختند لشکر فتح اثر چون هاله در اطراف قمر و مانند اوراق پیرامون شجر جوانب اربعه قلعه را تنگ فروگرفتند. آن جماعت چون خود را غریق

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۲۹۰

بخار فنا و حریق نارعنا دیدند از در امان و طریق استیمان درآمده، از قلعه بیرون و روی امید باستان مروت نمون آوردند. حضرت گیتی‌ستان بنابر مرحمت جبلی آنها را امان و برفتن بصوب شیراز فرمان دادند. بعد از آن امر همایون شرف نفاذ یافت که حاج علیقلی خان با جنود ابواب جمعی عبد الله خان در خارج شهر نصب خيام اقامت نماید. حاجی مزبور حسب الامر خدیو منصور در حریم رودخانه مبارکه زاینده‌رود بار توقف گشود. عاقبت بوسوسه شیطان نفس بدفرجام و تحریک خیالات فاسده خام هوای مخالفت خسرو دارا غلام را در سر گرفته، بعضی از تفنگچیان فارسی و غازیان کازرونی را که بعلت امتداد مدت مسافرت بتنک آمده بودند با خود متفق و سر از ربه مطاوعت و گردن از طوق متابعت پیچیده، پای از حد بندگی و قدم از دایره سرافکنندگی بیرون کشید. هنگام شام که سودا ظلام و سیاهی لیل قیرفام کحل دیده اولو الابصار گردید با متفقین و معاونین خود راه‌نورد جنوب فارس و مرحله پیمای آن ملک فردوس اساس شد. سحرگاهان که دست تقدیر حی قدیر پرده نیلگون ظلمت را از چهره شاهد صبیح الوجه جهان‌گشاد و خسرو خاوری از خلوتخانه باختر قدم بر تخت زیرجودی فلک نهاد، دهقان قضا گل جعفری صد برگ آفتاب را در طبق لا-جوردی افق شرقی عرض داد حضرت گیتی‌پناهی از خلوتخانه خاص بدیوانخانه گردون مناص جلوس فرمودند. قهرمانان کریاس بهرام اساس حرکت دوشینه حاجی نسناس را بعرض خدیو حق‌شناس رسانیدند. نایره غضب قیامت لهب قهاری ملتهب و جمرات خشم و سخط جباری مشتعل گردیده، بمنشیان عطارد نشان مقرر شد که احکام مطاعه بجمیع حکام و ضابطان

ولایت فارس نگاهشته کلک قدر اساس گردد که: از اطراف راه عبور آن مردود را مسدود و نگذارند که بصوب مقصود عنان عزیمت گشاید. حکام مزبور طریق امتثال فرمان واجب الاذعان خدیو بی‌همال را پیموده، سد شوارع و معابر را نمودند. چون همراهان و معاونانش زورق

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۱

وجود خود را گرفتار چهار موجه فتور و فتن و بجهت غریق گرداب بلا و محن دیدند از همراهیش کناره گزیدند و منهاج غدر و طریق نقض عهد سپرده، هریک راه‌نورد دیار خویش و حاجی مزبور با دل ریش و خاطر پرتشویش بجانب قصبه کازرون شد.

### ذکر سال فرخنده فال یونتیل خجسته تحویل مطابق سنه هزار و دویست هجری

#### اشاره

باز چون رخسار خوبان گشت طرف بوستان‌باز چون گیسوی دلبر شد هوا عنبرفشان یوم دوشنبه شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۰۰ نوروز فیروز بمبارکی و فرخندگی در رسید. خسرو خاور و شهریار دارالملک حمل‌بپای تخت سلطان باختر آمد، یعنی مهر انور از دارالسلطنه حوت بعلت ترکنازی پیاپی سپاه دی بجانب دارالملک حمل که پای تخت سلطان نافذالفرمان ربیع و محکمه محکمه سپاه لاله و سمنست خرامید. مسند نشین صاحب تمکین فروردین با لشکر گران ازهار و ریاحین و جنود مسعود گل‌های عنبرین از شرف ورود بهجت نمود و از آن فصل بوستان و چمن را رشک فردوس برین و غیرت نگارخانه چین فرمود. غوغا طلبان زمستان و فسادپیشگان مهرگان که در مخالفت سلطان ذیشان اردی بهشت با نفاق کیشان ثلوج و امطار اتفاق و با بهمن نژادان برف و باران عهد و میثاق داشتند بامر قهار بهار و فرمان سلطان نسیم آذار باین قلعه گمنامی و زاویه ناکامی مقید و محبوس گردیدند و دیده گل و نرگس را که از نوباوگان خاندان بهمن و پیوسته منظور و مفطور نظرش تهدیم بنای گلزار و گلشن و عین مطلبش تفریق شیرازه اوراق یاسمین و نسترن بود فراشان قوای نامیه بحکم خدیو بهار از گزلهک سه برکه از لباس بینائی عور و مهجور ساختند. خیامان قوی بازوی قوه مولده سرداقات زنگار و خیام گلناری سلطان گل را بفضای هامون کشیدند و فروش ملون لاله و سنبل را در عرصه دشت و در ساحت کوه و کمر گسترند و قهرمان ربیع بعزم تمشیت کوه کیلویه باغ

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۲

و انتظام گرمسیرات صحرا و راغ بر اشهب تیزگام نسیم آذاری و جواد خوش‌خرام باد بهاری برآمد. ساحت هامون از جوش شقایق گلگون و عرصه ارض اغبر از هجوم شکوفهای صحرا هم‌رنگ چرخ بوقلمون گردید. مجلس نوروزی در عمارات مبارکات شاهی در دارالسلطنه اصفهان از نگاربندهی صنایع کاران پیشه‌ور و طراحی چابک‌دستان صنعت‌گر زیب و زینت گرفت. برو دوش خاصان درگاه وجیب و کنار سران سپاه از بوارق خلاع زرتار و اثواب بوته‌دار غیرت‌بخش بهار و رشک‌افزای باغ و گلزار شد. قبل ازین نگاهشته خامه صدق ختامه گردید که: جناب آقا محمد خان از بلده همدان روانه طهران و پیوسته در کمین وقت و منتظر فرصت می‌بودند. درین اوان که بنحو قصه‌پردازی قلم خجسته رقم امور شوکت و مهام سلطنت مشوش و طره عروس مملکت مانند زلف و گیسوی خوبان قمر طلعت پریشان گردید جنبش را هنگام فرصت در رسیده، لشکری جرار و سپاهی تیغ‌زن خنجر‌گزار عرض دیده، از بلده طهران خلدنشان سلسله جنبان سپاه پیل‌توان و رافع ریات عز و شان والی محال‌گروس را از صدمه سم ستوران قوایم درشت و ضربه اقدام هیونان کوه توان پشته پشت خستند و چشم براه قتال با شیران پلنک خصال نشستند.

مراتب مسطور و تموج آن دریای پرشور بعرض خدیو معدلت دستور رسید. آن حضرت بعلت وقوع بعضی از قضایائی که در آن اوان حادث و در حقیقت دل‌شکستگی را باعث بود بکلی آزرده خاطر می‌بودند. صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیده،

الویه گردون مماس را بجانب الکای دلگشای فارس شقه گشای و شب‌دیز سبک خیز خسروی را بر آن سامان گرم عنان فرمودند و ساحت آن کشور را از ورود فرخنده نمود رشک گلشن و دیده دولت‌خواهان از نور آفتاب عنایتش روشن گردید. امنای دولت آقا محمد خان چون اصفهان را از محل خالی یافتند بجانب دار السلطنه شتافتند و چند یوم در آنجا توقف نمودند و جعفر قلی خان را با جمعی از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۳

سپاه جلالت کیش خویش بماندن در دار السلطنه مزبور مأمور و خود بجانب ولایات عراق روانه گردیدند.

### بیان توجه آقا محمد خان بجانب عراق و مجادله خسرو خان و شکست او و مأمور شدن علیقلی خان بسرداری عراق و کشته شدن هدایت الله خان والی گیلان

باغبان قلم میمنت رقم و دهقان کلک موافقت توأم گلزار صفحه را بدین نهج آرایش می‌نماید و بدست خامه صنعت طراز فسانه‌پرداز پرده از رخسار عروسان صبیح الوجه مدعا می‌گشاید که: بنحوی که سابق تقریر یافت اسمعیل خان از دم صمصام خون‌آشام شرز شیران آجام دلیری و صدمه چنگال پلنگان کنام جهانگیری روی برتافت و بسوی الکای گروس شتافت و در زوایای آن ولایت زاویه‌نشین و در ظل حمایت محمد حسین خان حاکم آنجا راحت‌گزین شد، تا اینکه خسرو خان اردلانی بطریقه قصه‌پردازی قلم صدق مبانی محرک سلسله فتن و فتور و مؤسس اساس شر و شور گردید. از صاحبان اختیار ولایات نزدیک و دور استمداد خواست، از آن جمله اسمعیل خان را نیز بطفیل محمد حسین خان در مضیف آن ستیز و آویز دعوت نموده، بر سر خوان آن غوغا صله داد. مشار الیه نام طفیلی بر خویش نهاده، باتفاق محمد حسین خان قدم بدان طرفه انجمن گشاد و بعد از آنکه خدیو آفاق کوب اقبال را قرین احتراق یافتند و روی از سفر عراق برتافتند و بجانب دار السلطنه اصفهان شتافتند خسرو خان و علی خان مشار الیه را مخمل امور دولت و وجودش را مضر استعداد شوکت خود دیده، صلاح کار را درین دیدند که قامتش را از لباس جلالت عاری و زاویه‌نشین گوشه‌مذلت و خواریش سازند. بنابراین با یک‌دیگر مهاد در نهضت، او را دستگیر و در مکانی محبوس و بعد از دو روز روزانه الکای گروس ساختند. علی خان نیز بعد از چند یوم اساس عهد و پیمان را برچیده، بساط نقض ایمان گسترد و مراجعت بصوب خمسه و محل ایالت خود نمود. خسرو خان بی‌نزاع منازع

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۴

و تعرض معارض بقبض و بسط امور آن صفحه پرداخت و دست تعدی از آستین دراز و ابواب جور و بیداد بر روی ساکن و سایر و مسافر و مجاور باز و شعله نوایر اعمالش با کره اثیر و ذروه چرخ پیر دمساز گردید. سوء رفتار ناهنجار او بعرض وکلای دولت آقا محمد خان رسید. تکسیر شان و تمهید اساس شوکتش پیشنهاد خاطر و از دار السلطنه اصفهان محرک لشکر انجم حشر و بجانب بلده همدان بطریق استعجال پی سپر گردیدند. خسرو خان را بمحض استماع قوه ماسکه سکون از دست رفت، سر خود گرفته، پای عزیمت بجانب اردلان گشاده، در ورود بالکای مزبور اسمعیل خان را که در گروس مقید و محبوس می‌بود بکردستان طلب داشته، بعد از تمهید عهد و پیمان تدارک جزوی باو داده، مطلق العنان ساخت. مشار الیه تا ورود موبک جلالت نمود آقا محمد خان در قصبه بروجرد و محال سیلاخور جمعیتی وافر فراهم و طریق مقاتله را با اولیای دولت آقا محمد خان عازم گردید. جناب آقا محمد خان چون سیل خانه‌برانداز نشیب و فراز را پیموده و خود را بر سر او رسانیدند. مشار الیه خود را در جنگ میدان با آن جناب حریف و در مطاف نبرد بارایضان جهان نورد ردیف ندیده، روز از معرکه رزم برتافت و شیرازه جمعیتش از هم ریخته، هریک بجانب وطن و مساکن خود شتافتند. وکلای آن سرکار نظر بصلاح وقت با خسرو خان از در معارضه و پیکار درنیامده، آن ولا را ضمیمه ولایات متصرف سرکار ساخته و بشکستگی مشار الیه اکتفا، چون تخلیه دار الملک گیلان را از ید تصرف هدایت الله خان

والی آنجا منظور نظر همتشان می‌بود تدمیر او را مرکز خاطر جلالت مظاهر ساخته، از قصبه بروجرد شقه گشای الویه اقبال گشودند. نظر باینکه علیخان حاکم خمسه سودای مخالفت آن دولت را در دماغ نخوت جا داده، آخر الامر اندک سرکشی می‌نمود بجهه گوشمال او رو بجانب خمسه آورده و در ورود آن صوب هوایی که در دماغ او گرفته بود بگزر البرز نظیر تدمیر و منمعم و بنیان اساس مخالفتش را

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۵

باب شمشیر تدمیر منقطع و در چین گوران دشت بعزم یورش رشت نزول اجلال نمودند. بعد از ورود بچمن مزبور معروض رای او ساختند که: اسمعیل خان مجددا جمعیتی موفور و سپاهی نامحصور جمع ساخته، در عرصه آن ولایت لوای فتن و فتور و الویه شر و شور برافراخته است. جناب آقا محمد خان باستماع این خبر علیقلی خان را با فوجی کثیر از بهادران دلیر و توپهای قلعه گیر و خمپاره های رعد نظیر بدفع ماده استعداد مشار الیه و انهدام بنیان قلعبجات سمت عراق مأمور و علی خان حکام خمسه را نیز در موکبش روان ساخته، جناب علیقلی خان وقتی آن ساحت را محل نزول خیول جلادت شمول نمودند که خسرو خان دست سبقت گشوده، طریق نقض عهد را با اسمعیل خان پبای استعجال پیموده، در محال سربند موکبش را استقبال و بنوایر اخداع و مکیدت خرمن سوز قیل و قال مشار الیه و مراجعت بصوب اردلان نموده بود. پس جناب سردار بنحو مقرر بضراب توپ قلعه کوب و خمپاره‌های دوزخ شرر جهان آشوب بتخریب و انهدام قلاع متین و حصون حصین آن سرزمین پرداخته و جمیع اعزه و اعیان آن صفحه را که دم از دولت‌خواهی سلسله علیه زنده می‌زدند قرین هزار گونه مذلت و خواری و در گوشه گمنامی و زاویه ناکامی منزل و متواری ساخته، اسمعیل خان کرت دیگر اجتماع سپاه و لشکر نموده، ابواب جنگ و جدال با سردار مزبور گشاده، امری از پیش برده، طریق لرستان را پیمود. چون هنگام زمستان و اوان برودت جهان گردید و سپهدار نسیم آذاز از تمشیت مهم گلزار و گلشن و انتظام امور باغ و چمن عنان عزیمت معطوف نمود سردار مزبور دست از ترکتازی کشید. پاس مراجعت ببلده طهران گشودند.

وقایعی که درین سال بمشیت ملک ذو الجلال روی داد از آن جمله مقتول شدن هدایت الله خان والی گیلان و مفصل این مجمل آنست که جناب آقا محمد خان از چمن گوران دشت فوجی را بهمراهی مصطفی خان دولو بر سر رشت فرستادند. مدتی مدید نوایر جدال

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۶

و قتال فی مابین مصطفی خان و والی مزبور اشتعال داشت. روزی در جزیره انزلی هنگامه جنگ گرم بود که خان مزبور هدف گلوله یکنفر از غلامان خود گردیده، پای عزیمت بجانب صحرای عدم گشود.

### در بیان حرکت حضرت ظل الهی از دار الملک شیراز بجانب الکای کوه کیلویه

نسیم عنبر شمیم خامه در گلگشت‌نامه برین نهج غنچه گشای مطلب می‌گردد که: بنحوی که سابق نگاشته قلم میمنت تقریر گردید حضرت جهان‌پناهی ساحت شیراز فردوس طراز را مطلع مهچه رایت فتح آیت فرمودند. نخست صرصر قهر قهرمانی را برکندن ریشه شجره خبیثه و بنیان اساس رذیله حاج علیقلی خان گماشته، ارقام قضا طراز قدر نظیر مشعر بر عفو تقصیر بافتخار مشار الیه رقم زد قلم بلاغت تحریر منشیان گردیده، او را بحضور معدلت دستور طلب داشتند. عبد الرزاق خان حاکم دار المؤمنین کاشان را که در آن وقت شرف اندوز آستان ملایک مطاف خاقانی و مستظیل ظلال کاخ سپهر انتصاف قاآنی می‌بود باوردن او مأمور فرمودند. حاجی مزبور چون ابواب چاره را از شش جهه بسته و دست امید را از همه طرف گسسته و راه نجات را مسدود و بجز درب آستان این برگریده حضرت معبود که ملجاء هر مقبول و مردودست پناهی و گریز گاهی ندید روی امید بدرگاه فلک دستگاه آورید و بتلثیم سده سنیه و تقییل آستان زکیه حضرت فریدون مرتبت مشرف و آن حضرت نیز رقم «احسن العفو عند القدره» بر صحیفه

جرایم او کشیدند و از تلافیات خسروانه آنچه لازمه شان و در خور احسان این دارای زمان بود درباره مشار الیه مبذول داشتند و در حقیقت تخم در شوره‌زار کاشتند. از آنجا که آتش شرارت ذاتیش بیاد بی‌انصافی انگیخته و خاک وجودش باب کافر نعمتی سرشته و آمیخته بود مجدداً دیگر بار در مقابله آن همه نعمت کفران ورزیده، صورت بعضی خیالات فاسده در ضمیر کاسدش مصور و غراب فتنه و زاغ فساد در آشیان دماغش بیضه نهاده، خار عصیان در مغیلان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۷

خارزار خاطر فاسدش سر برزد. بزرگان گفته‌اند که: نفس خبیث و ذات لئیم پروردن و از سفله دون و بد گوهر زبون چشم وفا داشتن سررشته کار خود گم کردنت و بمثقب مژگان صخره صما سفتنت در خاک ریختن زر و گوهر دریغ نیست با ناکسان دریغ بود لطف و مردمی گر از دشت چین باغبان صبا برد تخم خاری بیباغ ختا بخاکی ز دیبای چین بیخته برو مشک و عنبر بر آمیخته زمین را نمایند در وقت کاربشاخ آهوان ختائی شیار نگاری ز سنبل فروشان چین مه از خرمن حسن او خوشه چین بدستی که افشاند خوی از جبین بیفشاند آن تخم را بر زمین گه آبیاری بتان ختن ز گیسو بیافند مشکین رسن ببندند بر دلو غنچه طناب ز چاه زنخدان بر آرند آب ز گلزار رخسار آبش دهند که هم آب و هم آفتابش دهند کنندش ز هر سوی خدمت گری مه و مهر با زهره و مشتری دهندش ز هر سوی نشو و نما شمال و جنوب و دبور و صبا نماید چو هنگام نیرو ظهور شود برزخش را زمان نشور شود جامه را عیب پوشیش چاک سرآرد برون از گریبان خاک کند خاریش گل بناچار و چارنهالش برون آورد خارخار ازو پای گلشن خرامان فکار دل و دست گلچین ازو داغدار

دلا تا توانی درین خاکدان امید نکوئی مدار از بدان بهره‌سودای دماغش جوش گرفت و جانش مهر از عقل و هوش برداشته، دیگر بار علم مخالفت آن حضرت برافراشته، چشم از حقوق آن جناب پوشیده، با جمعی بدکیش شیوه را پیش گرفته، پیمان پیمان نوشیده، مهاد گردانیده بودند که بیخ نهال این دولت خداداد را بیاد بی‌شرمی و صرصر بی‌آزرمی درآورند. مراتب کنکاش آن فرقه خذلان تلاش بانهای منهای بعرض رای جهان آرا و شعله آتش قهر قهرمانی بذروه چرخ والا رسیده، امر بگرفتن او فرمودند.

باز نظر همتشان بمرحمت ذاتی و رأفت فطری از خون او در گذشت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۸

در برخی از بروج ارگ مقید و شیخ ویس خان و صید مراد خان و پسران علی مراد خان را نیز مکفوف البصر و بهمسایگی حاجی دربند فرمودند.

### ذکر ابتدای زمستان و حرکت موبک عز و شان بجانب کوه کیلویه

چون هنگام دی در رسید و فراش نامیه فروش منقوش رنگا- رنگ لاله و گل و خیام ملون یاسمن و سنبل را از فضای دشت و در و

ساحت کوه و کمر درنوردید، غنه چکاوک و لحن هزار و صوت بلبل و نغمه سار در صحن چمن و عرصه گلزار در گلو پیچیده، خیامان شتا سرادق کریاسی برف را در ساحت هامون کشیدند حضرت گیتی‌پناهی یساق الکای کوه گیلویه و انتظام آن ولایت را وجهه همت والا نهمت فرمودند.

در ساعتی مسعود و طالعی محمود اعلام ظفر فرجام را بجانب الکای مزبور شقه گشا و آیات نصره آیات را فلک‌فرسا ساختند. شاهین شوکتان بشکار تسخیر آن مملکت از دنبال طایران مبارک بال الویه ظفر فرجان نصره اشتمال جناح اقبال گشودند ولی قصبه کازرون را باقدام رعنا غزالان مشکین کاکل عنبرین ذوانب پیمودند. چون طایفه ممسنی پیوسته باب عصیان تخم نافرمانی بر خاک قلوب خود می کاشتند و آتش طغیان خرمن خدمت‌گزاری را سوخته، بیاد ناخدمتی می دادند آن حضرت خان فیروزمند محمد خان زند را که قامتش بتشریف شریف اخوت جنابش مطرز بود برتبه سرداری جیوش دریا خروش معزز و بتنبیه آن طایفه مأمور و مقرر فرمودند. سردار مزبور شمشیر جلادت از غلاف کشیده، بر سر آن فرقه پیچیده، از گلبن خاطر هریک که استشمام رایحه اخلاص می نمودند بآبیاری رأفت و مهربانی بتخصیر نهال احوالش می پرداختند و از نخل ضمیر هر مردی که آثار ثمر خدمت‌گزاری و خلوصیت مشاهده می نمودند از تیشه مناصب برگ و بار هستی آنرا درهم می تراشیدند. مختصر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۲۹۹

کلام: جماعت مزبور را تنبیه کامل نموده، بحضور ساعات دستور شرفیابی حاصل ساخت. خدیو آفاق مدت سه ماه در قصبه کازرون قشلاق فرموده، از آنجا روانه قصبه بهبهان گردیدند و ورود بقصبه مزبور دور و نزدیک از ترک و تاجیک روی نیاز باستان سپهر طراز آوردند. از تعمیر مبانی عدلش عرصه آن ولایت معمور و از پرتو آفتاب جهان‌تاب مروتش ساحت آن مملکت پر نور و باران سیاستش نوایر فتن و فتور را منطفی و صرصر قهرش خس و خار شر و شور را از گلستان آن مرزوبوم بالکلیه پرداخت. چون شیخ غضبان بنی کعب پیوسته در مصطبه مخالفت ساغر نافرمانی می کشید و گونه شاهد بندگی را بناخن بغی و عصیان می خراشید حضرت جهان‌پناهی محمد خان و عبد الله خان را با فوجی از دلاوران منصور از دو طرف بتاخت و تاراج کمین مشار الیه و چپاول اعراب بنی کعب مأمور فرمودند. مأمورین حسب المقرر بر سر آن طایفه چپاول انداخته، گوسفند و مادیان بسیار بدست آورده پایه سریر خلافت مسیر خاقانی مراجعت نمودند و بعضی از طوایف بختیاری نیز از طریق فرمان‌بری و مسلک خدمت‌گزاری بیرون رفته، بشوامخ جبال رفیعه و شواحق قلاع منیعه و انسداد مسالک خدمت‌گزاری را بر آن مضیقه مستظهر گردیده، سر بسرکشی برآورده بودند بسرپنجه شهامت شیران آجام نبرد و چنگال جلادت پلنگان کوه‌نورد گوشمال کاملی یافته، حلقه اطاعت در گوش کشیدند.

## وقایع سال فرخنده فال قوی‌نیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و یک هجری و کیفیت آن

### اشاره

یوم چهارشنبه غره جمادی الاخره موسم بهار و فصل شکفتگی شکوفه و ازهار در رسید و شاطر قوه نامیه گردن و گوش عروسان گلزار و بر و دوش شاهدان شاخسار را بزبورهای زهرا و حلای خضرا آرایش نمود. عروس زیباروی مهر خاوری و شاهد صبیح-الوجه کاخ نیلوفری از حجله‌سرای مشتری قدم بر تخت فیروزبخت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۰

همسری حمل‌نهاد و دهقان نسیم‌آذار بامر مولده دیگر بار دست صنعت آثار بزینت‌گری رخسار دل‌برای بنات و بنین گلزار برگشاد.

نوباوگان غنچه و ازهار از مشیمه شاخسار تولد نمودار و از دست قابله قومت نامیه لباس نشو و نما پوشیدند و طفلان رضیع بوستان و



شیرخوارگان گلستان از پستان مصنعه سحاب بنان شیر هستی نوشیدند.

خیام صنع قادر یکتا خیمهای والای گلکهای بهار را بر فراز کوه و صحرا برکشید و فراش قضا فروش زمردگون سبزه و سوسن را بر فرق بسیط اغبر گسترید. خسرو اردی بهشت با افواج گلکهای آذاری بعزم دار العباده چمن بر اشهب گردون خرام و ابرش صرصر گام باد بهاری عنان داده، قلعه محکم بنیان طاغیان زمستان و حصن مشید ارکان عاصیان مهرگان بیک حمله سپاه فروردین و یورش جنود لاله و نسرين بتصرف قهرمان ربیع در آمد.

دگر ره مقدم نوروز فیروز شبستان جهان را کرد چون روز

زمان ز آسیب دی گردید آزاد بگیتی از سر نو تازگی داد جشن عید با بخت سعید در ظاهر قصبه بهبهان اتفاق افتاد.

پنج یوم بعد از عید این وارث تخت فریدون و جمشید بجانب دار الملک شیراز جنت طراز روانه گردید. چون تقی خان حاکم یزد بنحوی که مورخ تاریخ قبل پیش ازین شمه‌ای از احوال خدیعت اشتمال او را ضبط فرموده‌اند درین اوان نیز بنای حیلت نهاده و دکان زرق و شید گشاده، بعادت دیرین و راه و رسم پیشین با امنای دولت ابد قرین در مقام مکر و غدر ایستاده بود حضرت کسری معدلت تکسیرشان و انهدام دولت او را مکنون ضمیر انور و قرارداد خاطر مرحمت پرور فرموده، باحضار لشکر انجم دستگاه فرمان دادند و خود بفرخی و فیروزی دار الملک را مضرب سزادقات سپهر مثال و بجهت رسیدن ابطال رجال و متجنده هژبر خصال روزی چند در آنجا توقف فرمودند، تا اینکه از اطراف و جوانب عساکر نصره مآثر متعاطف و متواتر بموکب

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۱

گردون مراکب حاضر گردیدند. رایات جلال پس از اجتماع جنود جلا دت اشتمال بفیروزی و اقبال بجانب دار العباد مزبور فلک فرسا و هیونان همایون بهادران سعادت نمون بسوی خطه مذکور مرحله پیما شدند. چون محال ابرقوه مخیم خیام فلک شکوه و عرصه آن ولایت مطرح اشعه انوار ماهچه رایت نصره پژه گردید خدیو ارجمند محمد خان زند را با فوجی از دلاوران فیروزمند پیشرو جیوش بحر خروش و روانه دار العباد مزبور فرمودند. مشار الیه حسب المقرر وارد ظاهر یزد و اطراف شهر را مرکزوار در میان گرفته، سدهای متین استوار و سنگرهای رزین پایدار نهاده، آرمیدند. تقی خان چون غازیان جنگجو و بهادران پلنگ‌خو را در امر محاصره رضا و ساعی دید خود را با کوچ و بنه بنارین قلعه کشید و از امیر محمد خان طبسی مستدعی اعانت و استمداد گردید. حضرت کسری معدلت نیز بعد از چند روز بنه فیروز را در برابر ابرقوه گذارده، الویه جلال بمعاونت محمد خان شقه میمنت گشودند. بعد از ورود بآن حدود طریق چاره را از شش جهت بر روی تقی خان مسدود و راه آمد و شد بالمره مفقود فرمودند. چون در نواحی یزد محل زراعت و مکان فلاحت ندارد و آذوقه آن ولایت از سمت فارس و کرمان و اصفهان نقل میشود و در اطراف شهر بقدر پر گاه گیاه نمی‌روید حضرت جهان‌پناهی مقرر فرمودند که سیورسات غازیان از سامان فارس حمل و نقل اردوی گردون مماثل گردد و ضابطان و کلانتر بوانات و ابرقوه حسب الامر خدیو سکندر شکوه سیورسات مقرر را بقدر امکان باردوی معلی می‌رسانیدند. لیکن کفاف نمی‌نمود. باین جهت آذوقه در معسکر والا نقصان گرفت. بتخصیص فقدان علیق الدواب بجائی رسید که ستوران بی‌نوا گاه را جز در انبار گاه‌کشان مشاهده نمی‌نمودند و چارپایان بی‌دست و پا بوی جو را جز از خرمن سنبله نمی‌شنودند. باین علت اهل اردو را کار بجان رسید. در خلال آن حال امیر محمد خان نیز بمعاونت یزدیان وارد قلعه گردید. خدیو معدلت پرور

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۲

جیوش پرخاش‌خو را از اطراف اربعه قلعه بیورش مأمور ساختند. از آن جانب امیر محمد خان در پشت حصار با تفنگچیان آتشبار هنگامه رزم را گرم نموده، بازوی جلا دت گشوده، بهرجهت گردان طرفین بیاد حملهای متواتر و ضرب گلولهای شهاب مانند پی‌درپی آتش حرب و پیکار تیز کردند. بهادران جانین بفعان و شیون آواز کرنای و فریاد روئین درای نمودار روز رستاخیز را آشکار ساختند. سفیر گلوله و تیر از شش جهت پیغام مرگ بگوش برنا و پیر می‌رسانید.

سنان زبان طعن بسوی مردان لشکرشکن دراز می‌گردانید و زمین از اشتعال نوایر گیر و دار در گداز آمد. محمد خان ولد نصیر خان لاری که حسب الامر آن زیننده مسند جهاننداری مأمور بحراست سپه و سنگر بود عمدا مرکز خود را خالی ساخته، با تفنگچیان لاری بجانب لار فراری شدند. سپاه جلادت پناه فرار آن روسیاه را حمل بر شکست دارای اسکندر حشمت نموده و این معنی علاوه تنگی آذوقه و فقدان و فقر گردیده، بیک بار روی از میدان گیر و دار برتافته، سلک آن جمعیت و سپاه پریشانی یافته، هریک رخ بجانبی نهادند.

خدیو ارجمند وقتی خیردار گردیدند که احدی از سپاهیان بجز معدودی از غلامان خاصه در موکب جلال و رکاب سعادت منوال باقی نمانده بود. پس لاعلاج عنان‌گشای سمند صبا رفتار و بجانب دار الملک راه نورد بوادی رفقار شدند.

### بیان محاربه میر محمد خان با جعفر قلی قاجار در براهان من اعمال دار السلطنه اصفهان و وقایع آن

هزارستان خوش‌بیان گلستان حکایت و طوطی شیرین‌زبان شکرستان روایت بدین گونه آغاز قصه‌پردازی و بدین شیوه بنیاد فسانه‌سازی می‌سازد که: امیر محمد خان را از شکست لشکر پرخاشخر اسباب شوکت و اثاثه دولت درست گردید و در آن فتح عظیم ابواب کامرانی بر رویش مفتوح و صیت جلالتش در اطراف و اقطار منتشر گردید و از وقوع اتفاق بغایت مقتدر و کلاه گوشه عظمتش بذروه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۳

سپهر رسید. باغوی بعضی هنگامه طلبان حوالی و حواشی اصفهان و تحریک اسمعیل خان عرب عامری که پیوسته با سرهای پرغرور جبهه‌سای زانوی ناکامی و زمین‌سای جبین بی‌سرانجامی و همیشه عزلت‌گزین زوایای حمول و از غایت پریشانی از جای خویشتن ملول و چنین هنگامه را طلب کار و متاع فتنه را در بلوای شورش بجان خریدار می‌باشند بفرک تسخیر دار السلطنه اصفهان و تصرف آن خطه بهشت بنیان افتاده و دکان خورش سودائی گشاده و با هزار سوار و پیاده الی بلوک براهان سه فرسنگی شهر را بقدم مسارعت پیموده، در آن وقت جعفر قلی خان قاجار از جانب جناب آقا محمد خان والی و صاحب اختیار دار السلطنه مزبور بود هفت هشت هزار نفر سواره ابواب جمعی خود را برداشته، در بلوک مزبور هنگامه آرای معرکه نبرد گردید. یک هفته آن دو لشکر در مقابل یک‌دیگر بیاد حمله‌های متواتر شعله‌افروز آتش شورش بودند. نزدیک بآن رسید که سلک جمعیت سپاه قاجار پریشان گردد که اسمعیل خان بعدادت قدیم و خوی و خلق و خیم از صراط مستقیم عدو پیمان انحراف و تجاوز ورزیده، روی از میدان مرافقت خان مزبور برتافت. این معنی باعث شکستگی دل و رنجش خاطر مشار الیه گردیده، جمعیت خویش را برداشته، روانه یزد شد.

### ذکر مأمور شدن نواب جهانبانی از جانب حضرت جهان‌ستان بجانب خطه لار و فتح آن دیار

چون خطه شیراز رایت گردون طراز را مضرب و خیام گردون احتشام را مخیم شد شهریار نامدار بامداد فرزند مهین و قره‌العین گرین لطفعلی خان را مأمور بصفحه لار فرمودند. نواب جهانبانی بر حسب فرموده خاقانی محرک لشکر جلادت مبانی گردیده، نره‌شیران خصم‌افکن خطه لار را مقرر اردو و مسکن گردانیدند. اهل لار مقاومت در برابر آن سیل بی‌زنهار و مصادمت آن بحر خون‌خوار را افزون از قدر و مقدار خود دیدند. با بدامن قلعه‌داری کشیدند

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۴

و در حصن عافیت‌خواری آرمیدند. نواب جهان‌پناه و خدیو فلک دستگاه هردسته را برابر دروازه‌ای معین و هرفرقه را در محاذات رکنی مشخص جا داده، بلوازم محاصره اشتغال و راه عبور و طریق مرور بر جاسوسان صبا و دبور مجال نماند. مأمورین معسکر ظفر

پرور بنحو مقرر اطراف شهر بند و محیط آن قلعه گردون مانند سنگرهای متین و سیبه‌های رفیع پایه اساس نهاده، بنوعی در لوازم محاصره بازوی مجاهده گشادند که پیک نهران گرد اندیشه را از هیچ طرف راه دخول مقدور و جلادت شیم جاسوس جهان‌نورد فکر را از هیچ مدخل ممر مرور میسور نبود. مختصر کلام: بعرض دارای جم غلام رسیده که محمد خان و عبد الله خان ولدان نصیر خان نامی از اقوام خود سپرده، بجهت جمع‌آوری سپاه و لشکر روی بجانب دشت و در نهادند. چون چند یوم از نزول معسکر نصره شمول گذشت هردو برادر از دو جانب با سپاه بی‌کران روی بمعسکر همایون و اردوی سپهر نمون نهادند.

نواب جهانبانی فوجی را باستقبال محمد خان و دسته‌ای را بمقابله عبد الله خان مأمور فرمودند. مأمورین بنحو مقرر سر راه بر آن دو برادر گرفته، هر دو را منکوب و مخدول و مراجعت باردوی خیول نمودند. محمد علی خان چون کار صاحبان قلعه را چنان دید از در فرمان‌بری درآمده، روی نیاز باستان سپهر طراز آورد و مقالید قلعه را بخدام آستان و الامقام سپرد و نواب جهانبانی با فتح و کامرانی مراجعت بارض فیض مبنی و از عتبه‌بوسی پدر والا گهر قرین شادمانی گردیدند.

### سال فرخنده فال پیچی نیل خیریت دلیل مطابق سنه هزار و دویست و دو هجری

#### اشاره

باد شبگیری نسیم آورد باز از جویبار ابر آذاری علم افراخت باز از کوهسار تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۵ شد معطر خاک دشت از باد کافوری نسیم شد مرصع کوه و دشت از ابر مروارید بار

قمریان چون مقریان گشتند بر سر و بلند بلبلان چون مطربان گشتند بر شاخ چنار بوی خاک از نرگس و سوسن چو مشک تبتی روی باغ از لاله و نسرين چو نقش قندهار فرشهای عبقری افکنده شد در بوستان جامهای ششتری گسترده شد در کوهسار روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی الاخره ایام دی را بساط انبساط برچیده شد. سلطان خاوری از دار الملک حوت بعزم تسخیر دار السلطنه حمل بر اشهب تیزگام گردون و خنک خوش خرام سپهر نیلوفری فرمان داد تا فراشان صبا فروش ملون قهرمان گل و خیام ملمع شکوفه و سنبل را بفضای کوه و هامون گستریدند. قلعه‌نشینان برف و باران که از جانب سپهدار مهرگان مأمور بمحافظت شهر بند گلستان و محارست حصارین باغ و بوستان بودند در برابر حملات کوه‌فرسای دلاوران بهاری تاب مقاومت نیاورده، بجانب زوایای تواری متواری گردیدند.

سپهسالار اسفندار بمحض استماع آوازه وصول کوبه سلطان بهار و استیلای لشکر آذار بر قلعه‌نشینان ثلوج و امطار پای تخت گلزار را خالی کرده، بی‌سپر وادی هزیمت گردید. سعادت‌آباد چمن که چندی محل نشیمن غارتگران شباط و بهمن بود از نزول دارای اردی بهشت رشک‌افزای هشت بهشت و ساحت گلشن از قدوم مسرت لزوم تازه‌رویان سوری و سمن و نازک‌نهلان ارغوان و نسترن نمودار چمن هشتم آسمان و کناره جویبار و طرف گلزار از ورود فرخنده نمود لیلی و شان شورانگیز و شیرین صورتان شکرانگیز گل‌های عنبرین و نسرين و یاسمن غیرت‌فزای باغ جنان شد. زیباقدان اشجار با حل‌های سبز زمرد رنگ بوته‌دار و اثواب ملمع زرتار قدم بعرصه گلزار گشادند. رعناقامتان جویبار از شکوفه و ازهار تاجهای گوهر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۶

نگار بر سر، مانند معشوقان طناز و مثابه دلبران سراپا ناز دلربائی آغاز نهاده، از اشارات چشمان فتنه‌انگیز از چشم نظر‌بازان خونریز و سنبل تر مانند زلف دلفریب خوبان بنفشه‌مو و جغد مشکین و - شاقان عنبرین گیسو عطر نیز و هوای باغ و فضای صحرا و راغ بسان طبله عطار عبیر آمیز گردید. تازه جوانان عرعر و شمشاد و سروقدان صنوبر و آزاد در طرف جویبار و ساحت گلزار قد بدلبری و

دلربائی برافراختند. مرغان گلستان و طایران بوستان از نغمهای هوش‌ربا غلغله در صحن چمن و ولوله در جان تماشاگران گلشن درانداختند. ارض غربا و ساحت صحرا از بهار ازهار زهرا چون قبه سپهر خضرا و عرصه این طاق مینا پرکوکب و فضای دشت و در از هجوم نجوم گلهای آذر رشک چرخ مکوکب شد. مجلس نوروزی در دار الملک شیراز جنت طراز انعقاد پذیرفت. چهل روز بعد از نوروز فیروز آقا محمد خان بخار هوس و هوای تسخیر ولایت فارس در کانون دماغ متراکم و لشکر افکار باطل و خیالات بی حاصل مرکوز خاطرش و متهاجم گردیده، با لشکری انبوه و عسکری دریا شکوه از بلده طهران حرکت و بجانب چمن گندمان نهضت نمودند.

در ورود بچمن مزبور چپاول ایلات قشقائی و غیره را که در چمن خسرو شیرین مرتع داشتند نصب العین ضمیر ساختند و بنه را در چمن مزبور نهاده، سوار و سپاه را برداشت، تاخت بر سر آنها بردند: وقتی بمقصد رسیدند که ایلات مزبور از حرکت و عزم خیالش مطلع گردیده و اغنام و سپاه و مال و کوچ و عیال خود را بشوامخ جبال و شواحق تلال کشیده، در طریق مبارزت آرمیده بودند. آن جناب چون وصال شاهد آرزو را میسر و عروس حصول مأمول را دربر ندیدند توسن عزم را بعنان‌داری سرپنجه حزم از آن طمع منع نموده، بجانب کوشک زار محرک لشکر پرخاشخگر گردیده، کس باحضار بنه و پیاده سپاه روانه چمن گندمان ساختند و علم توقف در محل مزبور برافراخته، چون مدت یک ماه کشید سپاه غلا بر معسکر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۷

جلادت پناه زور آور و آتش تنگی در اردوی سپهر دستگاه شعله‌ور گردیده، نزدیک بآن رسید که جمعی از غنی و فقیر از شدت جوع باصل خویش رجوع نمایند و بجائی انجامید که شیرازه آن جمعیت از صرصر قحط و تنگی پریشان و گسیخته و کنگره قصر شوکت از تندباد گرسنگی ریخته گردد. عاقبت باغواهی بعضی از فتنه‌انگیزان و راهنمائی بعضی از فساد پیشگان از محل مزبور محرک لشکر و سلسله‌جنبان حشم و حشر، در مشهد ام‌النبی بار توقف گشودند.

القصه اخبار آن گران وقایع در دار الملک شیراز معروض رای خورشید لوامع گردید. سران لشکر و کفاه کشور از برنا و پیر و مأمور و امیر بدربار فلک نظیر مجتمع و استدعا نمودند که خدیو با فرهنگ آنها را مأذون بجنگ و مرخص بستیز و آهنگ فرمایند. از آنجا که بر ضمیر الهام تخمیر که آئینه جهان‌نمای عاقبت اندیشیست صورت این مطلب عکس‌پذیر گردیده بود که چند روز اندک خودداری نمایند، بلکه خصم جری شده، قدم پیشتر نهاده، در ظاهر شهر از دست حزم عنان‌گیری او فرمایند و باتمام کارش پردازند، باین جهه شیران آجام دلیری را قلاده رخصت از گردن نگشودند و اذن مقاتله و مجادله ندادند. جناب آقا محمد خان چند یوم در مشهد ام‌النبی توقف و با دور و نزدیک اظهار تلافی نمود، لیکن بهیچ‌وجه غنچه از شاخسار آمالش بنسیم این‌گونه تدابیر نشکفت. بناچار سینه را از خارخار آن اندیشه بجاروب آن نامیدی رفت و مراجعت بصوب اصفهان را اهم و انصراف بجانب عراق را الزم دانسته، عطف عنان بجانب دار السلطنه مزبور نمودند و چند روز در باغ سعادت‌آباد نزول اجلال و جناب علیقلی خان را با فوجی از غازیان جلادت‌نشان در دار السلطنه گذاشته، خود راه نور صوب طهران شدند. وقایعی که در آن اوان واقع شد گرفتاری اسمعیل خان عربست. تبیین این مقال آنکه: اسمعیل خان بنحوی که سابق خوش‌خامه خرام در شاهراه ذکر احوال او راه‌نورد طریق تحریر گردید در عراق چندین دفعه جمعیتی فراهم و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۸

محاربه با اولیای دولت قاجار را عازم و هر دفعه بجهات چند سلسله جمعیتش گسیخته و بنیان قصر استعدادش ریخته میشد. بجائی رسید که دل و جان از سروری سیری یافته، قامت را بلباس فقیری آراسته، شیوه تجرید پیش و با چند تن درویش وارد اصفهان و در گوشه‌ای مدت پنج ماه پنهان می‌بود. تا اینکه آقا محمد خان از سفر فارس مراجعت باصفهان نمود. شخصی که از امور مشار الیه اطلاع داشت پرده از چهره آن راز مخفی گشوده، آشکار نمود. جناب آقا محمد خان جمعی را بگرفتن او مأمور ساخت. مأمورین

اطراف خانه‌ای را که مسکن او بود فرو گرفته، مشار الیه خود را از آن خانه بیرون انداخته، علم توجه بجانب خارج شهر برافراخت. تعاقب کردگان هر چند کوشش نمودند و پبای طلب جمیع قراء و مزارع حوالی و حواشی شهر را پیمودند آن صید از دام رسته و آن نخجیر بند گسسته را بدست نیاوردند. بعد از آنکه جناب آقا محمد خان روانه طهران گردید مشار الیه را دست قضا گریبان گیر گردید و او را بجانب شهر کشید و در کمال بی‌پروائی خویشتن را بمیان قلعه طبرک انداخته، در خرابهای قلعه مزبور خزید و شخصی نزد علیقلی خان فرستاده، مستدعی عفو تقصیرات ماضیه شد. چون منهی مزبور چنین خاطر نشان نمود که او در جبال گندمان می‌باشد بنابراین جناب علیقلی خان با فرستاده و مبنی بر عفو تقصیرات ظهر کلام الله مجید را بخاتم عهد و پیمان مؤکد بایمان مختوم و مصحوب یک نفر از غلامان خود فرستاده، مشار الیه را روانه نزد او ساختند. مشار الیه نیز بعد از زیارت کلام ملک علام بدون مضایقه روانه حضور سردار عالی تبار و از جانب آن جناب آنچه لازمه محبت و مهربانی بود نسبت باو بعمل آمد. مراتب مذکور را بجانب آقا محمد خان معروض داشت. آقا محمد خان در حال او را بحضور طلب فرمودند. علیقلی خان حسب الامر برادر مشار الیه را با تدارک نمایان روانه طهران نمودند. در ورود ببلده مزبور دیده‌اش از گزلکک سوء اعمال از نور بینائی مهجور و قامتش از لباس روشنائی عور گردید.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۰۹

### در بیان حرکت موکب ظفر شعار بعزم اصفهان و هزیمت علیقلی خان قاجار بجانب کاشان

چون کیفیت مراجعت آقا محمد خان از مشهد ام‌النبی بجانب الکای عراق بعرض حجاب بارگاه گردون رواق خدیو آفاق رسید و صید بدام آمده را از بند جسته دیدند چنگال عقاب همتش را در اضطراب تیز و پیش‌خانه کشان اردوی نصره‌ستیز را امر و مقرر کردند که بارگاه سپهر دستگاه و سرادق آسمان جاه را در خارج دارالملک پرده‌پوش رخسار مهر و ماه سازند. روز دیگر شاهباز زرین‌بال الویه جلال بطریق استعجال از دنبال مرغ از دام جسته در پرواز و سر طوق اعلام ظفر فرجام با قبه افلاک دمساز گردید. جناب علیقلی خان از حرکت آن سیل سرکش و استعجال آن دریای آتش مخبر و موازی یک هزار نفر سوار و پیاده بجهت محافظت قلعه تعیین و روانه و خود از عمارات مبارکات شاهی بیاغ سعادت‌آباد نزول اجلال نمودند. حضرت گیتی‌پناهی در ورود بقریه اسفر جان قدری سوار بسرکردگی محمد خان زند بر سر قلعه قمشه مأمور فرمودند. از آنطرف غازیان از حصار پای جلادت بیرون نهادند و ابواب مجادله گشادند.

عاقبت خاشاک وجود آن لشکر تاب لطمات آن بحر پهناور و تلاطم آن دریای تیغ و خنجر را نیاورده، شیرازه جمعیتش کلی اوراق و بسیاری ازیشان از آتش‌افشانی برق شمشیر دلاوران عدوگیر قرین احتراق و بقیه السیف گرفتار کمند بهادران فیروزی اتفاق گردیدند. مختصر کلام:

از یک هزار سوار و پیاده بجز سه چهار نفر که زورق وجودشان از آن گرداب هایل نجات حاصل نموده، بجانب دارالسلطنه واصل شدند همگی مقید اسار گردیدند. این شمع انجمن عدالت توابین ایشان را پروانه آزادی و سران و سرکردگان آنها را مأمور بدار الملک شیراز فرمودند. جناب علیقلی خان چون احوال را بدان منوال مشاهده و تکاور تطاول چرخ را با بخت خویش در معارضه دیدند و از جانب برادر نیز ماذون بمحاربه نبودند لاعلاج و ناچار مرحله‌پیمای طریق دارالمؤمنین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۰

کاشان گردیدند. دو یوم بعد از حرکت سردار حضرت معدلت‌مدار در طالعی قرین سعادت باغ سعادت‌آباد را از قدوم معدلت بنیاد نمونه ارم ذات‌المعاد «الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ» ساخت. سایه عاطفت و ظل مرحمت بر سر ستمدیدگان آنولایت انداختند. فراش عدلشان غبار ملال از ساحت خاطرهای پریشان پرداخت و سکندر باس و هیبتش سکنه آن مرزوبوم را از شر یا جوج فتن بسد

سدید مروت ایمن ساخت. چون این اخبار وحشت آثار در بلده طهران مسموع سمع امنای دولت و وکلای حضرت آقا محمد خان گردید از تندباد خبر مزبور نخل خاطرشان بر یک‌دگر لرزید و مرغ دل ایشان از وقوع این حادثه در سینه طپیدن گرفت و بدون تأمل با لشکری جرار و سپاهی خون خوار خنجر گزار عزیزت دار السلطنه اصفهان را تصمیم خاطر نمودند.

چون مقدمات حرکت و نهضت جناب آقا محمد خان مسموع سمع دارای فریدون سیر گردید سران سپاه و خاصان درگاه را در مجلس شورطلب داشتند و پرده از روی شاهد مطلب برداشتند و در خصوص جنگ و پیکار آن فساداندیشان مصلحت خواستند. آنان صلاح را در جنگ و فلاح را در درنگ ندیدند. حضرت جم رتبت چون از گلستان پر خار خاطرشان رنگ و بوی صدق و صفا و از گلشن ضمیرشان جز خس و خار نقض عهد وفا ملاحظه نفرمودند پس بناچار از دار السلطنه مزبور اعلای الویه شوکت و اقتدار، بجانب دار الملک شیراز مراجعت فرمودند. وکلای جناب آقا محمد خان چون خانه را خالی از مخل و تهی از بهادران قوی دل و کام خویشان را حاصل دیدند توسن ترکتازی را بسوی شهر عنان گشا ساختند و چند یوم در دار السلطنه توقف نموده، بجانب طهران و دار الملک خویش لوای عظمت برافراختند.

### در بیان مأمور شدن نواب جهانبانی بجانب بندر علویه و وفات خاقان مغفور و جلوس صید مراد خان در فارس

اول فصل شباط که فراشان قضا و قدر بساط انبساط سبزه تر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۱

و فروش لعل‌رنگ لاله احمر را از ساحت چمن و عرصه باغ و گلشن برچیدند ناظران قوای نامیه دست از شغل و عمل خویش کشیدند و فسادجویان زمستان و ارادل‌منشان مهرگان از زوایای خمول پای جلادت بیرون نهاده، دست تاراج بمال و اموال اردی‌بهشت و گلستان گشادند.

سلطان گل بیک صدمه صرصر بهمن از تخت زمردی گلشن و بساط زبرجدی چمن بر بستر خاک و فروش تیره مغاک درافتاده، شیرازه جمعیت سنبل چون طره دلارای و شاقان عنبرین کاکل که از اهتزاز باد صبا پریشان گردد و از تندباد خزانی پریشانی گرفته، از یکدیگر گسیخته، سپهدار ربیع که بامر مولده و فرمان سلطان نافذ فرمان قوه نامیه مأمور بانتظام مهام سوا حلیان کنار جویبار بود از وصول آوازه قهرمان دی تاب مقاومت نیاورده، بجانب بندرگاه ناکامی گریخت. افغان قمری و هزار و فریاد چکاوک و سار بنواحی شهر و دیار و آواز تعزیت‌سرای گلزار بذروه سپهر غدار پیچید. ابر بهمن را بسوک نازک نهالان سوری و سمن و تازه جوانان صنوبر و نارون اشک حسرت از دیده بر دامن کوه و کمر می‌چکید. زاغ ترانه‌سنج باغ و بوم شوم نغمه‌پرداز صحرا و راغ گردید.

بنگر که پر ز جنجر الماس و جوشنت طرف چمن که بود پر از حله و حلی

بستان شد از حریف خریف آن‌چنان خرف کش خار گلبنی کند و زاغ بلبلی بهر جهه خدیو سعادت‌مند بعد از ورود بآن ارض جنت پیوند فرزند ارجمند و قره‌العین فیروزمند لطفعلی خان زند را که در آن اوان انوار جهانگیری از صورت حالش ظاهر و هویدا و آثار دلاوری از ناصیه احوالش آشکار و پیدا و آتش شمشیر عالم‌گیرش شراره‌افکن خرمن هستی دشمنان و آب حسام با انتقامش مسکن نوایر بغی و طغیان و تندباد باس و هیبتش برگ و بار اهل غدر را بر خاک مذلت ریختی و و پرویزن قهر و سطوتش خاک مسکنت بر مفارق معاندان ریختی، نهال

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۲

سرافرازش که از چمن جلادت سرکشیده، بمیوه‌های گوناگون بذل و کرم بارور و دوحه حدیقه‌طرازش که در سراستان قلادت پروریده باثمار سخا و همم مثمر و لعل و گوهر در نظر همتش با خاشاک برابر و سیم و زر باوجود کف باذلش هم‌وزن کفی

خاکستر و در درخشنده در پیش فواید جودش هم‌سنگ صدق و یاقوت ارزنده در چشم سخایش هم‌بهای خزف و لعل فروزنده در بر عطای شاملش سنک بر کفست.

آنکه بیرون برد تیغش چین ز رخسار سپروانکه درو افکند تیرش خم از ابروی کمان  
خوانده تیغش بر خلاق خطبه فتح و ظفرداده عدلش در ممالک مژده امن و امان  
ملک نادیده چو او لشکرکش و کشور گشادهر نازاده چو او فرمانده و گیتی‌ستان

بر در ایوان قدرش چون قمر صد پرده‌دار بر سر بام جلالش چون زحل صد پاسبان با فوجی از بهادران جنگجو و شیران هژبرخو  
بانظام بندر علویه مأمور فرمودند. آن جناب نیز ارتکاب مسافرت و اختیار رنج و زحمت نموده، حسب الامر پدر والاگهر از دار  
الفضل شیراز محرک لشکر ظفر طراز گردیدند. بعد از حرکت نواب جهانبانی ناخوشی مهلکی بر مزاج آن حضرت ساری و عارضه  
ضعفی بر ذات همایون طاری گردید.

تکیه بر بستر بیماری نمودند. حکمای حذاقت‌پیشه و اطبای فلاطون اندیشه مشغول بمداوا و معالجه گردیدند. بهیچ‌وجه از معالجات  
ایشان وجود مقدس را سودی و از مداوای آنها مزاج اقدس را بهبودی حاصل نمیشد. روز بروز ضعف قوی و نفاقت بر ذات مبارک  
مستولی می‌شد، تا اینکه در شبی صید مراد خان زند و حاجی علیقلی خان که بحکم خدیو جمشیدشان در برجی از بروج ارگ  
محبوس می‌بودند بر سر آنحضرت ریخته، سلسله حیات آن یکتاگوهر صدف مکرمت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۱۳

وجود و احسان را بتیغ ظلم و بیداد از یک‌دیگر گسیخته، زاغ سیاه‌پوش قلم در ماتم‌سرائی صفحه بدین گونه در تبیین این واقعه هایل  
نوحه گر می‌گردد که: دارای سکندر حشمت بعد از معاودت از سفر کوه کیلویه صید مراد خان و چهار نفر از برادران او را با ابراهیم  
خان ولد اسمعیل خان زند بعلت بعضی از تقصیرات معاند پیوند امر بحس و بند فرموده، در برجی از بروج ارگ که در آن هنگام  
حرم‌سرای آن حضرت بود هم‌سلسله حاج علیقلی خان که قبل ازین کیفیت حبس مشار الیه نگاشته خامه تاریخ‌نگار گردید نمودند.  
تا اینکه سوء مزاج معدلت امتزاج بطول انجامید. بانهای غلام بچه‌ای از غلامان درب حرم محترم از ضعف مزاج آن حضرت قوی‌دل  
و بدستگیری غلام‌بچه مزبور از پای خویش بند گسل گردیده، شاه مراد خان و جهانگیر خان برادران صید مراد خان و ابراهیم خان  
در وقت طلوع آفتاب که هنگام غروب ماه جهان‌تاب آن شهریار عدالت مآب بود خود را بدرون محوطه ارگ انداخته، با شمشیر  
های آخته پهای بی‌شرمی بخوابگاه آن حضرت تاختند. شهریار تاجدار وقتی از آن جسارت خبردار و از نشانه باده بینخودی و ضعف  
هشیار گردیدند که آن جماعت سراپا نفاق باتفاق نزدیک اوطاق آن یگانه آفاق رسیدند: حضرت فریدون شعار باوجود استیلای  
لشکر ضعف و انکسار بر دار الملک و جود مبارکش از فرط غیرت از بستر ناتوانی حرکت و رو بجانب آن قوم بی‌آبرو نهادند. شاه  
مراد خان پای جلادت پیش گذاشته، بضرب دست آن حضرت صورتش مجروح و جهانگیر خان نیز از تندباد سطوتش متزلزل و بر  
یک طرف مانند قالب بی‌روح افتاد. ابراهیم خان اگرچه طفلی بود خردسال و هنوز بمرتبیه مردی نرسیده بود و این گونه حرکت از  
قوه او دور می‌نمود، نهایت از آنجا که کلک تقدیر حی قدیر منشور زندگانی آن حضرت را بطغرای «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ كَطَيِّ السَّجَلِ  
لِلْكُتُبِ» درهم پیچیده بود از عقب سر آن حضرت درآمده، بچوب جاروب باتمام کارش پرداخته،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۱۴

سر مبارکش را از تن جدا ساخت. در هنگامی که دست قضا سر بریده مهر را از کنگره ارگ افق بمیدان لاجوردی سپهر انداخت  
سر آن سرور را از بالای جدار قلعه بزیر انداختند و مشهود دیده اولو الابصار نمودند و از زور بازوی جور و طغیان گلبن جمعیت  
خاطر مردم نامراد را بتیشه بیداد از بیخ برکنند و بجهت درست نمودن اسباب دولت خویش شیشه دل هرغنی و درویش را بسنگ  
جفا درهم شکستند و بدست تعدی گونه احوال ضعفای پریشان‌حال را بناخن ستم خستند. شبان عدلی را که گرگ و میش از

هیبتش در یک آبخور آب خوردی بچوب‌دستی بیداد از پای درانداختند و دست امنی را که شیر و آهو از سطوتش در یک مرتع چریدی از سر اهل زمان کوتاه ساختند. آه از جفای تندباد خزانی که آن نهال حدیقه خسروانی را که در چمن روزگار باب مروت پرورش یافته بود از پای درانداخت و فریاد از ستم صرصر بیداد عالم فانی که برگ آن دوحه ریاض خاقانی را که در گلشن رأفت نشو و نما پذیرفته بود بر خاک هلاکت افشاند. افسوس که آن نخل برومند دولت باره «كُلُّ مَنْ عَلَيهَا فَاِنِّ» بگل درافتاد. آه از گردش چرخ غدار و تأثیر کواکب سیار که شیرازه دولتی چنان را بیاد بی‌مروتی برداده. حیف و صد حیف که ساقی قضا در مصطبه جهان بی‌مدار زهر «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» بحوض زندگانش ریخت و شرنگک جان‌گرای مرگ را بشهد کامرانی آمیخت. مختصر کلام: صید مراد خان قلعه قوی بنیان و حصن مشید ارکان شیراز را بالاستقبال جانشین سریر دولت گردیده، لوای فرماندهی در آن خطه فردوس طراز برافراخت و وجوه درم را در دار الضرب کم‌عیاری بنام خود سکه بر زر ساخت و باطمینان خاطر بتکسیرشان نواب امیرزاده اعظم پرداخت. نظر باینکه ملتزمان رکاب آن جناب اکثر خانه شهری می بودند صید مراد خان شرحی بتمامی سرکردگان و سرخیلان ایلات و غیره مشعر بر وعده و وعید و محتوی بر آزار و تهدید قلمی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۵

نمود که: چنانکه دور گرد بساط خدمت‌گزاری امیرزاده اعظم گردیده، روانه صوب شیراز نشوند خانه و مال و منال دیوان و اطفال همگی در معرض تلف خواهد بود و نوشتجات ضلالت آیات آن مصل گمراه مورث طغیان آن قوم ضلالت همراه شد. دیگ طمعشان از پختن خیال خام بآتش نمک‌نشناسی در غلیان آمده و سراپرده جلال و اطراف سرادقات اجلال را در میان گرفته، وقتی آن جناب مخبر از حرکت ایشان و مستحضر گردید که خود را نقطه‌وار در مرکز آن دایره خونخوار و محیط آن سیل بی‌زنهار دیدند. پس آن جناب از تدبیر بی‌ریا میرزای وزیر خود را باصطبل خاصه رسانیده، هریک اسبی بزیر ران کشیده، جریده‌وار زورق وجود را ازین گرداب نجات داده، روی ببندر ابوشهر نهادند. چون آن طایفه غدر پیشه گلبن جمعیت آن شاهزاده والاتبار را بتیشه بیداد از بیخ برکنند و اوراق شوکتش را بصرصر بی‌آزرمی بیاد دادند جمیع بنه و اثاثه دولت را غارت نموده، فوج‌فوج رو بدار الملک شیراز نهادند.

## ذکر سال فرخنده فال تخاقوی نیل فرخنده دلیل مطابق سنه ۱۲۰۳

### اشاره

بهار جان‌فزا آمد جهان شد خرم و زیباباغ و راغ گسترده فرس حله و دیبا همه اطراف صحرا گشت پریاقوت و پر برسد همه اکناف بستان گشت پرمرجان و پرمینا هوا شد تیره و گریان بسان دیده وامق زمین شد تازه و خندان بسان چهره عذرا روز جمعه بیست و دوم شهر جمادی الاخره موسم دی را زمان کامرانی و ایام زندگانی طی شد و فصل شباط را بساط انبساط درنوردیدند و اول سرسبزی چمن و آغاز شکفتن لاله و یاسمن گردید. خسرو منوچهر چهر مهر پای سعادت بر رکاب اشقر سبک سیر سپهر نهاده، از بندرگاه حوت بجانب دار الملک حمل عنان داد. شهر بند گلشن

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۶

و دار الفضل چمن که چندی نشیمن تیره‌رویان زاغ و زغن و قرارگاه جغد و بوم بیگانه و دشمن و سفله طبعان اسفندار و بهمین بو از قدوم فرخنده لزوم نوباوه سلطان فریدون فروردین و از ورود مسعود قهرمان سلیمان امین و از قدوم فرخنده لزوم نوباوه سلطان نگین اردی بهشت رشک بهشت عنبرین گردید. فراشان چابک‌دست قضا و قدر تخت جمشیدی گلبن را از خار و خس افسردگان



مهرگان پرداختند و خیامان صنع قادر یکتا بارگاه گلزار در کنار جویبار برافراختند.

علمدان قوت نامیه علم کاویانی سنبل را در عرصه میدان گلستان شقه گشا ساختند. کوس کیقبادی رعد بهاری و سنج کیومرثی برق آذاری از کوهه بختیان کوهسار در خروشیدن آمد و لاله‌های احمر در ساحت ارض اغبر چون خون سیاوش جوشیدن گرفت. سپاهیان جویبار که هریک خود را هم آورد سام‌سوار می‌دانستند و سر و روی را بدرع و مغفر فولادی برف و یخ آراسته بودند از آتش افروزی برق بهاری بجای خویش آب شدند. اسفندیار گل نرگس چشم را که مرغزار با بهمن نژادان خس و خار قد بشورش برافراخته بود بیک اشاره ابروی زال چرخ و سرپنجه دلاوران آرش کمان قضا و قدر بتیر لهراسی لاله پیکانی و خنجر طهمورثی سوسن حدقه دیدنش از حدیقه برآوردند. یاجوج‌سیرتان برف و باران که بعلت اختلال اوضاع زمان روی تسخیر بجانب دارالملک باغ و چمن آورده بودند رخنه گر سد سکندری گلشن نگردیده، مراجعت باوطان و مساکن خود نمودند.

ز اعتدال هوا و ز دور چرخ اثیرچو عهد شاه جهان تازه گشت عالم پیر چهل روز بعد از نوروز فیروز:

شاه سیاوش هوش، خان منوچهر چهر خسرو هوشنگ هنگ، داور دارانشان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۷ گیو فریروز گرز، کسری کاوس کوس بهمن دستان خود، سام تهمتن توان

نیرم فیروز جنگ، قارن آرش خدنگ‌نوذر هوشنگ جنگ، آرش قارن کمان

شاه فریدون حشم، میر سکندر شیم‌داور دارا خدم، کسری کشورستان تسخیر دارالملک شیراز فردوس طراز را پیشنهاد خاطر فیض بنیان فرموده، در آن وقت شیخ ناصر عرب ابوشهری حاکم بندر ابوشهر نیز بندای «یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» لیبیک «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» گفته، بمفاد «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» طریق سفر آخرت را سالک گردیده، حضرت جهانبانی هفت روز بعد از وفات جناب شیخ مذکور بتدارک اسباب حرب و تهیه آلات طعن و ضرب پرداخته، جناب شیخ نصر و امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریگ را با فوجی از دریاکشان قلم آشام اعراب بنادر و سواحل و گروهی از شرزه‌شیران دشتستانی و زنگنه جمع آوری و بجانب ظاهر بندر ابوشهر متحرک و محل مزبور را مخیم خیام خورشید قباب و مضرب ساردقات مجره طناب فرمودند. خیر عزم امیرزاده اسفندیار رزم چون مسموع صید مراد خان گردید فوجی از بهادران هوشنگ جنگ نریمان آهنگ را بسرکردگی شاه مراد خان زند مأمور بمقابله خدیو فیروزمند گردانید. سردار مزبور مانند صیدی که بجانب صیادرود الی حدود دالکی ده فرسنگی بندر ابوشهر را بقدموم اکراه پیموده، در هنگامی که منزل خوشاب جولانگاه اشهب گیتی‌نورد و سمند عالم کرد غازیان نصره مآب بود ورود نامسعود سردار پریشان روزگار بحدود دالکی بعرض محرمان حضور سعادت دستور رسید. بمحض استماع آن خبر محرک سپاه نصره پرورد گردیدند. در بین راه جمعی سوار دولت‌خواه از اردوی آن غدار نابکار شرفیاب حضور معدلت آثار و بعرض رسانیدند که: صبح همان‌روز ایلات نصره آیات ابواب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۸

جمعی او بالهام خداوند یگانه و سروش بخت فرزانه و ارشاد تدبیر عاقلانه با فضلعلی خان و نقد علیخان ولدان مرحوم نظر علی خان زند سردار مزبور را گرفته، در بندگی آن خسرو فیروزمند می‌باشند. نواب جهانبانی بمحض استماع خبر بهجت مبانی بر استعجال و ایلغار افزوده، شام آن روز منزل مزبور را که صیدگاه آن صید بدام افتاده بود از قدوم فیروز رشک روز نوروز و غیرت‌بخش بهار عالم‌افروز و ساحت هستی را از لوٹ وجود سردار مزبور که صیدی خجسته بود پاک و دست آن حضرت او را از چارسوی دارائی و سروری بجانب تیره مفاک خار و خاشاک کشید و جمع ائانه شوکتش و اصل کارگزاران دولت ابد بنیان گردید و از آنجا بعزم دارالملک شیراز علم میمنت پرچم ظفر طراز در اهتزاز و شاهین شهماتش بجانب خطه ارم تمثال بال پرواز گشود. بعد از ورود موکب مسعود بقصبه کازرون چاپاری از جانب جناب میرزا محمد حسین وزیر اعظم و اعظام اعیان شیراز وارد معسکر سپهر انباز گردیده، بعرض رسانید که: تمامی ایلات بهم پیوسته و عقد موافقت بسته، شیشه دولت و مینای شوکت صید مراد خان را بسنگ

دولت‌خواهی این دولت شکسته، او را با اتباعش در حصار مبارکه ارگ محصور و راه عبور و مرور را بر روی او مسدود و دو چشم در راه وصول طلیعه لشکر پرخاشخو غنوده‌اند. حقیقت این مقال آنست که: در وقتی که صید مراد خان شاه مراد خان را مأمور بجنگ این شاهسوار میدان نام و ننگ می‌نمود ایلات مأموره سفر با ایلات خضری بسعی و اهتمام و صواب‌جوئی میرزا محمد حسین بعهد و پیمان بسته قرارداد نموده بودند که ایشان شاه مراد خان را گرفته، ایشان را مخبر و آنها نیز با صید مراد خان در آویخته، او را دستگیر نمایند. بعد از آنکه ایلات سفری بمقتضای معهود قامت سردار مزبور را از لباس سروری عور ساختند و فراش عزمشان ساحت زندگانی او را از شکوفهای کامرانی پرداخت چاباری نزد ممه‌دین خویش فرستاده، آنها را از وقوع واقعه مزبور مطلع ساختند. آن قوم وفاکیش وفا

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۱۹

بعهد خویش و در میدان درب ارگ بانداختن تفنگ هنگامه را گرم نموده، صید مراد خان چون چاره را مسدود دید دروازه ارگ را بر روی خویش بسته، در کنج مذلت نشست. اخلاص کیشان مراتب مزبور را معروض رای عالم‌آرای نواب جهانبانی ساختند. مختصر کلام:

دارای سکندر غلام در همان شب با لشکر قیامت لهب و سپاه آهنین سلب چون راه‌نوردان ثوابت و سیار روانه آن دیار سعادت یار گردیده، در یک شبانه روز مسافت آن راه را پیموده، خود را بدان خطه بهجت‌اندوز رسانیده، لشکر سیل شتاب کوه درنگ و جانبازان میدان نام و ننگ بامر خدیو با فرهنگ اطراف ارگ را فرو گرفته، بانداختن توپ و تفنگ کار را بر آن برگشته بخت سخت نمودند. صواعق بلا- بخرمن هستی آن قوم بی‌پروا آتش افروز و بضر بگلوه جان‌سوز بعد از دو روز خاک ثبات و قرارشان بیاد بی‌قراری داده شد و آن قلعه گردون مثال مسخر شیران بیشه جدال و صید مراد خان با اعوان و انصار گرفتار کمند اژدها مانند دلاوران پلنگ خصال گردیده، باشاره سرانگشت گزلك خون زیر چشم جهان بینش عبره‌لناظرین و سزای اعمال را بچشم خود معاینه دید و نقشی که بقلم قضا در لوحه روزگار نگاشته و سرنوشتی که حضرت خلاق خیر و شر و قسام نفع و ضرر بجهه او مقرر داشته بود صورت پذیرفت.

روزی اگر زد رقم دیو بر اورنگ جم بر سر خیل و حشم شد ز قضا حکمران

شاه سلیمان نگین راند برو رخس کین کرد بخاکش قرین داد بمرگش قران

از فلک کینه‌ور یک دو سه روزی اگر منبر خیر البشر گشت عمر را مکان

خسرو حیدر نژاد راند برو همچو باد توسن دلدل نهاد دلدل آتش عنان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۲۰ جست چو با او ستیز بست رهش از گریز آتش شمشیر تیز دود بر آورد از آن القصه: این برگزیده جناب پروردگار بر سریر دولت موروثی بر جای والد بزرگوار نشستند و بمراهم مراسم جراحات ستمدیدگان را بستند و بمومیائی دلجوئی درستی‌بخش دلهای شکسته ستم‌رسیدگان و بتریاق اشفاق سموم هموم از عروق خسته غمدیدگان بیرون نمودند.

ابر مطیر دست بحر نظیر و قلمز موج طبع فیض تأثیر شروع بریزش سیم و زر و بخشش درو گوهر و تقسیم شمشیر و خنجر مجوهر و سویت اسبان کوه‌پیکر و بذل استران فیل منظر و انعام طرایف دیگر از نفایس بحر و بر کرده، بتبذیل کف در پاش گوهرفشان و تبذیر دست قطره‌بار نیسان سان گرد از بنیاد بحر و بر و دود از ارکان کان بر آوردند. در میدان کرم گوی از معن و حاتم ربوده، در قوانین همم قواعد آل برمک را احیا فرموده، احدی از آشنا و بیگانه از مواید گوناگون خوان انعامش محرومی ندید و فردی از عاقل و دیوانه از فواید از حد افزون جود لاکلامش مرارت نچشید. از آبیاری سحاب اشفاقش ساحت آن مملکت رشک فردوس برین و از نگار بند دست الطافش آباد و خراب و صحرا و سراب آن کشور سعادت انبساط غیرت نگارستان چین گشت و مفارق اقتدار ارباب

افتخار و تارک اصحاب افتقار آن دیار از ذروه سپهر دوار برگذشت. رای ملک آرای و ضمیر معدلت پیرای متوجه تنظیم امور مملکت و بسط بساط عدالت و انتظام مهام سپاهی و رعیت و انجام اسباب دولت گردیده، قاطبه متوطنین و سکان و جمهور اعزه و اعیان و جمیع وضع و شریف آن عرصه بهشت نشان در کمال آرام و امان در ظل رایت امنای دولت و مقربان آن حضرت آرمیدند. الغرض: آن شهیار از پس آن کارزار با کف گوهر نثار با لب گوهر فشان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۲۱ کرد بجای پدر جای بصد زیت و فرشاد ز چون او پسر روح پدر در جنان جان عدو کاسته کین پدر خواسته مملکت آراسته کرد جهان را جوان نوبت نوشیروان کوفت بدولت که بادنوبت او تا ابد دولت او جاودان رسم عدالت چو کرد زنده، بتاریخ او گفت صبا: کو بود ثانی نوشیروان «۱»

### ذکر مجادله سپاه نصره شاعر آقا محمد خان و سایر وقایع آن زمان بحکم خداوند جهان

همای فرخنده فال خامه میمنت اشتمال در فضای صفحه بدین منوال بال گشا می گردد که: چون امنای دولت آقا محمد خان از کیفیت جلوس صید مراد خان برو ساده فرماندهی الکای فارس مخبر و مطلع گردیدند پلنگ عزمشان چنگال خونریزی تیز و بهوای اصطیاد آن صید لاغر نامراد در جست و خیز درآمده، مرحله پیمای طریق دار الملک شیراز شدند. در چمن خسرو شیرین کیفیت استیلای این خسرو جم نگین بسمعشان رسید. از حنظل خبر مزبور بغایت تلخ کام و از ساغر دل مایل خون آشام گردیدند. چون انصراف عنان عزمشان مغایر رویه دولت داری و مخالف ضوابط سروری و سالاری بود لاجرم راه‌نورد صوب مقصود و در محل بیضا بار توقف گشودند. مقدمات ورود موکب جلال آقا محمد خان بآن حدود بعرض این برگزیده حضرت معبود رسید. باستماع آن خبر باجتماع سپاه و عسکر پرداختند و متوکلا علی الله در دو فرسنگی شهر لوای حرب و جدال و الویه ضرب و قتال برافراختند.

دلاوران طرفین و مبارزان جانین آتش گیر و دار بباد شمشیر و صرصر خنجر و تیر شعله‌ور ساختند و آب حسام بهادران با انتقام عسکرین نام بسیاری از جوانان مبارز را از صفحه روزگار محو ساخت و موج تیغ جانستان پردلان خاشاک وجود جمعی را از قلم هستی برکنار انداخت و بقوه سرپنجه مردانگی نخل بلند حیات یک‌دیگر را از

(۱) این اشعار که در سه مورد این فصل آمده از فتحعلی خان ملک الشعراء صبای کاشانیست و جمله «او بود ثانی نوشیروان» که بحساب ابجد ۱۲۰۳ می‌شود ماده تاریخ جلوس لطفعلی خانست

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۲۲

ریشه برمی‌کنند و بزور بازوی خصم‌افکنی سرو برومند هم را بر روی خاک هلاک می‌افکنند. بسا خرمن زندگانی دلاوران که از آتش جان‌سوز بلارک برق‌افروز محروق و اجزای وجودشان از صدمه گرز مغزکوب مدقوق شده، کره زمین از تصادم سم هیونان معرکه قتال بمرتب‌ای تزلزل یافت که شیر فلک را رعشه بر اعضا افتاد و روی از میدان سپهر اخضر برتافت. بسا طایر جان و مرغ روان که از قفس کالبدهای مردان مرد در آن دشت تیره بسوی آشیان فلک بال پرواز گشادند و از محنت‌سرای عالم فانی رو بجانب امن جهان جاویدان نهادند.

قیامت گشت و بانگ صور برخاست ز بانگ صور هر جا شور و شر خاست  
ز گرد آفاق پر شد از سیه میغ در آن تا زنده پیکان برق زن تیغ  
دلیران دل بمردن بر نهادند بخون یک‌دگر بازو گشادند

ز خون شد خاک رشک لعل رخشان فضای دشت شد کان بدخشان

چنان گرد از زمین بر شد بر افلاک چنان برخاست از جا مرکز خاک

که ثور و حوت در آن کینه‌خواهی زمین را شد بجای گاو و ماهی عاقبت نهال اقبال آقا محمد خان در گلشن ظفر بارور و نخل آمالش در جویبار فتح و نصره مثمر گردیده، محمد خان عموی این جهانبان کشور معدلت گسترگی که پیوسته هوس سروری در سر و لباس مخالفت این حضرت را در برداشت و چنین می‌پنداشت که هرگاه شکست بر ارکان شوکت این جناب افتد اساس او درست خواهد شد روی از میدان بر تافته، بجانب الوس ممسنی که از طرف مادر قرابتی با ایشان داشت شتافت. حضرت کسری شان چون انجام امور را چنان دیدند عنان توسن زرین لگام را منصرف و خود را بقعه شیراز کشیدند.

هرکرا هوشیست داند که این شیر بیشه پردلی باوجود خردسالی که هنوز سن شریف از عشر ثانی تجاوز ننموده بعد از وفات پدر والا گهرکاری کردند که نخل آوازه رستم و اسفندیار بر خاک گمنامی در افتاد و نام کیخسرو و افراسیاب از صفحه روزگار محو شد. زیرا که

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۲۳

بنحوی که خامه وقایع‌نگار بذکر آن پرداخت حضرتش یکه و تنها بی‌جریده و سپاهی از بندر علویه روی بجانب بندر ابوشهر نهاد و از آنجا در کمال دلیری ادهم عزم را بسوی دارالملک شیراز عنان گشادند و شیرازه شوکت صید مراد خان را از آتش شمشیر برق نظیر توده خاکستر ساخته، بیاد دادند و یک ماه پیش نبود که جانشین سریر دولت موروثی گردیده بودند و هنوز بمیدان نظر امتیاز دوست از دشمن ننموده که جناب آقا محمد خان که در حقیقت سلطان خطه ذیجاهی و پادشاه ملک تدبیر و آگاهیست با استعداد تمام وارد آن حدود و ابواب جنگ و جدال را بدست غرور گشادند. مختصر کلام: حضرت ملایک خدام بعد از واقعه شکست مراجعت بشهر نمودند. از روی تیغ و بیداری و کمال حزم و هشیاری شروع بتدارک ادوات قلعه‌داری فرموده، زیاده بر یک صد اراده توپ جهان‌آشوب که در آن خطه مرغوب موجود بود باوج بروج کشیدند. تفنگچیان آتش‌ریز و جزایریان شعله‌انگیز بفرمان آن خسرو تهمتن ستیز در عروش باره و خاکریز آرمیدند. وکلای دولت آقا محمد خان وارد خارج دارالملک و صحاری اطراف و اراضی اکناف شهر را بنظر دوربین درآورده، موضعی موسوم بکوشن را بجهت توقف اردوی خویش معین و سنگری متین و غوغائی حصین اساس نهاد، آرمیدند. حضرت جهانبانی نیز اطراف و جوانب قلعه را بپلنگان کوهسار مردی و دلیری و شیران آجام جهان‌گیری سویت و قسمت فرموده، هر دسته را بموضعی فرستادند.

مأمورین با دل‌های خالی از شویب بیم و هراس بلزوم کشیک و پاس قیام می‌نمودند. هرروزه گروهی انبوه از مبارزان باشکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده، در مضممار مردانگی بازوی حریف‌افکنی می‌گشودند. توپچیان شراره‌فشان با توپهای برق عنان بنیاد آتش انگیزی و آغاز اخگرپاشی و شراره‌ریزی می‌نمودند. عاقبت کار بر لشکر بیرونی تنگ و نام را بریشان ننگ و آن طایفه را از ثبات و درنگ خسته ساختند. القصه: آذوقه‌شان نقصان گرفت و ذخیره‌شان فقدان پذیرفت،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۲۴

تا اوان توقف موکب جلالشان بدو ماه هلالی کشید، دیده آرزویشان روی شاهد مطلب ندید و دست آمالشان بدامن آن امر خطیر نرسید. چون مقصودشان بحصول نیوست و کمند عزمشان از تسخیر آن قلعه کوتاه گشت و کعبتین مرادشان بدنقشی آغاز و دری بر چهره خاطرشان باز نشد، مراجعت بطهران نمودند.

## ذکر سال فرخنده فال ایت‌ئیل خجسته تحویل سنه ۱۲۰۴

بهشت گشت ز اردی‌بهشت و فروردین ز لطف روی هوا و ز سبزه روی زمین

زمین ز سبزه تر چون صحیفه گردون چمن ز شاخ سمن چون طویله پروین  
ندیم و مطرب مستان ز بلبل و قمری بساط و بستر مستان ز نرگس و نسرین  
براغ آهو و سبزه چو عاشق و معشوق بیاغ بلبل و گلبن چو خسرو و شیرین

سریر سبز چمن شد شکوفه را بستر کنار برگ سمن شد بنفشه را بالین یوم چهارشنبه شهر رجب المرجب مینونشان حمل از فوجود  
شهریار اقلیم خاور و مربع نشین اریکه سپهر اخضر اعنی مهر انور زیب و زینت و رونق بزم کیسخر و گرفت. گل‌های آذاری و  
سبزه‌های طرب چهره دلبری از تتق خفا و جلباب اختفا آشکار ساختند. فراش باد بهاری خیمه ابر را بفضای هامون برافراخت.  
مشاطگان صنع حضرت قادر ذو المنن رخسار زیبای نوعروسان چمن و چهره دلارای شاهدان گلشن اعنی سوری و سمن را بغازه  
صنعت و گلگونه قدرت بیاراستند:

صباغ بهار بامر مولده گردن و گوش پری‌رخان گلزار و برودوش خوبرویان جویبار را بزبورهای شکوفه و ازهار زینت فرموده و  
خیاط ربیع قامت نازک نهالان عذراعذار و رعناقدان شیرین رخسار صنوبر و سرو آزاد را بحله سبزرنگ دلارا و ثیاب زمرد فام  
خضرا

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۲۵

آرایش نمود. در عشرت خانه گلشن اقداح راح ریحانی و کأس صهبای ارغوانی شقایق و لاله از دست ساقیان مشکین کلالة نامیه  
بدور افتاد و خنیاگران بلبل و هزار و مغنیان چکاوک و سار در محافل گلزار بنگمات دلکش شورانگیز دل‌های عشاق جگرسوز و  
بنوای مسرت‌اندوز رونق بازار باربد و نکیسا را شکستند. سپه کش اردی بهشت بعزم تسخیر دار الامان گلشن و تصرف مملکت چمن  
برابرش گردون خرام نسیم بهاری عنان آرا و علمدار قوای نامیه اعلام میمنت فرجام نرگس و سنبل را در عرصه کوه و کمر شقه‌گشا  
و نوبت زن ابر بهاری بر پشت قلل جبال غریو کوس رعد آذاری را بنام نامی خدیو فروردین بلند آوا و زنبور کچیان سحاب خردادی  
در موکب شهریار ربیع از کوهه بختیان کوهسار بانداختن زنبورک برق پنبه در گوش سکان ممالک غرب و شرق کردند. بزم  
نوروزی در عمارات مبارکات شیراز انعقاد یافته، جیب و کنار سران سپاه و خاصان درگاه آسمان جاه از گل‌های بی‌خار درم و دینار  
چون جیب و دامن تماشاگران گلزار گران‌بار و سریر اعتبارشان مانند باغ ریاحین و اشجار زیب اندوز ثیاب مشجر بوته‌دار گردید.  
چون مدت دو ماه از نوروز فیروز گذشت بعرض خدیو جم مرتبت رسید که: موکب جلال جناب آقا محمد خان وارد چمن  
گندمان و عزیمت توجه بجانب الکای فارس را تصمیم خاطر ساخته‌اند. حضرت سکندر حشمت سفر عراق را پیشنهاد خاطر و  
استقبال موکب او را قرارداد خاطر انور فرمودند. باحضر عساکر نصره مآثر و اجتماع جنود فیروزی ذخایر فرمان دادند و امر قضا  
نمون بعهدہ کار گزاران دولت ابد مقرون بعز نفاذ مشحون شد که: خیام همایون و سرپرده‌های سپهرنمون را بفضای هامون بر پا و  
همدوش چرخ والا نمایند و خود بدولت و اقبال در ساعتی قرین سعادت و طالعی خالی از شوایب نحوست بظاهر شهر نقل مکان  
فرمودند. در اندک زمانی سرخیلان و سرکردگان سپاه بجمعیت و اتفاق در کمال آراستگی اسباب و انتظام یراق باستان سپهر رواق

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۲۶

خدیو آفاق جمع گردیدند. در آن وقت که خارج شهر مطار عقابان زرین‌بال و مسیر اعلام ظفر پرور و آشیان همای فرخنده سیر  
رایات نصره همسر بود بعرض رسید که: موکب جلال آقا محمد خان از چمن گندمان بجانب دار الملک طهران نهضت و بسوی  
مقر دولت رجعت نموده، آن حضرت را غنچه تسخیر مملکت کرمان از شاخسار خاطر شکفته، سفر عراق را مبدل بیساق کرمان  
نموده، عنان اشهب عزیمت را بدان جانب مصروف داشتند. در هنگامی که موکب عظمت مشرف بر حرکت بود رضا قلی خان  
قاجار برادر جناب آقا محمد خان از دولت برادر روگردان و دست توسل بدامان مرحمت و سرپنجه تشبث بذیل مروت و حمیت این  
داور دارا شکوه زده، روی امید بسوی آن درگاه که پناه عرب و عجم و ملجاء ترک و دیلمست نهاده، در سفر مزبور بشرف همراهی

موکب منصور تباهی یافته. القصه چون نواحی کرمان معسکر کواکب حشر را مقر و حوالی آنکشور روح پرور مضر بخیام غازیان جلالت اثر و محل نزول خیول دارای جم چاکر گردید اعزه و اعیان قراء و امصار و کلانتران و کدخدایان اطراف و اقطار آن ملک جنت آثار از غایت اشتیاق باکتحال غبار سهم سمند گردون مانند از هر طرف و هرسوی از خانه و کوی بیرون شتافته و فیض زیارت آستان سعادت پاسبان دریافته، پیر و برنا بنده آسای با روی نیاز بجهه سالی ساحت عبودیت و بندگی و ماشی طریق خدمت و سرافکنندگی گردیدند. همگی مورد انواع عنایت دارای خورشید رایت شدند. لیکن اهل قلعه کرمان بسبب بعضی خیالات باطل و اندیشه‌های لاطایل ابواب شهر را مانند درهای بخت و سعادت بر روی خود بسته، تکیه بند بدیوار حصار نهاده، باعلان کلمه عصیان مبادرت جستند. نواب جهانبانی سپاه نصره مبنای را بمحاصره قلعه‌گیان مأمور و راه عبور و مرور را بروی حصاریان مسدود فرمودند. اهالی کرمان چون غازیان نصره هم‌عنان را در امر محاصره و سد معابر ساعی دیدند شیخ الاسلام و قاضی شهر را برکاب نواب فیروزی مآب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۲۷

فرستاده، استدعا نمودند که: چنانچه حضرت سکندر حشمت ترک مخاصمت و رفع مناقشت فرمایند و طریق مروت و مرحمت را که شیوه این سلسله علیه معدلت خصلتست نسبت باین بیچارگان عذرخواه و مشتى حقیر بی‌گناه باز نمایند مبلغ بیست هزار تومان برسم پیشکش ایفاد حضور مرحمت پرور و من بعد اولیای دولت ابد مدت را بنده و چاکر و امنای سرکار را از دل و جان فرمان بر خواهیم بود.

خدیبو منصور از غایت غرور بسخنان ایشان التفات نفرمود. مسئول آنها را بسمع قبول نشنود. فرمودند که: تا میرزا ابو الحسن بیگلر- بیگی و عمال و کدخدایان شهر قدم فرسای سرای اعتذار نگرند و طریق آستان مروت بنیان را بپای استغفار نیمایند شیران قلعه گیر و پلنگان هژبر نظیر را از امر محاصره ممنوع و غبار فتنه و آشوب را مرفوع نخواهیم فرمود، بهر جهه چون ایام محاصره بطول انجامید هنگام زمستان و تراوش برف و باران در رسید و شدت سرما و برودت هوا بجائی کشید که چنانچه لحاف سنجابی خاکستر از دوش اخگر افتادی از تاب سرما انگشت سیاه گشتی و اگر شراری از شعله‌ای جدائی نمودی در دم دانه ژاله گردیدی. آتش از بیم سرما در درون حصار سنگ و آهن متواری و پنجه خورشید عالم سوز از شدت شتا چون ید مفلوج از حرکت عاری شد. شب و روز پرویزن سحاب آرد می‌بیخت و علی الدوام سوهان موج هوا براده بر زمین می‌ریخت.

سطح زمین تخته‌ای از عاج شدروی هوا دکه حلاج شد بهرجهه نه مرغ هوا را در اغبر زمین یارای پریدن و نه وحشی صحرا را مجال آرمیدن و توانائی چریدن بود. چون سیورسات غازیان از سمت الکای فارس حمل و نقل اردوی گردون اساس می گردید در آن وقت از باب انبوهی برف در طرق و شوارع دیگر سیورسات ممکن حمل نبود و بدان جهه آذوقه اهل اردو روی بنقصان نهاده، بنابراین حضرت گیتی‌ستان مراجعت بصوب شیراز را بر توقف آن حدود رجحان دادند و فوجی از بهادران پلنگ ستیز را باتفاق امیر تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۲۸

شرف الدین خان ولد محمد حسین خان سیستانی در قلعه شهر نهادند و عنان یکران عزیمت را بسوی دارالملک شیراز گشادند. سوانحی که درین سال بتقدیر قادر ذو الجلال سانح گردید از آن جمله کشته شدن جعفر قلیخان قاجارست. توضیح این مقال آنست که: قبل از آنکه اولیای دولت آقا محمد خان را دست تصرف بدامان مملکت عراق برسد سمنان را بجانب علیقلی خان و بسطام را بجعفر قلی خان برادران خویش بطریق اقطاع واگذارند. مشار الیهما نیز هریک ولایت متعلقه خود را مأمون نموده، کوچ و بنه و خانوار عملجات خود را در آنجا سکنی داده، چون سفری اتفاق افتادی یا آنکه دشمنی بجانب ایشان عنان دادی و گشادی هریک از مسکن خویش حرکت و در موکب برادر اکبر حاضر می گردیدند و با یکدیگر با کمال صداقت طریق اخوت و راه و رسم فتوت مسلوک می‌داشتند، تا آنکه بدستیاری و مددگاری برادران ساحت دلگشای عراق ضمیمه متصرفات او گردید. جناب علیقلی خان را

سرداری عراق و جعفر قلی خان را ایالت اصفهان دادند. جعفر قلی خان مدت دو سال لوای حکمرانی و فرمانروائی در دار السلطنه مزبور برافراشت.

بعد از آنکه اساس دولت آقا محمد خان استحکام کلی پذیرفت و گلزارش در شاخسار حصول امانی و آمال شکفت جعفر قلی خان از ایالت اصفهان و امارت آن خطه بهشت‌نشان معزول و انواع بی‌التفاتی نسبت بمشار الیه معمول داشتند. او را نازشی بخاطر رسید و خویشتن را بقصبه بسطام کشید و راستی از همراهی موکب برادر تقاعد ورزید.

این مسئله را حوصله سلطنت و غرور دولت برنتافته، در اوقاتی که در چمن گندمان بودند علیقلی خان را مأمور بلرستان فیلی و تمشیت مهام خوزستان ساخت و خود بجانب مقر دولت شتافته و در آنجا بتدبیرات و مواعید چند جعفر قلی خان را بطهران آوردند و درخت وجودش را بتیشه غرور و دهره غیرت از پای انداخته و بعد بچاره کار جناب علیقلی خان پرداخته، او را بحضور طلب داشته، در هنگامی که محال جایدرمن محال لرستان مضر بخیام جلالت آستانش بود از وقوع

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۲۹

واقعه برادر مستحضر گردید. از آنجا که خان معظم له خداوند عقل و فرهنگ و در هیچ‌گاه از گلشن خاطرش نهال مخالفت برادر سر نزد و در گلبن ضمیرش غنچه نفاق نشکفته بود بی‌مضایقه باوجود استعداد کلی رخ بجانب دار الملک طهران نموده، بعد از ورود بآن حدود و دیدن برادر فی‌مابین عهد و چند بسوگند مؤکد گردیده، روانه الکای سمنان شدند.

### در بیان سال میمنت اشتمال تنگوزئیل مطابق سنه هزار و دویست و پنج هجری

#### اشاره

در عشر وسط شهر رجب المرجب خورشید عالم‌سوز و قهرمان این کاخ فیروز پس از هلاک جدی فلک و کباب نمودن سمک بمحنت سرای حمل خرامیده و نوروز غم‌اندوز چون شب فراق و شام عاشقان مشتاق در رسیده، و هنگام جوش و خروش طایران بوستان و ناله و افغان بی‌نویان گلستان گردید. چگونه بهاری که از شکوفه و ازهارش رنگ و بوی بی‌وفائی پیدا و چه نوروزی که از گل رعنائش شیوه دورویی هویدا؟ شقایقش را خنجر برگ خلاف بکندن چشم نرگس تیز و نرگسش مانند چشم فتان ترکان خونریز فتنه‌انگیز. سبوی غنچه‌اش مملو باده پرخمار ناشادی و پیاله لاله‌اش لبریز شراب ناخوش‌گوار نامرادی. بنفشه را جامه کبود سوکواری در بر و زنبقش را دشنه برهنه بی‌رحمی بر کمر. سوسنش را زبان تنگ‌خوئی بآزردن دل سوختگان باز و چنارش را دست تطاول بتاراج اسباب تجمل نوباوگان خاندان بستان دراز. گیسوی سنبش مانند اوضاع اهل زمانه پریشان و نغمه بلبش چون فریاد بوم شوم کاهنده دل و جان. سرو گردن فرازش چو بالا بلندان بی‌رحم دل بعاشق‌کشی دلیر و نسیمش مانند صرصر عناد بنیادکن اساس هستی برنا و پیر و هوایش نمونه‌ای از درکات بأس المسیر. نهالش را بجز میوه تلخ کامی ثمری و شجرش را سوای ثمر ناکامی بار و بری نه. در زیر هر گل برگش هزار خار حسرت نهفته و بر روی هر برگ سبزش صد مار جعفری خفته.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۳۰

صباحش چون شام هجران سیاه و شامش مانند صبح ناامیدی جانکاه.

بهارش گل ناآشنائی را گلشن و رنگ و بوی بی‌وفائی را نشمین.

فضایش ناسخ آئین یاری و هوایش خصم جان دوستاری. از چشمه چشم سحابش بعوض قطره باران خون می‌چکید و از پستان دایه ابر بهاری و مرضعه سحاب بهاریش طفلان رضیع گلستان و شیرخوارگان خاندان بستان بجای شیر نیسان جز خونابه الم نمی‌مکید. بلبل بی‌نوا چون ماتمیان سوخته‌دل روز و شب در فغان و شیون و چکاوک بی‌برگ و نوا مانند نوحه گران تعزیت‌سرای ماتم هم‌آواز

زاغ و زغن.

گویا که گلشن از مستوری عالم غیب خبر داشت که یک روز لبش بخنده شادمانی نشکفت و همانا که بلبش از ظهور حوادث زمانه غدار مطلع بود که بقانون کامرانی دمی سرود نگفت.

درین بهار گلی بر مراد کس نشکفت‌بهای‌های نشستند تا بهار دگر نواب جهانبانی در عمارات مبارکات فیض مبانی بسط بساط کامرانی فرموده، قفل از در گنجینه و بند از ابواب مخازن سخا و نعم بدست احسان گشوده، جیب و کنار خاصان درگاه را از نقود کامل عبارت غیرت گلزار نعیم و برو دوش سران سپاه را از بوارق خلعت‌های فاخر رشک گلزار ابراهیم فرمودند. بعد از انقضای جشن نوروزی این جهانبان کشور فیروزی بفکر بساق عراق و بقلع مواد فتنه‌جویان سراپا نفاق افتاده، بتهیه اسباب سفر و سرانجام سراپرده و چادر و تدارک گرز و مغفر و تیغ و خنجر و اجتماع سپاه و لشکر پرداختند. تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده متن ۳۳۰ در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا محمد خان و توجه بجناب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیاً ..... ص: ۳۳۰

### در بیان اعراض مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان از جانب آقا محمد خان و توجه بجناب شیخ ویس خان و مراجعت آنها ثانیاً

بلبل خوش‌بیان قلم بدایع‌نگار در گلزار اوراق بدین گونه نغمه‌سرا می‌گردد که: مرتضی قلی خان و مصطفی خان برادران جناب آقا محمد خان در هنگامی که الکای مازندران مضرب خیام تسلط شیخ ویس خان می‌بود از سوء رفتار برادر بتنگ و از دار المؤمنین استرآباد بجناب اردوی شیخ ویس خان عزیمت و آهنگ نموده، دست تشبث

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۳۱

بذیل دولت علی مراد خان زدند. وکلای آن دولت مقدمشان را گرامی و خاطرشان را از انواع نوازشات قرین شادکامی ساختند، تا آنکه بنحو قصه‌پردازی قلم اعجاز رقم مورخ تاریخ شیخ ویس خان را شکست افتاده، از بلده ساری بجناب دار الملک طهران که در آن هنگام دار السلطنه پدرش بود عنان ادهم عزیمت بگشاد. مشار الیهما نیز متعاقب شیخ ویس خان روی باردوی علی مراد خان نهادند. بعد از آنکه علی مراد خان را دست اجل گریبان و قضای مستعجل او را از بلده طهران بجناب دار السلطنه اصفهان کشید آن دو برادر عازم گیلان و مصطفی قلی خان بعد از چندی حسب‌الصلاح برادر روی نیاز بدولت جناب آقا محمد خان آورید و ابواب مسکنت و ضراعت و دروب عجز و استکانت را بمقالید اظهار عبودیت و بندگی و مفاتیح ابراز فروتنی و سرافکنندگی گشاده، باعتقاد خویش در ظل حمایت برادر جفاندیش غنوده، عاقبت نهال تضرعش در جویبار خاطر برادر ثمری و دوحه تخضیع و تخشعش در سراپوستان دل‌جور مایلش بار و بری نداد. دیده‌اش از نشتر ستم آن جفاجو و جهان‌بینش از گزلك عناد آن تندخو بی‌نور و از وصال شاهد بینائی مهجور گردید.

مرتضی قلی خان چون برادر بی‌مهر را در عین ناخوشی قاصد جان و در ظاهر و باطن از خود بدگمان دید خویشتن را بکنف حمایت هدایت الله خان والی گیلان کشید و در ساحت آن کشور باطمینان خاطر آرمید. بعد از آنکه دست قضای مستعجل باستره اجل نقش وجود هدایت الله خان را از صفحه هستی سترد و تندباد فنا اوراق دفتر زندگانش را بسوی نزهت‌سرای عدم برد دار المرز رشت و حوالی و حواشی آن ملک مینو سرشت ضمیمه ولایت محروسه جناب آقا محمد خان گردید مرتضی قلی خان خود را بمیان طولش انداخته، علم مخالفت در آن ولایت برافراخت و هر ساله جمعی را با خود متفق و خرمن زندگانی رشتیان بی‌نوا را از شعله خانمان‌سوز نهب و غارت محترق و امنای دولت آقا محمد خان هر حاکمی که با لشکر و سپاه بآن ولایت می‌فرستادند

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۳۲

متفرق می‌ساخت. وکلای آن سرکار درین سال تفریق شیرازه جمعیت و افساد و تحریق اوراق خود سری و استبداد او را مکنون



ضمیر خویش کرده، لیکن از جانب این جهانبان معدلت کیش خاطرشان در تشویش می‌بود و از طرف دارای جم اساس پیوسته در هراس و ضمیرشان در وسواس و دمی بآرام دل در هیچ مجلس و محفل نمی‌غنودند. بنابر آن بابا خان برادرزاده خود را با فوجی از دلاوران رستم‌قتال و بهادران ستبربازوی قوی چنگال و اسباب جاه و جلال مأمور بمحافظت و محارست در دار السلطنه اصفهان و خود از دار الملک طهران رافع ریات عز و شان و چمن‌گوران دشت را مخیم خیم جلالیت بنیان ساختند و چهار پنج یوم در چمن مزبور بجهت اجماع لشکر و فراهم آمدن حشم و حشر لنگرافکن زورق توقف گردیدند. چون اهالی ماسوله با مرتضی قلی خان در باطن سازگار و جنابش را از جان و دل خریدار و بآن جهت در آن سرکار تنبیه و تأدیب را سزاوار و شایسته هزارگونه ایذاء و آزار بودند و کلای آن دولت گوشمال آن جماعت را مرکوز خاطر و بعلت ضیق معابر و تنگی راه بردن سوار متعذر بود سواره سپاه و بنه و اسباب اردوی جلالیت دستگاه در موکب جناب علیقلی خان از طریق خمسه روانه دار الارشاد اردبیل و تفنگچیان مازندرانی را که در کوه گردی و جنگل نوردی بی‌بدیل می‌باشند برداشته، شوامخ کوه و کتل و معابر مشحون بدرخت و جنگل و شوارع پرخلاب و حل را بپای عاجل پیموده، آنها را تنبیه کامل، از راه طارم روانه خلخال و باردوی جناب علیقلی خان الحاق و اتصال یافتند.

### در بیان تسخیر نمودن آقا محمد خان ولایات این جانب رود ارس را و مراجعت بطهران

علم میمنت پرچم قلم در فضای آذربایجان صفحه و اوراق بدین سیاق شقه گشا می‌گردد که: ایل شقاقی از جمله ایلات مشهور آذربایجان و نشیمن ایشان در سراب و گرمروند من توابع دار السلطنه تبریز و بعد از وفات خاقان علیین مکان و کیل تا این زمان طوق فرمانبرداری

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۳۳

احدی از ارباب شوکت و استیلاء را بر گردن ننهاد و اکثر اوقات اذیت و اضرار آن طایفه بمرتددین آن دیار می‌رسید. درین وقت صادق خان شقاقی سرکرده آنها نیز بدار السلطنه تبریز استیلا یافته، خداوردی خان ولد نجفقلی خان دنبلی بیگلر بیگی آن ولایت را مقتول و انواع ظلم و بیداد و اصناف جور و عناد درباره اهالی آنجا معمول می‌داشت و همگی بیگلر بیگیان و حکام ولایت آذربایجان که هریک در ظاهر صاحب اساسی ملوکانه و خداوند دستگاه خسروانه بودند از بیدادش بجان و از فتنه و فسادش بامان آمده، از آنجا که با یکدیگر پیمایند طریقی نفاق و مشام خاطرشان از هم استشمام رایحه اتفاق ننموده، هیچ‌یک از آن امرای باوقار درصدد چاره کار و در مقام رفع اذیت و اضرار او بر نمی‌آمدند درین هنگام و کلای دولت آقا محمد خان چنگال شاهین همت را باصطباد مشار الیه تیز و توسن عزیمت را بجانب الوس او سبک‌خیز ساخته. صادق خان چون از ورود مواکب جلال آقا محمد خان بنواحی طارم و خلخال اطلاع حاصل و آن جناب را بتخریب بنیان جلال و هدم اساس قیل و قال خود بکلی مایل و از اهالی تبریز نیز بنابر سوء رفتار خود بسیار متوحش و متزلزل بود از دار السلطنه مزبور با جمعی که داشت روزی عزیمت بجانب سراب نهاد. جناب آقا محمد خان بانهای منهایان از ورود مشار الیه بمحل مزبور مطلع گردید. با سواره سپاه پانزده فرسنگ راه را در یک شب و روز پیموده، وقتی بمقصد رسیدند که آن جماعت از تلاطم آن بحر پهناور مخبر و با خانوار خود بولایت آذربایجان منتشر گردیده بودند. پس آنجناب قلعه سراب را موج سراب و نقش بر آب ساخته، از آنجا روانه دار الارشاد اردبیل و چند یوم توقف و بجانب طولش نقل و تحویل و منزلی موسوم بدریغ مضرب خیم غازیان فولاد خنجر الماس تیغ گردید. یک روز بعد از ورود بآن حدود تمامی تفنگچیان عراقی و مازندرانی بسرکردگی جان محمد خان دولوی قاجار یوخاری باش بتنبیه طولش مأمور و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۳۴

ده دوازده یوم در منزل مزبور متوقف. لیکن مأمورین با شاهد فتح متألف نگردیده، بی‌نحج مرام مراجعت باردوی با احتشام نمودند. در خللال آن حال عرایض متواتر از مصطفی قلی خان ولد کاظم خان قراجه داغی رسید، مشعر برآنکه: هرگاه موکب والا مرحله

پیمای صوب قراجه‌داغ و اعلام جلالت انتما بجانب این دیار فلک سا گردد این دولت خواه متعهدست که فتح ممالک آذربایجان با سهل وجهی میسر و عروس این مملکت اولیای دولت را بنیکوترین صورتی در برابر آید. امنای آن سرکار چون مینای وجود امرای آن کشور را از صهبای پرخمار نفاق لبریز و جملگی را با یک‌دیگر در مقام ستیز و آویز دیدند شمشیر جلالت را بافتتاح ابواب آن مملکت تیز و بجانب محال قراجه‌داغ تکاورانگیز و از راه اهر و مشکین غریو کوس عزیمت را بسوی چمن‌اشکیز بجهت ستیز بذروه سپهر هفتمین رسانیدند. چون چمن مزبور اردوی جلالت را مقر و خیام عظمت را مخیم گردید ارقام تعدده بیگلر بیگیان و حکام و ارباب آن دیار قلمی و همگی را بحضور احضار نمودند. امرای آنطرف رود ارس ماشی طریق فرمانبری گردیدند. از آن جمله حسینقلی خان دنبلی ولد محمد خان حاکم خوی و سلیمانخان و کلبعلی خان حاکم نخجوان و قاسم خان برادر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ارومی و احمد خان حاکم مراغه و عظما و رؤسا و اعیان دار السلطنه تبریز در چمن مزبور وارد حضور و خدمتش را طوعا و کرها مایل و بار ناهموار ایصال خراج و تمغا و باج را حامل گردیدند. چون محمد قلی خان بیگلر بیگی ارومی را وکلای سرکار احضار و مشار الیه برادر را بعوض خویش روانه معسکر جلالت کیش ساخته بود بنابر آن قاسم خان را که با برادر راه‌نورد طریق عناد می‌بود بیگلر بیگی ارومی و یکی از رؤسای قاجار را بجهت استقلال مشار الیه در اشغال محمد قلی خان با دو هزار سوار همراه نمودند. محمد قلی خان مقاومت در برابر سپاه قاجار را بعلت نفاق ایل افشار در قوه خود ندیده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۳۵

خویش را بقلعه‌ای که رأس الحد خاک ارومی و طایفه بلباس و حکاری و ساوچبلاغ مکرست کشیده، بعد از چند یوم بی‌آنکه از جانب اخوی زوری و در امر خود قصوری و فتوری مشاهده نماید سر مخالفت را برکنار انداخته، روی مطاوعت باردوی کیوان شکوه نهاده. مختصر کلام: وکلای دولت با احتشام تبریز را بعلاوه خوی و سلماس بحسین قلی خان دنبلی واگذاشتند و مهام کوچک و بزرگ تاجیک و ترک چه مخالف و چه مؤالف را بقدر امکان انتظام داده، بنابر صلاح وقت بولایات آنطرف رود ارس نپرداخته، بعد از اول میزان قانون حرکت و نهضت را ساز و لوای منصوری را باوج فلک و نوای نای عزیمت را بگوش ملک دمساز و شقهای زرتار اعلام همایون را بهزاز باد صبا مانند عشاق پرسوز و گداز بناله‌خیزی و شورانگیزی آغاز و خروش کوس روئین پرده در گوش ساکنین اصفهان و حجاز و نعره گورکه آهنین زلزله‌افکن بنیان طاقت و توان متوطنین نیشابور و شیراز گردیده، از راه راست اعنی پنجگاه خمسه عراق روانه دار الملک طهران شدند.

### در بیان سوانح غم‌فزای محنت‌پیرای و سایر وقایعی که در آن زمان حادث گردید

اول فصل خزان و آغاز برگ‌ریزی رزان و هنگام سردی هوا و زمان تهاجم لشکر سرما و اوان برودت کوه و صحرا و رسیدن بهمن و سریان زاغ و زغن که از جانب شهریار ربیع مستحفظ قلعه گلشن و مأمور بحراست نوباوگان خاندان چمن بودند عهد سلطان گل و پیمانه پیمان قهرمان سنبل را شکسته و ابواب حصن حصین بوستان و دروب قلعه متین گلستان را بروی عندلییان کهن آشیان بستند. در صحن چمن‌اندام پریر خان سوری و سمن و در ساحت گلزار قامت زیباقدان شقایق و گلنار که پروردگان سلطان نامیه بودند در خون کشیدند و بساط با انبساط جلالت لشکر آرای اردی‌بهشت را که در عرصه بوستان و کشت چیده بود برچیدند. شیرازه جمعیت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۳۶

اوراق گل‌های باغ و ورق‌های رنگارنگ لاله‌های دشت و راغ از تندباد خزانی از یک‌دیگر گسیخت. باغبان سفله‌خوی حصاربند گلستان با سپهدار زمستان همدستان گردید. آشیان بلبل بی‌نوا را از اوج شاخسار گلزار بدست بی‌شرمی فروریخته، لشکر بی‌پا و سر شبات دست تطاول باسباب تجمل لاله و گل و ورق‌های تمول نرگس و سنبل دراز و یغماگران ثلوج و امطار پیرایه شوکت شهریار فریدون‌فر فروردین را تاراج و عرصه گلستان و فضای باغ و بوستان را ببرگی محتاج ساخته، بنفشه بسوک نازک نهالان بوستان لباس

سوکواری در بر و گلین کلاه شکوفه از سر بینداخت. لاله را داغ حسرت در دل ماند و سرو را پای حیرت در گل. بوم شوم و جغد می‌شوم در آشیان مرغان بستان نغمه‌سرا و زاغ و زغن در عرصه گلشن چمن پیرا گشتند.

در آمد باد غارتگر بتاراج گلستان را ببرگی کرد محتاج \*\*\*

ز بسکه خیل خزان در چمن همی تازندبماند چهره آبی نهان بزیر غبار

ز گیسوئی که چمن را بهار بافته بودنه رنگ ماند و نه بوی و نه بود ماند و نه تار القصه: نواب جهانبانی یساق عراق را عازم و سفر اصفهان را جازم گردیدند و در دار الملک شیراز شقه‌گشای الویه ظفر طراز و با دبدبه خاقانی و دستگاه سلیمانی محال سمیرم را پیاپی تکاوران مشکین کاکل عنبرین دم و اقدام آهوان خیزران قلم آهنین سم پیمودند و در آن محال قبه بارگاه با قرص آفتاب و ماه برابر نمودند و مهجه علم را چون مهر بر سپهر اخضر سودند. در آنوقت بابا خان در چمن گندمان نصب خیام اقامت داشتند. بمحض استماع اعلام نهضت را بجانب قصبه قمشه برافراشته، حضرت جهانبانی دو یوم در منزل مزبور توقف و مکنون ضمیر خیراندیش این بود که فردای آنروز حرکت کرده روانه قمشه گردند. هنگام شام که زمانه لباس سیاه سوکواری در بر و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۳۷

فلک کلاه خورشید از سرانداخت و سرشک انجم بر دامن این نیلی طارم ریخت و سپاه اختران سرپرده سپهر مزور از گلوله پرشرر بنیاد آتش‌بازی و شراره‌ریزی و تیراندازی نهادند جماعت وخیم العاقبه فارسی و شیرازی و طایفه شومیه نانکلی و مافی در آن شب تار چشم از حقوق دیرینه و دیده از نعمتهای پیشینه این خسرو جم‌اقتدار پوشیده، چون هاله در اطراف ماه دور سرپرده و خرگان را محیط و بانداختن تفنگ ورمی سهام جانسوز گلوله هزیمت و آهنگ و بسیط خاک و بساط این تیره مگاک را از اشتعال نوایر جنگ همگون و همرنگ اطلس گلنار فرنگ ساخته، عرصه جهان مظلّم از شعله‌افروزی شهاب پرتاب گلوله آتش‌فشان مانند روز روشن و فضای دشت و در و ساحت اغبر از لاله‌های احمر شراره و شرر رشک گلزار و گلشن گردید.

و ابر آتش‌بار دود و دخان بنیاد باریدن ژاله بلا و آغاز طراوش قطرات امطار و غابر مزرع ثبات امیر و وزیر و کشت‌زار قرار برنا و پیر نهاد. نواب جهانبانی هرچند جهد نمودند که بآب تدبیر یا آتش دم شمشیر مسکن نوایر فتن و فتور و منطقی شعله شر و شور یا خرمن سوز اشرار شرارت‌اندوز گردد مفید نیفتاد و از آنجا که تدبیر مخالف تقدیر حضرت قادر و مغایر مشیت خالق افلاک و عناصر بود بسرانگشت سعی و اهتمام این شهریار جم غلام عقده از رشته انعقاد این گیر و دار نتوانست گشاد. بالاخره جمعی کثیر و فوجی غفیر با تیغهای تیز و خنجرهای خونریز روی بی‌شرمی بجانب سرپرده خسرو اسفندیار رزم رستم ستیز نهادند. حضرت کسری معدلت چون اوضاع را دگرگون و بخت را واژگون و آن قوم ملعون را تشنه خون دیدند پای جلادت برکاب اشقر عزیمت نهاده، سفینه وجود مسعود را بیادبانی حفظ حضرت معبود از آن دریای پرآتش بساحل نجات کشیدند. اهل اردو در آن شب داج مال و اموال یکدیگر را تاراج و دست بنهب و غارت باسباب هرغنی و محتاج گشاده، بعضی سوار و برخی پیاده تخته‌پاره وجود خویش را از آن قلزم موج برکنار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۳۸

رسانیدند. هریک بطرفی روی نهادند و عنان عزیمت بجانب مأمنی گشادند. این حضرت از خارج اردو عنان‌کش رخس عزیمت گردیده غلامان درگاه و خاصان آستان آسمان جاه و بعضی از سرکردگان سپاه که درین واقعه بی‌گناه بودند مانند پروانه پیرامن این شمع انجمن خسروانه جمع و روی عزیمت بجانب دار الملک شیراز نهاده. بر آگاه دلان عالم صورت واضح و بر خرده‌گیران جهان معانی لایح خواهد بود که: شغل خطیر سلطنت و فرمانروائی و منصب جلیل خسروی و دارائی بمفاد «تُوْتِي الْمُلْكُ مَنْ تَشَاءُ» در ید قدرت «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» و تغییر و تبدیل آن بمضمون «تَنْزِعُ الْمُلْكُ مِمَّنْ تَشَاءُ» بمشیت خالق ارضی و سما موقوفست. بسرپنجه سعی مخلوق امری که تعلق خالق جزو و کل بوقوع آن قرار گرفت بموجب «تحکم ما یرید» از پرده خفا و جلباب اختفا

ظهور و برحسب «اذا اراد الله شیئا هیئی اسبابه» اسباب آن بدستیاری کارکنان قضا و قدر مهیا و میسور می‌گردد. تدابیر مدبران دهر و افکار صایبه عقلای هر شهر و کشور بمنع تیغ و رفع تیر تقدیر حی‌قدیر توانا نمی‌توانند بود و انامل اجتهاد و سرانگشت بشر گره از رشته خیر و شر و عقده از سلک نفع و ضرر نمی‌تواند گشود. «العبد یدبر و الله یقدر». وقوع این واقعه و سنوح این سانحه را بر خردی سال و کم‌تجربگی این هزبر بی‌همال محول نباید داشت، زیرا که تا چرخ جفاکار برحسب تقدیر کردگار بر مرادش گردش می‌نمود قانون مملکت‌داری و رعیت‌پروریش سرمشق جمیع سلاطین صاحب تمکین و از رزانت فکر و اصابت رای ناسخ تدبیر مدیران و از اشاعت گفتار و اذاعت کردار محسود حکمای یونان زمین بود و انامل فیض شامل افکار صایبش گره از رشته روز و شب می‌توانست گشود و از سهم اسهام قهرش نسر طایر را پیوسته در آشیان چرخ شتابنده دل پر از بیم و از بیم سنان جان ستانش سماک رامح را در جولانگاه گردون گردنده برکف سر تسلیم. از هیبت شیر علمش شیر سپهر در هراس و از صولت شمشیرش دل‌های پادشاهان در وسواس. شرفات قصر جلالش بر عرفات

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۳۹

ایوان فلک مشرف و کنگره کاخ عظمتش با کنگره چرخ متألف. حاتم و معن را در پیش گدایان درش دست در یوزه دراز و فضل و جعفر را بر آستان در یوزه‌گران آستانش سر نیاز. وقتی که چرخ فتنه‌جو کج روی آغاز و سپهر سفله‌خو قانون مخالفت‌ساز نماید از مثنی خاک چه برمی‌آید؟.

عنان اختیار مملکتی که پایتخت دولت و مقر جلالت باندک غفلتی بدست حرامزاده لولی حسب یهودی نسبی می‌دهند که با ولی نعمت خود این گونه رفتار نماید. بیان اعتبار این حادثه کبری و سنوح این سانحه عظمی اینست که: حاجی ابراهیم شیرازی ولد حاجی هاشم یهودی الاصل جدید الاسلام که در عهد دولت خاقان گیتی‌ستان و کیل در میان امثال و اقران ذلیل و مشغول پاکاری محله‌ای از محلات حیدری خانه شیراز و در ایام تسلط نواب غفران مآب بیگلر بیگی نظر بصدور بعضی خدمات جزوی کدخدائی کل حیدری خانه باو تعلق یافته و بآن جهت بر سایر امثال و اقران تفوق بهم رسانید. بعد از آنکه علی مراد خان زند بنحوی که مورخ تاریخ چگونگی آنرا مدون و بذکر آن پرداخت قلعه شیراز را مسخر و دست شوکتش بنیادکن معموره آن بوم و برگردید بعضی اشرار آن کشور و فسادپیشگان از صلاح بی‌خبر را که وجود نابودشان مضر ملک و دیار و دولت موجودشان شورانگیز روزگار بود بخروج از قلعه شیراز فرمان داد، از آن جمله حاجی یهودی طینت نمرود طبیعت را نظر بشرارت ذاتی و خبائث جبلی که در آب و گلش مخمر بود هم سلک سایر مخرجین و با کوچ و خانه و برادران دیوانه‌اش مأمور بدار السلطنه اصفهان نموده، در مدت حیات علی مراد خان چون سال‌خورده‌ای پرده‌نشین جلباب خفا و خلوت گزین پرده اختفا می‌بود، لیکن عوراتش بعبادت دیرینه رسوم ایام شنبه را پیشه ساخته و چادر عصمت را از سرانداخته، علم بی‌عفتی را بر فراز بام خانه آن نمرود برافراختند و غریو کوس بی‌ناموسی را بفلک آبنوس و آواز طبل بی‌عصمتی را بذروه چرخ سندروس

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۴۰

و خروش نفیر بی‌حیائی را بمسامع سکان روم و روس رسانیده، درب خانه آن دیوث را بر روی اقصای و ادانی و الواط شراب‌خوار میدانی گشاده، صلاهی عام و ندای شراب‌مدام با شاهدان گل‌اندام درداده، بدان مایحتاج حاجی مشار الیه مهیا و آماده می‌ساختند. بازار فیوج از کثرت مشتری رواج و او را بدان رفع احتیاج می‌شد. دیگر از اوصاف حمیده سلسله علیه اینست که: بعد از آنکه امنای دولت آقا محمد خان قلعه شیراز را تصرف نمودند همشیره‌زاده حاجی که بقول ایشان باکره بود از خانه آن مردود مفقود، بعد از ده یوم او را در خانه جان محمد خان قاجار پیدا نمودند. مشخص گردید که بخانه مشار الیه رفته. چنان نموده بود که: من دختری هستم بی‌پدر و مادر و بغایت محتاج شوهر. مشار الیه او را بعقد منقطع در آورده، متصرف گردیده. چون وکلای سرکار آقا محمد خان از کیفیت آن امر مطلع شدند او را گرفته، بدست حاجی مزبور سپردند. حاجی بیچاره از وقوع آن واقعه بکلی پریشان‌دل و از

سنوح آن سانحه بغایت متزلزل و از اندیشه ننگ و ناموس ب فکر پردگیان عصمت مأنوس حرم سرای جلال و ماهرویان حریم عصمت و اقبال افتاده، ابواب مصلحت و مشورت باصلاح اندیشان قدیم بدست غیرت و حمیت گشاده، از ایشان صلاح جو گردید و بزبان در پاش لثالی این کلمات غیرت‌انگیز را برشته بیان کشیدند که: الحمد لله این مقدمه با حسن وجهی گذشت و ننگ آن دامن گیر ما نگشت و کارمان برسوائی و بدنامی نکشید.

باید چاره اندیشید و بمحافظت سایر پوشیده رویان قصر عز و شان کوشید، که مبادا امری حادث و رسوائی این سلسله جلیله را باعث گردد. صلاح اندیشان مصلحت در آن دیدند که در مدت توقف اردو که اندک ننگ و عاری ضرورت باید همگی را دربند نموده و خود را از بند بد نامی و قید رسوائی گشود. حاجی صاحب ناموس حسب الصلاح امنای دولت خواه پریچهرگان سروقد و صنوبرقامتان گلبار خد را محبوس و عرصه بندخانه را از مقدمشان رشک حجله عروس و رندان قدح تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۱

پیما را از وصال آن دلبران ماه‌سیما مأیوس نمودند. لیلی و شانی که هریک را هزار مجنون دربند جعد مشکین بودی سلسله جفایشان برپا بستند. گل‌عدارانی که هرروز در چمنی با چو منی چمان و از غایت جود و کرم کام‌ده پیر و جوان و دستگیر هرقفیر و ناتوان می‌نمودند در کنج زندان ستم نشانیده و ساقها و ساعدهای بلورینشان را که پیوسته طراز دوش و دو شاخه گردن شاهدبازان جرع‌نوش بودی از زنجیر جور و بیداد خسته. بلبلان گلستان آرائی که هرروز از اطراف شاخی آشیانه تازه ساختی و در آن آشیانه طرح آشنائی با گلرخی انداختی بال و پرشان را بسنگ بی‌مروتی درهم شکستی. شواهی این طائفه عفت انصاف نه آنقدر ارتفاع دارد که سیمرخ قوی بال فکر و خیال بذروه اظهار و اشعار یکی از هزاران تواند پرید و با دیده وهم تیزبین قله قاف توضیح و تبیین آنرا بنور یقین تواند دید.

شاهین خیال بجنای افکار صادق و بقوت شهپر سرعت انتقال در هوای مقال عشری از اعشار بی‌پر و بال و زبان قلم در تقریر اندکی از بسیار آن ابکم و لالست. هرچند طایران آفاق گرد اوهام در فضای بیان آن بال پرواز می‌گشایند در مطار مختصری از مطول آن نمی‌توانند رسید.

پای کمیت قلم و قدم ادهم خامه صدق رقم از مشی مرحله از مراحل آن بغایت لنگ و سطوح این نه رواق چنانچه صفحه و اوراق گردد بجهت تحریر آن بکلی لنگست.

گر سیاهی شب ظلمت‌فزادر دوات آسمان ریزد قضا پس بفرمان خداوند فلق یک ورق کاغذ شود این نه طبق حاصل روح نباتی بیش و کم صرف گردد یک قلم اندر قلم وز پی تحریر سازد چرخ پیر چون عطار د جمله انجم را دبیر کی تواند از هزار آن یکی در همه عمری نوشتن بی‌شکی مختصر کلام: چون منشی دیوان قضا و طغراکش «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» بدایع بدیع جهاننداری و توقیع وقیع کشورگیری و گیتی‌گشائی علی مراد خان را که بآیه کریمه «تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّ مَنْ

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۲

تَشَاءُ» موشح بود برقم «تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ» مرقوم نموده و نیر اقبالش قرین احتراق و ماه جلالش در محاق افتاد و ترکیب کاخ عظمتش از تندباد اجل افتراق یافته و آفتاب جهانتاب خاقان مغفور از افق دولت طالع و انوار عاطفتش بر عرصه اصفهان لامع گردید حاجی مزبور را در سلک ملازمان رکاب منسلک فرمودند. بعد از شکست احمد خان افغان آن حضرت محرک خانوار فارسی و شیرازی از دار السلطنه مذکور گردیده، دار الملک شیراز را مطلع مهچره رایت ظفر طراز ساختند. چون جناب میرزا محمد کلاتر سابق الکای فارس نوه‌زاده مرحوم میر سید شریف علامه فی الحقیقه بزبور کمالات صوری و معنوی آراسته و قامت قابلیتش

بحلیه گران‌بهای مردی و مردمی پیراسته، مشار الیه نیز حسب الامر علی مراد خان با خانه و کوچ مأمور توقف اصفهان، در سلک مستوفیان دیوان او منسلک می‌بود در هنگام حرکت موکب همایون بعثت کثرت عیال و اطفال ارسال اصفهان را در قوه خود ندید رفتن بجانب وطن مألوف را موقوف و عنان ادهم عزم را از همراهی مواکب جلال معطوف نمود. چون حاجی مزبور در ایام دولت خاقان گیتی‌ستان من جمله محرران میرزا محمد مشار الیه و سررشته‌ای از داد و ستد ولایت فارس بهم رسانیده بود بنابراین خاقان مغفور شغل خطیر کلانتری الکای فارس و منصب جلیل شهرداری آن ملک فردوس اساس و تمشیت مهمان جمهور ناس را بآن نسناس بدکیش که قابلیت کلانتری خانه خویش را نداشت مرجوع و مواد استعداد دولت علیه زند را باندک غفلتی مقلوع فرمودند. نواب جهانبانی بعد از وفات پدر والا-گهر نظر بصلاح وقت شغل مزبور را کماکان باو در گذاشته و در آن اوان نیز میرزا محمد حسین وزیر دیوان اعلی که عمده اعمده سرادق دولت و رکن رکین کاخ شوکت بود محرم بیت الله الحرام و زیارت عتبات عرش درجات ائمه علیهم السلام گردیدند حاجی مزبور در غیاب نواب معظم الیه اقتدار کلی بهم رسانید. رتق و فتق امور رعیت و سپاهی در حیظه اختیار او

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۴۳

قرار یافته، در هنگامی که رایت منصور بجانب دار السلطنه اصفهان شقه گشا و اعلام میمنت منظور بعزم پیکار آقا محمد خان قاجار فلک‌فرسا می‌شد قلعه شیراز و محارست پردگیان عظمت و اعزاز او را بمردود شقاوت انباز محول، بل امور ملک و دولت را یک‌باره مختل فرمودند. حاجی مزبور در غریب دولت و کفران نعمت اقدام نمود. آنچه مذکور می‌شد اینست که: آن یهودی‌زاده نمک‌بحرام مدتی از حرکت و نهضت این برگزیده ملک علام شجره خبیثه نفاق و اصول رذیله شقاق را در مغیلان زار خاطر کاشته و بوساوس شیطانی طباع جمعی از فارسیان خذلان تلاش و سفله طبعان اجامر و اوباش و ناپاکان ارادل منش قلاش از طریقه صدق و صواب تحریف و قلوبشان را بجانب حق ناشناسی و نمک‌بحرامی تألیف و ممهّد کرده بودند که دست تصرف این شهریار رستم حریف را از دامان قلعه شیراز کوتاه و شیرازه دولت چهل ساله زند را پریشان و تباہ ساخته، لوای خودرانی در عرصه آن مملکت برافراخته، من بعد قلاعه خدمت و فرمان‌بری و طوق مطاوعت و خدمت‌گزاری هیچ‌یک از فرماندهان با تمکین و خسروان صاحب تاج و نگین مملکت ایران‌زمین را بر گردن نهند. چون این امر خطیر باوجود بودن این امیر کشور تدبیر در آن ملک بهشت نظیر صورت‌پذیر نمی‌شد و وقوع این خیال فزون از حوصله آن قوم ثعالب منش ارنب خصال می‌نمود آن حرکت را موقوف بنهضت خسرو نوشیروان معدلت بجانبی داشتند. تا اینکه این یکه‌تاز معرکه پردلی حاجی روباه صفت لابلالی را در دارالملک شیراز والی و بیشهای آن شهر و کنام آن کشور را از وجود شیران آجام دلیری و پلنگان کوهسار شیرگیری خالی ساختند و علم شهامت و جلالت را بجانب الکای عراق برافراختند.

حاجی مردود شرارت باطن را ظاهر و یک نفر از خوانین زند را که از جانب خدیو سعادت‌مند مأمور بکوتوالی قلعه شیراز بود بتدبیری دستگیر وصیت مخالفت و کافر نعمتی را گوشزد دور و نزدیک و ترک و تاجیک گردانید. دروازه‌های شهر را خاکریز و بانهای قضای چالاک

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۴۴

سبک‌خیز ممهّدین خویش و هم‌عهدان بدکیش خود را که در موکب همایون بودند مطلع ساخت. راه مخالفت گشاده و درب موافقت بسته در طریق معاندت نشسته و در پس دیوار مخاصمت ایستاده بودند و حصانت قلعه شیراز و استحکام آن حصار گردون طراز را احتیاج بتعریف و توصیف نیست، زیرا که کنگره حصارش در عقول و حواس مماس محدب فلک ذات البروج و طایران اوهام و متخیله را بر اوج بروج آن یارای عروج نه و دست هیچ‌گونه تدبیر پیرامن تسخیر آن حصن حصین که قرین کنگره اثیرست نمی‌رسید و نخواهد رسید. پس آن حضرت لاعلاج در مسجد بردی یک فرسنگی شهر بی‌بنه و چادر نزول و جماعات فارسی و

رهروان طریق نسناسی ممهدین حاجی عاصی نیز از طریق غیر معمول آمده، داخل شهر بند شدند. حاجی نسناس و آن مردود خناس بروج را بتفنگچیان فارسی و رفقای پروسواس تقسیم و در نهایت بیم و هراس بلوازم کشیک و پاس قیام نمودند.

### مراجعت نواب جهانبانی بخارج دار الملک شیراز و رفتن ببندر یک

خامه قصه‌نگار از نسایم عبارت فصاحت پیرا غنچه گشای ازهار اظهار مدعا می‌گردد که: جمیع خوانین و سرخیلان جلیل زند و سایر ایلات که در آن شب باطراف و جهات پراکنده و منتشر و پیماینده دشت و در و راه‌نورد کوه و کمر گردیده، از موکب جلالت نمود که مقصد و مقصود هر مقبول و مردودست قعود نموده بودند دسته‌دسته از خارج شیراز بحضور معدلت‌طراز سرافراز و قانون قلعه‌گیری را ساز و ابواب چاره را بر روی قلعه‌گیان فراز ساخته، حاجی شیطان خیال چون کار را بر وفق آمال ندید و دلاوران بهادر را در امر محاصره ساعی و جاهد دید حیل و مکر برانگیخت و طرح شعبده تازه‌ای ریخته، در جزو بدلیران سپاه شرحی مشعر برانذار و تهدید بسیار نگاشته خامه حیل‌نگار ساخت که: کوچ و بنه همگی در قلعه شیراز و ابواب هر گونه تصرف بروی ما بازست. هرگاه از موافقت و همراهی آن دوحه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۵

سرابوستان کناره نجویند و طریق مخالفتش را پپای رضاجوئی ما نپویند نسوان و عیال همگی در معرض تلف و من بعد خائیدن انگشت افسوس و اسف فایده نخواهد داد و چنانچه ترک معاونت را نموده، روی بشهر آورند لازمه محبت و مهربانی بهریک معمول و وصال شاهدان آرزو و کامرانی هر محفل را با حسن وجهی بحصول موصول خواهد شد.

آن ساده‌لوحان بی‌مایه و احمق و شان فرومایه از خوف ایذاء و آزار منسوبان و اندیشه تأسف بدون توقف از خدمت آن حضرت تخلف و بتسویلات آن مردود فریفته و بخط و خال مواعید دروغش شیفته گردیده، روی بشهر نهادند. حضرت جم مرتب چون سلسله جمعیت را از تند باد قضا و قدر گسسته و ابواب چاره را از شش جهه بسته و عدو را در پهلو نشسته دیدند توقف در آن حدود را دون صلاح و مغایر فوز و فلاح دانسته، زمام سمند تیزگام عزم را بجانب بنادر مصروف و عنان توجه را بسوی دشتستان معطوف و در مرحله پیمائی با ریح عاصف و در طی مراحل با برق خاطف مألوف و از اعوان و انصارش در رکاب سعادت آثار بجز محمد خان عم و زال خان خشتی که در طریق حق‌شناسی ثبات قدم ورزیده و سوابق خدمت و اخلاص خویش را بلواحق اختصاص مؤکد ساخته احدی باقی نمانده بود.

حاجی مردود فوجی از مبارزان را بتعاقب آن حضرت از شهر بیرون فرستاده، امر بفسونگری نموده، حضرت معدلت‌مدار با آن دو سه سوار اندک کروفری نموده، جمعیت آن قوم را پریشان نمودند.

القصه: نواب جوزا رکاب از خود قطع آرام و خواب فرموده، بتوسل خالق جزو و کل و میامن الطاف هادی خیر السبیل در یک روز و شب خود را بدامان کوهی فلک شکوه که در استحکام و سختی چون عهد عاشق و دل معشوق و در استعلاء و ارتفاع هم‌شان عیوق و در مابین خشت و کازرون واقعست رسانیده، جماعت کازرونی از عبور خدیو منصور مستحضر گردیدند. قریب بهزار نفر تفنگچی و سوار مجتمع و در عقب آن حضرت آواز گیر و دار مرتفع ساخته، بازوی آتش‌فشانی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۶

و شراره‌ریزی گشادند. شهریار کشور ظفر بان قوم ارانب سیر حمله-ور و در آن دریای آتش شناور گردیدند. باب شمشیر منطقی نوایر شر و ضرر و بباد حملهای بی‌حد و مر نهال جمعی را بر خاک هلاک انداختند. نهایت آن جماعت در میدان خودداری پای تهور افشوده، دست از انداختن تفنگ و استعمال آلات جنگ نمی‌کشیدند. فرزین چاره‌جوئی آن شاه بی‌سپاه در آن دشت جانکاه مات و متحیر و اسب فیل‌پیکر نیز از کروفر متواتر از رفتار باز مانده، پیاده رخ بجانب کوه نهادند و بجنگ گریز مانند پلنگان

کوه گرد و شیران نبرد بر شوامخ آن کوه صعود و شرفات آن راه پرخطر و قله‌های آن جبل پر حجر را پپای سعی پیمودند. در خلال آن حال تفنگچیان خشتی بامداد رسیده، مظفر و منصور روانه خشت و ساحت آن ملک نیکو سرشت را از قدوم فرخنده لزوم رشک بهشت و از آنجا روی عزیمت بسوی بندر ریک نهادند. امیر علی خان حیات داودی حاکم بندر ریک بشرف پابوس رسیده، سر افتخار باوج سپهر سندروس سود و در نهایت اخلاص بمراسم مهمانداری قیام و اقدام نمود.

### بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز جنت طراز و سایر وقایع غم‌پرداز بتقدیر ملک کارساز

سمند سعادت پیوند قلم در شبستان صفحه بدین نهج گرم جولان و بلارک بر آن خامه در میدان ورق بدین نسق سرافشان می‌گردد که:

حاجی بیدادگر بدگهر چون مدار سپهر ستم شعار و گردش چرخ جفا کار را و سیر نجوم سیار و کواکب خون‌خوار را بر وفق مرام و توسن بخت و دولت را رام خود دید تیغ بی‌آزمی را از نیام بی‌شرمی و شمشیر عاجزکشی را از غلاف بی‌انصافی برکشیده، هریک از حاجبان و غلامان دولت علیه زند را بجرم حق‌شناسی در معرض مصادره و اخذ سیم و زر بلکه جان و سر درآورده، محصلان شدید العمل بجهت وصول و ایصال اسباب و اموال آنها برگماشته و بآن هم اکتفا نموده، لوای عمل را بر فراز خانهای سلسله زند برافراشت و حقوق

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۷

نمک اشخاصی که خود و برادرانش مدت چهل سال پرورش یافته آن دلیران و دخترانش پروردگان باب ایشان بودند منظور نداشت و مبلغ‌های کلی معدنیات متنوعه و سبائک مختلفه از اسب و یراق و آلات یساق و اسباب طمطراق آنچه در ظاهر و پنهان و آشکار و نهان داشتند ضبط و کسانی که تن پیرنیا و حریر باکراه پوشیدند بپلاس محتاج ساخت و آنانی که بر بستر اطلس و کم خاب بناز تکیه می‌فرمودند بجائی رسیدند که بوریا و حصیر بخواب نمی‌دیدند. بسا خانمانها که از تند باد عنادش با زمین یکسان شد. سموم سهمش خرمن افروز پیر و جوان و آتش قهرش خانمان سوز بیچارگان ناتوان گردید. آتشی افروخت که چرخ جفا پیشه را با همه قساوت از شعله‌اش دل بسوخت و آنقدر خون ناحق بتیغ بی‌باکی بر زمین بی‌مروتی ریخت که بهرام خون آشام سرخود گرفته، بزوایای فلک گریخت. خلاصه کلام: از خزاین و دفاین و دراهم و زراین و جواهر آلات و ظروف و اوانی سیم و زر و امتعه و اقمشه و اسب و اسلحه از مال خاصه شاهی و سایر اعیان سلسله زند و غلامان و قورچیان خدیو سعادت‌مند در حوزه اکتساب آن یهودی‌زاده بی‌کتاب درآمد که محاسبان اوهام از حساب آن بعجز و تقصیر اعتراف نمودند. جمعی از الواط بی‌پا و سر و پابرهنگان بی‌پدر و مادر که در عرصه مردمی کمتر از زالی که از خنجر برآراسته هریک را بیال و کوپال هم آورد زال ساخته، اسباب جلالت و تجبر و بساط بسالت و تکبر فروچیده و بعضی از ایلات را که محل اطمینان نبودند، وجودشان را در شهر محل امور خود می‌دانست بعد از ضبط مال و تاراج اموال با زن و فرزند از قلعه بیرون و بجانب هامون سر داد و کوچ و بنه اعیان و کدخدایان بلوکات فارس را کوچانیده، بشهر آورد و در خانهای ایلات اخراجی سکنی داد. بعد از فراغ از اخراج و ادخال دشمن و دوست مانند کرم بیوست آن ولایت افتاد و بی‌تنازع منازع بر مسند فرماندهی مملکت فارس قرار گرفت. چون حل و عقد

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۸

امور جمهورش در قبضه اختیار و اقتدار خود دید موازی دو سه هزار سوار و پیاده از ابطال رجال بسرکردگی رضاقلی خان شاهسون بجنگ آن شهریار لشکرشکن نامزد نمود. در آن وقت نیز نوشته‌ای از شیخ نصر حاکم بندر ابوشهر رسید مشعر بر ورود وارث مملکت کیقباد بیندر ریگ و خواهشمند کومک گردیده بود. از آنجا که شیخ نصر مزبور در طریق بی‌وفائی و ناسپاسی با سایر جماعت فارس رفیق و در گرداب بغی و طغیان با آن قوم عاصی غریق و با امیر علی خان نیز در مقام ستیز و آویز ایستاده و از ورود



حضرت جهانبانی بیدر ریگ بعلت قرب مکان زورق خاطرش را لطمه‌خور چهار موجه حیرانی و تخته‌پاره وجودش گرفتار امواج بی‌سر و سامانی می‌بود بنابراین سه چهار هزار نفر تدارک دیده، در کومک شیراز آرמיד. از آن جانب بنحوی که مرقوم گردید حاجی مزبور رضا قلی خان را با تدارک نامحصور روانه دشتستان و خان مذکور از دارالملک شیراز لوای نخوت و غرور را بجانب مقصود برافراخته، الی قریه برازجان من توابع دشتستان را بپای سرعت پیموده، در آنجا توسن عزمش لنگ و زیاده بر آن بمیدان گستاخی آهنگ نموده شیخ نصر ورود آنرا به آن حدود فوز عظیم دانسته، با جمعیت خویش بمعسکر خذلان کیش ملحق و آن گروه متفق گردیده، شهریار ملایک حشم وقتی از ورود آن قوم بکیف و کم آگاهی یافتند که زیاده بر دو سه هزار نفر سوار نداشتند. در آنوقت سلطانعلی خان زند هزاره با هفتاد نفر از طایفه خود از شیراز فرار نموده و شرفیاب حضرت معدلت شعار گردید. مختصر کلام: حضرت کسری غلام از آنجا که فتح و نصره را موقوف بمشیت جناب کردگار و تأیید داور دادار می‌دانستند، نه بکثرت اعوان و انصار، معاونین خویشان را که بقلت متصف و بکثرت معاندین عارف بودند دلجوئی فرموده، بر جنگشان دلیر ساختند و بجای جوشن کفن در گردن انداختند. متوکلا علی الله از بندر ریگ نهضت فرمودند. امیر علی خان نیز با قلیل جمعیت خود مستظل ظلال رایت فتح آیت گردید. حضرت جمشید وقار با نفرات اندک و امید بسیار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۴۹

پای جلادت در میدان رزم و پیکار نهاده، دست مبارزت گشادند.

نخستین بار شهریار عدوبند رخس جهان‌پیمای دیوماند را بمیدان برانگیخته، بضرب سنان جانستان خون جمعی از آن قوم خذلان نشان را با خاک معرکه بیامیختند. آن هفتاد نفر سوار نیز فدائی‌وار دنباله‌دار آن شهریار منوچهر اقتدار گردیده، داد مردی و مردانگی دادند و بهر حمله گروهی از آن قوم دغا را در میدان می‌انداختند و بهر یورش ترکیب کاخ هستی بسیاری را از صدمه عمود خارا شکن متفرق و بصرصر تیغ بی‌دریغ زورق وجود جمعی را بگرداب فنا مستغرق می‌ساختند. متاع جانها از تهاجم مشتری کاسد و کالبدهای مردان مرد در آن دشت نبرد فاسد کردند. در آن هنگام دویست و پنجاه سوار عبدالملکی که بتهور و مردانگی و دلیری و فرزاندگی از سایر ایلات برتری داشتند و هر فردی از آنها در میدان بسالت پلنگی و در دریای جلادت نهنگی بودند بدلات بخت روی امید باستان این وارث تاج و تخت نهاده، خدمات پیش را شفیع گناهان خویش ساخته، زبان بکلمه اعتذار و استغفار گشودند. نواب سپهر رکاب که مرحمت و عاجزنازی مجبول ذات همایونشان می‌باشد آنها را بنوازشات شایان مشمول و از تقصیرات گذشته‌شان گذشته، در سلک مستظلال علم میمنت پرچم منسلک. القصه بیاری جناب کردگار مدلول کریمه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» آشکار و آن طایفه غدار سیاه روزگار از دم صمصام خون‌آشام دلیران ظفر شعار با همه عدت پی سپر وادی هزیمت و فرار و بجانب دیار ادبار شتافتند.

### ذکر خبر شدن حاجی از شکست لشکر شیراز و متوسل شدن او بدولت آقا محمد خان

چون سپاه شکسته بحاجی مردود پیوست و از کماهی احوال سپاهی و دستبرد نواب سلیمان‌شان آگاهی یافت دیو غرور و پندار که در کشور دماغش راه یافته بود بجانب قاف فروتنی و افتقار شتافت و عنان تمالک و تماسک از دست بداد و سپاه وحشت و لشکر خوف و دهشت روی بشهر ضمیرش نهاد. کجا

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۰

بر صفحه خاطر قاصرش این صورت نقش می‌بست که حضرت کسری شان باوجود قصوری چنان که در بنیان قصر جلالت و ارکان کاخ عظمت آن راه یابد توانند یک روز در الکای فارس درنگ نمایند؟

چه جای اینکه بمقلاد عناد شمشیر و مفتاح رماح فتاح ابواب ستیز و جنگ گشایند؟ چون در هنگامی که آن نمک ناشناس با اعیان

فارس طرح الفت و استیناس انداخته، علم بغی و طغیان می‌افراختند عهد و پیمان را بشرایط چند مشید ساخته بودند که: همگی با یک‌دیگر در استحکام اساس مصادقت و مخالفت کوشند و از جام موافقت پیوسته صهبای فرح‌افزای مؤالفت نوشند و دیده از استرضای خاطر هم پوشیده و هیچ ذی شوکتی را در الکای فارس دست تسلط ندهند و زمام اختیار آن ولایت را بقبضه اقتدار احدی از فرماندهان اورنگ‌نشین نهند.

بدین جهت نقض عهد و میثاق و انقطاع رشته پیمان و وفاق در ظاهر با جماعت فارسی و ممهدی عاصی او را مشکل بلکه اساسی که چیده بود مختل می‌شد و چنانچه بی‌رضای ایشان قدم براه اطاعت و انقیاد احدی از صاحبان دولت می‌نهاد البته موجب مفاسد عظیمه و مورث تنفر و توحش معاندین خذلان قرینش می‌بود. بنابراین سرکردگان عصیان تلاش و بابایان رونود و اوباش را بمجلس کنکاش طلب داشتند.

پرده از رخسار ما فی الضمیر خویش برداشته، زبان غدر بیان حیلت ترجمان را بزمزمه این مطلب مترنم ساخت که: در وقتی که ما نقش امر خطیر را از قلم پندار بر لوح خاطر نگاشتیم و کوس عصیان و طغیان را بلند آواز و علم خلاف را باوج نفاق افراشتیم مذنون خاطر همگی این بود که نواب جهاندار یا بکمند اجل گرفتار یا بجانب هند و روم عنان‌گشای سمند فرار خواهد شد. نظر باینکه جمهور اهل فارس در اظهار کلمه عصیان با ما هم‌زبان و در تأسیس اساس مخالفت هم بیان می‌بودند مظنه نمی‌رفت و بخاطر نمی‌رسید که آن حضرت در ولایتی از ولایات فارس دقیقه‌ای پادامن خودداری توانند کشید. حال آمال نتیجه برعکس بخشیده، در صورتی که با قلیل

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۱

جمعیتی شش هزار سوار نامدار که ما هریک را ثانی رستم و اسفندیار می‌دانستیم مغلوب و منکوب سازد چگونه با جنابش دیگر بار در جنگ و جدال برمی‌توانیم آمد؟ امروز غیر از آقا محمد خان کسی که تواند در برابر لطمات قلزم موج آن وارث تخت و تاج زیست نماید کیست؟ و ما جز اینکه دست توسل بذیل معاضدت و مظاهرت آقا محمد خان زده، طریق مطاوعت را با امنای دولتش پوئیم و در هدم بنیان کاخ استعداد آن حضرت که چون قضای مبرم و اجل حتم بقبض ارواح ما خواهد رسید از ایشان استمداد جوئیم چاره نیست.

حاجی مزبور را مرکوز خاطر این و مکنون ضمیر این چنین بود که در ظاهر با امنای دولت آقا محمد خان سازش و ائانه سلطنت و مستوران ستر عظمت و برادران صغیر نواب ثریا منزلت و جواهر آلات قیمتی را بوکلای آن سرکار داده و متقبل باج و متعهد ایصال قلیل خراجی شده، بی‌تعرض مشارکت احدی متکفل امور سروری و متصدی مهم برتری الکای فارس گردد. بهرجهت بعد از گفت و شنود قلب زرانود سخنان آن مردود بمحک ضمیر بعضی از آن جماعت تمام عیار نموده، در دار الضرب قبولشان سکه بر زر شد و در تشیید ارکان موافقت و تمهید اساس مؤالفت اولیای دولت قاجار با حاجی شقاوت آثار همداستان گردیدند. آن نمود غدار عریضه‌ای رقم زد خامه حیلت‌نگار ساخت مشروح بر اینکه: این دولت و جمیع اعیان فارس در امان اطاعت و انقیاد مستقیم و نسبت باولیای قویم دور از مخالفت و بعواطف شاهانه امیدوار و خاطر بر آن قرار داده‌ایم و دل برین مطلب نهاده که مدت العمر جز راه متابعت و خدمت‌گزاری آن دولت نسپریم و از مقتضای رای جهان‌آرا سر موئی تجاوز ننمائیم و بعد ازین شرایط جان‌سپاری را بجای آوریم. این دولت خواه و همگی اعیان این سامان که مؤسس هدم اساس شوکت دولت علیه زند گردیدیم باستظهار اولیای آن سرکار بوده والا- ازین یک مشت خار و خس چه برمی‌آید؟ نظر باین سزاوار هست که مراحم خسروانه از سر جرایم گذشته ما بندگان بگذرد و از اهالی این ولایت کوچ نخواستند و وکلای سرکار وسعت‌مدار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۲

هرساله بوصول قلیل مال و خراجی اکتفا نمایند و یک نفر از سرکردگان موکب جلال را با فوجی از جنود جلاهدت استعجال

بمظاهرت و معاونت این ولایت گسیل و چند تن از امنای درگاه عز و جاه را وکیل فرمایند که آمده، این بنده اخلاص آئین پردگیان استار سلطنت و مخدرات خدر عظمت را با اسباب و اثاثه دولت بایشان سپارد و عریضه مزبور را بصحابت رسولی سخندان و پیام‌گزاری چرب زبان روانه و موازی دو سه هزار رأس مادیان از ایلخی همایون که در حوالی شیراز مرتع داشتند برسم پیشکش ارسال نمود. در هنگامی که مواكب جلال آقا محمد خان از آذربایجان مراجعت و عازم مقر دولت بودند در محال خمسه عریضه مرسله رسید و از هبوب صورت مضامینش که در عالم معنی از مهب عنایت حضرت وهاب اهتراز گرفته بود شکوفه شکفتگی از رخسار ضمیرشان شکفیدن آغاز نهاد. گویا که زبانشان بشکرانه این بیت باز گردید:

آن دولتی که می‌طلبیدیم از خدا پرسیده راه خانه و خود بر در آمده اگرچه خیالات آن مفسد شریر بر ضمیر جناب آقا محمد خان که فی الحقیقه مرآت جهان‌نمای عقل و تدبیرست عکس‌پذیر گردیده و می‌دانستند که چنانچه از صدمه گرز البرز مثال این شهریار کشور جلال نبود حاجی مردود چگونه بدست اعتذار و استغفار صغه کوب در متابعت گردیده، ابواب مطاوعت و فرمان‌برداری بر روی امنای آن دولت می‌گشود. راقم حروف را این دو بیت شاهانه از شاهنامه مرحوم فردوسی طوسی علیه الرحمه بخاطر رسید، بجهت متابعت در رشته تحریر کشید:

چنین گفت رستم: که ای شهریارمکن آشتی جنگ را سازدار

کزیشان نبوداشتی رایشان بدین روز گرز من آوردشان القصه: وکلای این دولت بنا بر صلاح کار مسئولات حاجی مجهول را بدرجه انجاح قبول موصول و عهد و پیمان را بایمان مؤکد و مشید ساختند و ارقام شفقت آئین و احکام ملاطفت قرین باستمالت هر یک از اعیان فارس مرقوم و همگی را بحکومت حاجی نسناس مأمور و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۳

او را بیگلر بیگی بالاستقلال فرموده، رسول را با حصول مرام مشمول انعام رخصت انصراف ارزانی و دو سه نفر از امنای دولت را بجهت ضبط اثاثه دولت فیض مبانی و کوچانیدن پرده‌نشینان جلیاب عظمت نواب جهانبانی باتفاق فرستاده حاجی روانه شیراز و بابا خان قاجار که در آن وقت در دار السلطنه اصفهان می‌بود ارقام مؤکده نگاشته خامه منشیان کرده که: موازی چهار هزار نفر سوار زبده از سپاه ابواب جمعی خود را بسرکردگی مصطفی خان قاجار دولو یوخاری باش بمعاونت آن طایفه خذلان تلاش روانه نماید. بابا خان حسب الامر معمول داشت. انشاء الله تعالی منکوب و مخذول شدن سردار بعد ازین رقمزد خامه بلاغت‌نگار خواهد شد.

### بیان محاربه نواب جهانبانی با لشکر شیراز مرتبه دوم و شکست یافتن ایشان

قبل ازین مشاطه خامه وقایع‌نگار رخسار عرایس صفحه را بخال و خط مشکین عبارات و معانی آرایش داده، در حجله‌سرای اوراق نشانید که: چون سپاه شیراز از دم شمشیر برق نظیر غازیان گردن فراز فراری و بجانب شیراز متواری گردیدند حاجی مردود را مهره خاطر در ششدر حیرانی افتاده، مساوی هفت هزار نفر سوار و پیاده طوایف متفرقه که هر یک در میدان جنگ پلنگ را در شمار نمی‌گرفتندی و زخم گرز البرز مثالشان رعشه بر بدن کوه دماوند انداختی و نهیب عمود خارشکن آتش آهنگشان اجزای جبل الوند را توده خاکستر ساختی تدارک دیده، بسرکردگی رضا قلی خان شاهسون و رضا قلی خان برادر حاجی علیقلی خان کازرونی و رئیس قاسم کوه‌مراهی و غیره سرکردگان ایلات فارس روانه قصبه کازرون، بخيال آنکه بمشتی گل راه بر سیلاب و بشاخص گذر بر آفتاب می‌تواند بست و بآن یا جوج منشان سد اسکندری اعنی سپاه نصره‌پناه را می‌توان شکست. بهرجهت نواب جهانبانی چون از جسارت ایشان آگاهی یافته بآن قلیل جمعیت که داشتند بجانب رزم و پیکار آن طایفه غدار شتافتند. چون سپاه شیراز از وصول آن سیل خانه‌برانداز مطلع گردیدند قلعه کازرون را

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۴

مأمّن عافیت خود ساخته، آرمیدند. نواب جوزا رکاب با شوکت کیخسرو و افراسیاب در خارج قصبه قباب بارگاه توقف را بذروه ماه و آفتاب برافراشتند و مرکز آن قلعه را دایره آسا محیط شدند. هرچند دلاوران بهرام کین در کمین نشستند که بلکه قلعه‌گیان پای جلادت از حصار بیرون و دست مبارزت گشایند میسر نگردید. بعد از یک دو روز خدیو جهان‌پناه بهادران قلعه گشا را بیورش مأمور ساختند.

ریضان مضمار نام و ننگ مانند نجوم بر جوم که از کره افلاک بمرکز خاک آهنگ مینمایند روی بشهر نهادند و در یورش اول قلعه مزبور مسخر شیران بیشه جدل گردید. شمشیر انتقام از نیام کشیده، روی زمین را از خون معاندین لعل فام ساختند. آنان که دل باستظهار حصار بسته، در پس دیوار معارضه نشسته بودند از نهیب رماح فتاح مجاهدان این موکب جلال شغال آسا در کنج زوایا و بیغولهای شهر متواری میگردیدند. مبارزین رکاب ظفر قرین هرکرا یافتند از دست اجل امان نیافت و هرکرا که پیدا کردند در زیر خاک پنهان شد، از بسیاری خستگان و افتادگان پشت گاو زمین خم شد و از خون کشتگان تأثری نم گرفت. در آن شهر هنگامه‌ای روی داد که یاد از روز محشر و نشان از فزع اکبر میداد. چون خورشید جهان‌نورد قرین غروب و افول و تاریکی شب نور بصر را از مشاهده محسوسات معزول ساخت بقیه السیف که متواری زوایای خمول بودند حصار شب را مأمّن عافیت ساخته، بجانب شیراز راه‌نورد نشیب و فراز شدند. نهایت قریب بدو سه هزار نفر اسیر و اسب و شمشیرشان نصیب غازیان دلیر گردید.

رضا قلی خان کازرونی برهنمونی کفران نعمت در قید خسار و بوار گرفتار و بگزلك حکم جهانبان منصور دیده‌اش از لباس بینائی عور گردید. ولدش نیز از جام انتقام همان زهر نوشیده، چشم امید از مشاهده بینائی پوشیده، نواب جوزا رکاب از قصبه کازرون بطالعی میمون و بختی همایون نهضت و بیک حرکت خود را بقریه جویم سه فرسنگی شیراز رسانیده، ده یوم در قریه مزبور توقف و از آنجا وارد مسجد بردی بگردیدند و مسجد مزبور را از قدوم فرخنده لزوم مسجود

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۵

خاص و عام و قبله آمال اهل انام ساختند. حاجی مردود چون از کیفیت ورود مسعود وقوف یافت سپاه وقار و سکون از شهر بند خاطرش روی برتافت. حیران و سراسیمه‌وار بدهشت تمام و دفع قضای مبرم قیام نموده، دروازه‌های شهر را خاکریز و بارو و بروج را باعوان خود که کمتر از فیوج بودند قسمت نموده، از روی کمال حزم و هشیاری و غایت تیقظ و بیداری و نهایت احتیاط ممهد بساط قلعه‌داری و اجتماع مردان دلیر کاری گردیده، توپهای شهر آشوب را باوج بروج و فراز فیصل منصوب ساخته، تفنگچیان آتش‌ریز و جزایریان شعله‌انگیز در بروج حصار آرمیدند. هرروز گروهی انبوه از مبارزان با شکوه از قلعه پای جلادت بیرون نهاده، فوجی از مستظلال ظلال رایت فتح آیت با صولت شیر و حمله پلنگ بدفع و رفع آن ارناب سیرتان بی‌نام و ننگ آهنگ می نمودند. چون چند یوم از توقف شیران آجام مردی در مسجد بردی گذشت کوچ و خانوار اعوان و انصار آن شهریار که حاجی غدار بعد از اخذ مال قبل ازین از شهر بیرون کرده و در حوالی و حواشی آن خطه میمون در بیابان سرگردانی ماشی بودند باردوی همایون و سایه رایت سعادت نمون جمع گردیدند و ازدحام مردم تزاید پذیرفت. خدیو فلک بارگاه و داور جهان‌پناه قلعه زرقان را که در پنج فرسنگی شهر واقعست بجهت سکنی فرزند و زن بهادران شیر اوژن و بنه همایون معین فرمودند و جنود مسعود را از محاصره قلعه منع نموده، محرک سلسله آن جمع گردیده، روانه زرقان شدند. مردم زرقان در متابعت بسته، راه ممانعت گشودند و چشمه‌سار فرمان‌بری را بخار و خس نافرمانی مکدر نموده، حضرت قمر رکاب لشکر سعادت مآب را بیورش مأمور فرموده، مأمورین بنحو مقرر سپه و سنگر پیش برده، بر بروج آن قلعه عروج و دروازه را گشودند. حضرت کسری معدلت نظر بمرحمت و مروت نگذاشتند که از جانب ملتزمان رکاب ظلمی و ستمی نسبت بقلعه‌گیان واقع شود و معمار همت را بتعمیر قلعه و احداث بروج متعدده در اطراف حصار مزبور گماشتند و در آنجا چند یوم بدولت و اقبال

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۶

علم توقف افراشتند. از آن طرف حاجی مزبور چون از حرکت موکب منصور جانب قلعه زرقان مستحضر گردیدند موازی پانصد نفر تفنگچی فارسی بسرکردگی باقر خان نامی کله‌داری بمعاونت زرقانیان روانه نمود. در دو فرسنگی قلعه مزبور از استیلای خدیو منصور بر قلعه زرقان مستحضر گردیدند و در میان دره آرمیدند.

نواب جهانبانی از ورود آنها قرین اطلاع و فوجی را پیریشان ساختن آن جمع تعیین فرموده، آن طایفه غدار وقتی از نشانه باده بیخودی هشیار گردیدند که خود را بسته کمند دلیران فیروزمند دیدند.

خدیو سعادت پیوند سرکردگان ایشان را مأمور بحبس و بند و تواین را مرخص باوظان و مسکن خود فرمودند. چون بسعی و اهتمام این ناظم مناظم دولت قلعه مزبور انتظام پذیرفت کوچ و بنه را گذاشتند و مراجعت بمسجد بردی و ملتزمان رکاب را مأمور بمحاصره و سد شوارع نمودند. مأمورین طریق مرور و دخول شهر را بنوعی مسدود ساختند که بیک نهران گرد وهم و خیال را راه دخول بدرون حصار مسدود و جاسوس سبک‌پای دیور و شمال را طریق مرور بجانب شهر مفقود بود. مختصر کلام: حضرت والا مقام را نظر بمروت و فتوت که فطری ذات شریف و جلی وجود لطیفشان بود بخاطر مبارک رسید که برای اتمام حجت احدی را روانه شهر و بمفاد «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ» حاجی مزبور را از ارتکاب حرکات ناصواب ممنوع نماید و غبار طغیان و عصیان که بر حاشیه ضمیرش نشسته است بنسایم نصایح مرفوع نماید و وثیقه خاطرش را بکریمه «یا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هَذَا» موشح سازند، بلکه از بادیه ضلالت بشاهراه هدایتش کشانند و از مقام تکبر و تجبر بموقف اعتذار و استغفار آرند. چنانچه توسن خاطرش رام گردد فهو المراد والا- بعلت سفک دماء مسلمانان مؤاخذ درگاه ملک علام نباشند. اگرچه بر ضمیر حقانیت تأثیر که مرآت جهان‌نمای صور قضا و تقدیرست واضح و لایح بود که آئینه خاطر آن ناکس را زنگ اعمال قبیحه نه‌چندان تیره و تار ساخته است که بصیقل نصیحت توان زدود و ماده سودایش نه‌چنان بجوش و غلیان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۷

آمده که بسکنجین ارشاد و ابتمون موعظت ساکن توان نمود.

چون از دیده بصیرت نفوس بسیاری از مسلمانان طریق را غریق بحر حوادث دوران و ذوات جمعی کثیر از اهل توحید و عرفان جانین را پایمال جنود مکاره زمان می‌دیدند و اتمام حجت صاحبان عدالت و مروت را در چنین اوقات لازم افتاده است آن خیال بی‌مال را از دست نداده و گوش بر مضمون این بیت گلستان سخندانی یعنی جناب صباحی که می‌فرماید:

از پارگین بهره زلال خضر خواهوز خاربن بخیره امید رطب مدار نهادند. از خارا امید نرمی و از یخ توقع گرمی و گوهر ناسفته مطلب را بمثقب معدلت سفته، آویزه گوش ضلالت‌نیوش آن نمرود طبیعت نمودند که: خاقان عرش آشیان و کیل وجد عالی مقدار و والد والا تبارم انار الله برهانهم و سایر اعیان سلسله جلیله زند مدت چهل سال معمار همت بلند را برآبادی این شهر ویران خراب که بمرور ایام حکم نقش بر آب یافته بود گماشته و اوقات ارجمند را مصروف عمارات رفیع مقدار و سراهای زرنگار و آئینه خانهای گردون آثار و احداث قلعه و حصار و مساجد و حمامات و خانات و بازارهای دلگشا و تکایا و باغات روح‌افزا داشتند. هیچ‌یک را احتیاج بتعریف و توصیف نیست، زیرا که:

«آثار پدیدست صنایع عجم را»

و این بلده فردوس مثال را مرکز رایت دولت و اقبال فرموده، پرتو التفات بتدارک خللها که باین کشور راه یافته بود انداختند و صغیر و کبیر و منعم و فقیر این بلد درین مدت در سایه قصر جلالشان راحت‌گزین و در ظل کاخ حمایتشان محسود اهالی کل مملکت ایران زمین بوده، جان و مال و عیال و اطفال همگی را از تطرق حوادث دوران و تطاول فتن و فتور زمان محارست و محافظت فرمودند. بتصور اینکه طایفه فارسی حقوقشان را فراموش و از مینای هوش ربای نمک ناشناسی جرعه‌نوش نخواهند گردید. بهره‌ت را دو کار باید کرد: اول آنکه درب منازعت را بسته، قدم بشاهراه متابعت گشاده و چشم از حقوق دیرین

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۸

نپوشی و بتأسیس اساس حق‌ناشناسی و ناسپاسی نکوشی. دوم آنکه مخدرات سراپرده دولت و کوچ و بنه اعیان سلسله زند و ملتزمان رکاب نصره پیوند را از شهر بیرون نموده، بدست و کلای ما بسپار و ما نیز مضایقه از ترک وطن و دل برگرفتن از کوی و مسکن نخواهیم داشت.

البته روی توجه بجانبی خواهیم گذاشت. چنانچه پنبه غفلت را از گوش و جامه پندار را از دوش انداخته، سالک منهج احدی الامرین گردد رستگار کونین خواهد شد و هرگاه بمضمون «لَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ» طبع مغلول را شربت نصایح قبول و خاطر مفساد منوال پذیرفتن پند موصول نشود دست انتقام درهای سیاست بر روی تو و هریک از اعوان و انصارت خواهد گشود و چنانچه در مراسم تمرد و استکبار اصرار ورزد و بحال ضعف و مساکین که ودایع بدایع خلاق آسمان و زمین اند رحم ننماید، و صیانت قلعه و حصار و حصانت بروج و جدار را سرمایه استظهار خود شمارد و از سر راه معاندت برنخیزد الحمد لله الملك المبین مقالید سیوف مسلول مجاهدین موکب نصره قرین و مفاتیح تیغهای مصقول مبارزین معسکر ظفر آئین باشاره دست بسالت گشاینده بسی درهاست و بلارک فولاد بیکر جان‌بازان معارک اخلاص را آیت «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» و شمشیر کج یکه‌تازان مضممار ارادت را در منع یا جوج فتن خاصیت سد سدید و رمح خطیشان درهای حصون حصین و قلاع متین را آهنین کلیدست و تابحال دو دفعه زر قلب خود را بمحک شمشیر بهادران دلیر زده و قدر و مقدار خویش را شناخته و ضرب دست دلاوران را در میدان مشاهده و نهیب نیزه خطیشان را در جولان ملاحظه کرده، زیاده برین بسفک دماء مسلمین پریشان اصرار ننمایند و طریق ناهنجار و مرحله ناسزاوار غرور و استکبار را بیش‌ازین پیاپی بی‌پروائی نیمایند، که عاقبت کار برسوائی خواهد کشید و درد پردرد و خامت کفران نعمت را خواهد چشید.

گر بر سر چرخ کله‌خواهی بستن از پنجه قهرمان نخواهی رستن

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۵۹

«إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ». بهرجهت پیغام‌گزار سخنان دلپذیر این امیر کشور تدبیر را بآن مفسد شریر رسانید. چون شقاوت ازلی دامن‌گیرش شده بود گوش هوش را بر نصایح مشکین روایح نواب جهانبانی نداده، کمر مخالفت نگشاد و جوشن منازعت از برنهاد و از شنیدن پند و مواعظ متعظ و از خواب گران غفلت متنبه و متقیظ نگردید.

### در بیان محاربه لشکر نصره شعار با مصطفی خان قاجار و ظفر یافتن آن جناب بتوفیق مسبب الاسباب

سمند خوش خرام کلک سعادت فرجام در میدان بلاغت چنین جولان می‌نماید که: قبل ازین کیفیت روانه ساختن باباخان مصطفی خان را بمدد و معاونت فارسیان خذلان نشان رقمزد خامه مصادقت بنیان ساخت. مشار الیه بنحو مقرر از بیراهه وارد کنار قلعه شیراز گردید.

حاجی مزبور نظر بعضی خیالات که منظورش بود او را بقلعه راه نداد.

در باغات مبارکات احدائی خاقان گیتی‌ستان که در جنب حافظیه جا داده و اشخاصی که از جانب و کلای سرکار آقا محمد خان رقم و خلعت آورده، مأمور بضبط اثاثه سلطنت و حرکت دادن خادمان حریم عظمت بودند اذن دخول بشهر داد. بعضی از اعیان فارس از مشاهده خلعت و مطالعه ارقام از مستی غرور هشیار و از خواب گران غفلت بیدار گردیدند. و لیکن درهای چاره را مسدود و طریق اندیشه را در آن خصوص مفقود دیدند. بهرجهت نواب جهانبانی چند یوم قبل از ورود مصطفی خان رایت توجه بجانب زرقان افراشته بود. چون دو سه یوم از ورود مشار الیه گذشت بعضی اشخاص از درون شهر عریضه بخاکپای مبارک قلمی و متعهد گردیده بودند که: چنانچه در فلان شب موکب نصره کوکب بجانب ظاهر شهر توجه فرماید این اخلاص کیشان یکی از دروازه‌های

حصار را که محافظت آن در عهده این جانبازانست بتصرف اولیای دولت قاهره خواهیم داد. حضرت جمشید فر در شب معهود با دولت سیصد سواره روی عزیمت بسوی شهر نهادند.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۰

بعد از ورود بخارج شهر مشخص گردید که حاجی نسناس را تدبیری بخاطر رسیده که باین حیلت خدیو با فرهنگ بظاهر شهر کشد.

بلکه ذات مقدسش را هدف گلوله تفنگ سازند. این حضرت بمحض رسیدن بدور شهر از کید آن جماعت مکار استحضار حاصل و مراجعت بمقر دولت فرمودند. مصطفی خان چون از آمدن حضرت جم رتبت بدر قلعه و قلت جمعیتشان آگاهی یافت از باده غرور دلاوری در سر و پندار بهادری در دماغ جا داده، سه چهار هزار سوار خود را برداشته، از راه کوشک ابو اسحق بعزم جلوگیری خدیو آفاق روانه. در عرض راه بسطانعلی خان برخورد، ابواب گیر و دار گشادند و نایره جدال و قتال را در صحرای باجگاه اشتعال دادند. در آن وقت حضرت جم جاه بجهت ادای فریضه صبح در نیم فرسنگی باجگاه توقف داشتند که بانهای منهیان از مقدمه مزبور مستحضر و اشقر جهان‌نورد گران رکاب را سبک عنان فرموده، اعلام شهادت را بجانب آن صحرای خونخوار برافراشته، در بین اشتعال آتش جنگ آن شهریار فریدون فرهنگ مانند باد از عقب رسیده، بضر تیغ صاعقه کردار آتش بر خرمن تمکین و وقار دشمنان خاکسار زدند. مصطفی خان وقتی خبردار گردید که خود را مرکزوار نقطه وسیط آن دایره خونخوار دید. سپاه قاجار چون توجه خسرو نامدار را در آن عرصه پیکار شنفته، یکباره ترک جان و سر گرفتند و راه فرار می‌جستند. غازیان نصره‌نشان هریک چون شاهباز شکاری در صید تیهو و مانند شیر گرین در شکار آهو بمیان آن طایفه افتاده، بچنگ و چنگال دلیری پوست از تن و سر از بدن دشمن می‌کنند. بسواری که می‌رسیدند از اسبش پیاده می‌ساختند و پیاده‌ای که رخ می‌نهادند دردم در خاک هلاکش می‌انداختند. گرد فتنه پرده‌پوش رخسار چرخ والا و غبار آشوب سرمه کش دیده دیده‌بان بام فیروزه فام فلک اعلا و نعره کوس و ناله و خروش گور که و فغان روئین‌درای پرده در گوش ساکنان این طاق مینا و باد دامن دلیری شیران آهن‌خا فروزنده آتش شور و غوغا و فتنه قیامت و آشوب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۱

رستاخیز برپا شد. عاقبت گل ثبات و قرارشان در شاخسار بیچارگی پژمرده و چراغ امیدشان مانند چراغ سحری افسرده گردیده، روی از میدان جنگ برتافته، بجانب شیراز شتافتند. دلاوران ضیغم شکار تا پیش خندق پشت حصار از آن قوم نکبت شعار می‌گرفتند و می‌بستند و می‌شکستند و می‌خستند. چند دفعه مصطفی خان مطعون طعن سنان بهادران جانستان گردیده، کاری نیفتاد. بهره‌جبهه قریب بدو هزار نفر سرکردگان نامی و لشکریان جزو و کل اسیر چنگل شاهین مجاهدین میدان توکل گردیده، بیست نفر از سرکردگان که اسم و رسمی داشتند بحبس و قید مأمور و سایر را توشه و خرجی داده، روانه عراق فرمودند و بعد از چند یوم بنه را در زرقان نهادند و بمسجد بردی مراجعت فرمودند. تیر سهم دلاوران بر هدف ضمیر حاجی و اعوانش تا پر نشسته، و قارش بتیغ بهادران گسسته گردید. مصطفی خان را با بقیه السیف خیول نصره شمول که تا آن زمان در باغات مبارکات خارج شهر نزول داشتند مأذون بدخول شهر نموده، بفکر چاره کار افتاد.

### در بیان جنگ لشکر شیر آهنگ جان محمد خان قاجار و رضا قلی خان قاجار و انهزام شدن سپاه مخالف

قبل ازین مرقوم قلم خجسته رقم گردید که: وکلای سرکار آقا محمد خان حسب المسئول حاجی مجهول چند نفر از معتمدین دولت خویش را بجهت ضبط اموال و اسباب و اثاثه سلطنت روانه شیراز ساخته بودند. تا این زمان مراجعت آنها بعلت انسداد طرق و اصرار غازیان نصره شعار در امر محاصره و بعضی خیالات فاسده حاجی که در سر داشت در حیز تأخیر مانده، درین اثناء شکستگی

بر قوایم استعدادشان راه یافت. ابلاغ خطر بامنای دولت آقا محمد خان لازم گردید. لاجرم مراتب را عرضه داشت و قدری اسباب مرصع آلات از قبیل صندوق مرواریدنگار و خنجر الماس آبدار و جواهر سواره و پیاده بوزن سبک و بقیمت سنگین در خورجین نهاده، بفتراک یک نفر از فرستادگان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۲

مزبور بسته، از راه غیر معمول روانه دار الملک طهران نمود. چون وکلای آن سرکار از شکست قشون مستحضر گردیدند هفت هزار نفر سوار جرار ابو اجماع جانمحمد خان و رضا قلی خان دولو قاجار یوخاری باش ساخته، امر فرمودند که از راه هراه و مروست و ارسنجان پیماینده مسلک مقصود گردند. چون محصلین نواب جهانبانی بجهت وصول و ایصال حقوق دیوانی بهمه جهات الکای فارس متفرق می‌بودند از آمدن سرداران مزبور مطلع گردیده، معروض رای مرحمت‌پرور گردانیدند. بعد از آنکه خبر مزبور در اردوی سپهر آثار انتشار یافت سرکردگان سپاه جلادت دستگاه چنگال شاهباز عزم را باصطیاد طایران ارواح ایشان تیزچنگ و بهیئت مجموعی شریفاب حضور خدیو با فرهنگ گردیده، بعرض رسانیدند که: ما را مرخص فرمایند که بشیراز نارسیده سر راه آنها را گیریم و باتمام کارشان پردازیم.

نواب سپهر رکاب فرمودند که: چنانچه مرتکب این فعل گردید دور و نزدیک حمل بر عجز و انکسار ما خواهند نمود. بحمد الله و المنه سد ممالک خاطر جلادت مظاهر ما را در فساد آن قوم یاجوج نهاد قصوری و بوستان جلالت تخمیر را از خزان طعن سنان دشمنان فتوری نیست. ان شاء الله الرحمن بعد از ورود آنها بقلعه بتدمیر و تدبیرشان خواهیم پرداخت. القصه: سرداران مزبور از طریق مقرر وارد شهر و استظهار قلعه‌گیان بر پذیرفت خود دیدند. مصطفی خان و حاجی کپک بعد از رسیدن کمک قشونهای برهنه خود را که از دم شمشیر برق نظیر شیران زیان دلیر گریخته بودند مجددا تدارک دیده، علاوه سپاه جان محمد خان و رضا قلی خان گردانیده، در نهایت استعداد در میان قلعه و حصار آمیدند. چون یک روز از ورود سرداران گذشت و استحمام و استرواح کلی بجهت ایشان حاصل گشت هنگام صبح روز سیم که خسرو فلک چهارم از خطوط شعاعی پنجه قلعه‌گیری را شکفته، شش جهه حصن حصین عالم را فروگرفت شهریار هفت کشور که در روز جنگ از برای نام و ننگ پنجه‌درپنجه پلنگ و کام‌درکام نهنگ نهادی پا در رکاب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۳

اشقر رزم‌جوئی درآورد و سپاه پیل‌زور شیرغور را بسواری مأمور و با دبدبه خاقان و فغفور روی عزم بمیدان روم نهادند. از آن طرف نیز مصطفی خان و جان محمد خان و رضا قلی خان سرداران مثلثه اگرچه خود را درهم آوردی این خدیو کشورگیر مردی لایق و امر عظیم مقاتله را در شان خویشان موافق و در رخسار وجود خود آن نور را نمی‌دیدند که با آفتاب عالم تاب ذات شریف آن شهریار کامیاب برابری توانند کرد و خاشاک شخص خویش را در برابر سیل بی‌زینهار لشکر نصره آثار توانند درآورد لیکن نظر بفرموده ولی نعمت خویش پای تهور پیش گذارده، با پانزده هزار پیاده و سواره و ابهت بسیار بعزم پیکار از شهر بیرون دشت پشت بحصار و رو بجانب قول ظفر شعار آورده، صفها بیاراستند و ترتیب صفوف درست گردیده، نایره حرب زبانه بچرخ اثیر کشید.

در آن روز نو کافتاب بلندبرافکند بر حصن گردون کمند

سپاه شب تیره دیو چهر گریزان شد از بیم تابنده مهر

خدیو سکندر وش جم شکوه‌بدل همچو دریا بتمکین چو کوه

منوچهر چهر و فریدون نظیرانوشیروان عدل خسرو سریر

سیاوش بدیدار و رستم بجنگ‌بدشت اژدها و بدریا نهنگ

ببخشش چو بحر و بریزش چو ابر که حمله شیر و گه کین هژبر



بفرمود تا اسب زرینه زین کشیدند بر ساحت دشت کین  
 چو بر پشت زین تکاور نشست کمر گاه گاو زمین بر شکست  
 همائی بر آمد بیشت عقاب بچرخ برین شد بلند آفتاب  
 ز فولاد پوشان آهن کلاه بباد صبا بسته گردید راه  
 پیرامن داور نامدار کشیدند ز آهن دلیران حصار  
 ز بیم خروشیدن کوس و نای زمین را بشد پای تمکین ز جای  
 ز برق سناهای خورشید رنگ ز آواز شیر و خروش پلنگ  
 زحل چشم بگرفت مریخ گوش فلک رفت از خویش و گردون ز هوش  
 چو آن بحر جوشان تلاطم گرفت نم خون گذرگاه انجم گرفت  
 تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۴ ستوران آهو تک تیز گام غزالان خوش منظر خوش خرام

بمیدان کین برگرفتند تک شد از گرد در پرده روی فلک  
 ز بس ریخت از تیغها خون بدشت همه سنگها لعل و یاقوت گشت  
 ز تیغ جهان داور چیره دست بروبوم شیراز درهم شکست

شد از بازوی مملکت گیر او کلید در فتح شمشیر او القصه: هر دو لشکر مانند بحر اخضر جوشان و خروشان بیک دیگر ریختند و بدست دلیری در گریبان هم آویختند. بهادرانی که در میدان جنگ رو از پلنگ نمی گردانیدند مانند شیر خشم آلود چنگال خونریزی بکنند پوست دشمنان گشودند ویلانی که از مهابت تیغ فولاد پیکرشان کوه آهن آب می شد خاک میدان را از خون معاندان لعل مذاب نمودند. از خروش کور که و کوس و جوشن بهادران صاحب ناموس و صهییل اسبان شمس زلزله در ارکان چرخ آبنوس و ولوله در گنبد سپهر سندروس افتاد. چون فوجی از بهادران فیروز جنگ حسب الامر جهان بان با فرهنگ بجانب کوه مغربی شیراز عزیمت و آهنگ نمودند سپاه مخالف را بتصور اینکه شیران لشکر منصور را ضعف و قصوری و بیم و فتوری روی داده بآن جهت طبل ارتحال بجانب جبال کوفتند. شیر گیر شده، بجانب قول همایون اسب تاختند. جهانبان کشور مردی پا در رکاب مردانگی افشرد، دست همگی از آستین پردلی بیرون و کوشش و کشش را بجائی رسانیدند که داستان رستم و اسفندیار را از صفحه روزگار محو کردند و خونریزی بجائی کشید که چرخ خون آشام انگشت حیرت بدنان گزیده، ناگاه خورشید فیروزی از مطلع سعادت و بهروزی طلوع و سروش غیبی ندای بجهت اتمای «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» در داد. طنطنه «وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصِيرًا» عزیزاً بلند آواز شد. آن قوم بناکار مبارزت پلنگان کوهسار دلیری را در میدان دیدند و ضرب دست شیران کنام جهان گیری را در جولان چشیدند عنان ادهم فرار را بسوی قلعه و حصار کشیدند. یکه تازان میدان جنگ در عقب

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۵

آن طایفه بی نام و ننگ شتافتند. بسیاری از آنها در پنجه تقدیر اسیر و دستگیر گردیدند و رضا قلی خان قاجار که اعتقاد و استظهار آن طایفه غدار می بود گرفتار کمند سپاه فیروزمند گردیده، مبارزین عرصه کین و مجاهدین نصره قرین تا کنار خندق آنها را تعاقب نموده، بهر کس برمی خوردند از عمر بر نمی خورد و روی تخته پل از ازدحامی که روی نمود هیچ یک را مجال عبور نبود. از غایت خوف و هراس چندان خلق بخندق ریختند و بر بالای یک دیگر جان دادند که خندق با زمین سمت تساوی یافت. حضرت جهانبانی با فتح و کامرانی مراجعت بسنگر فیض مبانی فرموده، غازیان جان نثار اسب و یراق بی شمار و اسیر بسیار بمعرض عرض در آوردند. سرکردگان آنها را محبوس و سایرین را داغ آزادی بر پیشانی نهاده، مطلق العنان ساختند. مختصر کلام: اهل قلعه از خوف و بیم آن دستبرد اندیشناک شده، دیگر احدی را یارای آن نبود که از روزن قلعه و سوراخهای حصار نگاه کند. چه جای بیرون آمدن از

حصار؟ چون مدت سه چهار سال بود که غلات و حبوبات الکای فارس بعلت ملخ‌خواری تعسر کلی یافته، بلکه در بعضی ولایات دانه‌ای یافت نمی‌شد و غله‌ای که در شیراز موجود بود انحصار بانبارهای دیوانی داشت خانوار سلسله جلیله زند و جماعت ایلات از آنجا که پیوسته جیره‌خوار سفره هم نواب سکندر حشم می‌بودند بهیچ‌وجه احتیاطی در خصوص آذوقه ننموده بودند و بعضی فقرای شهر نیز از بی‌بضاعتی بهمین درد گرفتار بودند درین وقت که صرصر جور و اعتساف حاجی بی‌انصاف فروزنده آتش لاف و گراف گردید چنانچه در جائی هم سراغ مستی آذوقه می‌نمود بدست حرص گرفته و ابواب تصرف آنرا بر روی اعوان خود می‌گشود. بهرجهت چون مدت محاصره بطول انجامید و سه چهار ماه هلالی متوالی کشید ضیق محاصره علاوه علت قحط و غلا گردید. آذوقه قلعه نقصان کلی پذیرفت و بجز از اعوان و انصار حاجی که بانبارهای دیوانی مدار می‌نمودند سایر فقرا و مساکین بتخصیص کوچ و خانوار زند و ایلاتی که در موکب خدیو

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۶۶

فیروزی موکب بودند از نان بجز قرص آفتاب‌نشان و از حبوبات اثر بجز در انبار کاه‌کشان نمی‌دیدند و بارزوی گندم زرع سبز فلک را بداس قیاس می‌دروند و بامید جو خوشه سنبله را از خرمن چرخ بدست وهم می‌ربودند و بجای آرام از صبح و شام لقمه را بخون جگر می‌اندوختند و یا از روی پالوده خون دل فرسوده را از دیده می‌پالودند. جانها بیاد برنج برنج گرفتار و خاطر از یاد طعام پیمان‌کش زهر ناگوار. درویش و محتشم و ذلیل و محترم آن طایفه از الم جوع و گرسنگی در آزار بودند. دندان‌شان از فراق شیرینی بجز تلخ کامی نمی‌دیدند و از غم حلوا سواى زهر جان‌فرسای حسرت نمی‌چشیدند. کسانی که بلوز و مغزینه کام نمی‌آلودند در عوض گوشت پیوست یک‌دیگر افتاده، خون هم می‌خورند و از یاد لبی نان آه حسرت بلب می‌آوردند. از غایت اشتیاق می‌مردند.

یاد نان از خاطرشان بیرون و از آزار خوردنی دلهاشان در سینه خون.

بهرجهت آتش جوع خرمن ثبات و قرار بی‌نویان پریشان و پریشانان بی‌نوا را بکلی سوخت و شعله گرسنگی مزرع صبر و شکیبائی آن بی‌دست و پایان را برمی‌افروخت. از زحمت پریشانی بجان و از وصمت بی‌سر و سامانی بامان آمده، راضی ترک وطن و دل برگرفتن از کوی و مسکن گردیدند. حاجی مزبور بعضی از ایشان را بخروج از شهر مأمور و از کوی و برزن مهجور و آن جمع پریشان فوج فوج بظلال رافت ملتزمان موکب غرور اقبال و بسایه عاطفت مستظلال آشیان فلک تمثال اجتماع و استظلال جسته و قاطبه آنها از صغیر و کبیر مهمان خوان کرم و جیره همم والا گردیدند. در آن هنگام نیز مصطفی خان با جمعیت خود بعلت تنگی از شهر ارتحال بجانب کربال نمود و ترفیه حال عباد و محصوران بی‌گناه قلعه نیز مکنون ضمیر مرحمت گستر می‌بود. از خارج شهر حرکت و بسوی قلعه زرقان نهضت فرمودند. مصطفی خان مدتی در کربال توقف نمود. لیکن از دستبرد دلاوران پیوسته پریشان حال و قرین تأسف می‌بود و بعلت سد طریق آذوقه که در اردوش تنگ گردیده بود بجانب شهر آهنگ

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۶۷

نمود و در باغات مبارکات خاقانی غنود. چون چند یوم از ورودش بگذشت در شبی سیاه‌تر از زلف مشکین خوبان و تیره‌تر از شام هجران نواب جهانبانی قدری سوار برداشته، بنفس نفیس باردوش یورش برده، سلک جمعیتش را پریشان فرمودند. در اثنای آن حال جمعی از ایلات مافی و نانکلی که از روز نخست با حاجی مزبور ساغرکش نمک‌ناشناسی گردیده بودند با یک‌دیگر ممهد شدند که حاجی را مقتول و خدمت مزبور را شفیع گناهان خود ساخته، روی نیاز باستان خدیو دشمن‌گداز دوست‌نواز که ملجا و پناه هر مردود و مقبولست آورند. حاجی از اراده ایشان مطلع و همگی را مأمور ببلوک بیضا نمود و جماعت مزبور روی باردوی نصره دستور نهادند.

**ذکر ورود آقا محمد خان قاجار ببلوک ابرج و شبیخون زند لشکر پرخاشگر باردوی وی**

جواد خوش خرام خامه خجسته فرجام در میدان صفحه بدین نهج تیز گام می‌گردد که: چون حاجی غدار و سرداران سپاه قاجار خویشتن را در تنگنای قلعه و حصار گرفتار و از بستن در و نشستن در شهری دری بر روی خود باز و آمدی بکار ندیدند و بعضی از قلعیگان را نیز در مقام شقاق و ضمیرشان را مایل نفاق یافتند بگرد چاره‌جویی شتافتند. آخر الامر چنین قرار دادند که احدی را باستدعای موکب جلالت کوکب آقا محمد خان بجانب عراق روانه و جنبش را بسوی الکای فارس دعوت نمایند. بنابر آن عرایض چند بوکلای آن سرکار نگاشته خامه تأکید و مذیل برین مطلب ساختند که:

رعیت و سپاه در تنگنای قلعه پریشان و تباه و در هوس شاهراه امید جویای وصول موکب جلالت پناه می‌باشند. چنانچه طایر عزم جناح استعجال بجانب این ملک ارم تمثال نگشاید و سمنند جهان‌نورد همت بطریق سرعت مراحل صوب فارس را نییامید اساسی که چیده شد بدست سعی و اجتهاد اهل عناد برچیده خواهد شد. چون عرایض مزبور معروض رای و کلای دولت آقا محمد خان گردید و در آن هنگام

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۸

هوا نیز باعتدال مایل و آفتاب جهانتاب بیت الشرف خویش داخل گردیده بود باحضر لشکر و تدارک عسکر و سرانجام اسباب سفر پرداخته، بیست هزار نفر پیاده و سوار در رکاب جلالت شعار جمع ساخته، از دار الملک طهران محرک سپاه انجم دستگاه و بابته تمام و حشمت مالا- کلام پای استعجال راه‌نورد صوب شیراز و بجناح سرعت انتقال مرحله پیمای آن خطه ارم طراز والی بلوک ابرج پیماینده نشیب و فراز گردیدند.

چون خبر ورودش بانهای منهای بعرض این نقاوه خاندان کرم و برازنده و ساده کسری و جم رسید نامداران جنگ‌جو و شیردلان هژبرخو را بمجلس شور و کنکاش طلب داشتند، نهفته را آشکار و صلاح کار و قرار جنگ و پیکار را از اینها استفسار فرمودند. همگی متفق القول معروض داشتند که: مقابله با سپاه آقا محمد خان مخالف آئین سپاه‌داری و از لباس تدبیر عاریست. زیرا که جمعیت ما قلیل و ایشان جمعی کثیرند، صواب آنست که حضرت سپهر رکاب کوچ و بنه ملتزمان اردوی سعادت مآب را از قلعه زرقان که قریب بشهر و میان دو دشمن واقعست مأمور بحرکت و در یکی از قلعه‌جات مرو دشت سکنی دهند و خود اعتماد بر ملک بیچون کرده، بر ایشان شیخون بریم. هرگاه کلید فتح و ظفر بدست آید پای مراد بر سر گردون نهیم و چنانچه از شیخون نعمت فتح روزی نشود توقف درین حدود را موقوف و عنان توسن عزیمت را بجانب دار الامان کرمان معطوف سازیم. سخنان از خرد دور ایشان در مقیاس عقل و میزان خرد آن حضرت بس ناسنجیده و ناپسند افتاده، فرمودند که: این رای بسی ناصوابست و مغایر راه و رسم مردان جلادت مآبست. بحمد الله الملک شاهین عزم غازیان نصره انگیز را چنگال جلادت تیز و تیغ برق نظیر مبارزان رکاب سعادت نشان در میدان مجاهدت از نهال امید معاندین پوسته برگ‌ریزست.

درین صورت باعمال اجامر مبادرت نمودن و طریق مسکنت با دشمن پیمودن بی‌صورت و ابواب خدیعت و حیلت بر رویشان گشودن بی‌ضرورتست. جنگ روبرو بصلاح اقرب و بضوابط فتوت و مردانگی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۶۹

اولی و انسبست. خلاصه: ماده مستولی بر شخص وجودشان بجلالهای سخنان الهام بیان وحی ترجمان حضرت کسری شان مقلوع نگشته و گفتگوهای جنبش را بگوش هوش مسموع نداشته، امر را در امر شیخون از اعتدال گذرانیدند و خاطر مهر مظاهر را از جنگ روبرو ممنوع داشتند. چون عزمشان بر شیخون جزم گردید حضرت کسری معدلت لاعلاج کوچ و خانوار سپاه جلادت امتزاج را از قلعه زرقان مأمور باخراج و در یکی از قلاع مرو دشت سکنی دادند و با سه هزار سوار کینه‌توز دیده‌دوز و خصم‌سوز و جنگ‌ساز و شیرخروش و درع‌پوش و سخت‌کوش،

با فرغ شیر سیاه از تیغشان در مرغزار با جزع باز سفید از تیرشان در آشیان عنان اشقر صبا رفتار را بجانب اردوی جناب آقا محمد خان گشادند و پانزده فرسنگ مسافت را در هفت ساعت پیمودند. قراولان سپاه مخالف عصر آن روز سیاهی لشکر و گرد عسکر فیروز را دیده، بعرض و کلاهی جناب آقا محمد خان رسانیدند. ایشان هشتصد نفر تفنگچی دامغانی که در شیوه آتش‌فشانی بی‌نظیرند بمحافظت تنگی که مابین مرودشت و ابرج واقعست مأمور کردند، که بلکه جنود مسعود را ممانعت از عبور و مرور نمایند. حضرت فیروز جنک نیمی از شب گذشته خود را بتنگ مزبور رسانیدند. تفنگچیان مستحفظ از ورود شیران آدمی‌خوار و هژیوران خنجر گزار مطلع و مستحضر گردیده، از در منع درآمدند و بازوی تفنگ‌اندازی و آتش‌بازی گشودند.

یکه‌تازان میدان جنگ و جان‌بازان دریادل نهنگ آهنک بجانب ایشان یورش آوردند. باب تیغ بی‌دریغ منطفی آتش شر و شور، ابراهیم خان نام سرکرده ایشان را از لباس زندگی مهجور و بسرانگشت شمشیر انگشت خموشیش بر لب نهاده، از تنگ عبور و غازیان جلادت مفطور را بسه تیپ ترتیب فرموده، دو تیپ را بمحمد خان و عبد الله خان اعمام خویش داده، از دو سمت روانه و خود بنفس نفیس بمست اردوی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۰

بازار شقه‌گشای لوای اقتدار گردیدند. طلایه‌داران معسکر قاجار بانهای یک نفر از تفنگچیان بقیه السیف از رسیدن قضای مبرم مخبر گردیده، آوازه توجه موکب همایون را بعزم شیخون در اردو منتشر ساختند. جناب آقا محمد خان نیز تفنگچیان اردوی خویش را بمحارست بروج و سنگر اردو فرستاده، بقدر مقدور اطراف سنگرها را استحکام دادند.

مأمورین و مستحفظین شروع بانداختن تفنگ و هنگامه‌آرای معرکه جنگ گردیدند. خسرو شیردل هژیوران آهن‌گسل را قلاده رخصت از گردن گشاده، مأمور بیورش فرمودند.

شهبسوار عرصه میدان جنگ با یلان تندخوی چون پلنگ روی شوکت جانب دشمن نهادبند از شیران پیل‌افکن گشاد در فضای جنگ و در دشت و غا آهنین پوشان فولادین قبا سد آهن در ره دشمن کشید در ره دشمن سد آهن کشید نای تندر نعره آمد در خروش خون ز تنهای یلان بگرفت جوش ز آتش کین سوخت خرمنهای مهرشعله بیداد بر شد بر سپهر سیل فتنه از زمین بالا گرفت موج خون تا طارم اعلا گرفت

از شعاع تیغهای بی‌حساب سر زد از هر سو هزاران آفتاب از اتفاقات در آن شب قنديل فروزان ماه بمرته‌ای عکس نور و ضیا بر عرصه خاک و ساحت آن تیره مگاک انداخته و بمثابه‌ای فضای جهان را پرنور ساخته بود که چنانچه موری در حوالی سنگری پای مرور می‌گشود قدراندازان چابک دست از نشانه کمان‌داری سرمست دیده‌اش را ببیلک خارا شکاف بیک‌دیگر می‌دوختند و هرگاه پشه‌ای از جای خویش بال پرواز می‌گشاد تفنگچیان آتش بار بصاعقه گلوله در دم بال و پرش را درهم می‌سوختند. بهر جهت در آن شب روشن‌تر از روز بهادران عدوسوز داد مردانگی دادند.

حضرت سکندرشان در خارج اردو چون سد پابرجای ایستاده، غازیان جلادت نشان بنحو مقرر اطراف سنگر را محیط و اهل اردو آن دایره خونخوار را نقطه وسیط گشته، سی چهل نفر سوار جرار

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۱

از جانب اردو بازار سپر مردانگی بر سر کشیده، داخل آن دریای هایل گردیدند. آن خیل فزون از انجم چون بحر قلزم از تحریک

صرصر مبارزت دلاوران پلنگ کین نهنگ آئین شورش پذیرفت و هرفردی ترک جان و سرخود گفت. القصة: از هجوم بهادران و دستبرد دلاوران خللی فاحش باردوی سپاه قاجار راه یافته، پای ثبات و قرارشان از دست رفته، سلک جمعیتشان پراکنده گردیده، قریب بچهار هزار سوار پی سپر وادی فرار گشتند. در هنگام اشتعال گیر و دار شخصی از اهل اردوی قاجار خود را برکاب معدلت شعار رسانیده، معروض داشت که:

جناب آقا محمد خان عنان مراجعت بصوب عراق معطوف و تفنگچیان سنگرها بعلت عدم اطلاع از چگونگی احوال صاحب اردو انداختن تفنگ را موقوف نخواهند نمود. صلاح در آنست که حضرت جهانبانی لشکر جلادت مبانی را مقرر دارند که دست از اشتغال آلات حرب و قتال و اجرای ادوات ضرب و جدال کشیده داشته، در جای خویش توقف نمایند. هنگام صبح که بفرمان فائق الاصباح خورشید خاوری قدم بعرضه چرخ نیلوفری خواهد گذاشت و جهان لباس عباسی شب را از برفاکنده و فلک کلاه مهر را بر سر خواهد نهاد آنها نیز از مراجعت خداوند اردو مطلع گردیده، غبار جنگ مرتفع خواهد شد. بنابر عرض شخص مزبور که فی الحقیقه بی‌غرض و رفتن آن سه چهار هزار نفر را بهزیمت آقا محمد خان فرض نموده بود خدیو صاحب غرور پلنگان شیرزور را از یورش ممنوع و باطمینان خاطر علم توقف در خارج اردوی مخالف مرفوع فرمودند. ملتزمان موکب سعادت کوکب چون احوال را بدان منوال مشاهده نمودند پنجه حرص و آز گریبانشان گرفته، هریک غنیمتی که بدست آورده بودند برداشته، پای عزیمت بجانب مرودشت گشودند. زیاده بر یک هزار سوار در رکاب آن تاجدار باقی نماند. علی الصباح که فراش قضا شموع و قنادیل کواکب را از قضای سپهر برچید و مشعل فروزان مهر را در پیش طاق افق برافروخت مشخص گردید که وکلای دولت آقا محمد خان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۷۲

دست کشیدن بهادران را از جنک برجعت خدیو با فرهنگ محمول داشته، پای ثبات و قرار افشردند. بهر صورت جناب آقا محمد خان چون از کیفیت احوال و توقف حضرت جمشید خصال در کنار اردو و قلت جمعیت آن حضرت اطلاع یافته، هفت هشت هزار سوار که باقی مانده بودند برداشته، بعزم مجادله از اردو بیرون آمدند. حضرت کسری مرتبت چون از امور وقوف یافتند نظر پیریشانی جمعیت خویش توقف را موقوف و عطف عنان عزیمت بجانب مرودشت فرمودند.

بعد از ورود بمحل مزبور ماندن در آن حدود را صلاح ندیده، کوچ و اموال و بینه و اثقال سپاه جلادت اشتمال را برداشته، روانه کرمان شدند. راقم حروف چون در آن اوان در سلک ملتزمان آقا محمد خان منسلک و منتظم بود در شب مزبور حضور داشت. بعزت الله الملک الآفاق آنچه نگاشته خامه صداقت اتفاق گردیده خالی از اغراقست. در وقتی که جناب آقا محمد خان از توقف آن حضرت با هزار سوار اطلاع حاصل و بعزم مقابله این شهسوار دریادل سوار می‌گردیدند خسرو باذل در کنار اردو بر پشت بارگی سبک‌پوی ایستاده بودند و مسافت نیم فرسنگ نمی‌نموده احدی را یارای آن نبود که تواند از حد خویش پای فراتر نهد. مختصر کلام: جناب آقا محمد خان تا کنار اردوی خویش اشهب سبک‌سیر را عنان و زیاده بر آن قدم عزیمت نگشادند. حضرت کسری معدلت در نهایت آرام و کمال وقار روانه مقصود گردیدند. اگرچه در شبیخون حضرت کاوس فر روح کیخسرو را شاد و رستم دستان را دور از نهاد برآوردند، اما جناب آقا محمد خان نیز پاداری و ثبات قدم را بجائی رسانیدند که نام افراسیاب از صفحه عالم محو شد. بهر جهت جناب آقا محمد خان یک روز در منزل مزبور توقف نمودند و اسبابی و دوابی که در شب اهل اردو از یک‌دیگر غارت و نهب نموده بودند استرداد و بصاحبانش رسانیده، از آنجا روانه دار الملک شیراز و بتاریخ هجدهم شهر شوال المکرم وارد آن خطه ارم نظم

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۷۳

شده، در عمارات مبارکات شاهی نزول و حاجی مزبور را بنوازشات غیر منتهی مشمول و پردگیان استار دولت و کوچ و خانوار اعیان سلسله زند و ایلات عراقی را کوچانیده، روانه عراق و خود مدت سه ماه در دار الملک شیراز باسط بساط طمطراق می‌بودند و

عمارات و آئینه خانهای خاقان علیین مکان را که هریک نمونه باغ جان و نشانه بهشت جاودان بود و تعریف و توصیف هریک را مفصلاً مشروحاً طوطی شکرستان سخن‌پردازی و بلبل گلستان بلاغت‌سازی میرزا ابو الحسن غفاری در تاریخی که وقایع ایام دولت سلسله علیه زند را قلمی نموده اند مدون ساخته بتیسه بی‌انصافی ویران و سنگهای مرمر منبت منقش و درهای خاتم و پرده‌های مصور دلکش و آئینه‌های عریض طویل که خاقان گیتی‌ستان در ایام دولت از جمیع ممالک روم و روس جمع نموده در عمارات مبارکات نصب فرموده بودند با آنچه ممکن الحمل و سهل النقل می‌بود تمام را نقل بطهران و در عماراتی که خاقان گیتی‌ستان در دارالملک مزبور بمعماری همت بلند ساخته بودند منصوب و کار گذاشت.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۴

## ذیل آقا محمد رضا

### ذکر تنه احوال خیر مال لطفعلی خان زند سعادتمند تألیف مرحوم آقا محمد رضای شیرازی

آقا محمد خان در پانزدهم محرم علم شهادت بجانب طهران برافراخت و بگرم کردن آرایش بزم آسایش در فصل خریف و شتا پرداخت. حاجی غدار را چون بعد از مراجعت اردو بصوب شیراز از آقا محمد خان رعبی در دل حاصل شده بود ثانیاً ادراک حضور او را مایل نبود. لاجرم صورت عزم فرار در لوح ضمیرش نقش پذیر و با اصدقای سفهای خود در مقام مشاوره و تدبیر برآمده، فرار از آقا محمد خان را متفق‌الرأی گردیدند. چون زوجه آن نادان از اهالی دشتی و دشتستان و عبور از آن سامان در نظر خیالش اقرب بامان می‌بود قرارداد چنین نمود که بمعاونت و معاضدت اهالی آن حدود کسان و منسوبان خویش را با دولت و مکتبی که فراهم آورده بود برداشته و خود را بکنار دریابار رسانیده، بملک هندوستان شتابند. فارس‌یانی که با آن خباثت مبنای در خیانت بحضرت جهانبنای اتفاق ورزیده بودند ازین معنی آگاهی رسانیده، مضطرب حال گردیدند که در صورت وقوع این مطلب از مؤاخذه آقا محمد خانی چگونه برآئیم و باوجود حضرت جهانبنای و عدم قلعه‌ای چسان آسایش نمائیم؟ بعد از مشاوره با یک‌دیگر صلاح حال و مصلحت احوال را در فسخ عزیمت حاجی غدار دیدند. از جمله میرزا جانی فسائی که از کبر سن الف قامتش دال گشته و در السنه و افواه مشهور بفسادی و کنکاش فساد و فتنه را مبادی بود نقش تزویر را بر لوح ضمیر چنین تصویر نمود که: چون حاجی را استعداد و احتشامی

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۵

شایانست جمعی از خویش و بیگانه با او متفق‌الرأی و همدستان، ممانعت ایشان و فسخ عزیمتشان در حیز امکان نیست. مگر آنکه اعوان و انصار او را انحراف رای حاصل، که باعث اختلاف فی‌مابین و موجب اختلال اوضاع جانبین شود و بدین واسطه اساس فرارش مختل و بنای حرکتش معطل ماند. بناء علیه اخوان حاج مزبور را بفسون و حیل راهزن گشته، در هنگامی که تفنگچیان دشتی و دشتستان مسلح مکمل و در اطراف عمارات مبارکات شاهی که کوچ و بنه او متوقف بودند سلک جمعیت خود را منسلک ساخته که بالاتفاق راه‌نورد بوادی فرار و شقاق گردیده، بصوب مقصود شتابند بقدر دو سه هزار تفنگچی شیرازی را غفلتاً محمد حسین خان برادر حاج مزبور گماشته که اطراف میدانهای درب خانه را گرفته و بر بامها بالا رفته، چنانچه اهالی دشتستان از جای خود حرکت و اظهار حیات نمایند ایشان را هدف تیر بلا سازند. اهالی دشتستان بعد از ملاحظه این داستان مضطرب‌الخاطر گشته، مشوشانه و بی‌اختیار در حرکت آمده، که از اطراف بامها تفنگچیان دست در آورده، بیک مرتبه سنگ بر آن قوم گمراه باریده و روز روشن را بر ایشان مانند شب سیاه ساخته، اجامر و اوباشی که در آن حول و حوش می‌بودند نیز دست تطاول گشاده، جماعت مزبور چون عرصه را تنگ یافته دریافت نمودند که چنانچه دست از پا خطا نمایند صغیرا و کبیرا هدف تیر بلا خواهند بود. بناثاً علیه

تسلیم را بر دفاع ترجیح داده، تا آنکه اجامر و اوباشی که حضور بهم رسانیده بودند برودوش آن جماعت را از لباس و سلاح عاری ساختند. حاج مشار الیه چون باین مطلب راضی نبود و بدون اختیار این رفتار از برادرانش سر زده بود ناچار خود را تسلیم نموده، تا آنکه معرکه کارزار و فساد گیر و دار فرونشسته، بنا بتلییساتی که از لوازم ذات او بود سرکردگان آن گروه را احضار و باظهار عذرخواهی و عدم اطلاع ازین معنی براثت ذمه حاصل نموده، تسلی بخش قلوب آن جراحات رسیدگان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۶

گشته و فوج فوج ایشان را مرخص و مطلق العنان و روانه مسکن و اوطان خود ساخته و چندانکه بخفای نیت فاسد خویش پرداخت بمضمون «کل امر جاووز الاثنین شاع» مکنون خاطر خباثت تأثیرش بسرحد شیاع رسید. بحدی که سامعه‌افروز امنای دولت آقا محمد خان گشته، بنا بر فساد اعمالی که سابقا در باب دولت علیه زند از حاج مشار الیه ملاحظه نموده بودند این معنی باعث سوء ظن ایشان شده، موجب حرکت اردو بصوب شیراز گردید.

### بیان وقایع سال فتنه اشتمال شورش مآل سیچقان نیل مطابق سنه ۱۲۰۷

#### اشاره

صبح روز چهارشنبه هفتم ماه شعبان المعظم که سلطان سیارگان از تختگاه حوت بیت الشرف حمل خرامید بعد از انقضای جشن نوروزی از طهران رقم بحاجی مشار الیه سمت ترقیم پذیرفت که: در بیست و نهم ماه فرخنده فرجام صیام در چمن اسپاس که از جمله سرحدات فارسست اردوی ما نزول خواهد نمود. باید با اعظام و اعیان و عمال آن سامان در اردو حضور داشته باشی و بچاپاری رقم را بحاج مشار الیه رسانیدند. هرچند وصول این خبر باعث ترلز و توحش حاجی غدار و اعوان و انصار او گردید لیکن از آنجا که بر مخالفت او اقتدار نداشتند ناچار سر بر بقیه اطاعت نهاده، با هزار گونه تشویش بتهیه و تدارک سفر اردو مشغول گشته و در میعاد مقرر و میعادگاه مزبوره باردوی آقا محمد خان پیوسته، فوراً حکم بانهدام و تدمیر قلعه شیراز که از جمله قلاع محصنه روی زمین و ابنیه مشیده محکم آئین بود و کوچانیدن یک نفر از زوجات او و آقا اسد الله خلفش بصوب قزوین بعهد جان محمد خان که از امرای قاجار بود صورت جریان پذیرفت. در عرض سه ماه که چمن قصر زرد و اسپاس محل توقف اردو بود شیرازه اجزای شیراز را از هم ریخته، خاکریز و خندق و برج و بارو مستحکم آن دیار را که با حصار و بروج سپهر همسان بود با سطح زمین یکسان نمودند.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۷ هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان ایوان مداین را آئینه عبرت دان

که گه بزبان اشک آواز ده ایوان راتا بو که بگوش دل پاسخ شنوی از جان

دندان هرقصری پندی دهدت نونوپند سر دندان بشنو ز سر دندان

گوید که تو از خاکی ما خاک توایم اکنون گامی دو سه بر ما نه اشکی دو سه هم بفشان

از نوحه جغد الحق مائیم بدرد سراز دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

آری چه عجب داری کاندرا چمن گیتی جغدست پی بلبل نوحه است پی الحان

ما بارگه دادیم این رفته ستم بر ما بر قصر ستمگاران گوئی چه رسد خذلان؟

گوئی که نگون کرده است ایوان فلک‌وش راحکم فلک گردون یا حکم فلک گردان

بر دیده من خندی کاینجا ز چه می‌گیریم؟ گریند بر آن دیده کاینجا نشود گریان و کوچ و آقا اسد الله ولد او را روانه بصوب قزوین ساختند. در چهاردهم محرم الحرام سنه ۱۲۰۸ که از تقدیم و تنظیم مهام مسطوره فراغ حاصل گردید حاجی مردود را با سایر عمال

فارس مرخص بصوب شیراز و خود عطف عنان بجانب طهران نمود.

### بیان توجه موکب جهانبانی از طسب بصوب فارس و وقایع آن سال محنت اساس بتقدیر خالق ناس

چون خبر انهدام قلعه شیراز باطراف انتشار و حرکت اردوی آقا محمد خان باکناف اشتهار یافت حضرت جهانبانی که بعد از شب شبیخون و جلوه نکردن شاهد مقصود از نواحی ابرج با معدودی از

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۸

بنی اعمام و قلیلی از ایلات و اقوام عنان عزیمت را بصوب کرمان تافته و از آنجا بارض اقدس خراسان شتافته، قلعه طسب را بنابر مراسم ارادت کیشی میر حسن خان بجهت مأمون و مسکن اختیار و چندگاهی بود که محل و مکان در آنجا برقرار داشتند. از تخریب قلعه مزبور و سایر وقایع کماهی آگاهی بهم رسانیده، وقت را مقتضی و مناسب و بخت را موافق و مراقب شمرده، با جمعیت خود بانضمام فوجی از سواران طسبی توسن عزم بجانب شیراز سبک عنان و گرم جولان ساخته، در هنگام ورود بخارج شهر یزد که من جمله منازل عرض راه بود علینقی خان ولد محمد تقی خان یزدی با جمعیت شایان بجهت انسداد طرایق بر سر راه آمده، فی‌مابین محاربه واقع و شکست و انهزام کامل او را روی داده، با جمعی کثیر از اتباعش عرضه تیغ آبدار و جمی غفیر بقید اسار گرفتار آمده، بقیه السیف «كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» مرحله پیمای وادی فرار و دلاوران زند سمنند جلادت را سبک عنان ساخته، تا سه فرسنگ بتعاقب آنها ایلغار نموده، اموال و اسباب بسیار کسب آن هژبران عرصه پیکار گشته، مظفر و منصور بجانب مقصود روان و در اواسط ماه صفر وارد سامان فارس شده، ابرقوه را تصرف و باصدار ارقام مطاعه هواخواهان دولت را خصوصاً و اهالی بلوکات را عموماً از ورود بدار السعاده ابرقوه اخبار نموده، ایلاتی که تا آن زمان منزوی هرگوشه و کنار و مختفی زوایای بلاد و امصار می‌بودند بنابر آوازه توجه موکب فوج هریک فارس فرس جلادت و مظهر آثار شجاعت گشته، فوج فوج وارد ابرقوه و بمراسم خدمت‌گزاری قیام می‌نمودند. در عرض مدت بیست یوم جمعیتی فراهم آمده، حضرت جهانبانی نصر الله خان عم خود را محافظت قلعه ابرقوه مأمور و در اوایل ماه ربیع الاول بصوب بوانات عنان عزیمت را معطوف داشته و از آنجا بجانب اصطهبانات و خیر شتافته و قلعجات آن سامان را بدون نزاع و جدال بتصرف در آورده، بجز اهالی قصبه نیریز که از در مخالفت در آمده، باشاره

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۷۹

انگشت سبابه حضرت جهانبانی دلیران خراسانی یورش بر سر قلعه مزبور برداشته، بمفاد:

نظم

گر باره کشد راعی حزمش نبود راه‌جز خارج آن نیز ردیف سرطان را قلعه را متصرف و مدت ده دوازده روز بجهت تهیه بعضی تدارکات در محل مزبور متوقف و از آنجا عطف عنان بصوب دارابجرد فرموده، جعفر خان حاکم داراب باب اطاعت را مسدود و در مخالفت را گشوده، چون در بدو حال خبر ورود موکب مسعود بحدود فارس سامعه‌افروز حاجی مردود شده بود بکارگزاران دولت آقا محمد خان اظهار داشته و محمد حسین خان دوداغ با فوجی بمقابله و محاربه مأمور شده بودند.

در آن اثناء و اوان مأمورین وارد آن سامان و توجه بصوب فسا و اردوی همایون نموده، چون ازین معنی ملتزمان رکاب نصره مآب را استحضار حاصل گردید از دارابجرد حرکت و قلعه رونیز را سنگر عافیت ساخته، آن نواحی را مضممار میدان ستیز و آویز قرار دادند.

محمد حسین خان مزبور با جمعیت خود باتفاق محمد حسین خان برادر حاج مشار الیه وارد آن حدود گردیده، سنگری ترتیب داده، بار نزول گشودند. چنانکه بعد بین الفریقین زیاده از یک فرسنگ نبود و هرروز قراولان لشکرین بیک‌دیگر برخورد، باهم در مقام جنگ و جدال برآمده، از طرفین جمعی قتل و زخم‌دار گردیده، ملتزمین رکاب و فدویان آن جناب مصلحت را در آن دیدند



که غفله شیخونی بر معسکر اردوی محمد حسین خان زده، برهم‌زن سلک جمعیت ایشان شوند. در شب معهود باعلام یک نفر از ایلات محمد حسین خان باین معنی پی‌برده، درصدد محافظت سنگر و محارست لشکر برآمد و از آن جانب بتصور عدم استحضار خصم در ظلمت لیل بطریق شیخون جمعی کثیر از سپاهیان بر سنگر محمد حسین خان ریخته تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۸۰

و باستظهار تمام یورش برداشته، از هرطرف که رو باردو می‌آوردند مستحفظین سنگر را بیدار و هوشیار دیده، رخسار شاهد مقصود را در پرده خفا مستور می‌یافتند. ناچار بی‌نیل مقصود بسنگر مراجعت، علی‌الصباح محمد حسین خان عازم پیکار، با سوار و پیاده که همراه داشت از سنگر برآمده و ازین جانب هم مهیای کارزار گردیدند.

از طرفین با فروختن نایره حرب و گرم کردن هنگامه طعن و ضرب اشتغال ورزیدند. جنگ جویان هردو لشکر باهم در آویخته، در کشش و کوشش سعی مالا- کلام وجد تمام بعمل آورده، در اثنائی که هنگامه غذا گرم می‌بود عبد الله خان عم آن حضرت که حقیقه در میدان کارزار ثانی اسفندیار می‌بود از آنجا که تیغ برنده را در نیام و شیر شرزه را در کنام آرام نیست عرق عصیتش بجوش آمده، با پنجاه نفر از دلاوران جرار جلوریز خود را بر قلب لشکر محمد حسین خان زده و آنها را از پیش برداشته، متوجه گرفتن و بستن تفنگچیان پیاده و منهزمان سواره گردیدند. قریب بآن بود که چهره شاهد مقصود فتح و ظفر از پرده غیب آشکارا گردد که از یک سمت بنا بر تقدیرات اله که تدبیر را در آن راه نیست سواران کردستان که در معسکر محمد حسین خان می‌بودند بر سر عالیجاه مشار الیه تاخته، بواسطه این معنی مقدمه ظفر صورت تکمیل پذیرفت و لشکریان فریفتن بعد از قتل و کشش بسیار بجانب سنگرهای خود معاودت نموده، سواران خراسانی که از طبس ملتزم رکاب بودند بنا بر مشاهده صورت حال تزلزل در ارکان احوالشان راه یافته، از وجنات احوالشان تقاضای «العود ثم العود» معاین و مشهود گردید.

### بیان حرکت از رونیز و معطوف ساختن عنان شبدیز عزیمت موکب جهانبانی کره بعد اخیری بصوب طبس

منشی وقایع نگار قلم چهره‌پرداز عرایس عبارات این رقم چنین می‌گردد که: چون آن حضرت مراتب دانش را وحید و مراحل ینش را فرید بود توقف در آن مکان را بصلاح مقرون ندانسته، تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۸۱

اول همان شب بنا بر قواعد و لوازم لشکرکشی حرکت را بر سکون ترجیح داده، روانه نیریز و از آنجا هنگام طلوع صبح عنان عزیمت بصوب ابرقوه معطوف داشته، یک شب در آنجا اطراق و مقارن طلوع آفتاب باره دریاگذار را بصوب خراسان سبک عنان فرموده، از راه یزد با سواران خراسانی و معدودی از ایلات و بنی اعمام و اقوام مرحله پیمای مقصود گردیدند و در منزل چهارده من اعمال طبس میر حسن خان با استعداد و احتشام کامل باستقبال آمده، باعزاز و اکرام تمام آن حضرت را داخل شهر طبس و چند روز آنجا را محل توقف قرار داده، میر حسن خان بنا بر بیعضی توهمات و تخیلات نفسانی بودن آن حضرت را در طبس منافی و مباین صلاح خود دانسته، اظهار نمود که: تیمور شاه افغان در هرات و قندهار مقتدر و نافذ فرمانست و ملاقات و امداد آن جناب را طالب و ابتراغ ملک موروثی را از دید متصرفین بغایت راغبست. چنانکه در دفعه سابق که موکب مسعود وارد این حدود گردید بعد از انعطاف عنان بصوب فارس که تیمور شاه ازین معنی مستحضر گشته، در مقام جستجوی این مطلب برآمده، اعلام داشت که: بایست ایشان مرحله پیمای این سامان گردند. لهذا اصلح باحوال آن جناب اینست که عطف عنان بصوب قندهار فرمایند. چون صورت توهمات و تخیلات باطنی میر حسن خان در آئینه وجدان آن جناب منطبع و مشهود بود ناچار قرار برفتن قندهار داده، از طبس عازم آن دیار گشته، بعد از ورود بحدود قاین خبر رسید که تیمور شاه دار فانی را بدرود کرده، بعالم بقا شتافت. حضرت جهانبان از استماع این خبر فسخ عزیمت قندهار و چند روز در قاین اقامت اختیار نموده، میر علی خان قاینی و میر علم خان ولد

مشار الیه لازمه خدمت‌گزاری بعمل می‌آوردند.

### بیان توجه موبک جهانبانی بصوب کرمان حسب الاستدعای طوایف سیستانی و افغان بمشیت خالق انس و جان

در اثنای این حال فرستادگان محمد خان ولد اعظم خان افغان و جهانگیر خان ولد محمد حسین خان سیستانی ساکن نرماشیر و بم من اعمال کرمان که از قدیمی خدمتان این دودمان و هریک صاحب جمعیت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۲

و استعداد شایان بودند وارد و عرایض مبسوط مفصله که مبنی بر اظهار انقیاد و خدمت‌گزاری و ابراز صداقت و اخلاص شعاری از آنها بود رسانیده و عطف عنان از ارض فیض‌نشان خراسان را بصوب آن سامان مستدعی گشته، متعهد تسخیر مملکت کرمان گشته بودند. حضرت جهانبانی بعد از وصول عرایض مزبور مستدعیات ایشان را ملتی بقبول و با دویت سیصد نفر سوار که ملتزم رکاب آن جناب بودند بدون تأمل و درنگ از قاین حرکت و مرحله‌پیمای بوادی مقصود گردیدند.

قبل از وصول نرماشیر در عرض راه جماعت افغان بواسطه ارسال سیورسات و پیکش مراتب خدمت‌گزاری خود را جلوه‌نمای ساحت ظهور ساخته و آن جناب را با کمال اعزاز و اکرام وارد نرماشیر نموده، کمر خدمت‌گزاری بر میان بستند و محمد خان ولد اعظم خان موازی پانصد نفر سوار افغان در نهایت آراستگی در رکاب آن جناب حاضر ساخته و از آنجا بصوب بم شتابان گردیدند. جهانگیر خان ولد محمد حسین خان نیز بآئین تمام باستقبال اقدام نموده، موبک فیروزی کوب ردا داخل بم و پانصد نفر سوار سیستانی مکمل و مسلح ترتیب داده، در رکاب ظفر آیت مصمم تسخیر کرمان و رایت‌افراز توجه بصوب آن سامان گردیدند. بعد از ورود بجویا که قرب جوار بآن دیار داشت اساس قلعه‌گیری مرتب داشته، در اوایل ماه شعبان شباهنگام با تخته پل و نردبان از آن مکان حرکت و در عرض راه حضرت جهانبانی عبد الله خان عم خود را با فوجی از سواران گزین و دلیران عرصه کین مقدمه الجیش لشکر پرخاشجوی پرطیش ساخته، مقرر فرمودند که: بورود در خارج کرمان بلا تأمل از یک سمت یورش برداشته، مستحفظین قلعه را مضطرب و بدانجانب مشغول سازند. تا مفتح افتتاح بامر مالک الملک فتاح از جانب دیگر حضرت مفتح را بدست آید.

مأمورین بنهج معمول از یک سمت قلعه یورش برده، تمامی مستحفظین و نگهبانان آن حصن حصین متوجه آن سمت گشته، بانداختن تفنگ و گرم کردن هنگامه جنک و منع لشکریان از عروج بر معارج باره و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۳

دخول بقلعه و دروازه اشتعال ورزیدند. که در آن ظلمت لیل با سپاهی بسان سیل از سیستانی و افغان و سایر غازیان و دلاوران از سمت دیگر با تخته پل و نردبان پبای حصار وارد و دامن مردمی را بکمر همت استوار نموده، پبای عزم متین عروج بر معارج شرفات آن حصار و صعود بر مصاعد درجات آن دیار نموده، هر قدر مستحفظین بشلیک تفنگ و انداختن سنگ راه دخول بر آن فوج برق نزول تنگ می‌نمودند ایشان قطره‌ریزی دهان تفنگ را قطرات ابر بهاری و رشحات سحاب آذاری انگاشته، رو بر نمی‌تافتند. تا بزور بازوی دلیری و قوت سعی سرپنجه شیرگیری بروج و باروی آن دیار را بتصرف درآورده، نظار گیان فلک از مشاهده آن حال گویان باین قال بودند:

ایات

عزمش گره کمان گشاید حزمش رصد زمان گشاید

با قوت عزم او عجب نیست گر چنبر آسمان گشاید

هر عقده جوز هر که مه داشت رمحش بسر سنان گشاید

بندد دم کژدم فلک رازان نیزه ما رسان گشاید  
هر عقده که روزگار بندد دست شه کامران گشاید  
خضر الهامی که چون سکندر لشکر کشد و جهان گشاید  
حصینست فلک دوازده چرخ کاقبال خدایگان گشاید

در گرد مصاف روی نصره شاهنشاه جم نشان گشاید ابراهیم خان آقای قاجار و محمد حسین خان قراگوزلو و عبد الرحیم خان ولد محمد تقی خان یزدی که حسب اشاره امنای دولت آقا محمد خان در دار الامان کرمان بودند از ملاحظه صورت این حال بقلعه ارگ که یک سمت آن بخارج شهر اتصال داشت تحصن جسته، آن شب و روز را خودداری و شب دیگر کلا فراری و متواری گردیده، عبد الله خان عم آن جناب که در مراسم سپه‌داری ثانی افراسیاب بود بتعاقب فراریان مأمور و تا ده دوازده فرسنگ عقب ایشان ایلغار نموده، تمامی اسباب و بنه آن جماعت خذلان آثار کسب غازیان

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۴

ظفر شعار گشته، آن گروه شقاوت‌پژوه جریده و سبای بجانب طهران گریزان شدند و آن حضرت با نیل مرام و حصول کام بر سریر دارائی و فرمان‌روائی موروث جلوس کرده، سکه و خطبه بنام نامیش جریان یافت.

نظم

دشمن آتش پرست بادپیما را بگو: خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد بجو

## وقایع سال مسرت آغاز اندوه انجام اودنیل مطابق سنه ۱۲۰۸

### اشاره

عصر روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان اعظم خسرو فلک سریر انجم حشم یعنی نیر اعظم بتنبیه سرکشان دی و بهمن مصمم، از دار الملک حوت بتختگاه حمل رخس سعادت و شرف تاخت و سپهدار ابر آذاری بشقه‌گشائی نسیم بهاری در ساحت گلشن رایت اقتدار بر افراخت و فراش قوه نامیه نفس نباتی بحکم مالک الملک قضا منهزمان صولت سرما را بپایه سریر خدیو بهار حاضر ساخت و شهسوار کشور اعتدال بلشکرکشی جنود شهریار فرمان‌فرمای اقلیم شتا را که بدستیاری جنود برف و یخ بشهرستان گلشن استیلا یافته از ملک هستی اخراج بشعله آتش فنا گذاخت و بامر سلطان نافذ فرمان قوای ربیعی یغماگر باد صبا بنهب و اسر شهر بهمن دست تطاول گشوده، حاکم شهر دی را که در ممالک گزار و بوستان مبسوط الید و نافذ فرمان و بانی مبانی طغیان و باعث اختلال اوضاع گلستان بود بامر قهرمان طبیعت باتمام کارش پرداخت. اهتزاز ریاح بهاری و رشحات سحاب آذاری بملاحظه قابلیت ماده اشجار را خلاع مشجر بوته‌دار در برو غاشیه بندگی خسرو فریدون فروردین بر دوش انداخت. مجلس جشن و عیش در سرابوستان گلشن فراهم آمده و مطربان خوش الحان هزاران دستان و عکه و سار بنوای موسیقار سرایان و نواخوان گشته، اوقات را بعشرت و شادمانی بسر می‌بردند، در خلال این حال خبر ورود موبک حضرت جهانبانی بدار الامان کرمان و حکمرانی آن ثغور و

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۵

سامان سامعه‌افروز کار گزاران دولت آقا محمد خان گشته، روز یکشنبه سیم ماه شوال با سپاهی سیل اساس از طهران بصوب فارس حرکت و حاجی بدسگال و سایر عمال را که قبل از وصول این خبر بطهران احضار داشته بودند بجهت وفور نزول امطار و طغیان آب عیون و انهار و عدم امکان عبور از رودخانه دار الایمان قم توقف در اصفهان و کاشان نموده بودند و بدین جهت تعویقی در پیوستن بارود دست داده، روز سه‌شنبه ششم ماه مزبور در عرض راه منزل حوض سلطان دو منزلی طهران که اردو بادیه‌پیمای منزل پل

دلاک بود باردو ملحق گشته و بمتابعت معاودت راه پیموده را بر خود قرار داده، بعد از طی مراحل و قطع منازل روز پنجشنبه بیست و دویم ماه مزبور چمن قصر زرد فارس مقرر اردو گشته، سه روز جهت آسایش لشکریان و دواب در آنجا مکث و روز یکشنبه بیست و چهارم از راه بوانات بصوب کرمان شتافتند. بعد از ورود بسامان کرمان حسینقلی خان قاجار را با فوجی از لشکریان مقدمه الجیش ساخته، مأمور بدور کرمان نمودند، که تا ورود اردو گرمی ده هنگامه جنگ و جدال باشند. در اواسط ماه ذیقعده حسینقلی خان مزبور وارد خارج قلعه کرمان و حضرت جهانبانی با فوجی از ملتزمان رکاب ظفر مبنای بعزم محاربه در شهر بند درآمده، فی مابین محاربه واقع و تا دو ساعت از طرفین نوایر جدال اشتعال داشته، بالاخره حسینقلی خان مغلوب و منکوب و شکست فاحش و انهزام کامل یافته، بسنگر خود فرار و آن حضرت مظفر و کامران بجانب کرمان عطف عنان و بتدارک و تهیه اسباب قلعه‌داری اشتغال نموده، بفاصله سه روز حول و حوش آن بلده محل نزول و وقوف اردوی آقا محمد خان گشته، سپاه و لشکریانش محیط قلعه را احاطه و در اطراف سنگر و بروج متین مرتب داشته، از چهار جانب بکار محاصره پرداختند. اکثر اوقات قراولان فریقین مشعله‌افروز معرکه شور و شین و خرمن سوز هستی خشک و تر جانین می‌گردیدند و هر روزه توپچیان آتش‌فشان حسب فرمان آقا محمد خان توپ قلعه کوب

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۶

بر آن حصن حصین بسته، ابر مطیر خمپاره‌ها بر فرق ساکنین قلعه صاعقه‌بار و روز روشن را بر آنها چون شب تار می‌ساختند. نقابان فرهاد کیش خارا شکن و تفنگچیان بهرام طیش روئینه‌تن بنبش زدن نقب و سنگر کار را بر قلعه‌گیان تنگ می‌نمودند. از عجایب اموراتیکه در اثنای این حال بمنصه ظهور رسید آنست که: زر مسکوکی در کرمان سکه بنام آن حضرت شده بود بدست اهالی اردو افتاده، دست‌بدست بنظر آقا محمد خان رسیده، این معنی باعث اشتعال نایره غضب او گشته، مقرر داشت که: فتح الله خان خلف ارجمند آن جناب را که خردسال بود و با کوچ و بنه از شیراز بمازندران برده بودند او را خصی نمایند. بالجمله امتداد ایام محاصره بچهار ماه کشید و امر محصورین قلعه باضطرار انجامید.

### ذکر سازش مستحفظین قلعه کرمان با سپاه آقا محمد خان و از دست دادن قلعه و واپس گرفتن حضرت جهانبانی قلعه را و از دست دادن آنها کره بعد اخری

در هنگامی که خسرو اقلیم روز یعنی عالم‌افروز سیار دایره نصف النهار بود جماعت ماهانی و چوپاری که بروج و حصار شهر را از یک سمت مستحفظ بودند قلعه را بتصرف جنود آقا محمد خان داده، بقدر دو سه هزار نفر پیاده داخل شهر بند شدند. چون آن حضرت از وقوع آن واقعه مستحضر گردید با معدودی از فدویان که واقف حضور بودند طریق محاربه را بی‌سپر و نایره مجادله را شعله‌ور گشته، بر سر آنها یورش برده و در مضمار گیر و دار قدم کشش و کوشش فشرده، دست دلاوری گشاده، گرم کار پیکار و باهم در آویخته، دلیرانه مصاف می‌نمودند. تا هنگام عصر که آن حضرت مظفر و پیامردی تهور بمعارج حصار قلعه عروج و تمامی بروج را از تصرف ایشان استرداد و جمعی از آن جماعت را دستگیر و گردن آنها را عرضه شمشیر و روانه بنس المصیر ساخته و بقیه السیف بجنگ گریز خود را بسنگر رسانیده، چون عموم قلعه‌گیان و قاطبه

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۷

قطان و تمامی اهل کرمان مال امر خود را ناپایدار و عزم آقا محمد خان را در تسخیر قلعه ثابت و برقرار می‌دیدند و کار بر ایشان تنگ و مابین آرام و ایشان هزار فرسنگ می‌بود بفرکر تدبیر کار خود افتاده، نجفقلی خان خراسانی که از سکنه کرمان و معتمد حضرت جهانبان بود با پانصد نفر باستحفاظ قلعه ارگ که یک سمت آن بخارج شهر اتصال داشت مأمور بود، در جزو از اندرون با سپاه بیرون همداستان شده، عصر روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۲۰۹ از همان سمت ارگ قلعه را بتصرف داده، مساوی

ده دوازده هزار نفر سوار و پیاده داخل شهر شدند. سوی بروجی که بتصرف ملتزمان رکاب حضرت جهانبان می‌بود تمامی بروج را متصرف شده، آن حضرت باوجود این قسم که اتفاق افتاده بود با معدودی که در رکابش بود سعی و کوشش را بحدی نمود که از حیز تقریر و عهده تحریر بیرونست، و لیکن از آنجا که «التقدیر یضحک علی التدریر» بجای خودست شاهد مقصود جلوه‌نما نگشته، ملتزمین رکاب را ازین معنی یاسی رخ نموده، بدان جهت متفرق گردیدند.

### بیان حرکت موکب جهانبانی از کرمان بصوب بم

لاجرم یکه‌تاز معرکه دلاوری باتفاق جهانگیر خان و بعضی از جماعت سیستانی و معدودی از اقوام و خواص بنی اعمام خود را بدروازه سلطانیه رسانیده و قریب سه ساعت بمجاده و محاربه مشغول بوده، تا اینکه دروازه را تصرف نمودند. باوجود اینکه قبل از تسخیر شهر که کار بر قلعیان تنگ شده بود و بنای سازش گذارده بودند آقا محمد خان بتصور این مطلب که مبادا حضرت جهانبانی رخش عزیمت را از شهر بیرون تاخته و بطرف از اطراف عنان تاب گشته و دست تسلط او بدامان شاهد مقصود نرسد در چهار جانب شهر خندق عمیق حفر نموده و محاذات هردروازه برجی متین احداث کرده و مستحفظان ساعی تعیین نموده که سد باب خروج آن جناب را نمایند و غافل ازین معنی که بحفر خندق و احداث برج راه پرواز

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۸

بر شاهین و باز چگونه می‌توان بست؟ حضرت جهانبان بنابر کثرت سپاه مخالف و قلت مؤالف و ناچار بودن در عبور از میان لشکر بعدت ملخ و مور سبک‌سیر نمودن یکران عزیمت را بجانب بم در تاریک شدن شب اولی و انبساط شمرده، پای ثبات و قرار فشرده، تا اینکه نور نهار بظلمت لیل مبدل و تشخیص دوست و دشمن بفروغ نیر اعظم محول گشته، ملتزمین رکاب با نثار آن جناب فوراً تخته پل را بخندق استوار نموده و بی‌باکانه خود را بر قلب آن لشکر زده، سمند روش در بحر آتش غوطه‌ور و نهنگ آسا در لجه پرشور و شرشناور گردیده، در عین اشتداد هنگامه گیر و دار که مصدوقه «یَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» آشکار بود و آواز شلیک زنبورک و تفنگ بکوش فلک سبزرنگ می‌رسید و بعضی غریق خندق بلا و برخی حریق آتش فنا و فوجی گرفتار کمند رنج و عنا و جمعی در آن ورطه و وادی هولناک هایل طالب راهنما بودند سلسله انعقاد ملتزمان رکاب آن حضرت بجهت تار بودن هوا از هم گسسته و بی‌خبر از یک‌دیگر متفرق و پریشان و هریک بسمتی شتابان گردیدند. از جمله جهانگیر خان سیستانی نیز سررشته جاده مقصود را از دست داده، بطرف دیگر شتافت و آن حضرت با سه نفر سوار که در رکاب بودند بصوب بم ایلغار نمود.

### ذکر مقدمات قتل و اسر و نهب کرمان بعد از رفتن بندگان جهانبان بصوب سیستان

هنگام طلوع صبح که قهرمان قهرآلود مهر بقصد انتقام از کنار طارم مینافام تیغ از نیام کشیده، بتابش تیغ آتش فروغ دامن افق را از خون شفق گلگون ساخت حضرت آقا محمد خان تمامی سپاه را از خرد و بزرگ و تاجیک و ترک بنهب و اسر شهر کرمان رخصت داد. هنگامه شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان خلق پدید آمده، مردان ایشان عرضه شمشیر آبدار و طفلان و نسوان ایشان بقید اسار گرفتار و اموال و اسباب بسیار بحیطه یغما درآمده،

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۸۹

بر احدی ابقا نکردند و ابنیه رفیعه که طعنه بر قصور جنت می‌زد در دم از صدمه کنجکاوای لشکریان نقش عالیها سافلها پذیرفته و آه و ناله مجرم و بی‌گناه چون شعله و دود خشک و تر سر بر فلک کشیده، از ملتزمین رکاب آن حضرت هرچه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه نیز در کرمان مانده، فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیز را از عالم هستی روانه دیار

فنا ساختند.

در اثنای این حال از قراری که بوضوح پیوست باوجود اشتعال نایره غضب بنا بر ظهور مراسم بلند همتی و دلاوری و بروز افعال اعجاز مانند از آن حضرت آقا محمد خان بکرات غیر عیدیده اعتراف بشایستگی‌شان نموده. بلی «الفضل ما شهد به الاعداء». بالجمله حکم بتخریب بنیان قلعه کرمان و سایر قلاع آن سامان جاری گشته، مأمورین بانجام آن اقدام جستند.

### بیان عطف عنان حضرت جهانبان از کرمان بصوب بم و سیستان

حضرت جهانبانی که در آن شب تار بمددگاری و راهنمایی لطف پروردگار از میان لشکر بی‌شمار بنحوی که مرقوم قلم صدق رقم گردید بیرون رفته و با سه نفر از سوار بصوب بم ایلغار نموده بودند در عرض راه معدودی از ایلات با ایشان پیوسته، از شهر کرمان الی قلعه بم که سی چهل فرسخ مسافتست در یک شبانه روز طی نموده، هنگام عصر وارد دروازه قلعه بم گردیده، محمد علی خان برادر کهنتر جهانگیر خان سیستانی باستقبال اقدام جسته، جویای احوال برادر مهتر خود گردید. ملتزمین رکاب در جواب مذکور ساختند که: از عقب وارد میشود. محمد علی خان و سایر اقوام و اقارب سلاطین سیستانی توهم نمودند که شاید در کرمان در زمره گرفتاران گیر آمده باشد و مورد سخط و غضب آقا محمد خان شود. بنا بر آن آن حضرت را در همان درب دروازه جای داده، داخل قلعه نمودند و بجهت ملتزمین رکاب خارج از دروازه مسکن معین نموده و تا سه روز بانتظار خبر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹۰

ورود جهانگیر خان مماشاتی می نمودند.

### بیان وقایع جانگزای گرفتاری حضرت جهانبان و حادثه عمای آن حضرت

روز چهارم چهارشنبه پنجم شهر ربیع الثانی هزار و بیست و نه هجری که از مراجعت او اثری بظهور نرسیده در گرفتاری او یقین کرده و خیانت با آن حضرت را راه نجات جهانگیر خان فرض کرده، بهیئت مجموعی متوجه جانب آن جناب گردیدند. معدودی از ایلات و اقوام که در رکاب بودند این معنی را تفرس نموده، بعرض رسانیدند که: از آنجا که «التقدیر یضحک علی التذیر» بر جای خودست جز فرار چاره نیست. این معنی مقبول طبعش نیفتاده، متعرض سخنان ایشان نگشته، آنها فرار را بر قرار اختیار نموده، سیستانیان مکنون ضمیر خود را بروز داده، اطراف آن حضرت را احاطه نموده، اراده خیانت نمودند. آن جناب با تن تنها و تیغ آخته بجانب آن قوم حق ناشناس تاخته و چند نفر را زخمی کرده، سلک جمعیت ایشان را متفرق و خود را بمرکب رسانیده، خواست که بر مرکب سوار شود. روباه فطرتی از آن گروه شقاوت سیر مرکب آن جناب را پی نموده، بسر در غلطیده، از پا درآمد. حضرت بی‌همال از مشاهده این حال مانند شیر خشمناک بر آن گروه ناپاک حمله‌ور گردیده و چند نفر از ایشان را زخمی نموده، چون جمعیت و استعداد ایشان کامل بود از اطراف هجوم آور شده، دو زخم شمشیر بر سر و دست راست آن حضرت زده، او را دستگیر نمودند.

نظم

پریشان جمعی و جمعی پریشان گرفتار قومی و قومی عجایب بعد حقیقت را باقا محمد خان عرض نموده، بکرمان آدم روانه ساختند. بفاصله یک روز جهانگیر خان وارد گشته، از وقوع این واقعه جماعت سیستانی کلا نادم و پشیمان شده، لیکن بجهت اینکه چنین خیانتی از ایشان نسبت بآن حضرت سرزده بود و حقیقت را هم فوراً

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹۱

بجانب آقا محمد خان عرض نموده بودند از چاره آن عاجز آمده، متحیر ماندند. بعد از وصول این خبر بکرمان و اطلاع سرکار آقا

محمد خان فوراً محمد ولی خان قاجار را با هزار و پانصد سوار جرار تعیین و روانه بم نموده، که آن جناب را آورده باشد. مشار الیه حسب المقرر روانه بم گردید. آن جناب را مقید و محبوس در سنگر خارج شهر کرمان در حالی که این فرد را متذکر بودند: ما نداریم از قضای حق گله‌عار ناید شیر را از سلسله آورده، از آنجا که جوهر ذاتی او کالشمس فی رابعه النهار بود در نظر اولو الابصار هویدا و آشکار و سکان بلاد و امصار را بآن حضرت ارادتی خاص بی‌اختیار بود. امنای دولت آقا محمد خان مصلحت وقت را در آن یافتند که بدون قصوری در اعضاء بهیئت صحیح او را بهمراه اردو بطهران برده باشند. بناء علیه دیده جهان‌بین او را از حلیه بصر عاری و بفاصله چند روز بصوب طهران روانه ساختند و بعد از روانه ساختن آن حضرت و انهدام قلعه کرمان و قتل اهالی آن سامان که ابتدای قوس و مبداء اشتداد برودت هوا بود در اواخر شهر ربیع الاخر اردوی آقا محمد خان بصوب شیراز نهضت یافته، مدت سه ماه در بلده مزبور اردوی او متوقف بود.

### بیان حادثه قتل آن حضرت باغواهی حاجی مردود بدسرشت

در هنگام توقف در بلده مزبور صورت رجحان عدم و وجود آن حضرت باغواهی حاجی یزید فطرت ابلیس سیرت در مرآت خاطر آقا محمد خان عکس‌پذیر گشته، بعهدده میرزا محمد خان قاجار حاکم طهران مقرر داشت که: آن حضرت را مقتول سازد. حسب المقرر معمول و در بقعه امامزاده زید مدفونش ساختند. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». العهده علی الراوی، آنچه مشهورست آنست که: نعش آن حضرت را نهانی نقل بنجف اشرف نمودند.

ساقی دوران از اینها پر کند پر کند خالی و خالی پر کند

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹۲

ابیات

چراغ کیان کشته، ای کاش من بمرگش چراغ سخن کشتمی

گرم قوتستی چراغ فلک باسیب یک دم زدن کشتمی

گرم دست رفتی بشمشیر صبح‌اجل را بدست زمن کشتمی

سلیمان چو شد کشته اهرمن مدد بایدم اهرمن کشتمی

بمازندانم ظفر بایدی که دیوانش را تن بتن کشتمی

چو شیرین همی خویشتن را بتیغ‌پس از خسرو تیغ‌زن کشتمی

اگر با حقوقش وفا کردمی بهجران او خویشتن کشتمی

اگر حق مهرش بجا آرمی طرب را چو گل در چمن کشتمی

عروسان خاطر دهندم رضای که شمع بیان در لگن کشتمی

دل و دیده بر دست بنهادمی چو سیماب ز آب دهن کشتمی

هم او را از آن حاصلی نیستی و گر خویشتن در حزن کشتمی چون کیفیت ایام دولت سلسله علیه زند و حقیقت احوال آن فرقه سعادت‌مند بتحریر وقایع احوال آن حضرت سعید شهید سمت اختتام پذیرفت لازم نمود که بنگارش برخی از احوال آنان که در خیانت با این دودمان همداستان بودند پردازد و ختم کتاب را بخاتمه احوال ایشان محول سازد، که در نظر اولو الابصار ظاهر و آشکار گردد که دار مکافات و عالم محل تغییراتست.

**خاتمه در بیان وقایع احوال آنان که باوجود دیدن احسان ازین خاندان و عدم عرضه و اسم و رسم و برتری یافتن در دولت این**

**دودمان طریق خیانت پیموده و باندک زمانی سزای اعمال بر ایشان معاین و مشهود گردیده**

مورخ خامه ضمیر صداقت ختامه و محرر کلک طبع وقایع‌نگار این نامه که شرح وقایع را من الفاتحه الی الخاتمه بعینها مشاهده و بر لوح ضمیر نقش‌پذیر نموده، حقیقت آنرا بدون زیاده و نقصان از دیوان عیان بدفتر بیان نقل و تحویل می‌نماید که: چون بمقتضای عدالت

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹۳

ازلی مکافات همه‌جا در کارگاه کون مقابل عمل ایستاده و دهر کرده را قصاصی داده‌اند حاجی عام کالانعام ناپایدار و سایر اشراری که در مراسم مخالفت با این خاندان طریق موافقت پیموده، چنین تصور نمودند که چند صباحی بکام دل در مرتع‌گاه کون بعلف‌چری اشتغال خواهند نمود. روزکی چند برایشان برنیامده بود که بمفاد «عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ» هریک از جسم و جان و فرزند و مال و عیال بی نصیب آمده، آنچه کشته بودند درویده و ثمر آن را چشیده، باشد مراتب و اقبیح وجوه عبره‌لنناظرین گردیدند. ملخص کلام آنکه:

چون بمصداق «سَنَسَبْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (چندگاهی که بطریق استدرج دهر تمکینش نمود بمفاد) «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (از نشانه باده خودبینی مخمور و از هوای خودسری سرش پرشور گردیده، باعدت دیرینه خیانت با دولت قاجار را پیشنهاد خاطر نمود. بمدلول (از کوزه همان برون تراود که دروست) در لیل و نهار و نهفته و آشکار زبان بطعن امنای دولت گشوده و اندک‌اندک این معنی او را ملکه راسخه گشته، از ایشان بطعن سلطان پرداخته، بلی:

چو خواهد فلک سرنگونش کندبکردار بد رهنمونش کند رفته‌رفته این معنی گوشزد اولیای دولت شده. از ایشان تجاوز نمود. بحضرت سلطان رسیده. محو نقش خاندان او از لوح زمان مرکوز خاطر سلطان گشته. چون متعلقان و منسوبان او از قبیل برادر و پسر و اقوام و اقارب در اطراف و اکناف مملکت ایران همگی صاحب بسط ید و حکومت بودند چندگاهی بنا بر مصلحت امنای آن دولت با او بمدارا بسربرده، تابنای برطرفی او را مستحکم ساخته. ارقام چند در خفیه بسردارن و حکام اطراف سمت ترقیم پذیرفت که در تماما منسوبان او را در روز معینی دستگیر نمایند و چاپار باطراف مملکت روانه گردیده بحکم تقدیر که تبدیل و تغییر در آن راه نیست در روز معهود حاجی مردود را در طهران

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹۴

و متعلقان او را در هرسامان که بودند مأمورین باتمام کارشان پرداخته و با وجود کمال استعداد و تسلط یک نفر از ایشان نتوانستند که دست از پا خطا نمایند. بعد از آنکه خبر گرفتاری همگی و برطرفی بعضی از ایشان بامنای دولت قاجار رسید حاجی مردود را مورد سخط و سیاست نموده: بعد از عتاب بسیار چشم صورت او را مانند دیده معنی کور و سزای کافر نعمتی را بچشم خود معاین و مشهود دید و در قریه‌ای از قراء طهران او را مکان داده و بگذشتن اندک زمانی او را از قید حیات و خلق را از فتنه و فساد آن فراغت بخشیدند.

بیت

از مکافات عمل غافل مشوگندم از گندم بروید جو ز جو عبد الرحیم خان برادر او را که حاکم اصفهان بود و حسینعلی خان ولد آن بعد از اخذ اموال ایشان را نیز نابینا ساخته، بنان شب محتاج ساختند و میرزا محمد خان پسر او را که در شیراز مبسوط الید بود نیز مانند پدر دیده بینای او را نابینا نموده باندک روزی پیدر ملحق ساختند و محمد علی خان برادر دیگر او را که در طهران بود نیز بنهج سایر با او معمل داشتند، ع:

«که تا بنا شد ز دیگران رشکش

و آقا اسد الله ولد دیگر او را که در بروجرد حاکم بود هم چشمی با پدر و اعمام او را بخشیدند و محمد حسین خان برادرش که در



کوه گیلویه حاکم بود علی خان آقای قاجار او را کشته، آقا محمد زمان برادر دیگرش را که باتفاق ربیع خان مرودشتی حسینقلی خان برادرزاده جناب آقا محمد خان در حینی که بنای طغیان با حضرت سلطان گذاشته، از شیراز رایت استبداد بصوب اصفهان برافراخت او را کور ساخته و از جماعت ایلات کلیائی کسانی که با آن مردود متحد و در مخالفت با این دودمان موافق بودند از جمله علی همت خان کلیائی بود که بحسب ایل و طایفه و دولت از سایر ایلات پیش و بعزت و اعتبار از همه بیش بود ولدان او را امر نموده که سرهای ایشان را در دامان پدر گذارده، دیدگان ایشان را از حيله بصر

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۹۵

غاری ساخته. تمامی را بصدمه گذاشتن دم خمپاره و انداختن طناب فراغت بخشیدند و طهماسب خان فیلی را که لب‌تشنه شربت حیات بود بواسطه سر در آب فروبردن از نوشیدن شربت مرگ سیراب گردانیدند و خان بابا خان تانکلی را از نظاره مناظر اولاد و احفاد نابینا و محروم نمودند و رئیس قاسم خان کوهمره‌ای و لطفعلی خان فیروز آبادی و حاجی سلیمان بیک جهرمی و بعضی از فارسیان دیگر که هریک صاحب ثروت کلی بودند بفاصله دو سه سالی تمام را مستأصل و پریشان ساخته. که بنان شب قادر نبودند. بدترین وضعی هریک جان را بمالکان دوزخ تسلیم نمودند، که اثری از آثار ایشان در صفحه روزگار باقی نیست و جهانگیر خان و حیدر خان ولدان محمد حسین خان سیستانی را با برادران دیگر نیز بعد از چندگاهی کور نموده و نهال اقتدار ایشان را که در مرغزار کرمان زمین ریشه قوی ساخته از زمین کنده و از خاک برکنده، کوچ و بنه ایشان را بطهران حرکت داده «۱»، که از ایشان نیز در صفحه روزگار اسم و رسمی باقی نیست «فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ».

(۱) پایان کار خانواده حاج محمد ابراهیم شیرازی که درین خاتمه بآن اشاره رفته در غره ذیحجه ۱۲۱۵ است و آخرین واقعه‌ای که ذکر می‌کند در شوال سال ۱۲۱۹ رخ داده است از این قرار این خاتمه کتاب پس از سال ۱۲۱۹ قمری نوشته شده است.

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۹۶

### [فهرستها]

### فهرست نامهای کسان و خاندانها و نژادها

آرش: ۸۱، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۱۷

آراد خان افغان: ۳۱، ۲۳، ۳۵، ۳۷، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۵-، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۹۰، ۱۱۳، ۱۲۲، ۲۶۴

آقا محمد خان ر. محمد خان (آقا)

آل برمک ر. برمک

ابدالی: ۵۱

ابراهیم: ۳۳۰

ابراهیم خان بغایری: ۵۲، ۷۰، ۷۱

ابراهیم خان زند: ۲۱، ۳۱۳

ابراهیم خان قاجار: ۳۶۹، ۳۸۳

ابراهیم خان نوری: ۱۰۷، ۱۰۸

ابراهیم شاه: ۷، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۳۳

- ابراهیم شیرازی (حاج): ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۲۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۵
- ابراهیم میرزا: ۱۰
- ابلیس: ۳۹۱
- ابو الحسن بیگلر بیگی کرمان (میرزا): ۳۲۷
- ابو الحسن غفاری (میرزا): ۳۷۳
- ابو الفتح خان بختیاری: ۱۲، ۱۸
- ابو الفتح خان زند: ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۳
- ابو القاسم خان نسقچی باشی: ۶۵
- ابو تراب (میرزا): ۱۶
- ابو طالب خان کرد: ۵۲
- اتراک ۲۷، ۵۲، ۲۲۲، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰. ترک
- احمد (شیخ): ۲۰۲
- احمد بیم افغان (احمد شاه درانی): ۵۱، ۵۲
- احمد بیک دنبلی و احمد خان دنبلی:
- ۱۰۵، ۳۴۲
- احمد خان افغان: ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۳۴۲
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۳۹۷
- احمد خان مراغی: ۳۳۴
- ارخیای: ۳۹
- اردلان: ۲۴۵، ۲۹۴، ۲۹۵
- ارسطو: ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۷۸
- ارشلو: ۲۶۶
- اریک: ۴۲، ۴۴
- استظهار الدوله (محمد صادق خان زند): ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۴
- اسد الله پسر حاج ابراهیم شیرازی (آقا): ۳۷۶، ۲۷۷، ۳۹۴
- اسرافیل: ۳۳، ۴۶۳، ۱۴۷، ۲۵۶
- اسفندیار: ۱۸۲، ۲۸۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۵۱، ۳۶۴، ۳۸۰
- اسکندر: ۳، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۰، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۵
- ۳۲۷، ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۸۳
- اسکندر خان زند: ۳۸، ۳۹
- اسمعیل (شاه): ۱۶، ۲۴، ۲۸، ۷۱
- اسمعیل خان زند: ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۱۳

- اسمعیل خان عرب عامری: ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۳، ۳۰۷
- اسمعیل خان فیلی: ۲۱۸
- اسمعیل خان صفوی: ۱۵
- اشاقه‌باش: ۲۵، ۶۷، ۷۱، ۱۷۴
- اعتضاد الدوله (محمد صادق خان زند): ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۷
- اعراب ر. عرب
- اعظم خان افغان: ۳۸۱، ۳۸۲
- افغنه: ۴، ۵ ر. افغان
- افراسیاب: ۳۲۲، ۳۵۴، ۳۷۲، ۳۸۳
- افشار: ۸، ۳۳، ۳۴، ۹۰، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۴، ۱۳۶، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۳۴
- افغان: ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۲، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۶، ۷۰، ۸۹، ۳۸۱، ۳۸۳
- افلاطون: ۲۱۰، ۳۱۲
- اقلیدس: ۹۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۸
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۳۹۸
- اکبر خان زند: ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۳
- اکراد ر. کرد
- الله مراد خان: ۲۲۱
- الوار: ۵۸، ۹۳ لر.
- امام ثامن: ۵۲
- امامقلی میرزا: ۱۰
- امیر علم خان ر. علم خان
- امیر علیخان ر. علیخان
- امیر گونه خان ر. گونه خان
- انوشیروان: ۳۲۱، ۴۳، ۶
- اینق خان: ۶
- اینالو: ۲۴۶
- ب بابا خان (فتحعلی شاه): ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۵۳، ۳۵۹
- بابا خان (حاجی) ر. حاجی بابا خان
- بابا خان چاشلو: ۵
- بابان: ۹۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۳۰
- باجلان (طایفه): ۲۴۲
- بادرائی: ۴۰
- بادغائی: ۴۰

بارید: ۳۲۵

باقر خان خراسکانی اصفهانی:

۲۳۳، ۳۳۴، ۲۵۱، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴

باقر خان کله‌داری: ۳۵۶

بختیاری: ۹، ۱۲، ۲۱، ۳۰، ۴۴، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۸۷، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۹۹

برچلو: ۱۰۵

برکات (شیخ): ۱۹۶، ۱۹۷

برمک (آل): ۳۲۰

بسطام خان کارخانه‌ای: ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۲۳

بطلیموس: ۲

بغایری: ۵۲

بلباس: ۶۰، ۱۰۵، ۱۱۳، ۲۳۵

بنی خلد ر. خالد

بنی کعب ر. کعب

بنی معین ر. معین

بوداق خان: ۶، ۷۸

بهرام گور: ۱۴، ۷۵

بهبزاد نقاش: ۱۵۷

بهمن: ۷، ۴۹، ۲۸۱، ۳۱۶، ۳۱۷

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۳۹۹

پ پارسی: ۲۶۸

پناه خان جوانشیر: ۶۰، ۱۰۵، ۱۱۴

پناه خان قله‌بری: ۱۱

پیشدادی: ۳۰

ت تاجیک: ۸، ۲۸، ۱۳۳، ۲۹۹، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۸۸، ۸۲

تازی: ۳۰، ۳۶، ۴۸، ۸۲، ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۲۱۶، ۲۶۸

تبتی (مشک): ۳۰۵

تتار: ۵۷، ۹۲

تراب خای چکنی: ۱۱۶

ترک: ۲۸، ۳۰، ۳۶، ۵۲، ۸۲، ۱۱۵، ۱۳۳، ۱۷۱، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۲۴، ۲۸۷، ۲۹۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۴۳

۳۸۸ ر. اتراک

ترکمان: ۵، ۲۸، ۲۹، ۷۱، ۸۱، ۸۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۴۹، ۲۵۱

تقی خان بغایری: ۵۲

تقی خان بافقی یزدی: ۷۵، ۷۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۷۸، ۳۸۳

تقی خان زند: ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲

تقی درانی: ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲

تموز: ۵۸

تهمتن: ۳۱۷، ۳۲۳

تیمور شاه افغان: ۳۸۱

ث ثامر مققفح (شیخ): ۲۰۴

ثوین منح (شیخ): ۲۰۴

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۰۰

ج جابلقی: ۱۲

جان محمد خان دولوی قاجار یوخاری باش: ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۶

جانی فسائی (میرزا): ۳۷۴

جعفر (برمکی): ۳۳۹

جعفر خان حاکم داراب: ۳۷۹

جعفر خان زند ر. محمد جعفر خان جعفر قلی خان قاجار: ۷۴، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۸

جعفری (مار): ۳۲۹

جم: ۳، ۲۷، ۳۰، ۴۴، ۴۸، ۷۵، ۸۲، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۵۳، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۴۵

۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۸

جم ر. جمشید

جمال شالباف: ۱۴۰

جمال فومنی (حاجی): ۲۶، ۲۷

جمشید: ۱۴، ۳۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۲۷۷، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۴۸، ۳۵۹، ۳۷۲

ر. جم

جوانشیر: ۱۰۵

جهانگیر خان زند: ۳۱۳

جهانگیر خان سیستانی: ۳۸۱، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۱۰، ۳۱۵

چ چاردولی: ۲۷۰

چخماقی (غلامان): ۱۵۲

چوباری: ۳۸۶

چهارلیک: ۱۲۰، ۱۲۱

ح حاتم: ۱۶۶، ۲۰۸، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۳۹

حاجی ر. ابراهیم شیرازی

حاجی بابا خان بختیاری: ۱۷، ۱۹

- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۰۱
- حاجی خان کنگرلوی نخجوانی: ۱۱۴
- حاجی لر: ۸۴
- حافظ شیرازی (خواجه): ۱۵۹
- حجر عرب (شیخ): ۱۶۸
- حسان: ۲۷۶
- حسن خان (میر): ۳۷۸، ۳۸۱
- حسن خان زند: ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳
- حسن سلطان وغانی: ۱۶۵، ۱۶۶
- حسین خان قاجار دولو: ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۱۷۰، ۱۷۴
- حسین صفوی (شاه سلطان): ۴، ۱۵، ۱۶، ۳۲
- حسینعلی خان ایروانی: ۱۱۴
- حسینعلی خان شیرازی: ۳۹۴
- حسینعلی خان کرد: ۱۷،
- حسینقلی خان معیر الممالک: ۱۳
- حسینقلی خان دنبلی: ۲۳۴، ۲۳۵
- حسینقلی خان قاجار: ۱۷۰، ۱۷۴، ۳۸۵، ۳۹۴
- حسین کلانتر کرمان (میرزا): ۱۵۲
- حسین میر پنجه (آقا): ۱۱۱
- حکاری: ۱۰۵، ۱۱۳، ۳۳۵
- حمو خزاعی (شیخ): ۲۰۱، ۲۰۲
- حیدر: ۳۸، ۲۰۱، ۳۱۹
- حیدر خان سیستانی: ۳۹۵
- حیدری: ۱۳۵
- خ حاقان: ۳۰، ۷۴، ۷۵، ۹۹، ۱۲۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۴، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۳
- خالد (بنی): ۲۰۵
- خان بابا خان نانکلی: ۳۹۵
- خانعلی خان مافی: ۲۲۷
- خدا مراد خان زند: ۹۰، ۹۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۴۰، ۲۳۴
- خداوردی خان بیگدلی: ۲۳۰
- خداوردی خان دنبلی: ۳۳۳
- خراسانی: ۳۷۹، ۳۸۱
- خزعیه: ۵۲

خسرو: ۲۲۴، ۳۶۳، ۳۹۲

خسرو خان اردلان: ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۵

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۰۲

خسرو خان مکری: ۵۶، ۵۷

خضر: ۳۵۷، ۳۸۳

خطائی: ۱۲۰، ۲۹۷

خطی (رمع): ۳۵

خلج: ۲۶۳

خواندگار: ۱۸۰

خونساری: ۱۲

ذ دارا: ۳، ۳۰، ۸۸، ۸۹، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۹، ۲۵۲، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۶

۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۸۴

داعی الله (شاه): ۲۴۲

دامغانی: ۳۶۹

داود: ۱۹۶

داود (میرزا): ۱۱

داودی (زره): ۶۲

داودی (صوت): ۲۷۷

درویش (شیخ): ۲۰۸، ۲۰۹

دستان: ۳۱۷

دشتستانی: ۴۵، ۳۱۷

دلدل: ۳۱۹

دیلیم: ۱۱۵، ۱۷۵، ۳۲۶

دینارانی: ۱۹۱

ذو الفقار خان افشار: ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۵۵

ر ربیع خان مرداشتی: ۳۹۴

رحیم خان ر. محمد رحیم خان رخش: ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۸۴، ۳۷۸

رستم: ۷، ۴۹، ۸۱، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۸۲، ۲۸۳، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۲

رستم خان زند: ۲۵۱، ۲۵۷

رضا قلی خان دولو قاجار یوخاری باش: ۱۷۵، ۳۲۶، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۵

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۰۳

رضا قلی خان شاهسون: ۳۴۸، ۳۵۳

رضا قلی خان کازرونی: ۳۵۳، ۳۵۴

رضا قلی خان گنجه‌ای: ۱۱۴

رفیع خان ر. محمد رفیع خان رئیس بنی کعب (شیخ): ۱۹۶

زال: ۳۴۷

زال خان خشتی: ۳۴۵

زکی خان زند: ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۱۷،

۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸

زند و زندیه: ۳، ۸، ۱۳، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۵، ۴۰، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۲، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶،

۳۴۷، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۹۲

زنگنه: ۳۱۷

زیاد اوغلی: ۱۱۴

زید ر. امامزاده زید

س سام: ۳۱۶، ۳۱۷

سبز علی خان زند: ۷۹، ۱۰۹

سبز علی کرد: ۸۷

سحبان: ۲۷۶

سرافیل ر. اسرافیل

سعد (بنی): ۱۳۵

سعدان ابوشهری (شیخ): ۱۳

سکندر ر. اسکندر

سلطان (شیخ): ۲۰۲

سلطانعلی خان زند هزاره: ۳۴۸، ۳۶۰

سلمی: ۲۷۸

سلیمان: ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۸۴، ۲۰۹، ۲۸۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۹۲

سلیمان ر. صباحی بیدگلی

سلیمان آقای متسلم: ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۹

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۰۴

سلیمان بنی کعب (شیخ): ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۵

سلیمان بیک جهرمی (حاجی): ۳۹۵

سلیمان پاشای بابان: ۹۵، ۱۷۸

سلیمان ثانی (شاه): ۲۵، ۳۲، ۵۱

سلیمان خان نخجوانی: ۳۳۴

سلیمان صفوی (شاه): ۱۱، ۲۵

سلیمانی (دستگاه): ۱۳۹



سلیم خان افشار قتلو ۱۳، ۱۸، ۲۴

سلیم خان افشار قرقلو: ۲۴

سهراب خان: ۹

سیاوش: ۳۱۶، ۳۶۳

سید الشهداء: ۷۵

سیستانی: ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰

ش شاه چراغ: ۷۷

شاهرخ خان افشار: ۹۰، ۹۱

شاهرخ شاه ۱۱، ۱۳، ۱۶، ۲۵، ۵۱، ۹۰

شاهرخ میرزا: ۱۰

شاهرضا (قمشه): ۱۲۲

شاه سلطان حسین ر. حسین شاهسون: ۹۸، ۱۱۴

شاه مراد خان زند: ۲۴۸، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸

شاه میر علی حمزه: ۴۶

شاه زردی خان قاجار زیاد اوغلی:

۱۱۴

شجاع الدین خان زند: ۲۵۹

شرف الدین خان سیستانی (امیر):

۳۲۸

شریف علامه (میر سید): ۳۴۲

ششتری (جامه): ۳۰۵

شقاقی: ۹۸، ۱۱۴، ۳۳۲

شهباز خان دنبلی: ۶۰، ۶۹، ۱۰۵، ۱۱۴

شهباز خان نککلی: ۱۰۷، ۱۰۸

شیخعلی خان زند: ۳۵، ۳۷، ۴۶، ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۸، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۱۶، ۲۱۸

شیخ ویس خان زند: ۳۴۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۹۸، ۳۳۰، ۳۳۱

شیرازی: ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۷۵

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۰۵

شیر علی خان قاجار شامبیاتی:

۸۳، ۸۴

شیروانی (طایفه): ۲۶۶

شیرین: ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۹۲

ص و ض صادق خان ر. محمد صادق خان

صادق خان شقاقی: ۳۲۳

صادق نامی ر. محمد صادق موسوی

صالح خان بیا: ۱۷، ۱۸، ۳۸، ۴۵، ۴۶

صبا ر. فتحعلی خان ملک الشعراء صباحی بیدگلی (حاج سلیمان):

۲۱۹، ۲۶۰، ۳۷۵

صدر الممالک ر. محمد علی خان (میرزا)

صفر علی خان قاجار قوانلو: ۶۷

صفویه: ۴، ۳۲، ۸۹، ۹۰

صید مراد خان زند: ۲۳۴، ۲۴۴، ۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳

ضحاک: ۶۱، ۷۷

ط طاهر چهار محالی اصفهانی (میرزا): ۹۴

طاهر خان زند: ۲۱۶، ۲۱۸

طبری: ۷۱، ۷۲، ۲۵۱

طبسی: ۳۷۸

طهماسب خان فیلی: ۳۹۵

طهمورث: ۳۱۶

ظ ظهیر الدوله (امیر گونه خان افشار): ۱۶۲

ظهیر الدوله (محمد صادق خان زند): ۱۴۹، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۹

ع عاد: ۱۰۰، ۱۹۷

عاق: ۸۴

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۰۶

عباس صفوی (شاه): ۲۴۹

عباسقلی خان بغایری: ۵۲

عباسی (لباس): ۳۷۱

عبد الحمید خان عثمانی: ۱۹۴

عبد الرحمن: ۲۰۷

عبد الرحیم خان شیرازی: ۳۹۴

عبد الرحیم خان یزدی: ۳۸۳

عبد الرزاق خان: ۲۶۳، ۲۹۶

عبد العلی خان عرب عامری:

۵۶، ۵۷

عبد الکریم بن علی رضا الشریف (میرزا): ۲۷۶، ۲۷۹

عبد الله بنی معین (شیخ): ۱۷۵، ۱۷۸

عبد الله خان زند: ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۶۹، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳

عبد الله خان سردار: ۴۱، ۴۲

عبد الله خان لاری: ۳۰۴

عبد الله منقح (شیخ): ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۴، ۲۰۸

عبد الملکی: ۳۴۹

عبدی بختیاری (میر): ۱۱۲

عثمانی: ۱۲۶

عجم: ۷۵، ۱۵۹، ۱۷۵، ۲۵۵، ۲۷۵، ۳۲۶، ۳۵۷

عذراء: ۳۱۰، ۳۲۴

عراقی: ۲۷۰، ۳۳۳، ۳۷۳

عرب: ۵۲، ۵۶، ۷۹، ۹۵، ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۶

عربی (بادبای): ۲۸۳

عربلی خان زند: ۲۶۴

عربی (بادبای): ۲۸۳

عزرائیل: ۳۳

عقیل اصفهانی (میرزا): ۱۱۶

علم خان افغان: ۳۷، ۴۰

علم خان عرب خزیمه (امیر): ۵۲

علم خان قاینی (امیر): ۳۸۱

علوان (شیخ): ۱۰۹

علی من ابی طالب: ۲، ۱۷۶، ۲۱۰

علی خان افشار زایرلو: ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۵

علی خان آقای قاجار: ۳۹۴

علی خان حیات داودی (امیر):

۳۱۷، ۳۴۶، ۳۴۸

علی خان شاهسون: ۹۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۲۵۰

علی خان قاینی (میر): ۳۸۱

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۴۰۷

علی خان قلیچی: ۵۲

علی سیرجانی (آقا): ۱۵۲

علیشاه: ۶، ۱۱، ۱۵

علیقلی خان (علیشاه): ۸

علیقلی خان قاجار: ۱۷۵، ۲۶۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۸، ۳۳۲ تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی متن ۴۰۷ فهرست نامهای کسان و

خاندانها و نژادها ..... ص: ۳۹۶

یقلی خان کازرونی (حاج):

۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۵۳

علی محمد خان زند: ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۴

علی محمد خان مراغه‌ای (حاج) ۱۱۴

علی مراد خان زند: ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۳۱، ۳۳۹

۳۴۱، ۳۴۲

علی مراد خان بختیاری: ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۴۴

علینقی خان زند: ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳

علینقی خان یزدی: ۳۷۸

علی همت خان زند: ۲۱۴

علی همت خان کلیائی: ۳۹۴

عمارلو: ۲۶

عمر: ۳۱۹

عمر پاشا: ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱

عیسی: ۲۷۶

عیسی خان کرد: ۵۲

غ و ف غضبان (شیخ): ۲۹۹

فارسی: ۴۸، ۵۰، ۱۲۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۹۰، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۴، ۳۹۵

فاطمه (حضرت معصومه): ۲۲۴

فتح الله خان زند: ۳۸۶

فتحعلی خان افشار ارسلو: ۳۴، ۴۲، ۶۰، ۶۹، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۲، ۲۲۲، ۲۲۳

فتحعلی خان قاجار: ۲۵

فتحعلی خان ملک الشعراء صبای

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۰۸

کاشانی: ۳۲۱

فردوسی طوسی: ۳۵۲

فرس: ۲۲۴

فرهاد: ۱۵۵، ۳۸۶

فرهاد بیک: ۲۷۱

فریبرز: ۳۱۷

فریدون: ۳، ۱۱۷، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۶، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۸۴

فضل (برمکی): ۳۳۹

فضل منقح (شیخ): ۲۰۸

فضلعلی خان زند: ۳۱۸

فغفور: ۳۰، ۲۴۸، ۲۸۰، ۳۶۳

فلاطون ر. افلاطون

ق قآن: ۳۰

قاجار و قاجاریه: ۲۸، ۵۳، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۸۵، ۸۸، ۱۷۴، ۲۵۰، ۳۰۳، ۳۰۸، ۳۳۴، ۳۵۱، ۳۶۰، ۳۶۷، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۳، ۳۹۴

قارن: ۱۱۲

قارون: ۳۷۱

قاسم خان افشار: ۳۳۴

قاسم خان کوهمره‌ای (رئیس):

۳۵۳، ۳۹۵

قبادی: ۳۰

قرا خان طالش: ۲۲۹، ۲۳۰

قربان خان باجلان: ۲۸۱

قره گوزلو: ۲۶۳، ۲۱۴، ۲۸۵

قزاق: ۱۰۵

قزل ایاغ: ۵۷

قشقائی: ۳۰۶

قلیچی: ۵۲

قیصر: ۳۰، ۹۹، ۱۲۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۵۹، ۲۷۱

ک کاظم خان قراجه داغی: ۱۰۵، ۱۱۴، ۳۳۴

کاوس: ۲۱۹، ۳۱۷، ۳۷۲

کاوسی: ۳۰

کاوه: ۱۹۶

کتول: ۸۴

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۰۹

کنیر (آل): ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۹

کرایلی: ۸۴

کرد: ۵۲، ۶۰، ۸۴، ۸۷، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۷۸، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۶۷

کریم خان ر. محمد کریم خان و نواب غفران مآب و وکیل کسری: ۳، ۲۷، ۳۰، ۴۸، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۹۵، ۹۷، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۴۵

۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۳۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲

کشمیری (شال): ۱۲۰

کفشگیری: ۸۴

- کعب (بنی): ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۹۹،  
 کلبعلی خان نخجوانی: ۳۳۴  
 کلیائی: ۳۹۴  
 کوکلان: ۲۸  
 کی: ۳  
 کیان: ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۹۲،  
 کیخسرو: ۲۱۹، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۵۴، ۳۷۲  
 کیقباد: ۳۱۶، ۳۴۸  
 کیومرث: ۳۱۶  
 گگ گرمسیری: ۶۳، ۲۷۲  
 گونه خان افشار امیر لوطارمی (امیر): ۵۴، ۵۶، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۲، ۲۴۷  
 گیو: ۳۱۷  
 ل لاری: ۶۳  
 لالوئی: ۱۴۱  
 لام (بنی): ۱۲۹  
 لر: ۹۳، ۳۱۷. ر. الوار  
 لراوی: ۱۳۷  
 لطفعلی خان فیروز آبادی: ۳۹۵  
 تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۱۰  
 لهراسب: ۳۱۶  
 لیلوئی: ۵۲  
 لیلی: ۹۲، ۲۷۸، ۳۰۵، ۳۴۱  
 م مازندرانی: ۳۳۲، ۳۳۳  
 مافی: ۲۴۲، ۲۷۰، ۲۷۴، ۳۳۷، ۳۶۷  
 مانی: ۱۵۷  
 ماهانی: ۳۸۶  
 مجنون: ۳۴۱  
 محمد (رسول الله): ۲۱۰، ۲۱۱  
 محمد آقا زرگر (حاج): ۱۱۲، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۲۳  
 محمد آقا سلام آقاسی: ۹۵، ۱۲۷  
 محمد ابراهیم ر. ابراهیم شیرازی  
 محمد افشار: ۱۰  
 محمد امین خان گروسی: ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۲

محمد برات ۱۴۲

محمد بیگ خرموجی دشتستانی (میرزا) ۱۶۱

محمد پاشا بابان: ۱۷۸، ۱۸۲

محمد تقی خان بافقی یزدی ر.

تقی خان

محمد جعفر خان زند: ۳، ۱۲۰، ۱۶۰، ۲۲۰، ۲۷۵

محمد حسن خان قوانلوی قاجار اشاقه‌باش: ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۸۰، ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۴۵، ۱۷۰،

۱۷۱، ۱۷۴، ۲۴۶

محمد حسین حسینی فراهانی (میرزا): ۲۱۰، ۲۷۷، ۳۱۸، ۳۴۲

محمد حسین خان ر. حسین

محمد حسین خان (برادر حاج ابراهیم شیرازی): ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۹۴

محمد حسین خان بهبهانی: ۲۱۴

محمد حسین حاکم گروس: ۲۸۴، ۲۹۳

نوذر: ۳۱۷

محمد حسین خان دوداغ: ۳۷۹، ۳۸۰

محمد حسین خان سیستانی:

۲۲۱، ۳۲۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۵

محمد حسین خان عرب عامری:

۲۸۸

محمد حسین خان قراگوزلو:

۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۸، ۳۸۳

محمد خان افغان: ۳۸۱، ۳۸۲

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۱۱

محمد خان داد و سوادکوهی:

۷۱، ۷۲، ۹۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۴۷

محمد خان دنبلی: ۳۳۴

محمد خان زند: ۳۵، ۳۷، ۴۴، ۵۳، ۱۱۲، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۹، ۲۷۹، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۴۵، ۳۶۹

محمد خان سعدادی خلخالی:

۲۳۱

محمد خان شیرازی (میرزا):

۳۹۴

محمد خان طبسی (امیر):

۲۸۸، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۰۲

- محمد خان قاجار (آقا): ۸۸، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۹۵، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۴
- محمد خان قاجار (میرزا): ۳۹۱
- محمد خان قوانلوی قاجار: ۵۵، ۶۷، ۷۰، ۸۸، ۸۹، ۱۷۰
- محمد خان لاری: ۳۰۲، ۳۰۴
- محمد رحیم خان زند: ۲۱۸
- محمد رضا شیرازی (آقا): ۳۷۴
- محمد رفیع خان زند: ۷۸، ۷۹، ۲۱۷
- محمد زمان شیرازی (آقا): ۳۹۴
- محمد شاه هندی: ۵۱
- محمد صادق خان زند: ۶، ۷، ۱۹، ۳۶، ۷۵، ۹۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۸۳، ۲۱۹، ۲۳۴
- ر. استظهار الدوله و اعتضاد الدوله و معین الدوله
- محمد صادق موسوی متخلص بنامی (میرزا): ۳، ۲۷۶
- محمد صدر (میرزا سید): ۱۱
- ۲۵، ۵۱
- محمد صفوی (سلطان): ۲۷۱
- محمد طاهر خان زند: ۲۳۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۶۲
- محمد علی آقا دولو: ۸۷
- محمد علی خان: ۱۷۴
- محمد علی خان تکلو: ۱۶
- محمد علی خان زند: ۲۱۶
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۱۲
- ۲۱۹، ۲۲۶
- محمد علی خان سیستانی: ۳۸۹
- محمد علی خان شیرازی: ۳۹۴
- محمد علی خان صدر الممالک (میرزا): ۱۳۴، ۱۳۵
- محمد علی خان کرد: ۱۱۵
- محمد علی خان لاری: ۳۰۴
- محمد قلی خان افشار: ۳۳۴
- محمد قلی خان دولو: ۷۰
- محمد کریم خان زند: ۶، ۷، ۲۱۵، ۲۱۹
- ر. نواب غفران مآب و وکیل محمد کریم خان کزازی: ۲۵۷
- محمد کلانتر فارس (میرزا): ۳۴۲



محمد مارنینی اصفهانی (آقا):

۱۱۲، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۲۳،

محمد ولی خان دولو: ۸۱، ۸۳، ۸۵

محمد ولی خان قاجار: ۳۹۱

محمد وهبی: ۱۹۴، ۱۹۵

محمود یاشا بابان: ۱۷۸، ۱۸۲

مراد خان پند هزاره: ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۸

مرتضی (میرزا): ۱۶

مرتضی قلی خان قاجار: ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۴۹، ۳۳۰، ۳۳۲

مسیح خان بابوی باشت: ۹۳

مسیح خان لاری: ۱۵۰

مشیزی: ۱۵۱، ۱۵۲

مصطفی خان بیگدلی: ۳۲

مصطفی خان عثمانی (سلطان):

۱۹۴

مصطفی خان قاجار دولو یوخاری باش ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۶

مصطفی قلی خان قاجار: ۱۷۱، ۲۴۹، ۳۳۰، ۳۳۱

مصطفی قلی خان قراجه داغی ۳۳۴

مطلب (مولی): ۱۲۳

مطلب خان کرمانی: ۱۰۸

معن: ۱۶، ۲۷۲، ۲۸۴، ۳۲۰، ۳۳۹

معیر الممالک ر. حسینعلی خان معین (بنی): ۱۷۶

معین الدوله (محمد صادق زند) ۱۴۷

ملکشاه سلجوقی: ۲۷۱

ممسنی: ۲۹۸، ۳۲۲

منقح (طایفه): ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۲

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۱۳

منوچهر: ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۹، ۳۶۳

موسی: ۲۷۶

موسی بن جعفر کاظم (امام):

۷۷، ۲۲۴

محمد علیا (مادر جعفر خان) ۲۳۸

مهدی خان داد و سواد کوهی:

۱۷۲، ۱۷۳، ۲۴۷

مهدی خان زند: ۲۱۳

مهدی خان منشی (میرزا): ۳۲

مهدی قلی خان قاجار: ۱۷۴

مهنا منقح (شیخ): ۲۰۸

مهنا و غائی (امیر): ۱۶۱، ۱۶۸

ن نادر خان زند: ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۱

نادر شاه: ۵، ۶، ۸، ۱۱، ۲۴، ۳۲، ۵۱، ۶۱، ۱۲۶

ناصر (حاج): ۱۹۳

ناصر ابو مهیری بندر ابوشهری (شیخ): ۱۹۶، ۳۱۷

ناصر و غائی (میر): ۱۶۱

نامی ر. محمد صادق موسوی نانکلی: ۳۳۷، ۳۶۷، ۳۹۵

نجدی (طایفه): ۲۰۸

نجف خان زند: ۲۶۳، ۲۶۴

نجف خان کرد شادلو: ۸۳

نجفقلی خان خراسانی: ۳۸۷

نجفقلی خان دنبلی: ۱۱۴، ۳۳۳

نریمان: ۳۱۷

نصر الله خان زند: ۳۷۸

نصر الله میرزا: ۸، ۱۰

نصر عرب ابوشهری (شیخ):

۳۱۷، ۳۴۸

نصیر خان لاری: ۴۷، ۴۹، ۶۳، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۶۲، ۳۰۲، ۳۰۴

نظر علی خان زند: ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۷۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۳۱۸

نظر علی خان شاهسون: ۲۲۹، ۲۳۰

نقد علی خان زند: ۳۱۸

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۱۴

نکیسا: ۳۲۵

نمرود: ۳۳۹، ۳۵۱، ۳۵۷

نواب غفران مآب (کریم خان زند): ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳

ر. محمد کریم خان و وکیل نوذر: ۳۱۷

نوروز: ۲۲، ۳۱، ۵۷، ۸۵، ۹۲، ۹۶، ۱۱۶، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۱۸

۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۶

نوشیروان ر. انوشیروان

نیرم: ۳۱۷

و وامق: ۳۱۵

وغائی (طایفه): ۱۶۱، ۱۶۵،

وکیل (کریم خان زند): ۹۴، ۱۱۴، ۲۲۱، ۲۵۳، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۵۷

ر. محمد کریم خان و نواب غفران مآب

ولی خان ر. محمد ولی خان

ولی خان زند: ۲۱۶، ۲۱۸

ویس ر. شیخ ویس خان

ه هاشم خان بیات: ۳۸

هاشم یهودی (حاجی): ۳۳۹

هدایت الله خان: ۱۰۹، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۴۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۳۱

هزاره و هزاره‌جات: ۸، ۲۷۰، ۳۴۸

هفت لنگ: ۱۲۰، ۱۲۱

هندو (سیوف): ۲۸۳

هوشنگ: ۳۱۶، ۳۱۷

هیبت الله خان بابوی یاشت:

۹۳، ۹۴

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۱۵

ی یاجوج: ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۲

یزدی: ۱۴۰

یزید: ۳۹۱

یزیدی: ۶۰، ۱۰۵

یمانی (تیغ): ۲۸۶

یموت: ۲۸، ۲۹، ۵۲، ۷۱، ۸۴، ۸۸، ۱۷۲، ۱۷۴، ۲۵۰

یوخاری‌باش: ۶۷، ۸۴، ۸۵، ۱۷۴، ۳۳۳، ۳۵۳، ۳۶۲

یوسف خان هوتکی: ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۶۸

یهودی: ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۷

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۱۶

### فهرست نامهای جاها

آباده: ۶۳، ۲۳۶، ۲۳۷

آذربایجان: ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۷۴، ۷۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۵۶، ۱۶۸، ۲۲۲، ۲۵۵، ۳۳۲

۳۳۴، ۳۵۲

آمل: ۵۵، ۵۶، ۲۴۷

ابرج: ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۷

ابرقوه: ۳۰۱، ۳۷۸، ۳۸۱

ابو اسحق ر. کوشک

ابوشهر: ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۹۶، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۴۸

ابهر: ۹۵، ۱۶۹

ایورد: ۷

اردبیل: ۱۱۰، ۱۱۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳

اردستان: ۱۴۲، ۲۷۱، ۲۸۹

اردکان: ۶۵

ارس: ۱۱۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵

ارسنجان: ۳۹۲

ارض اقدس: ۳۷۸، ۳۸۲

ارگ شیراز: ۱۵۷، ۱۶۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۹۸، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۱۹

ارگ کرمان: ۳۸۳، ۳۸۷

ارم: ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۹۳، ۹۶، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۴۶، ۲۸۸، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۶۷

۳۶۸، ۳۷۲

ارومی و ارومیه: ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۲، ۲۳۴، ۲۳۵

اسپاس: ۳۷۶

استرآباد: ۱۱، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۶۹، ۷۱، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۶۲، ۳۳۰

اسدآباد: ۱۷۰

اسفرجان: ۳۰۹

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۱۷

اسلامبول: ۳۲

اشرف: ۲۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۴۶

اشکیز (چمن): ۳۳۴

اصطهانات: ۳۷۸

اصفهان: ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۱۰۲، ۱۱۱

۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۷۶، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱

۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۸۵

۳۹۴

افرنج و افرنجه: ۲۹ ر. فرنگ

البرز: ۲۹۴، ۳۵۲، ۳۵۳

الوند: ۱۰۰، ۲۷۱، ۳۵۳

ام البلاد (بصره): ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰

ام النبی ر. مشهد ام النبی

امامزاده زید: ۳۹۱

انزلی (جزیره): ۲۲۹، ۲۹۵

انگلیس: ۱۸۷

انگوران: ۱۷۸

انگورستان (اصفهان): ۲۶۹

انوشیروان: ۲۷۴، ۲۸۰

اهر: ۳۳۴

ایذج: ۲۳۷

ایران: ۴، ۷۴، ۷۵، ۹۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۵۶، ۱۸۱، ۲۵۳، ۲۷۱، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۹۳

ایزد خواست: ۲۲۶، ۲۲۹

ایوان مداین: ۳۷۷

ب باب الابواب: ۵۷، ۱۱۰

باجگاه (صحرای): ۳۶۰

باد کوبه: ۱۱۰

بارفروش: ۱۷۱، ۱۷۳

باشت: ۹۳

باغ دلگشا: ۷۵

باغ قوشخانه (اصفهان): ۲۵۸

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۱۸

بحر قلزم: ۳۷۱

بدخشان: ۳۲۱

برازجان: ۳۴۸

براهان: ۲۸۹، ۳۰۲، ۳۰۳

بردی ر. مسجد بردی

بروجرد: ۴۰، ۴۱، ۱۱۲، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۴، ۳۹۴

بسطام: ۳۲۸

بصره: ۹۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۴

، ۲۱۹، ۲۲۰

بغداد: ۳۲، ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۲

بلده المؤمنین (قم): ۵۵، ۷۸،

بم: ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۱

بنادر: ۷۵

بندرعباسی ر. عباسی

بندرعلویه ر. علویه

بوانات: ۳۰۱، ۳۷۸، ۳۸۵

بوشهر ر. ابوشهر

بها باد: ۹۱

بهبهان: ۵۸، ۳۱۸، ۲۳۹، ۲۹۹، ۳۰۰

بهشت آئین (اصفهان): ۲۷۰

بیت الله الحرام: ۱۸۱، ۳۴۲

بیضا: ۶۳، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۲۱، ۳۶۷

بیه پس: ۲۶، ۲۲۹

بیه پیش: ۲۶، ۲۲۹

پ پری: ۴، ۷، ۳۶، ۳۷

پشت کوه: ۴۰، ۱۲۵، ۱۲۹

پل دلاک: ۳۸۵

پل دوزخ: ۶۵

ت تالار طویله: ۲۶۲

تبت: ۵۴، ۳۰۵

تبرک ر. طبرک

تبره (قلعه): ۱۵

تبریز: ۵۹، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۳۵

تل بیضا: ۶۳

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۱۹

تنکابن: ۲۶

تهامه: ۲۱۸

ج جابلق: ۱۲، ۱۲۲

جام: ۸

جایدر: ۳۲۸

جرجان ر. گرگان

جرقویه: ۲۷۱

جزایر: ۱۹۲

- جلفا: ۲۶۶
- جندق: ۲۸۸
- جوپا: ۳۲۸
- جوشقان: ۲۶۳، ۲۶۴
- جولاه (اصفهان): ۲۶۶، ۲۶۷
- جویم: ۶۵، ۳۵۴
- جهنه: ۱۰
- جیحون: ۲۴، ۱۳۱، ۱۸۶
- چ چخور سعد: ۱۱۴
- چشت: ۴۴، ۴۵
- چنارراه: ۶۳
- چوپار: ۳۸۶
- چولان: ۱۸۲
- چهارده: ۳۸۱
- چهارمحال: ۲۲، ۴۰، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۳۷، ۲۷۱
- چهل ستون: ۲۶۹
- چین: ۱۰، ۲۹، ۷۴، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۲۰۹، ۲۶۲، ۲۸۰، ۳۲۰
- ح حافظیه: ۳۵۹
- حجاز: فآد. آ د مم
- حصار (قلعه): ۱۳۲
- حفار: ۱۳۲، ۱۲۴، ۱۷۶
- حلول آباد: ۵۳
- حله: ۲۰۱، ۲۰۲
- حوض سلطان، ۳۸۵
- حویزه: ۷۹، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۸۵
- حیدری خانه (شیراز): ۳۳۹
- خ خارک: ۱۶۲، ۱۶۶
- خارکو: ۱۶۲، ۱۶۳
- ختا: ۲۹۷
- ختن: ۲۹۷
- خدا آفرین (قلعه): ۱۰۵
- خراسان: ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۲۵، ۵۱، ۵۲، ۷۵، ۸۴، ۸۶، ۲۶۶
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۲۰

۳۷۸، ۳۸۲

خراسکان: ۲۶۰

خرم‌آباد: ۴۰، ۴۱، ۷۹، ۱۲۴، ۱۲۸

خزر ر. دریای خزر

خسرو شیرین (چمن): ۳۰۶، ۳۲۱

خ خسرو شیرین (قصبه): ۲۳۷

خشت: ۳۴۵، ۳۴۶

خفر: ۲۳۸

خلخ: ۲۰

خلخال: ۲۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳

خلف‌آباد: ۱۳۶

خلفان: ۱۶۵، ۱۹۶

خمسه: ۱۰، ۱۱، ۹۵، ۱۰۲، ۱۶۸، ۱۷۰، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۲

خوار: ۵۵

خور: ۱۲۶، ۱۶۸

خور بصره: ۱۶۸

خورنق: ۹۶، ۱۵۷

خوزستان: ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۶، ۳۲۸

خوشاب: ۳۱۷

خوی: ۱۰۴، ۱۱۴، ۳۳۳، ۳۳۵

خیبر: ۲۱۰

خیر: ۳۷۸

خیرآباد: ۱۳۸

د داراب: ۳۷۹

دارابگرد: ۳۷۹

دار الارشاد (اردبیل): ۱۱۰، ۱۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳

دار الامان (کرمان): ۱۱۷، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۶۸، ۳۸۳، ۳۸۴

دار الایمان (قم): ۳۸۵

دار السعاده (ابرقوه): ۳۷۸

دار السلام (بغداد): ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۳

دار السلطنه (اصفهان): ۱۳، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۳، ۶۷، ۶۹، ۷۸، ۷۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰

۱۲۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۳

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۲۱



- ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳
- دار السلطنه (تبریز): ۹۷، ۱۵۷، ۳۳۲، ۳۳۴
- دار السلطنه (قزوین): ۲۷، ۵۷، ۱۷۰، ۱۷۴
- دار العباد (یزد): ۷۵، ۷۶، ۷۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۸، ۳۰۰
- دار العلم (شیراز): ۴۹، ۵۴، ۵۸، ۷۶، ۷۸، ۹۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۷۰، ۲۲۸، ۲۴۶، ۲۶۶، ۲۷۴
- دار الفضل (شیراز): ۳۱۲
- دار المرز: ۲۰، ۲۵، ۴۹، ۵۵، ۷۵، ۸۳، ۸۹، ۱۵۶، ۲۴۶، ۲۴۸، ۳۳۱
- دار الملک (شیراز): ۱۴۱، ۱۷۳، ۲۰۹، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸
- ۳۷۲، ۳۷۳
- دار الملک (گیلان): ۲۹۴
- دار الملک (طهران): ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۳
- دار المؤمنین (استراباد): ۳۳۰
- دار المؤمنین (قم): ۱۲۱، ۲۲۴، ۲۶۳
- دار المؤمنین (کاشان): ۵۵، ۶۰، ۲۶۴، ۲۹۶، ۳۰۹
- دالکی: ۳۱۷
- دامغان: ۷، ۷۱، ۱۷۰، ۲۴۷، ۳۶۹
- داور ر. زمین داور
- داور (قلعه): ۱۰۵
- دران: ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۵۱
- دربند: ۱۱۰
- دروازه باغشاه: ۲۴۲
- دروازه سرچم: ۹
- دروازه سلطانیه: ۳۸۷
- دروازه شاه داعی الله: ۲۴۲
- دره جز: ۵، ۷
- دریغ: ۳۳۳
- دریای خزر: ۲۶، ۵۶، ۵۷، ۱۱۰
- دریای محیط: ۱۷۶
- دزفول: ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰
- دشتستان: ۴۵، ۱۳۷، ۳۴۵
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندگی، متن، ص: ۴۲۲
- ۳۴۸، ۳۷۴، ۳۷۵

دشتی: ۳۷۴، ۳۷۵

دماوند (کوه): ۱۰۰، ۲۷۱، ۳۵۳

دو آب: ۴۲

دورق: ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۷۶

دهکرد: ۱۲۱

ر رستم آباد: ۱۷۲

رشت: ۵۶، ۵۷، ۱۰۹، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۹۵، ۳۳۱

رکناباد (قنات): ۱۵۹

رودسر: ۵۶

روس: ۱۰، ۱۵۶، ۲۸۰، ۳۴۰، ۳۷۳

روم و رومیه: ۴، ۵، ۱۰، ۳۲، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۸۰، ۳۴۰، ۳۵۰، ۳۷۳

رونیز: ۳۷۹، ۳۸۰

روی دشت: ۲۶۰

ری: ۱۸، ۲۴۷

ریگ (بندر): ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۳۱۷، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸

ز زابل: ۸

زابلستان: ۸

زاینده رود و زنده رود: ۳۰، ۲۹۰

زرده کوه: ۱۱۵

زرقان: ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹

زمین داور: ۵۱

زنجان: ۹۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۵۶

زنده رود ر. زاینده رود

زیدون: ۱۳۷

س ساری: ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۲، ۳۳۱

سالیان: ۱۱۰

ساوچلاغ ری: ۱۸، ۲۴۶

تاریخ گیتی گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۲۳

ساوچلاغ مکری: ۳۳۵ ر. مکری

ساوه: ۲۶۳

سبزوار: ۵۲

سد مره: ۴۰ ر. صد مره

سراب: ۳۳۲، ۳۳۳

- سریند (محال): ۲۹۵
- سرچم ر. دروازه
- سردشت (صحرای): ۱۱۵
- سعادت آباد: ۳۱۰، ۳۰۹، ۳۰۷، ۲۷۳، ۲۳۵، ۶۳
- سلسبیل: ۳۰
- سلطانیه: ۹۶، ۹۵، ۹۳، ۱۰
- سلطانیه ر. دروازه
- سلماس: ۳۲۹، ۳۳۵، ۱۱۴، ۱۰۴
- سمیرم: ۳۳۶
- سنجان: ۵۳، ۵۱
- سنسن: ۲۶۴
- سندج: ۲۵۴، ۲۴۵
- سوادکوه: ۷۱
- سیاه کوه: ۵۵
- سیستان: ۸، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۸، ۳۸۹
- سیلاخور: ۲۹۴، ۲۸۱، ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۳، ۴۳، ۴۲
- ش شاپوران: ۱۱۰
- شاه جهان آباد: ۵۱
- شاه چراغ: ۷۷
- شاه رضا (قمشه): ۱۲۲
- شاه میر علی حمزه: ۴۶
- شراه: ۲۷۴، ۲۳۰
- شریش: ۱۸۸
- شط العرب: ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۰، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۶
- شمیران: ۹۱
- شوشتر: ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۵، ۷۹
- شهر بابک: ۱۴۱
- شهرزور: ۳۳
- شهرک (قریه): ۲۳۷
- شیراز: ۱۷، ۱۸، ۳۸، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۷۲
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۲۴
- ۲۱۱، ۲۰۹، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۸۰، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۸، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۹۴، ۷۸، ۷۶، ۷۵
- ۲۹۰، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۷، ۳۴۳، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۲۸، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۶، ۲۱۴

- ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۴
- شیشه (قلعه): ۶۰، ۱۰۵
- شیروانات: ۱۱۰، ۱۱۳
- ص صابین قلعه: ۱۷۸
- صدمره: ۲۳۴ ر. سد مره
- ط طارم: ۱۳۶، ۲۴۷، ۳۳۲، ۳۳۳
- طالار طویله ر. تالار طویله تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده متن ۴۲۴ فهرست نامهای جاها ..... ص: ۴۱۶
- لش ر. طوالش
- طالقان: ۲۶، ۵۵
- طبرستان (دریای): ۸۱
- طبرک (قلعه): ۲۲۳، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۹، ۳۰۸
- طبس: ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱
- طوالش: ۵۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۳
- طهران: ۲۹، ۳۰، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
- ع و غ عباسی (بندر): ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۷۶
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۲۵
- عتبات: ۱۸۰، ۳۴۲
- عراق عرب: ۲۶، ۲۹، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰
- عراق عرب: ۹۵
- عربستان: ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۶۲
- عشور: ۲۰۸
- علویه (بندر): ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۲۳
- علی آباد: ۵۵، ۷۰
- علیشکر: ۴، ۱۶، ۲۷۹
- عمار (شط): ۱۲۹
- عمان: ۵۸، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰
- عمان (دریای): ۱۲۶، ۱۳۲، ۱۶۲، ۱۹۲
- غور: ۱۲۴

ف فارس: ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۹، ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۷۵، ۱۰۷، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۱،  
 ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۶، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۶،  
 ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۱،  
 ۳۸۵، ۳۹۵

فرات: ۲۴، ۱۹۲، ۲۰۲

فراهان: ۵۳، ۵۹

فرح آباد: ۲۴۶

فرخار: ۲۰

فردوس: ۴۹، ۱۰۱، ۱۳۹

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۲۶

۲۶۱

فرنگ و فرنگی و فرنگیه و افرنجه ۱۰، ۲۹، ۴۶، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۰۹، ۳۳۷، ر. افرنج

فسا: ۱۲۱، ۳۷۹

فلاحیه: ۱۳۱، ۱۳۲

فولاد محله: ۷۰

فهلپان: ۴۴، ۶۳

فیروزکوه: ۵۵، ۶۸، ۷۱

فیلی: ۴۰، ۷۹، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۳۲۸، ۳۹۵

فیه البصره: ۱۸۷

ق قاف: ۳۴۱، ۳۴۹

قاین: ۳۸۱، ۳۸۲

قبچاق (دشت): ۲۸، ۸۴، ۱۷۰، ۱۷۲

قبه: ۱۱۰

قدمگاه (قلعه): ۱۴۷، ۱۴۸

قراباغ: ۶۰، ۱۱۴

قراجه داغ: ۳۳۴

قراچمن: ۱۰۰

قزوین: ۲۶، ۲۷، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۲۳۰، ۲۴۷، ۳۷۶، ۳۷۷

قصرزرد: ۳۷۶، ۳۸۵

قطیف: ۲۰۵

قلجه: ۴

قلزم: ۵۸، ۱۹۲، ۳۷۱

قلعه عبد الله خان: ۲۶۱

قلمرو (همدان): ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۵۶، ۲۷۱، ۲۷۴

قله‌بر: ۱۱

قم: ۵۵، ۷۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۲۴، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۸۵

ر. معصومه قم و فاطمه

قمشه: ۳۸، ۱۲۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۹، ۳۳۶

قندهار: ۴، ۵۱، ۳۰۵، ۳۸۱

قورق: ۸۵

قوشخانه (باغ): ۶۹

قهاب: ۵۳

قهپایه: ۱۴۲، ۲۷۱، ۲۸۹

قهرود: ۲۵۷

قهیز (چمن): ۱۴، ۱۸، ۲۷۰، ۲۷۱

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۲۷

ک کارتیل: ۱۱۴

کازرون: ۴۴، ۴۵، ۶۳، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۴

کاشان: ۵۵، ۶۰، ۷۸، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۸۵

کربال: ۳۶۶

کردان (محلّه): ۲۷۱

کردستان: ۱۷، ۹۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۸۰

کرمان: ۹۰، ۹۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۴۱، ۳۰۱، ۳۲۶، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۹۱، ۳۹۵

کرمانشاهان: ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۴۰، ۴۴، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵

کرن (رود): ۲۱، ۲۲، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴

کراز: ۵۱، ۵۳، ۲۵۷

کشن: ۲۳۹، ۲۴۱

کعبه: ۱۸۱

کلات: ۹، ۱۰، ۵۱

کلباد: ۸۱، ۸۳

کناره (بندر): ۱۶۵

کنگان: ۱۳۳، ۱۶۵، ۱۶۸

کوثر: ۳۰

کور: ۱۳۵

کوشک ابو اسحق: ۳۶۰

کوشک‌زر: ۲۳۴، ۳۰۶

کوشن: ۳۲۳

کوه گیلویه: ۴۰، ۴۴، ۵۸، ۷۵، ۹۳، ۹۴، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۶، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۹۲، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۳، ۳۹۴

کوهمره: ۱۰۷، ۳۵۳

گگ گرجستان: ۱۱۳

گرگان: ۲۵۵، ۲۷۲

گرگان (رود): ۱۱

گرم‌رود: ۳۳۲

گرمسیرات: ۵۸، ۷۵

گروس: ۵۹، ۱۳۶، ۱۷۸، ۲۶۳، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۴

گسگر: ۲۲۹

تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، متن، ص: ۴۲۸

گلپایگان: ۲۷۰

گنجه: ۶۰

گندمان (چمن): ۲۳۷، ۳۰۶، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۶

گندمان (کوه): ۳۰۸

گوران دشت (چمن): ۲۹۵، ۳۳۲

گیلان: ۲۵، ۲۷، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۱۰۹، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۱

ل لار: ۴۷، ۴۹، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۳۰۲، ۳۰۴

لاهیجان: ۵، ۵۷

لرستان: ۷۹، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۹۵، ۳۲۸

لنگر: ۸

م ماربین: ۱۱۲، ۲۲۳

مازندران: ۲۰، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۸۲، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۹

۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۲، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۸۶، ۳۹۲

ماسوله: ۳۳۲

مال امیر: ۱۱۵

ماهان: ۳۸۶

محرری (جزیره): ۱۳۲، ۱۳۴

مداین: ۳۷۷

مراغه: ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۷۸، ۳۳۴

مرخ (چمن): ۱۲۱، ۱۲۲

مرداب: ۵۶

مرنجاب: ۵۵

- مرو دشت: ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲
- مرو دست: ۳۶۲
- مرو شاه جهان: ۱۰
- مسجد بردی: ۳۴۴، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۱
- مسجد جامع جدید عباسی:
- ۲۶۷، ۲۶۹
- مسقط: ۱۷۵
- مشکین: ۳۳۴
- مشهد: ۸، ۵۱، ۵۲، ۹۰
- مشهد ام النبی: ۳۰۷، ۳۰۹
- تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص: ۴۲۹
- مصلی (قلعه): ۲۸۳
- معصومه قم: ۱۲۲، ۲۲۴
- ر. قم و فاطمه
- مغان: ۵۹
- مغل شکن (کتل): ۲۸
- مکری: ۵۹، ر. ساوجبلاغ
- ملایر: ۴، ۷
- مورچه خورت: ۲۵۸
- موغان ر. مغان
- مهنه: ۱۰
- میدان جلو خان (شیراز): ۱۵۲
- ن نارین قلعه اصفهان: ۱۵
- نارین قلعه شیراز: ۱۵۵
- نارین قلعه کرمان: ۱۵۲
- نارین قلعه لار: ۴۸
- نارین قلعه یزد: ۳۰۱
- نائین: ۱۴۲، ۲۸۹
- نجد: ۱۸۷، ۲۰۷، ۲۰۸
- نجف: ۳۹۱
- نخجوان: ۳۳۴
- نرماشیر: ۳۸۱، ۳۸۲
- نصرآباد: ۲۶۴، ۲۶۵



نظرت:	۲۷۱، ۲۸۹
نقش جهان (میدان):	۲۲۳، ۲۶۹، ۲۷۱
نوکنده:	۱۷۱، ۱۷۳
نهایوند:	۲۸۳، ۲۸۴
نیریز:	۳۷۸، ۳۸۱
نیشابور:	۵۲، ۱۲۴، ۳۳۵
و ورامین:	۵۵، ۲۴۶
وکیان:	۱۳۲، ۱۳۴
ولایت آنطرف آب:	۱۱۰، ۱۱۳، ۳۳۴، ۳۳۵
ولایت این طرف آب:	۱۱۰، ۳۳۲
ولندیس:	۱۶۲
ه هرات:	۸، ۵۱، ۱۲۴، ۳۸۱
هراه:	۳۶۲
هررود:	۱۲۸
هرموز:	۱۷۵، ۱۷۷
هزار جریب:	۶۹، ۷۰، ۱۷۳
همدان:	۱۰۲، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۲
تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زنده، متن، ص:	۴۳۰
	۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵
هند و هندوستان:	۵۱، ۱۷۶، ۳۵۰، ۳۷۴
هویزه:	۷۹، ۱۵۶
ی یزد:	۷۵، ۷۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۸، ۲۳۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۷۸، ۳۸۱
یزد خواست:	۲۲۶
یمن:	۱۷۵
یونان:	۳۳۸

### فهرست نامهای کتابها

تاریخ زند میرزا ابو الحسن غفاری:

۳۷۳

تاریخ گیتی‌گشا: ۲۷۹

تاریخ نادری: ۶، ۸، ۲۵، ۳۲

جلوس ثانی: ۲۷۹

دره نادره: ۸

ذیل آقا محمد رضا: ۳۷۴

ذیل میرزا عبد الکریم: ۲۷۶

شاهنامه: ۳۵۲

مجسطی: ۲۶، ۱۵۶

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...  
 (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهنانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

